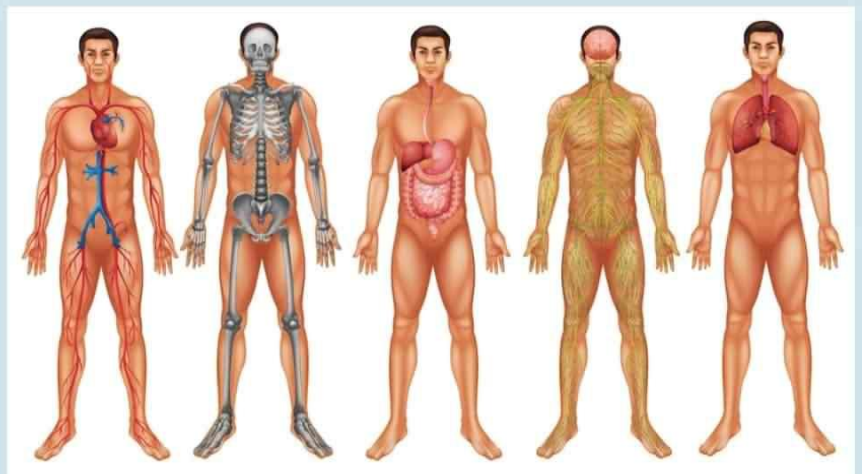
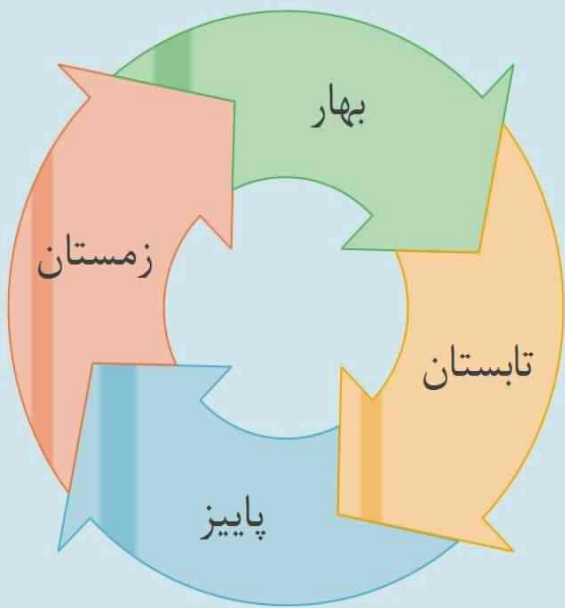


نظریه حق

(جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت
و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان)

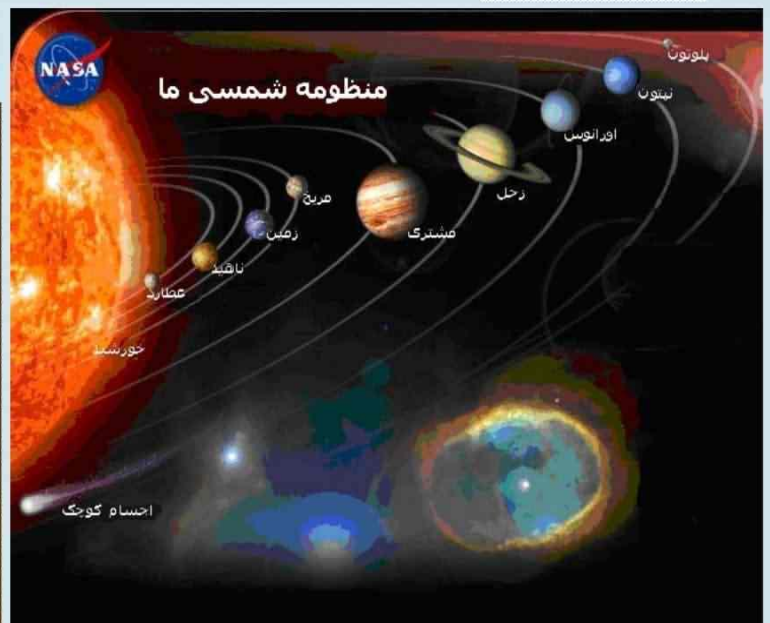
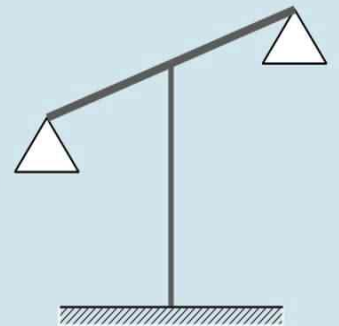
گردآوری و تالیف : شهروز حسنی



$$F=M * G$$

$$W=F*X$$

$$Q=1/2MV^2$$



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نظریه حق

(جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع
در نظام معرفت حکمت بنیان)

سرشناسه : حسنی، شهروز، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدید آور : نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه
خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) شهروز حسنی.
مشخصات نشر : تهران - شهروز حسنی ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری : رحلی ۲۴۰ صفحه ,
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۷۷۷۶-۹
وضعیت فهرست نویسی : فیپا.
عنوان دیگر : حق و نظم و عدل و حسن از منظر دین اسلام
موضوع : یکتایی حق و یکتایی جایگاه حق
شناسنامه افزوده : انسان , تکامل جنبه های قرآن
شناسنامه افزوده : حق(واژه) جنبه های قرآن
رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ ۵۷ ح ۸ الف / BP۱۰۴
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹
شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۳۷۲۵۹

نام کتاب : نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان)

گردآوری و تالیف : شهروز حسنی

ناشر : مولف شهروز حسنی

ویراستار : ملیحه شاهسون

چاپ اول : ۱۳۹۶ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی : ری

قیمت : ۱۰۰۰۰ تومان (بابت هزینه کاغذ و چاپ و توزیع) و صلوات بر محمد و آل محمد برای محتوا

آدرس : ری - خیابان ۲۴ متری جنب اداره پست پلاک ۱۳ طبقه ۱

تلفن : ۵۵۹۶۱۰۲۲

پست الکترونیک : HASAN7947@MAILFA.COM

سایت اینترنتی : SHAKERIN313.IR

هر گونه بهره برداری و نشر , با نیت فی سبیل الله , آزاد و مورد منت است به برکت صلوات بر محمد و آل محمد .

تقدیم به همه کسانی که کلمات الله را باور کرده و به آن ایمان آوردند و همه هستی مادی خود را (مال و جان و فرزند و...) در راه اعتلای آن هزینه کردند و اعلام بیزاری از کسانی که وجود پلید خود را پشت ظاهر زیبای قرآن و دین ، پنهان کرده و منافقانه (برای کسب دنیای فانی) از پشت به آنها خنجر می زنند .

و تقدیم به استادم که نام و شهرت و همه اعتباریات را به سخره گرفت تا چشمان مردمانش حقیقت را ببیند.

فهرست

۱۵.....	ابطال داروینیسیم و اثبات نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت)
۱۵.....	مقدمه
۱۵.....	حق و مشتقاتش در کلام الله
۴۲.....	باطل (بطلان) در کلام الله
۴۳.....	باطل در کلام الله
۴۶.....	مقام در کلام الله
۴۷.....	تعریف حق در دانش نامه ویکی پدیا
۴۹.....	تعریف حق در دانشنامه آزاد ویکی پدیا (۲)
۵۱.....	بررسی کلمه جایگاه در لغت نامه دهخدا
۵۳.....	بررسی جایگاه به معنای مقام
۵۷.....	تقسیم بندی مفاهیم عالم به خلق و جعل
۵۷.....	تقابل داروینیسیم و نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) در جمادات
۵۸.....	نظریه حق و ثابت بودن جمادات در عالم خلق
۵۸.....	منطق پردازش این نظریه
۵۸.....	نتایجی که این نظریه به تبع دارد
۵۹.....	نظریه حق و منطق حد وسط ارسطویی (تابع نرمال)
۵۹.....	نظریه حق (جایگاه ..) و منطق توحیدی حق و باطل
۶۰.....	نظریه حق و بررسی مصنوعات بشری
۶۰.....	تقابل داروینیسیم و نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) در حیوانات
۶۰.....	آزمایش ممنوعه زبانشناسان
۶۱.....	نظریه داروین و بقای اصلح
۶۱.....	ابطال داروینیسیم اقتصادی
۶۱.....	ابطال داروینیسیم سیاسی
۶۲.....	نظریه حق و بررسی واکنش های فطری در همه انسانها
۶۲.....	نظریه حق و تقسیم شدن همه تصمیم ها و انتخابها و افراد به ۲ دسته کلی حق و باطل

- نظریه حق (جایگاه یونیک(یکتا) و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت وموضوعات در عالم جعل) ۶۲
- نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) حکمت مضاف و تقسیم کار ۶۳
- نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موضوع در نظام معرفت) و حکمت مضاف دانش مدیریت ۶۳
- نظریه حق و جایگاه (بوانا) در قرآن ۶۴
- نظریه حق و تبدیل در قرآن (تبدیلی در کار نیست) ۶۵
- علم حق , علم واقعی و یونیک و یکتاست ۶۶
- نظریه حق و بررسی "نثوری" ۶۷
- نتیجه مدل آموزشی ۶۸
- نظریه حق و نظم دستگاه ادراکی بشر ۶۸
- نظریه حق و شایستگی و بایستگی ۷۰
- نظریه حق و نقد داروینیسیم اجتماعی ۷۰
- نظریه حق و کاربرد در علوم اجتماعی ۷۱
- نظریه حق و سلسله مراتب , نظام اجتماعی ۷۱
- نظریه حق و آیه امر الله ۷۲
- ولی امر الهی و والیان طاغوتی ۷۲
- نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) و مورد خاص شیطان ۷۲
- نظریه حق و بررسی سابقه برخی از تصمیمات سیاسی ۷۳
- نظریه حق و موضوع علم حکومت داری ۷۳
- نظریه حق و قوانین حکومتی ۷۴
- قوانین یونیک و انحصاری منفک از کاشفان و بهره برداران از آنها هستند. ۷۶
- قوانین دو دسته اند ۷۶
- نظریه حق و تاثیر آن در گرایشات سیاسی رایج ۷۷
- رویکرد کاربردی به نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) ۷۸
- معجزه و نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری موجودات) ۷۸
- نظریه حق و عدم کم یا زیاد بودن موجودات در نظام عالم ۸۰
- نظریه حق و مرجع امور ۸۰
- نظریه حق و بررسی یکتایی قوانین از حیث کارکرد ۸۱
- نظریه حق و مسئله واقعی بشر ۸۲
- نظریه حق و قانون عمل و عکس العمل ۸۲
- نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری پدیده ها در دستگاه خلقت) و مقام مستقر یا مستودع ۸۲

- جایگاه ثابت یا پلورال در سطح ایدئولوژیک..... ۸۲
- نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت) و ابطال نسبی گرایي منتج به تکثرگرایي ۸۳
- نظریه حق و ابطال پلورالیزم (نسبی گرایي) در عالم خلق..... ۸۳
- مرکز پرگار (شناخت و اراده) کجا باید باشد..... ۸۴
- ایده و مدل حق , مهمترین عامل ایجاد اتحاد جمعیت در منطقه و کشور است ۸۴
- نظریه حق (جایگاه یونیک و ...) و بلوغ..... ۸۴
- نظریه حق و اصلاح مباحث جدلی ۸۵
- نظریه حق و اختلاف سلیقه..... ۸۵
- نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت) و تابعیت انسان ۸۶
- نظریه حق و هوای نفس انسانها ۸۶
- نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت) و مفهوم استاندارد ۸۷
- نظریه حق (جایگاه یونیک ..) و تفکرات مختلف ۸۷
- نظریه حق و بررسی نگاه توحیدی و لیبرالی به موضوع حق و تکلیف ۸۷
- نظریه حق و رای اکثریت..... ۸۸
- نظریه حق (جایگاه یونیک و ...) و نگاه سیستمی ذیل نگاه طراح عالم ۸۹
- نظریه حق (...) و فرمول برنده شدن..... ۸۹
- نظریه حق و نگاه به دستگاه خلقت..... ۹۰
- نظریه حق و عالم خلق ۹۰
- نظریه حق و اصلاح جامعه ۹۱
- نظریه حق و امتحانات زندگی..... ۹۱
- نظریه حق و اعتراضات مردمی..... ۹۱
- نظریه حق و شخصیت رهبری ۹۲
- مفهوم اصلی نظریه جایگاه انحصاری حق و تبعات آن ۹۲
- تقسیم بندی آدمها از حیث انگیزه ۹۳
- نظریه حق و وظیفه انسان در جهان مادی (سخر در کلام الله) ۹۳
- بررسی استحقاق (جایگاه) در حدیثی از پیامبر..... ۹۶
- حق در هر جایگاهی , تنها و انحصارا یکتاست ۹۶
- نظریه حق و روش عمل پیامبران..... ۹۶
- حکمت مضاف نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) و دستگاه قضا ۹۷
- نظریه حق و محکمه های قضایی..... ۹۷

- ۹۸..... نظریه حق و حکم یکتا .
- ۹۸..... نظریه حق و قانون یکتا
- ۹۸..... نظریه حق و قوانین جهانی
- ۹۹..... نظریه حق و ماهیت قانون و قانونگذار
- ۹۹..... نظریه حق و موضوع ظاهر و باطن واقعیت و مجاز صدق و کذب
- ۱۰۰..... نظریه حق و خود بینی یا حق بینی
- ۱۰۰..... نظریه حق و بررسی واژه "رجیم"
- ۱۰۰..... نظریه حق و موضوع امانت الهی
- ۱۰۱..... نظریه حق و بررسی رفتارهای دوگانه انسانها
- ۱۰۱..... نظریه حق و هدف خلقت
- ۱۰۲..... نظریه حق و نظام جایگاهها در جهان "فلک در کلام الله"
- ۱۰۲..... بررسی نظریه حق در عمل و نگاه کاربردی به آن
- ۱۰۲..... نظریه یونیک (یکتایی) و انحصاری و موضوع چند صدایی یا یک صدایی
- ۱۰۳..... نظریه حق و علم طراز
- ۱۰۳..... نظریه حق و روالهای استاندارد طبیعی
- ۱۰۳..... تقابل نظریه حق و نفع و ضرر
- ۱۰۴..... نظریه حق و عدل و استاندارد دوگانه در سیاست
- ۱۰۴..... نظریه حق و بررسی در حوزه سیاست خارجه
- ۱۰۵..... نظریه حق و تقابل با حاکم ظالم
- ۱۰۵..... نظریه حق و ویژگی مومن
- ۱۰۵..... نظریه حق و معنای عبادت
- ۱۰۶..... نظریه حق و وظیفه مدعیان ایمان
- ۱۰۶..... نظریه حق و بررسی دروغ
- ۱۰۶..... نظریه حق و مقام یقظه در معرفت
- ۱۰۷..... نظریه حق و انقلاب فلسفی برگرداندن مرکز فهم به جایگاه درست خود
- ۱۰۸..... نظریه حق و تفاوت نگاه حکمت و فلسفه در مورد حقیقت
- ۱۰۸..... نظریه حق و رابطه مردم و حکومت
- ۱۰۸..... نظریه حق و مبنای نظام سازی
- ۱۰۸..... نظر سنجی نظر مردم یا نظر خدا
- ۱۱۰..... نظریه حق و مدل نظام سازی

- نظریه حق و حکمت مضاف ، حق در نظام سازی ۱۱۰
- نظریه حق و تعریف عدالت ۱۱۰
- نظریه حق و ظلم زورمندان ۱۱۱
- نظریه حق و نسبتش با ماندگاری ۱۱۱
- نظریه حق و اصلاح اشتباهات گذشتگان ۱۱۱
- نظریه حق و خروجی اش ، نظریه شناخت ۱۱۲
- نظریه حق و انواع علم و عمل ۱۱۲
- نظریه حق و تکلیف حوزه و دانشگاه با علم حق ۱۱۲
- نظریه حق و رابطه رشته فیزیک و سویت ۱۱۳
- نظریه حق و موضع گیری های مافیای علمی در غرب ۱۱۳
- نظریه حق و چیدمان درست واژه ها برگرداندن معنای هر واژه به اصل خودش ۱۱۳
- نظریه حق و مبنای حق بودن خدا ۱۱۴
- نظریه حق و وظیفه انسانها با موجودات عالم ۱۱۴
- نظریه حق و سنت الهی ۱۱۵
- نظریه حق و آسیب شناسی قانونگذاری ۱۱۵
- نظریه حق و درک حضور خدا ۱۱۶
- نظریه حق و تفاوت نگاه اسلام و مدرنیسم ۱۱۶
- نظریه حق و کاربردش در مذاکرات شغلی و روابط اجتماعی ۱۱۶
- نظریه حق و زندگی واقعی یا خیالی ۱۱۷
- نظریه حق و ویژن و میشن درست ۱۱۷
- نظریه حق و جایگاه توحید ۱۱۷
- نظریه حق و راه حل اتحاد اختلافات فرق اسلامی ۱۱۸
- نظریه حق ومدعیان اسلام و ایمان ۱۱۸
- نظریه حق و قانون برنامه نویسی کامپیوتری ۱۱۹
- نظریه حق و خلق و جعل قرآنی ۱۱۹
- نظریه حق و تمایز نگاه به موضوع امنیت ۱۲۱
- نظریه حق و نقد فلسفه علم غربی ۱۲۱
- نظریه حق و مصیبت دموکراسی ۱۲۲
- نظریه حق و نقش معلمان بشری ۱۲۲
- نظریه حق و موضوع مستورات (آنچه از درک انسان عوام پوشیده است) ۱۲۲

- نظریه حق و نقش نفس اماره هر کس ۱۲۳
- نظریه حق و اکبر بودن خداوند ۱۲۳
- نظریه حق و نسبت انسان و خدا ۱۲۳
- نظریه حق و برداشتهای ساینتیستیک از خدا و دین ۱۲۴
- نظریه حق و ثبات مندی ارزشها و معرفت ۱۲۵
- نظریه حق و ارزشهای فطری ۱۲۵
- نظریه حق و بررسی اثر سیستمی بر انتخاب حق یا باطل ۱۲۵
- نظریه حق و بررسی آن در مورد بدن انسان ۱۲۶
- نظریه حق و حدود الهی ۱۲۶
- نظریه حق و سکولاریته ۱۲۶
- نظریه حق و بررسی گفته های نیچه ۱۲۷
- نظریه حق و بررسی فلسفه از حیث معناداری و عالم جعل ۱۲۷
- نظریه حق و تقابل با علوم فلسفی مدرن ۱۲۷
- نظریه حق و نقد نظر فیلسوف غربی دریدا ۱۲۸
- نظریه حق و فرق فیلسوف و نبی ۱۲۸
- نظریه حق و مابعد آن ۱۲۹
- نظریه حق و سبک زندگی ۱۲۹
- نظریه حق و خرد بشری ۱۳۰
- نظریه حق و رشد همپای پیچیدگی جامعه ۱۳۰
- نظریه حق و نحله های فکری مدرن ۱۳۱
- نظریه حق و پذیرش طرح ریزی خدا برای عالم ۱۳۱
- نظریه حق و معیارسنجی رفتارها ۱۳۲
- نظریه حق و هنر ۱۳۲
- نظریه حق و سبک زندگی ۱۳۲
- نظریه حق و فرقه های دین ۱۳۳
- نظریه حق و توحید ۱۳۴
- نظریه حق و غرب شناسی ۱۳۵
- نظریه حق و کاربردش در رسانه ۱۳۵
- نظریه حق و کاربرد آن در تصمیم گیری (نظام اندازه گیری ثابت) ۱۳۵
- نظریه حق و تصمیم سازی مبتنی بر آن ۱۳۶

- ۱۳۶ نظریه حق و تعریف نظم
- ۱۳۷ نظریه حق و زیر سوال بردن لیبرالیسم
- ۱۳۷ نظریه حق و اتوپیای ثابت
- ۱۳۸ نظریه حق و سوالات جهت دار
- ۱۳۸ نظریه حق و راز انحطاط تمدنها
- ۱۳۹ نظریه حق و یونیک بودن مشاغل
- ۱۴۰ نظریه حق و کارنامه و سابقه افراد
- ۱۴۰ نظریه حق و تزکیه و تقوا
- ۱۴۱ نظریه حق و تفاوت اردر و دیسپلین
- ۱۴۱ نظریه حق و اعلامیه جهانی حق خدا
- ۱۴۱ نظریه حق و بررسی اختیار و اجبار و عبودیت
- ۱۴۲ نظریه حق و نقد نظر سروش در مورد حق و تکلیف
- ۱۴۲ نظریه حق و بررسی سیر اجمالی معرفت به خدا در غرب
- ۱۴۳ نظریه حق و بررسی ظاهر و حقیقت
- ۱۴۳ نظریه حق و حکمت حضور
- ۱۴۴ نظریه حق و کاربرد آن در طراحی سازمانهای حکومتی
- ۱۴۴ نظریه حق و بررسی حدود قانونی و عرفی
- ۱۴۵ نظریه حق و اصلاح فهم از مبنای حقیقت
- ۱۴۵ نظریه حق و فرقان و اثرات آن در سیستم سازی حکومتی
- ۱۴۶ نظریه حق و نفی برداشت پلورالیستیک از کلام خدا
- ۱۴۷ نظریه حق و جایگاه خاص جنسیت انسانها
- ۱۴۸ نظریه حق و برداشت غلط غربیها از دین
- ۱۴۸ نظریه حق و امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۴۹ نظریه حق و تعریف جهل و دلیل بزرگترین معجزه بودن قرآن
- ۱۵۰ نظریه حق و تعریف زیبایی و حسن و لذت و سعادت
- ۱۵۰ نظریه حق و نتیجه دانستن جای هر پدیده
- ۱۵۱ نظریه حق و تفسیر نور و ظلمات
- ۱۵۱ نظریه حق و شناخت جایگاهها در حدیث معروف جنود عقل و جهل
- ۱۵۴ نظریه حق و مفهوم کمال قرآنی
- ۱۵۴ نظریه حق و تبلور آن در شخص

- نظریه حق و اراده فردی برای تحقق آن ۱۵۵
- نظریه حق و تناسب فرد و جایگاه حق و باطل ۱۵۶
- نظریه حق و راز ماندگاری باطل ۱۵۶
- نظریه حق و ارائه مدلی برای نظام سازی آموزش و پرورش ۱۵۶
- نظریه حق و حرکت انبیاء ۱۵۷
- نظریه حق و حکمت مضاف آن در انتخابات سیاسی ۱۵۷
- نظریه حق و بررسی پدیده جنگ ۱۵۸
- نظریه حق و فتوای مبارزه ۱۵۹
- نظریه حق و بررسی تبعیت از حدود ۱۵۹
- نظریه حق و بررسی جنگ با خدا ۱۶۰
- نظریه حق و تفاوت واقعیت علمی و حقیقت ۱۶۱
- نظریه حق و بررسی اوضاع سیاسی جهان ۱۶۱
- نظریه حق و تعریف علم و حقیقت ۱۶۲
- نظریه حق و اثر دکترین های ثابت قرآن بر جریانات سیاسی ۱۶۲
- نظریه حق و اهمیت آن ۱۶۳
- نظریه حق و اسوه حسنه ۱۶۳
- نظریه حق و سبک زندگی ۱۶۵
- نظریه حق و مصلحین اجتماعی ۱۶۵
- نظریه حق و بحث حلال و حرام ۱۶۶
- نظریه حق و دلیل تذکر به جامعه ۱۶۶
- نظریه حق و قانونگذاری خداوند ۱۶۷
- نظریه حق و خودشناسی ۱۶۸
- نظریه حق و رابطه مومن با کلام خدا ۱۶۸
- نظریه حق و رفتار مردم با امامان جامعه ۱۶۹
- نظریه حق و سجده عناصر اصلی عالم به مرکزی ثابت ۱۷۰
- نظریه حق و سیر خاص هر انسان ۱۷۰
- نظریه حق و یکسانی فهم در همه مردم ۱۷۰
- نظریه حق و رابطه اش با تکلیف ۱۷۱
- نظریه حق و رابطه شخصیت افراد با کاری که می کنند ۱۷۲
- نظریه حق و بررسی تعارضهای شخصیتی ۱۷۲

- نظریه حق و دلیل یکتایی مدل و نظام حکمت بنیان ۱۷۳
- نظریه حق و نامه اعمال پاداش دنیوی و اخروی عمل ۱۷۳
- نظریه حق و کاربرد آن در تحزب ۱۷۴
- نظریه حق و یکی از مصادیق کاربردیش (زمان به مرکز گرینویچ) ۱۷۴
- نظریه حق و قبله یونیک (یکتا) و انحصاری ۱۷۵
- نظریه حق و کارکرد دین ۱۷۵
- نظریه حق و حل مسئله اختلاف سلیقه ۱۷۵
- نظریه حق و جبر و اختیار ۱۷۶
- نظریه حق و بررسی امثله جهانی در مورد قانون ۱۷۶
- نظریه حق و احادیث از بزرگان دین ۱۷۹
- فرق یکجانبه گرایی و حق گرایی ۱۸۰
- نظریه حق و اصالت حق یا شخص ۱۸۰
- نظریه حق و آسیب شناسی مدعیان آن (بررسی موردی ، احمدی نژاد) ۱۸۱
- نظریه حق و مبارزه با نسبی گرایی ۱۸۲
- نظریه حق و استاندارد دو طرفه ۱۸۲
- نظریه حق و تکلیف حق گرا ۱۸۳
- نظریه دین و روش آموزشی آزمون و خطا ۱۸۳
- نظریه حق و مبنای مکتب آموزشی ۱۸۳
- نظریه حق و دلیل عدم فهم حق توسط ، برخی از عوام ۱۸۴
- نظریه حق و حرکت‌های اجتماعی ۱۸۴
- نظریه حق و شاخص زیرکی ۱۸۵
- نظریه حق و شاخص نجات ۱۸۵
- نظریه حق و انفکاک آن از اهل حق و اهل باطل ۱۸۵
- نظریه حق و نسبتش با شاخص عقل ۱۸۶
- نظریه حق و بقامندی تمدن و قوم ۱۸۶
- نظریه حق و دوقطبی حق و باطل در سیاست ۱۸۷
- نظریه حق و مقابله با التقاط ۱۸۷
- نظریه حق و تعریفی از مسلمانی ۱۸۷
- قیمت ما چقدر است ؟ یا قیمت فروختن حق چقدر است ؟ ۱۸۸
- مقاله : حق چیست و چگونه می‌توان تابع حقیقت بود؟ ۱۸۸

- نظریه حق و نیافتادن در دام مطلق گرایی احزاب و گروه ها و مردم ۱۸۹
- تعریف حق و باطل از زبان نهج البلاغه ۱۹۰
- مقاله حق و باطل از دیدگاه امام علی علیه السلام ۱۹۱
- مقاله حق چیست و حقدار کیست؟! ۲۰۰
- راه های شناخت حق از باطل ۲۰۰
- مقاله دنیای شبهات و آمیختگی حق و باطل ۲۰۱
- مقاله تقابل حق و باطل ۲۰۲
- مقاله راه های شناخت حق از باطل ۲۰۳
- مقاله چگونگی تشخیص حق از باطل را در دیدگاه قرآن بیان کنید؟ ۲۰۶
- مقاله چگونه میتوان حق و باطل را از هم تشخیص داد؟ ۲۰۷
- مقاله شاخص ها و معیارهای تشخیص حق از باطل ۲۰۸
- مقاله شاخصه های شناخت حق از باطل ۲۰۹
- مقاله ملاک تمییز حق و باطل از دیدگاه قرآن کریم ۲۱۳
- مقاله روش قرآن در شناساندن حق و باطل ۲۱۷
- مقاله تعریف حق (متن ثقیلی از دکتر احمد بهشتی) ۲۳۲
- . معنای اصطلاحی ۲۳۳
- احق حقایق ۲۳۶
- . ۳ حقوق تقدم و تعقیب ۲۳۸
- . ۴ حق معنوی ۲۳۸

ابطال داروینیسیم و اثبات نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت)

مقدمه

این موضوع در ادامه کتاب فرضیه شجره و خلقت نخستین انسان،ها ، که مفصل در مورد ابطال داروینیسیم صحبت شده بود ، ارائه می گردد. می خواهیم با گذر از موضوع خلقت یا سیر تغییرات خودبه خودی(داروینیسیم) ، و با یقین به مخلوق خدا بودن این جهان و هر چه در آن است ، وارد شاخه های علوم شویم .

در آنجا اثبات کردیم که خلقت انسان کاملاً یونیک و انحصاری و بی همتا بوده است و از اول اول ، انسان ، انسان خلق شده و میمون ، میمون و خداوند به هر یک از این دو و به طور کلی به همه موجودات عالم جایگاه یکتایی را در کلیت دستگاه خلقت اختصاص داده است ، که این نظام جایگاه ها هزاران سال برقرار بوده و اثلا وضعیت نرمال و طبیعی یعنی گردش امور طبق نظام خلقی از قبل تعریف و تعیین شده .

بهترین مفاهیم بین پژوهشگران مختلف زمانی به وجود می آید که همه افراد درگیر با موضوع ، چهارچوب مفهومی درست و مشخص و ثابتی داشته باشند ، لذا در ابتدا کلمات کلیدی را از منظر و کلام الله بررسی می کنیم و سعی می کنیم فهم خود را تا درک این کلمات و کاربردش در آیات مختلف بالا ببریم . ان شا الله با تمسک به این معجزه جاری و جاوید به فهم مشترک از موضوع برسیم ، که این امر خود به خود ۹۰ درصد مسئله ما را در تبیین چهارچوب نظری حل می کند .
 وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (المؤمنون/۷۱)
 و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند، آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند تباہ می شوند! ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و عزت و شرف) برای آنهاست، اما آنان از (آنچه مایه) یادآوریشان (است) رویگرداندند!

حق و مشتقاتش در کلام الله

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (البقرة/۲۶)
 خداوند از این که (به موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی کند. (در این میان) آنان که ایمان آورده اند، می دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارش؛ و اما آنها که راه کفر را پیموده اند، (این موضوع را بهانه کرده) می گویند: «منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟!» (آری)، خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می کند؛ ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد!

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (البقرة/۴۲)

و حق را با باطل نیامیزید! و حقیقت را با اینکه می دانید کتمان نکنید!

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالذِّئْبِ هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (البقرة/۶۱)

و (نیز به خاطر بیایرید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «آیا غذای پست تر را به جای غذای بهتر انتخاب می کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آئید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدائی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

از هر جا (و از هر شهر و نقطه‌ای) خارج شدی، (به هنگام نماز)، روی خود را به جانب «مسجد الحرام» کن! این دستور حقی از طرف پروردگار توست! و خداوند، از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست!

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (البقرة/۱۷۶)

اینها، به خاطر آن است که خداوند، کتاب (آسمانی) را به حق، (و توأم با نشانه‌ها و دلایل روشن)، نازل کرده؛ و آنها که در آن اختلاف می‌کنند، (و با کتمان و تحریف، اختلاف به وجود می‌آورند)، در شکاف و (پراکندگی) عمیقی قرار دارند.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (البقرة/۱۸۰)

بر شما نوشته شده: «هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی [= مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، بطور شایسته وصیت کند! این حقی است بر پرهیزکاران!»

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (البقرة/۲۱۳)

مردم (در آغاز) یک دسته بودند؛ (و تضادی در میان آنها وجود نداشت. بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. (افراد باایمان، در آن اختلاف نکردند؛ تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آنها را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. (اما افراد بی‌ایمان، همچنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند.) و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (البقرة/۲۲۸)

زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند! [= عده نگه دارند] و اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحم‌هایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (و از سرگرفتن زندگی زناشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند؛ در صورتی که (براستی) خواهان اصلاح باشند. و برای آنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (البقرة/۲۳۶)

اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به عللی) طلاق دهید، گناهی بر شما نیست. (و در این موقع)، آنها را (با هدیه‌ای مناسب)، بهره‌مند سازید! آن کس که توانایی دارد، به اندازه توانایشش، و آن کس که تنگدست است، به اندازه خودش، هدیه‌ای شایسته (که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد) بدهد! و این بر نیکوکاران، الزامی است.

وَاللِّمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (البقرة/۲۴۱)

و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر، پرداخت گردد). این، حقی است بر مردان پرهیزکار.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (البقرة/۲۴۷)

و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (*طالوت*) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.»

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (البقرة/۲۵۲)

اینها، آیات خداست که به حق، بر تو می‌خوانیم؛ و تو از رسولان (ما) هستی. یا ایها الذین آمنوا إذا تداینتم بدين إلى أجلٍ مسمى فاکتوبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل ولا یأب کاتب أن یتتب کما علمه الله فلیکتب ولیمّل الذی علیه الحق ولیتیق الله ربّه ولا ینحس منه شیئاً فإن کان الذی علیه الحق سفیهاً أو لا یتطیع أن یملّ هو فلیمّل ولیه بالعدل واستشهدوا شهیدین من رجالکم فإن لم یكونا رجلین فرجلٍ وأمرأتان مِمَّن ترضون من الشهداء أن تضلّ إحداهما فتذكر إحداهما الأخری ولا یأب الشهداء إذا ما دُعوا ولا تسأموا أن تکتبوه صغیراً أو کبیراً إلى أجله ذلکم أفسط عند الله وأقوم للشهادة وأذنی ألاً ترتابوا إلاً أن تكون تجارة حاضرة تديرونها بینکم فلیس علیکم جناح ألاً تکتبوها وأشهدوا إذا تبايعتم ولا یضار کاتب ولا شهید وإن فعلوا فإنه فسوق بکم واتقوا الله وعلّمکم الله واللّه بكلّ شیءٍ علیم (البقرة/۲۸۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدهی مدت‌داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید! و باید نویسنده‌ای از روی عدالت، (سند را) در میان شما بنویسد! و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن -همان طور که خدا به او تعلیم داده- خودداری کند! پس باید بنویسد، و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کند، و از خدا که پروردگار اوست بپرهیزد، و چیزی را فروگذار ننماید! و اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه (یا از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است، یا (به خاطر لال بودن)، توانایی بر املاکردن ندارد، باید ولی او (به جای او)، با رعایت عدالت، املا کند! و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید! (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند)، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند. و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند، خودداری نمایند! و از نوشتن (بدهی خود)، چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید)! این، در نزد خدا به عدالت نزدیکتر، و برای شهادت مستقیم تر، و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر می‌باشد؛ مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که بین خود، دست به دست می‌کنید. در این صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید. ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید! و نباید به نویسنده و شاهد، (به خاطر حقگویی)، زبانی برسد (و تحت فشار قرار گیرند)! و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده‌اید. از خدا بپرهیزید! و خداوند به شما تعلیم می‌دهد؛ خداوند به همه چیز داناست.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (آل عمران/۳)

(همان کسی که) کتاب را بحق بر تو نازل کرد، که با نشانه‌های کتب پیشین، منطبق است؛ و «تورات» و «انجیل» را. إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (آل عمران/۲۱)

کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را بناحق می‌کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، و به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده!

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (آل عمران/۶۰)

اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو؛ بنابراین، از تردید کنندگان مباش!

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (آل عمران/۶۲)

این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی‌اساس است.) و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست؛ و خداوند توانا و حکیم است.

يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران/۷۱)

ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می‌زمیزید و) مشتبه می‌کنید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند)، و حقیقت را پوشیده می‌دارید در حالی که می‌دانید؟!

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (آل عمران/۸۶)

چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد!

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (آل عمران/۱۰۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از خدا بپرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید! (باید گوهر ایمان را تا پایان عمر، حفظ کنید!)

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ بِرِيدٌ ظَلْمًا لِلْعَالَمِينَ (آل عمران/۱۰۸)

اینها آیات خداست؛ که بحق بر تو می‌خوانیم. و خداوند (هیچ گاه) ستمی برای (احدی از) جهانیان نمی‌خواهد.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا ثَقَّفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (آل عمران/۱۱۲)

هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، (و تجدید نظر در روش ناپسند خود،) و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)؛ و به خشم خدا، گرفتار شده‌اند؛ و مهر بیچارگی بر آنها زده شده؛ چرا که آنها به آیات خدا، کفر می‌ورزیدند و پیامبران را بناحق می‌کشتند. اینها بخاطر آن است که گناه کردند؛ و (به حقوق دیگران،) تجاوز می‌نمودند.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (آل عمران/۱۵۴)

سپس بدنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، بصورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه احد،) گروهی از شما را فرا گرفت؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ (و خواب به چشمانشان نرفت.) آنها گمانهای نادرستی -همچون گمانهای دوران جاهلیت- درباره خدا داشتند؛ و می‌گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟!» بگو: «همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست!» آنها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند؛ می‌گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته نمی‌شدیم!» بگو: «اگر هم در خانه‌های خود بودید، آنهايي که کشته‌شدن بر آنها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه‌های خود، بیرون می‌آمدند (و آنها را به قتل می‌رساندند). و اینها برای این است که خداوند، آنچه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل‌های شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، با خبر است.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلُ دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (آل عمران/۱۸۱)

خداوند، سخن آنها را که گفتند: «خدا فقیر است، و ما بی‌نیازیم»، شنید! به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت؛ و (همچنین) کشتن پیامبران را بناحق (می‌نویسیم)؛ و به آنها می‌گوییم: «بچشید عذاب سوزان را (در برابر کارهایتان!)»

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (النساء/۱۰۵)

ما این کتاب را بحق بر تو نازل کردیم؛ تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی!

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (النساء/۱۲۲)

و کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، بزودی آن را در باغهایی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند. وعده حق خداوند است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادقتر باشد؟!

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (النساء/۱۵۱)

آنها کافران حقیقی‌اند؛ و برای کافران، مجازات خوارکننده‌ای فراهم ساخته‌ایم.
فَبِمَا نَفْسِهِمْ مِثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (النساء/۱۵۵)

(ولی) بخاطر پیمان‌شکنی آنها، و انکار آیات خدا، و کشتن پیامبران بناحق، و بخاطر اینکه (از روی استهزا) می‌گفتند: «بر دل‌های ما، پرده افکنده (شده و سخنان پیامبر را درک نمی‌کنیم)» رانده درگاه خدا شدند. آری، خداوند بعلت کفرشان، بر دل‌های آنها مهر زده؛ که جز عده کمی (که راه حق می‌پویند و لجاج ندارند)، ایمان نمی‌آورند.
يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (النساء/۱۷۰)

ای مردم! پیامبر (ی که انتظارش را می‌کشیدید)، حق را از جانب پروردگارتان آورد؛ به او ایمان بیاورید که برای شما بهتر است! و اگر کافر شوید، (به خدا زبانی نمی‌رسد، زیرا) آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست، و خداوند، دانا و حکیم است.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ثَلَاثَةٌ أَنْتَهُمْ خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (النساء/۱۷۱)

ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و در باره خدا، غیر از حق نگویید! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. بنا بر این، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! و نگویید: «(خداوند) سه‌گانه است!» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است! خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزله است که فرزندی داشته باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمانها و در زمین است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است.

وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (المائدة/۲۷)

و داستان دو فرزند آدم را بحق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد؛ (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت!» (برادر دیگر) گفت: «(من چه گناهی دارم؟ زیرا) خدا، تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد!

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (المائدة/۴۸)

و این کتاب [= قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوسهای آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم؛ و اگر خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیها بر یکدیگر سبقت جویید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید؛ به شما خبر خواهد داد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (المائدة/۷۷)

بگو: «ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و غیر از حق نگوئید! و از هوسهای جمعیتی که پیشتر گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی ننمایید!»

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (المائدة/۸۳)

و هر زمان آیه‌ای را که بر پیامبر (اسلام) نازل شده بشنوند، چشمهای آنها را می‌بینی که (از شوق)، اشک می‌ریزد، بخاطر حقیقتی که دریافته‌اند؛ آنها می‌گویند: «پروردگارا! ایمان آوردیم؛ پس ما را با گواهان (و شاهدان حق، در زمره یاران محمد) بنویس!»

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (المائدة/۸۴)

چرا ما به خدا و آنچه از حق به ما رسیده است، ایمان نیاوریم، در حالی که آرزو داریم پروردگاران ما را در زمره صالحان قرار دهد؟!»

فَإِنْ غَيْرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشِهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شِهَادَتَيْهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (المائدة/۱۰۷)

و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده‌اند (و حق را کتمان کرده‌اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میت، اولی هستند، به جای آنها قرار می‌گیرند، و به خدا سوگند یاد می‌کنند که: «گواهی ما، از گواهی آن دو، به حق نزدیکتر است! و ما تجاوزی نکرده‌ایم؛ که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود!»

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (المائدة/۱۱۶)

و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بعنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!»، او می‌گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! بییقین تو از تمام اسرار و پنهانیها باخبری.»

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (الأنعام/۵)

آنان، حق را هنگامی که سراغشان آمد، تکذیب کردند! ولی بزودی خبر آنچه را به باد مسخره می‌گرفتند، به آنان می‌رسد؛ (و از نتایج کار خود، آگاه می‌شوند).

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (الأنعام/۳۰)

اگر آنها را به هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان ایستاده‌اند، ببینی! (به آنها) می‌گوید: «آیا این حق نیست؟» می‌گویند: «آری، قسم به پروردگاران (حق است!)» می‌گوید: «پس مجازات را بچشید به سزای آنچه انکار می‌کردید!»

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (الأنعام/۵۷)

بگو: «من دلیل روشنی از پروردگارم دارم؛ و شما آن را تکذیب کرده‌اید! آنچه شما در باره آن (از نزول عذاب الهی) عجله دارید، به دست من نیست! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! حق را از باطل جدا می‌کند، و او بهترین جداکننده (حق از باطل) است.»

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (الأنعام/۶۲)

سپس (تمام بندگان) به سوی خدا، که مولای حقیقی آنهاست، بازمی‌گردند. بدانید که حکم و داوری، مخصوص اوست؛ و او، سریعترین حسابگران است!

وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (الأنعام/۶۶)

قوم و جمعیت تو، آن (آیات الهی) را تکذیب و انکار کردند، در حالی که حق است! (به آنها) بگو: «من مسؤول (ایمان آوردن) شما نیستم! (وظیفه من، تنها ابلاغ رسالت است، نه اجبار شما بر ایمان.)»

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (الأنعام/۷۳)

اوست که آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و آن روز که (به هر چیز) می‌گوید: «موجود باش!» موجود می‌شود؛ سخن او، حق است؛ و در آن روز که در «صور» دمیده می‌شود، حکومت مخصوص اوست، از پنهان و آشکار با خبر است، و اوست حکیم و آگاه.

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (الأنعام/۸۱)

چگونه من از بت‌های شما بترسم؟! در حالی که شما از این نمی‌ترسید که برای خدا، همتایی قرار داده‌اید که هیچ‌گونه دلیلی درباره آن، بر شما نازل نکرده است! (راست بگویید) کدام یک از این دو دسته (بت پرستان و خداپرستان)، شایسته‌تر به ایمنی (از مجازات) هستند اگر می‌دانید؟!

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِّن شَيْءٍ قُلْ مَن أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأِيسَ تَبْذُوثِنَهَا وَتُخَفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (الأنعام/۹۱)

آنها خدا را درست نشناختند که گفتند: «خدا، هیچ چیز بر هیچ انسانی، نفرستاده است!» بگو: «چه کسی کتابی را که موسی آورد، نازل کرد؟! کتابی که برای مردم، نور و هدایت بود؛ اما شما) آن را بصورت پراکنده قرار می‌دهید؛ قسمتی را آشکار، و قسمت زیادی را پنهان می‌دارید؛ و مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدرانتان، از آن با خبر نبودید!» بگو: «خدا!» سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت‌آمیزشان رها کن، تا بازی کنند!

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (الأنعام/۹۳)

چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد، یا بگوید: «بر من، وحی فرستاده شده»، در حالی که به او وحی نشده است، و کسی که بگوید: «من نیز همانند آنچه خدا نازل کرده است، نازل می‌کنم؟! و اگر ببینی هنگامی که (این) ظالمان در شداید مرگ فرو رفته‌اند، و فرشتگان دستها را گشوده، به آنان می‌گویند: «جان خود را خارج سازید! امروز در برابر دروغهایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دید!» (به حال آنها تأسف خواهی خورد)

أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْتغَى حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (الأنعام/ ۱۱۴)

(با این حال)، آیا غیر خدا را به داوری طلبیم؟! در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را، که همه چیز در آن آمده، به سوی شما فرستاده است؛ و کسانی که به آنها کتاب آسمانی داده‌ایم می‌دانند این کتاب، بحق از طرف پروردگارت نازل شده؛ بنابراین از تردیدکنندگان مباش!

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّهْمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (الأنعام/ ۱۴۱)

اوست که باغهای معروش [= باغهایی که درختانش روی داریست‌ها قرار دارد]، و باغهای غیرمعروش [= باغهایی که نیاز به داریست ندارد] را آفرید؛ همچنین نخل و انواع زراعت را، که از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند؛ و (نیز) درخت زیتون و انار را، که از جهتی با هم شبیه، و از جهتی تفاوت دارند؛ (برگ و ساختمان ظاهریشان شبیه یکدیگر است، در حالی که طعم میوه آنها متفاوت می‌باشد). از میوه آن، به هنگامی که به ثمر می‌نشیند، بخورید! و حق آن را به هنگام درو، بپردازید! و اسراف نکنید، که خداوند مسرفان را دوست ندارد!

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرُزِقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (الأنعام/ ۱۵۱)

بگو: «بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می‌دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق (و از روی استحقاق)؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (الأعراف/ ۸)

وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است! کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارند!

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ (الأعراف/ ۳۰)

جمعی را هدایت کرده؛ و جمعی (که شایستگی نداشته‌اند)، گمراهی بر آنها مسلم شده است. آنها (کسانی هستند که) شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند؛ و گمان می‌کنند هدایت یافته‌اند!

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (الأعراف/ ۳۳)

بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم بناحق را؛ و اینکه چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید.»

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولَنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تُلْكُمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (الأعراف/ ۴۳)

و آنچه در دلها از کینه و حسد دارند، برمی‌کنیم (تا در صفا و صمیمیت با هم زندگی کنند)؛ و از زیر (قصرها و درختان) آنها، نهرها جریان دارد؛ می‌گویند: «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمتها) رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما (به اینها) راه نمی‌یافتیم! مسلماً فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند!» و (در این هنگام) به آنان ندا داده می‌شود که: «این بهشت را در برابر اعمالی که انجام می‌دادید، به ارث بردید!»

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (الأعراف/۴۴)

و بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند که: «آنچه را پروردگاران به ما وعده داده بود، همه را حق یافتیم؛ آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟!» در این هنگام، ندادنده‌ای در میان آنها ندا می‌دهد که: «لعنت خدا بر ستمگران باد!

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (الأعراف/۵۳)

آیا آنها جز انتظار تأویل آیات (و فرا رسیدن تهدیدهای الهی) دارند؟ آن روز که تأویل آنها فرا رسد، (کار از کار گذشته، و پشیمانی سودی ندارد؛ و) کسانی که قبلا آن را فراموش کرده بودند می‌گویند: «فرستادگان پروردگار ما، حق را آوردند؛ آیا (امروز) شفیعی برای ما وجود دارند که برای ما شفاعت کنند؟ یا (به ما اجازه داده شود به دنیا) بازگردیم، و اعمالی غیر از آنچه انجام می‌دادیم، انجام دهیم؟!» (ولی) آنها سرمایه وجود خود را از دست داده‌اند؛ و معبودهایی را که به دروغ ساخته بودند، همگی از نظرشان گم می‌شوند. (نه راه بازگشتی دارند، و نه شفیعیانی!)

قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (الأعراف/۸۹)

اگر ما به آیین شما بازگردیم، بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده، به خدا دروغ بسته‌ایم؛ و شایسته نیست که ما به آن بازگردیم مگر اینکه خدایی که پروردگار ماست بخواهد؛ علم پروردگار ما، به همه چیز احاطه دارد. تنها بر خدا توکل کرده‌ایم. پروردگارا! میان ما و قوم ما بحق داوری کن، که تو بهترین داورانی!

حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (الأعراف/۱۰۵)

سزاوار است که بر خدا جز حق نگوییم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آورده‌ام؛ پس بنی اسرائیل را با من بفرست!

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الأعراف/۱۱۸)

(در این هنگام،) حق آشکار شد؛ و آنچه آنها ساخته بودند، باطل گشت.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعُغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (الأعراف/۱۴۶)

بزودی کسانی را که در روی زمین بناحق تکبر می‌ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می‌سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند؛ اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی‌کنند؛ و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می‌کنند! (همه اینها) بخاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند!

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (الأعراف/۱۵۹)

و از قوم موسی، گروهی هستند که به سوی حق هدایت می‌کنند؛ و به حق و عدالت حکم می‌نمایند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأُخْرَى خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (الأعراف/۱۶۹)

پس از آنها، فرزندان جای آنها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) شدند؛ (اما با این حال،) متاع این دنیای پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می‌دهند) و می‌گویند: «(اگر ما گنهاریم توبه می‌کنیم و) بزودی بخشیده خواهیم شد!» اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را (نیز) می‌گیرند، (و باز حکم خدا را پشت سر می‌افکنند). آیا

پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند، و) جز حق نگویند، و آنان بارها آنرا خوانده‌اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی‌فهمید؟!

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (الأعراف/۱۸۱)

و از آنها که آفریدیم، گروهی بحق هدایت می‌کنند، و بحق اجرای عدالت می‌نمایند.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (الأنفال/۴)

(آری،) مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان درجاتی (مهم) نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزی بی‌نقص و عیب است.

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (الأنفال/۵)

همان‌گونه که خدا تو را بحق از خانه (به سوی میدان بدر،) بیرون فرستاد، در حالی که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند (؛ ولی سرانجامش پیروزی بود! ناخشنودی عده‌ای از چگونگی تقسیم غنایم بدر نیز چنین است!)

يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (الأنفال/۶)

آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می‌کردند؛ (و چنان ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود، که) گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند، و آن را با چشم خود می‌نگرند!

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَه تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (الأنفال/۷)

و (به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه [= کاروان تجاری قریش، یا لشکر مسلح آنها] نصیب شما خواهد بود؛ و شما دوست می‌داشتید که کاروان (غیر مسلح) برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید)؛ ولی خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند؛ (از این رو شما را بر خلاف میلان با لشکر قریش درگیر ساخت، و آن پیروزی بزرگ نصیبتان شد.)

لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (الأنفال/۸)

تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابَهُ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ارْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (الأنفال/۳۲)

و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: «پروردگارا! اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر! یا عذاب دردناکی برای ما بفرست!»

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (الأنفال/۷۴)

و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آنها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است.

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّوْكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ أَخَشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (التوبة/۱۳)

آیا با گروهی که پیمانهای خود را شکستند، و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند، پیکار نمی‌کنید؟! در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند؛ آیا از آنها می‌ترسید؟! با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید!

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (التوبة/۲۹)

با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمردند، و نه آیین حق را می‌پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند!

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (التوبة/۳۳)

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیینها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!

لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ (التوبة/۴۸)

آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه‌انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند)؛ تا آن که حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آنها کراهت داشتند.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (التوبة/۶۲)

آنها برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند، تا شما را راضی سازند؛ در حالی که شایسته‌تر این است که خدا و رسولش را راضی کنند، اگر ایمان دارند!

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (التوبة/۱۰۸)

هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی؛ در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند؛ و خداوند پاکیزگان را دوست دارد!

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (التوبة/۱۱۱)

خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (يونس/۴)

بازگشت همه شما بسوی اوست! خداوند وعده حقی فرموده؛ او آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بعدالت جزا دهد؛ و برای کسانی که کافر شدند، نوشیدنی از مایع سوزان است؛ و عذابی دردناک، بخاطر آنکه کفر می‌ورزیدند!

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (يونس/۵)

او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد؛ و برای آن منزلگاه‌هایی مقدر کرد، تا عدد سالها و حساب (کارها) را بداند؛ خداوند این را جز بحق نیافریده؛ او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانشند، شرح می‌دهد!

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيِكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (يونس/۲۳)

اما هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشید، (باز) به ناحق، در زمین ستم میکنند. ای مردم! ستمهای شما، به زیان خود شماست! از زندگی دنیا بهره (میبرید)، سپس بازگشت شما بسوی ماست؛ و ما، شما را به آنچه عمل میکردید، خبر میدهیم!

هَذَا لِكِ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَصَلَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (يونس/۳۰)

در آن جا، هر کس عملی را که قبلا انجام داده است، می‌آزماید. و همگی بسوی «الله» -مولا و سرپرست حقیقی خود- بازگردانده می‌شوند؛ و چیزهایی را که بدروغ همتای خدا قرار داده بودند، گم و نابود می‌شوند!

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ (یونس/۳۲)

آن است خداوند، پروردگار حق شما (دارای همه این صفات)! با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا (از پرستش او) روی گردان می‌شوید؟! «

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (یونس/۳۳)

اینچنین فرمان پروردگارت بر فاسقان مسلم شده که آنها (پس از این همه لجajt و گناه)، ایمان نخواهند آورد!

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (یونس/۳۵)

بگو: «آیا هیچ یک از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می‌کند؟! بگو: «تنها خدا به حق هدایت می‌کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!»

وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (یونس/۳۶)

و بیشتر آنها، جز از گمان (و پندارهای بی‌اساس)، پیروی نمی‌کنند؛ (در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند)! به یقین، خداوند از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است!

وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (یونس/۵۳)

از تو می‌پرسند: «آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است؟» بگو: «آری، به پروردگارم سوگند، قطعاً حق است؛ و شما نمی‌توانید از آن جلوگیری کنید!»

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (یونس/۵۵)

آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست! آگاه باشید وعده خدا حق است، ولی بیشتر آنها نمی‌دانند!

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ (یونس/۷۶)

و هنگامی که حق از نزد ما بسراغ آنها آمد، گفتند: «این، سحری است آشکار!»

قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُونَ (یونس/۷۷)

موسی گفت: «آیا درباره حق، هنگامی که به سوی شما آمد، (چنین) می‌گویید؟! آیا این سحر است؟! در حالی که ساحران (هرگز) رستگار (و پیروز) نمی‌شوند!

وَيَحِقُّ لِلَّهِ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (یونس/۸۲)

او حق را به وعده خویش، تحقق می‌بخشد؛ هر چند مجرمان کراهت داشته باشند!»

فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَتِّرِينَ (یونس/۹۴)

و اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می‌خواندند بپرس، به یقین، «حق» از طرف پروردگارت به تو رسیده است؛ بنابراین این، هرگز از تردیدکنندگان مباش! [مسلم او تردیدی نداشت! این درسی برای مردم بود!]

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (یونس/۹۶)

(و بدان) آنها که فرمان پروردگار تو بر آنان تحقق یافته، (و بجرم اعمالشان، توفیق هدایت را از آنها گرفته هرگز) ایمان نمی‌آورند،

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ (یونس/۱۰۳)

سپس (هنگام نزول بلا و مجازات)، فرستادگان خود و کسانی را که (به آنان) ایمان می‌آورند، نجات می‌دهیم و همین گونه، بر ما حق است که مؤمنان (به تو) را (نیز) رهایی بخشیم!

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (یونس/۱۰۸)

بگو: «ای مردم! حق از طرف پروردگارتان به سراغ شما آمده؛ هر کس (در پرتو آن) هدایت یابد، برای خود هدایت شده؛ و هر کس گمراه گردد، به زیان خود گمراه می‌گردد؛ و من مأمور (به اجبار) شما نیستم!»

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنْ الْأَحْزَابِ فَأَلَنَّا لَهُ مَوْعِدَهُ فَمَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (هود/۱۷)

آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد، و بدنبال آن، شاهدهی از سوی او می‌باشد، و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (گواهی بر آن می‌دهد، همچون کسی است که چنین نباشد)؟! آنها [= حق طلبان و حقیقت‌جویان] به او (که دارای این ویژگیهاست)، ایمان می‌آورند! و هر کس از گروه‌های مختلف به او کافر شود، آتش وعده‌گاه اوست! پس، تردیدی در آن نداشته باش که آن حق است از پروردگارت! ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند!

وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (هود/۴۵)

نوح به پروردگارش عرض کرد: «پروردگارا! پسر من از خاندان من است؛ و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است؛ و تو از همه حکم‌کنندگان برتری!»

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (هود/۷۹)

گفتند: «تو که می‌دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم؛ و خوب می‌دانی ما چه می‌خواهیم!»

وَكَلَّمَ نَحْنُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (هود/۱۲۰)

ما از هر یک از سرگذشتهای انبیا برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم؛ و اراده‌ات قوی گردد. و در این (اخبار و سرگذشتهای)، برای تو حق، و برای مؤمنان موعظه و تذکر آمده است.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِّي يَوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْأَنْ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (یوسف/۵۱)

(پادشاه آن زنان را طلبید و) گفت: «به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود؟» گفتند: «منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم!» (در این هنگام) همسر عزیز گفت: «الآن حق آشکار گشت! من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم؛ و او از راستگویان است!»

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (یوسف/۱۰۰)

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی بخاطر او به سجده افتادند؛ و گفت: «پدرا! این تعبیر خوابی است که قبلا دیدم؛ پروردگارم آن را حق قرار داد! و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد، و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد بعد از آنکه شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد. پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد (و شایسته می‌داند)، صاحب لطف است؛ چرا که او دانا و حکیم است!»

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَقَّئِنِي مُسْلِمًا وَالْحَقِّينِ بِالصَّالِحِينَ (یوسف/۱۰۱)

پروردگارا! بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی، و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساختی! ای آفریننده آسمانها و زمین! تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران؛ و به صالحان ملحق فرما!»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْمَر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (الرعد/۱)
 المر، اینها آیات کتاب (آسمانی) است؛ و آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، حق است؛ ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند!

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دَعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (الرعد/۱۴)

دعوت حق از آن اوست! و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می‌خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی‌گویند! آنها همچون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می‌گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید! و دعای کافران، جز در ضلال (و گمراهی) نیست!

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (الرعد/۱۷)

خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و از آنچه (در کوره‌ها)، برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می‌آید -خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند!- اما کفها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند اینچنین مثال می‌زند!
 أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (الرعد/۱۹)
 آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها صاحبان اندیشه متذکر می‌شوند...

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يَذْهَبِكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (الإبراهيم/۱۹)

آیا ندیدی خداوند، آسمانها و زمین را بحق آفریده است؟! اگر بخواهد، شما را می‌برد و خلق تازه‌ای می‌آورد!
 وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (الإبراهيم/۲۲)

و شیطان، هنگامی که کار تمام می‌شود، می‌گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابر این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من! من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همدریف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافر!» مسلمانا ستمکاران عذاب دردناکی دارند!

مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ (الحجر/۸)

(اما اینها باید بدانند) ما فرشتگان را، جز بحق، نازل نمی‌کنیم؛ و هرگاه نازل شوند، دیگر به اینها مهلت داده نمی‌شود (؛ و در صورت انکار، به عذاب الهی نابود می‌گردند)!

قَالُوا بَشَرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ (الحجر/۵۵)

گفتند: «تو را به حق بشارت دادیم؛ از مایوسان مباش!»

وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (الحجر/۶۴)

ما واقعیت مسلمی را برای تو آورده‌ایم؛ و راست می‌گوییم!

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (الحجر/۸۵)

ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز بحق نیافریدیم؛ و ساعت موعود [= قیامت] قطعاً فرا خواهد رسید (و جزای هر کس به او می‌رسد)؛ پس، از آنها به طرز شایسته‌ای صرف‌نظر کن (و آنها را بر نادانی‌هایشان ملامت ننما)!

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (النحل/۳)

آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ او برتر است از اینکه همتایی برای او قرار می‌دهند!
وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اٰغْبُدُوا لِلّٰهِ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللّٰهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَبِّرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (النحل/۳۶)

ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!» خداوند گروهی را هدایت کرد؛ و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت؛ پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود!
وَأَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اٰيْمَانِهِمْ لَآ يَبْعَثُ اللّٰهُ مِنْ بَيْنِهِمْ لَآئِيَةً مِّنْ يَّمُوتُ بَلَىٰ وَعَدَاۗءٌ عَلَيْهِ حَقًّا وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَآ يَعْلَمُونَ (النحل/۳۸)

آنها سوگندهای شدید به خدا یاد کردند که: «هرگز خداوند کسی را که می‌میرد، بر نمی‌انگیزد!» آری، این وعده قطعی خداست (که همه مردگان را برای جزا بازمی‌گرداند)؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند!

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ اٰمَنُوْا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِيْنَ (النحل/۱۰۲)

بگو، روح القدس آن را از جانب پروردگارت بحق نازل کرده، تا افراد باایمان را ثابت‌قدم گرداند؛ و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمانان!

وَإِذْآرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا (الإسراء/۱۶)

و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می‌داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می‌کوبیم.

وَأْتِ ذَا الْقَرْيَةِ حَقَّهُ وَالْمُسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (الإسراء/۲۶)

و حق نزدیکان را بپرداز، و (همچنین حق) مستمند و وامانده در راه را! و هرگز اسراف و تبذیر مکن،
وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ اِنَّهُ كَانَ مُنْصُورًا (الإسراء/۳۳)

و کسی را که خداوند خورش را حرام شمرده، نکشید، جز بحق! و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکنند، چرا که او مورد حمایت است!

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (الإسراء/۸۱)

و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است!»

وَبِالْحَقِّ اَنْزَلْنٰهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (الإسراء/۱۰۵)

و ما قرآن را بحق نازل کردیم؛ و بحق نازل شد؛ و تو را، جز بعنوان بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده، نفرستادیم!

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ اٰمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (الکهف/۱۳)

ما داستان آنان را بحق برای تو بازگو می‌کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم.

وَكَذٰلِكَ اَغْرَيْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوْا اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَّ اَنَّ السَّاعَةَ لَآ رَيْبَ فِيْهَا اِذْ يَتَنَازَعُوْنَ بَيْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقَالُوْا اِئْتُوْا عَلَيْنَا بِنَبِیْنًا رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِيْنَ غَلَبُوْا عَلٰى اَمْرِهِمْ لَنَنْخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (الکهف/۲۱)

و اینچنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است؛ و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست! در آن هنگام که میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می‌گفتند: «بنایی بر آنان بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند)؛ و از آنها سخن نگوئید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاهتر است!» ولی آنها

که از رازشان آگاهی یافتند (و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند: «ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می‌سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود).»

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا (الکهف/۲۹)

بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می‌خواهد کافر گردد!» ما برای ستمگران آتشی آماده کردیم که سراپرده‌اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان می‌آورند که همچون فلز گداخته صورتها را بریان می‌کند! چه بد نوشیدنی، و چه بد محل اجتماعی است!

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا (الکهف/۴۴)

در آنجا ثابت شد که ولایت (و قدرت) از آن خداوند بر حق است! اوست که برترین ثواب، و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد!

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُرُوقًا (الکهف/۵۶)

ما پیامبران را، جز بعنوان بشارت دهنده و انذار کننده، نمی‌فرستیم؛ اما کافران همواره مجادله به باطل می‌کنند، تا (به گمان خود)، حق را بوسیله آن از میان بردارند! و آیات ما، و مجازاتهایی را که به آنان وعده داده شده است، به باد مسخره گرفتند!

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (الکهف/۹۸)

(آنگاه) گفت: «این از رحمت پروردگار من است! اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد، آن را در هم می‌کوبد؛ و وعده پروردگارم حق است!»

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (مریم/۳۴)

این است عیسی پسر مریم؛ گفتار حقی که در آن تردید می‌کنند!

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (طه/۱۱۴)

پس بلندمرتبه است خداوندی که سلطان حق است! پس نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن، پیش از آنکه وحی آن بر تو تمام شود؛ و بگو: «پروردگارا! علم مرا افزون کن!»

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْأُولَىٰ مِمَّا تَصِفُونَ (الأنبياء/۱۸)

بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می‌شود! اما وای بر شما از توصیفی که (در باره خدا و هدف آفرینش) می‌کنید!

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (الأنبياء/۲۴)

آیا آنها معبودانی جز خدا برگزیدند؟! بگو: «دلالتان را بیاورید! این سخن کسانی است که با من هستند، و سخن کسانی [= پیامبرانی] است که پیش از من بودند!» اما بیشتر آنها حق را نمی‌دانند؛ و به همین دلیل (از آن) روی گردانند.

قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (الأنبياء/۵۵)

گفتند: «آیا مطلب حقی برای ما آورده‌ای، یا شوخی می‌کنی؟!»

وَأَقْرَبَ الْوَعْدِ الْحَقِّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (الأنبياء/۹۷)

و وعده حق [= قیامت] نزدیک می‌شود؛ در آن هنگام چشمهای کافران از وحشت از حرکت باز می‌ماند؛ (می‌گویند): ای وای بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم؛ بلکه ما ستمکار بودیم!

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (الأنبياء/ ۱۱۲)

(و پیامبر) گفت: «پروردگارا! بحق داوری فرما (و این طغیانگران را کیفر ده)! و پروردگار ما (خداوند) رحمان است که در برابر نسبت‌های ناروای شما، از او استمداد می‌طلبیم!»

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (الحج/ ۶)

این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی تواناست. أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (الحج/ ۱۸)

آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می‌کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم! اما بسیاری (ابا دارند، و) فرمان عذاب درباره آنان حتمی است؛ و هر کس را خدا خوار کند، کسی او را گرمی نخواهد داشت! خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می‌دهد!

الَّذِينَ آخَرُجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (الحج/ ۴۰)

همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

وَلِيُعَلِّمَ الَّذِينَ آمَنُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (الحج/ ۵۴)

و (نیز) هدف این بود که آگاهان بدانند این حقی است از سوی پروردگارت، و در نتیجه به آن ایمان بیاورند، و دل‌هایشان در برابر آن خاضع گردد؛ و خداوند کسانی را که ایمان آوردند، بسوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (الحج/ ۶۲)

این بخاطر آن است که خداوند حق است؛ و آنچه را غیر از او می‌خوانند باطل است؛ و خداوند بلندمقام و بزرگ است!

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (الحج/ ۷۴)

خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است!

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (الحج/ ۷۸)

و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم! پس نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و به خدا تمسک جویند، که او مولا و سرپرست شماست! چه مولای خوب، و چه یاور شایسته‌ای!

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (المؤمنون/ ۴۱)

سرانجام صیحه آسمانی آنها را بحق فرو گرفت؛ و ما آنها را همچون خاشاکی بر سیلاب قرار دادیم؛ دور باد قوم ستمگر (از رحمت خدا)!

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَبْنَا كِتَابًا يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (المؤمنون/ ۶۲)

و ما هیچ کس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی‌کنیم؛ و نزد ما کتابی است که (تمام اعمال بندگان را ثبت کرده و) بحق سخن می‌گوید؛ و به آنان هیچ ستمی نمی‌شود.

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (المؤمنون/۷۰)

یا می‌گویند او دیوانه است؟! ولی او حق را برای آنان آورده؛ اما بیشترشان از حق کراهت دارند (و گریزانند).

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (المؤمنون/۷۱)

و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند، آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند تباه می‌شوند! ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و عزت و شرف) برای آنهاست، اما آنان از (آنچه مایه) یادآوری‌شان (است) رویگردانند!

بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (المؤمنون/۹۰)

نه، (واقع این است که) ما حق را برای آنها آوردیم؛ و آنان دروغ می‌گویند!

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (المؤمنون/۱۱۶)

پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بی‌هدف آفریده باشد)! معبودی جز او نیست؛ و او پروردگار عرش کریم است!

يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (النور/۲۵)

آن روز، خداوند جزای واقعی آنان را بی‌کم و کاست می‌دهد؛ و می‌دانند که خداوند حق آشکار است!

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (النور/۴۹)

ولی اگر حق داشته باشند (و داوری به نفع آنان شود) با سرعت و تسلیم بسوی او می‌آیند!

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (الفرقان/۲۶)

حکومت در آن روز از آن خداوند رحمان است؛ و آن روز، روز سختی برای کافران خواهد بود!

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (الفرقان/۳۳)

آنان هیچ مثلی برای تو نمی‌آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می‌آوریم، و تفسیری بهتر (و پاسخی دندان شکن که در برابر آن ناتوان شوند)!

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (الفرقان/۶۸)

و کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند؛ و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز بحق نمی‌کشند؛ و زنا نمی‌کنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید!

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (النمل/۷۹) پس بر خدا توکل کن، که تو بر حق آشکار هستی!

نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبِيِّ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (القصص/۳)

ما از داستان موسی و فرعون بحق بر تو می‌خوانیم، برای گروهی که (طالب حقتند و) ایمان می‌آورند!

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (القصص/۱۳)

ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است؛ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند!

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يَرْجِعُونَ (القصص/۳۹)

(سرانجام) فرعون و لشکریانش بدون حق در زمین استکبار کردند، و پنداشتند بسوی ما بازگردانده نمی‌شوند!

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أوتى مِثْلَ مَا أوتى مُوسَى أُولَئِكَ يَكْفُرُوا بِمَا أوتى مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (القصص/۴۸)

ولی هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند: «چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد به این پیامبر داده نشده است؟!» مگر بهانه‌جویانی همانند آنان، معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند: «این دو نفر [= موسی و هارون] دو ساحرند که دست به دست هم داده‌اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر دو کافریم؟!»

وَإِذَا يَتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (القصص/۵۳)

و هنگامی که بر آنان خوانده شود می‌گویند: «به آن ایمان آوردیم؛ اینها همه حق است و از سوی پروردگار ماست؛ ما پیش از این هم مسلمان بودیم!»

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (القصص/۶۳)

گروهی (از معبودان) که فرمان عذاب درباره آنها مسلم شده است می‌گویند: «پروردگارا! ما اینها [= عابدان] را گمراه کردیم؛ (آری) ما آنها را گمراه کردیم همان‌گونه که خودمان گمراه شدیم؛ ما از آنان به سوی تو بیزاری می‌جوییم؛ آنان در حقیقت ما را نمی‌پرستیدند (بلکه هوای نفس خود را پرستش می‌کردند)!»

وَتَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ (القصص/۷۵)

(در آن روز) از هر امتی گواهی برمی‌گزینیم و (به مشرکان) می‌گوییم: «دلیل خود را بیاورید!» اما آنها می‌دانند که حق از آن خداست، و تمام آنچه را افترا می‌بستند از (نظر) آنها گم خواهد شد!

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (العنكبوت/۴۴)

خداوند، آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و در این آیتی است برای مؤمنان.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (العنكبوت/۶۸)

چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟!

أُولَئِكَ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (الروم/۸)

آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز بحق و برای زمان معینی نیافریده است؟! ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را منکرند!

فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (الروم/۳۸)

پس حق نزدیکان و مسکینان و در راه‌ماندگان را ادا کن! این برای آنها که رضای خدا را می‌طلبند بهتر است، و چنین کسانی رستگاراند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمْوَا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (الروم/۴۷)

و پیش از تو پیامبرانی را بسوی قومشان فرستادیم؛ آنها با دلایل روشن به سراغ قوم خود رفتند، ولی (هنگامی که اندرزاها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم (و مؤمنان را یاری کردیم)؛ و یاری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده ما!

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوْقِنُونَ (الروم/۶۰)

اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است؛ و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند (و از راه خود منحرف نکنند)!

خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (لقمان/۹)

جاودانه در آن خواهند ماند؛ این وعده حتمی الهی است؛ و اوست عزیز و حکیم (شکست‌ناپذیر و دانا).

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (لقمان/۳۰)

اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است، و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است!

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (لقمان/۳۳)

ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید و بترسید از روزی که نه پدر کیفر اعمال فرزندش را تحمل می‌کند، و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را؛ به یقین وعده الهی حق است؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را (به کرم) خدا مغرور سازد!

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (السجده/۳)

ولی آنان می‌گویند: «(محمد) آن را بدروغ به خدا بسته است»، اما این سخن حقی است از سوی پروردگارت تا گروهی را انذار کنی که پیش از تو هیچ انذارکننده‌ای برای آنان نیامده است، شاید (پند گیرند و) هدایت شوند!

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (السجده/۱۳)

و اگر می‌خواستیم به هر انسانی هدایت لازم را (از روی اجبار بدهیم) می‌دادیم؛ ولی (من آنها را آزاد گذارده‌ام و) سخن و وعده‌ام حق است که دوزخ را (از افراد بی‌ایمان و گنهکار) از جن و انس همگی پر کنم!

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (الأحزاب/۴)

خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده؛ و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید مادران شما قرار نداده؛ و (نیز) فرزندخوانده‌های شما را فرزند حقیقی شما قرار نداده است؛ این سخن شماس است که به دهان خود می‌گویید (سخنی باطل و بی‌پایه)؛ اما خداوند حق را می‌گوید و او به راه راست هدایت می‌کند.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (الأحزاب/۳۷)

(به خاطر بی‌اوردن) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده‌ات «زید»] می‌گفتی: «همسرت را نگاه‌دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی)؛ و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند؛ و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد؛ و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (الأحزاب/۵۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیاید و) در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید؛ این عمل، پیامبر را ناراحت می‌نماید، ولی از شما شرم می‌کند (و چیزی نمی‌گوید)؛ اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد! و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (بعنوان عاریت) از آنان [=

همسران پیامبر! می‌خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دل‌های شما و آنها بهتر است! و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که این کار نزد خدا بزرگ است!

وَيَرَى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (سبأ/۶)

کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می‌دانند و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می‌کند.

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سبأ/۲۳)

هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد! (در آن روز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دل‌های آنان زایل گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود؛ در این هنگام مجرمان به شفیعان) می‌گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده؟» می‌گویند: «حق را (بیان کرد و اجازه شفاعت درباره مستحقان داد)؛ و اوست بلندمقام و بزرگ‌مرتبه!»

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (سبأ/۲۶)

بگو: «پروردگار ما همه ما را جمع می‌کند، سپس در میان ما بحق داوری می‌نماید (و صفوف مجرمان را از نیکوکاران جدا می‌سازد)، و اوست داور (و جداکننده) آگاه!»

وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (سبأ/۴۳)

و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: «او فقط مردی است که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستیدند بازدارد!» و می‌گویند: «این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده چیز دیگری نیست!» و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: «این، جز افسونی آشکار نیست!»

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَنَّا الْغُيُوبَ (سبأ/۴۸)

بگو: «پروردگار من حق را (بر دل پیامبران خود) می‌افکند، که او دانای غیبها (و اسرار نهان) است.»

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يَعْبُدُ (سبأ/۴۹)

بگو: «حق آمد! و باطل (کاری از آن ساخته نیست) و نمی‌تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدیدکننده آن!»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (فاطر/۵)

ای مردم! وعده خداوند حق است؛ مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد!

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (فاطر/۲۴)

ما تو را بحق برای بشارت و انذار فرستادیم؛ و هر امتی در گذشته انذارکننده‌ای داشته است!

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (فاطر/۳۱)

و آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است و تصدیق‌کننده و هماهنگ با کتب پیش از آن؛ خداوند نسبت به بندگانش خبیر و بیناست!

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (یس/۷) فرمان (الهی) درباره بیشتر آنها تحقق یافته، به همین جهت ایمان نمی‌آورند!

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ (یس/۷۰)

تا افرادی را که زنده‌اند بیم دهد (و بر کافران اتمام حجت شود) و فرمان عذاب بر آنان مسلم گردد!

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَاتُ قُنُونٍ (الصافات/۳۱) اکنون فرمان پروردگاران بر همه ما مسلم شده، و همگی از عذاب او می‌چشمیم!

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ (الصافات/۳۷) چنین نیست، او حق را آورده و پیامبران پیشین را تصدیق کرده است!

إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابُ (ص/۱۴)

هر یک (از این گروه‌ها) رسولان را تکذیب کردند، و عذاب الهی درباره آنان تحقق یافت!
 إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ (ص/۲۲)

در آن هنگام که (بی‌مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد؛ گفتند: «نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده؛ اکنون در میان ما بحق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن!
 يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص/۲۶)

ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند!

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (ص/۶۴) این یک واقعیت است گفتگوهای خصمانه دوزخیان!

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ (ص/۸۴) فرمود: «به حق سوگند، و حق می‌گویم،

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (الزمر/۲)

ما این کتاب را بحق بر تو نازل کردیم؛ پس خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان!
 خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيَكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَقَّارُ (الزمر/۵)

آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ شب را بر روز می‌پیچد و روز را بر شب؛ و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد؛ هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می‌دهند؛ آگاه باشید که او قادر و آمرزنده است!
 أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ (الزمر/۱۹)

آیا تو می‌توانی کسی را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده رهایی بخشی؟! آیا تو میتوانی کسی را که در درون آتش است برگیری و نجات دهی؟!!

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (الزمر/۴۱)

ما این کتاب (آسمانی) را برای مردم بحق بر تو نازل کردیم؛ هر کس هدایت را پذیرد به نفع خود اوست؛ و هر کس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می‌گردد؛ و تو مأمور اجبار آنها به هدایت نیستی.
 وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (الزمر/۶۷)

آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمانها پیچیده در دست او؛ خداوند منزله و بلندمقام است از شریکیهایی که برای او می‌پندارند

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظَلُمُونَ (الزمر/۶۹)

و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می‌شود، و نامه‌های اعمال را پیش می‌نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می‌سازند، و میان آنها بحق داوری می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد!

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابَهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (الزمر/۷۱)

و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می‌شوند؛ وقتی به دوزخ می‌رسند، درهای آن گشوده می‌شود و نگهبانان دوزخ به آنها می‌گویند: «آیا رسولانی از میان شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و

از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟!» می‌گویند: «آری، پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند، و ما مخالفت کردیم!» ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است.

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يَسْتَحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (الزمر/۷۵)
 (در آن روز) فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده‌اند و با ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند؛ و در میان بندگان بحق داوری می‌شود؛ و (سرانجام) گفته خواهد شد: «حمد مخصوص خدا پروردگار جهانیان است!»
 كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (غافر/۵)

پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از ایشان بودند (پیامبرانشان را) تکذیب کردند؛ و هر امتی در پی آن بود که توطئه کند و پیامبرش را بگیرد (و آزار دهد)، و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند؛ اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم)؛ ببین که مجازات من چگونه بود!

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (غافر/۶)

و این گونه فرمان پروردگارت درباره کسانی که کافر شدند مسلم شده که آنها همه اهل آتشند!

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (غافر/۲۰)

خداوند بحق داوری می‌کند، و معبودهایی را که غیر از او می‌خوانند هیچ گونه داوری ندارند؛ خداوند شنوا و بیناست!

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (غافر/۲۵)

و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: «پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید!» اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست (و نقش بر آب می‌شود).

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (غافر/۵۵)

پس (ای پیامبر!) صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است، و برای گناهت استغفار کن، و هر صبح و شام تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور!

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (غافر/۷۵)

این (عذاب) بخاطر آن است که بناحق در زمین شادی می‌کردید و از روی غرور و مستی به خوشحالی می‌پرداختید!

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِلَيْنَا يَرْجِعُونَ (غافر/۷۷)

پس (ای پیامبر) صبر کن که وعده خدا حق است؛ و هرگاه قسمتی از مجازاتهایی را که به آنها وعده داده‌ایم در حال حیات به تو ارائه دهیم، یا تو را (پیش از آن) از دنیا ببریم (مهم نیست)؛ چرا که همه آنان را تنها بسوی ما باز می‌گردانند! و لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (غافر/۷۸)

ما پیش از تو رسولانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو بازگفته، و گروهی را برای تو بازگو نکرده‌ایم؛ و هیچ پیامبری حق نداشت معجزه‌ای جز بفرمان خدا بیاورد و هنگامی که فرمان خداوند (برای مجازات آنها) صادر شود، بحق داوری خواهد شد؛ و آنجا اهل باطل زیان خواهند کرد!

فَأَمَّا غَادٌّ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّْا قُوَّةً أُولَئِكَ بَرُوا اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (فصلت/۱۵)

اما قوم عاد بناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟!» آیا نمی‌دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قویتر است؟ و (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می‌کردند.

وَقُضِيَ لَهُمْ نِزَاءً فَزِينُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (فصلت/۲۵)

ما برای آنها همنشینانی (زشت‌سیرت) قرار دادیم که زشتیها را از پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی در باره آنان تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلماً زیانکار بودند!

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (فصلت/۵۳)

به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (شوری/۱۷)

خداوند کسی است که کتاب را بحق نازل کرد و میزان (سنجش حق و باطل و خبر قیامت) را نیز؛ تو چه می‌دانی شاید ساعت (قیام قیامت) نزدیک باشد!

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يَمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (شوری/۱۸)

کسانی که به قیامت ایمان ندارند درباره آن شتاب می‌کنند؛ ولی آنها که ایمان آورده‌اند پیوسته از آن هراسانند، و می‌دانند آن حق است؛ آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می‌کنند، در گمراهی عمیقی هستند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (شوری/۲۴)

آیا می‌گویند: «او بر خدا دروغ بسته است»؟! در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می‌نهد (و اگر خلاف بگوئی قدرت اظهار این آیات را از تو می‌گیرد) و باطل را محو می‌کند و حق را بفرمانش پابرجا می‌سازد؛ چرا که او از آنچه درون سینه‌هاست آگاه است.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (شوری/۴۲)

ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین بناحق ظلم روا می‌دارند؛ برای آنان عذاب دردناکی است! بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ (الزخرف/۲۹)

ولی من این گروه و پدرانشان را از مواهب دنیا بهره‌مند ساختم تا حق و فرستاده آشکار (الهی) به سراغشان آمد؛ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ (الزخرف/۳۰)

هنگامی که حق به سراغشان آمد؛ گفتند: «این سحر است، و ما نسبت به آن کافریم»!

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (الزخرف/۷۸)

ما حق را برای شما آوردیم؛ ولی بیشتر شما از حق کراهت داشتید!

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (الزخرف/۸۶)

کسانی را که غیر از او می‌خوانند قادر بر شفاعت نیستند؛ مگر آنها که شهادت به حق داده‌اند و بخوبی آگاهند!

مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (الدخان/۳۹)

ما آن دو را جز بحق نیافریدیم؛ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند!

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (الجاثية/۶)

اینها آیات خداوند است که ما آن را بحق بر تو تلاوت می‌کنیم؛ اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند، به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می‌آورند؟!

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (الجاثية/۲۲)

و خداوند آسمانها و زمین را بحق آفریده است تا هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود؛ و به آنها ستمی نخواهد شد!

هَذَا كِتَابَنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (الجاثية/۲۹)

این کتاب ما است که بحق با شما سخن می گوید (و اعمال شما را بازگو می کند)؛ ما آنچه را انجام می دادید می نوشتیم! وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُنظَنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيِقِنِينَ (الجاثية/۳۲) و هنگامی که گفته می شد: «وعده خداوند حق است، و در قیامت هیچ شکی نیست»، شما می گفتید: «ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم، و به هیچ وجه یقین نداریم!»

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ (الأحقاف/۳)

ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است جز بحق و برای سرآمد معینی نیافریدیم؛ اما کافران از آنچه انداز می شوند روی گردانند!

وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (الأحقاف/۷)

هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود، کافران در برابر حقی که برای آنها آمده می گویند: این سحری آشکار است! وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِّ لَكُمْمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيَلِكْ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (الأحقاف/۱۷)

و کسی که به پدر و مادرش می گوید: «اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم؟! در حالی که پیش از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند)! و آن دو پیوسته فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حق است اما او پیوسته می گوید: «اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست!

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (الأحقاف/۱۸)

آنها کسانی هستند که فرمان عذاب درباره آنان همراه اقوام (کافری) که پیش از آنان از جن و انس بودند مسلم شده، چرا که همگی زیانکار بودند!

وَيَوْمَ يَعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أُوذِعْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (الأحقاف/۲۰)

آن روز که کافران را بر آتش عرضه می کنند (به آنها گفته می شود): از طیبیات و لذائذ در زندگی دنیا خود استفاده کردید و از آن بهره گرفتید؛ اما امروز عذاب ذلت بار بخاطر استکباری که در زمین بناحق کردید و بخاطر گناهانی که انجام می دادید؛ جزای شما خواهد بود!

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (الأحقاف/۳۰) گفتند: «ای قوم ما! ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه های کتابهای پیش از آن، که به سوی حق و راه راست هدایت می کند.

وَيَوْمَ يَعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (الأحقاف/۳۴)

روزی را به یاد آور که کافران را بر آتش عرضه می دارند (و به آنها گفته می شود): آیا این حق نیست؟! می گویند: «آری، به پروردگاران سوگند (که حق است)!» (در این هنگام خداوند) می گوید: «پس عذاب را بخاطر کفرتان بچشید!»

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (محمد/۲)

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد (ص) نازل شده - همه حق است و از سوی پروردگارش - نیز ایمان آوردند، خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را اصلاح می کند!

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (محمد/۳)

این بخاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود تبعیت نمودند؛ این گونه خداوند برای مردم مثل‌های (زندگی) آنان را بیان می‌کند!

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (الفتح/۲۶)

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند؛ و (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند؛ و خداوند به همه چیز دانا است.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (الفتح/۲۷)

خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ بطور قطع همه شما بخواست خدا وارد مسجد الحرام می‌شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده‌اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی (برای شما) قرار داده است.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (الفتح/۲۸)

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادایان پیروز کند؛ و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد!

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ (ق/۵)

آنها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند؛ از این رو پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند!

وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (ق/۱۴)

و «اصحاب الایکه» [= قوم شعیب] و قوم تبع (که در سرزمین یمن زندگی می‌کردند)، هر یک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنان تحقق یافت!

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (ق/۱۹)

و سرانجام، سكرات (و بیخودی در آستانه) مرگ بحق فرامی‌رسد (و به انسان گفته می‌شود): این همان چیزی است که تو از آن می‌گریختی!

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (ق/۴۲)

روزی که همگان صیحه رستاخیز را بحق می‌شنوند؛ آن روز، روز خروج (از قبرها) است!

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (الذاریات/۱۹) و در اموال آنها حقی برای سائل و محروم بود!

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ (الذاریات/۲۳)

سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان گونه که شما سخن می‌گویید!

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (النجم/۲۸)

آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی‌پایه پیروی می‌کنند با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند!

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (الواقعة/۹۵) این مطلب حق و یقین است!

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ

الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (الحديد/۱۶)

آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟! و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلبهایشان قساوت پیدا کرد؛ و بسیاری از آنها گنهکارند!

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (الحديد/۲۷)

سپس در پی آنان رسولان دیگر خود را فرستادیم، و بعد از آنان عیسی بن مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم، و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم؛ و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم؛ گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند؛ از این رو ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداششان را دادیم؛ و بسیاری از آنها فاسقند!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (الممتحنة/۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید!) شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه دانانم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است!

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (الصف/۹)

او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (التغابن/۳)

آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و شما را (در عالم جنین) تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر؛ و سرانجام (همه) بسوی اوست.

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (الحاقه/۵۱) و آن یقین خالص است!

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ (المعارج/۲۴) و آنها که در اموالشان حق معلومی است...

ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَأْسًا (النبا/۳۹) آن روز حق است؛ هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند!

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ (الانشقاق/۲) و تسلیم فرمان پروردگارش شود - و سزاوار است چنین باشد -

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ (الانشقاق/۵) و تسلیم فرمان پروردگارش گردد - و شایسته است که چنین باشد -

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (العصر/۳)

مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند!

بطل (بطلان) در کلام الله

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (البقرة/۲۶۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشانده شود)؛ و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الأعراف/۱۱۸) (در این هنگام،) حق آشکار شد؛ و آنچه آنها ساخته بودند، باطل گشت. أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (الأعراف/۱۷۳) یا بگوئید: «پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم؛ (و چاره‌ای جز پیروی از آنان نداشتیم)؛ آیا ما را به آنچه باطل‌گرایان انجام دادند مجازات می‌کنی؟!» لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (الأنفال/۸)

تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند. فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (یونس/۸۱) هنگامی که افکندند، موسی گفت: «آنچه شما آوردید، سحر است؛ که خداوند بزودی آن را باطل می‌کند؛ چرا که خداوند (هرگز) عمل مفسدان را اصلاح نمی‌کند!

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (العنکبوت/۴۸) تو هرگز پیش از این کتابی نمی‌خواندی، و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی، مبدا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند!

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (الروم/۵۸) ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثال و مطلبی بیان کردیم؛ و اگر آیه‌ای برای آنان بیاوری، کافران می‌گویند: «شما اهل باطلید (و اینها سحر و جادو است)!»

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (غافر/۷۸)

ما پیش از تو رسولانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو بازگفته، و گروهی را برای تو بازگو نکرده‌ایم؛ و هیچ پیامبری حق نداشت معجزه‌ای جز بفرمان خدا بیاورد و هنگامی که فرمان خداوند (برای مجازات آنها) صادر شود، بحق داوری خواهد شد؛ و آنجا اهل باطل زیان خواهند کرد!

وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِدُ الْبَاطِلُونَ (الجاثیه/۲۷)

مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین برای خداست؛ و آن روز که قیامت برپا شود اهل باطل زیان می‌بینند!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (محمد/۳۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید رسول (خدا) را، و اعمال خود را باطل نسازید!

باطل در کلام الله

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (البقره/۴۲)

و حق را با باطل نیامیزید! و حقیقت را با اینکه می‌دانید کتمان نکنید!

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (البقره/۱۸۸)

و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید! و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید، در حالی که می‌دانید (این کار، گناه است)!

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران/۷۱)

ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می‌زمیزید و) مشتبه می‌کنید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند)، و حقیقت را پوشیده می‌دارید در حالی که می‌دانید؟!

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران/۱۹۱)

همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند): بار الها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (النساء/۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید مگر اینکه تجارتي با رضایت شما انجام گیرد. و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است.

وَأُخَذِهِمُ الرَّبُّ وَقَدْ نُهِوا عَنْهُ وَأُكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (النساء/۱۶۱)

و (همچنین) بخاطر ربا گرفتن، در حالی که از آن نهی شده بودند؛ و خوردن اموال مردم بباطل؛ و برای کافران آنها، عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم.

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الأعراف/۱۳۹)

اینها (را که می‌بینید)، سرانجام کارشان نابودی است؛ و آنچه انجام می‌دهند، باطل (و بیهوده) است.

لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (الأنفال/۸)

تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (التوبة/۳۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بسیاری از دانشمندان (اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را بباطل می‌خورند، و (آنان را) از راه خدا بازمی‌دارند! و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می‌سازند، و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحِطَّ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (هود/۱۶)

(ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند، بر باد می‌رود؛ و آنچه را عمل می‌کردند، باطل و بی‌اثر می‌شود!

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (الرعد/۱۷)

خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و از آنچه (در کوره‌ها،) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می‌آید -خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند!- اما کفها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند اینچنین مثال می‌زند!

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (النحل/۷۲)

خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد؛ و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه‌هایی به وجود آورد؛ و از پاکیزه‌ها به شما روزی داد؛ آیا به باطل ایمان می‌آورند، و نعمت خدا را انکار می‌کنند؟!

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (الإسراء/۸۱)

و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است!»

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُؤًا (الكهف/۵۶)

ما پیامبران را، جز بعنوان بشارت دهنده و انذار کننده، نمی‌فرستیم؛ اما کافران همواره مجادله به باطل می‌کنند، تا (به گمان خود)، حق را بوسیله آن از میان بردارند! و آیات ما، و مجازات‌هایی را که به آنان وعده داده شده است، به باد مسخره گرفتند!

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (الأنبياء/۱۸)

بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می‌شود! اما وای بر شما از توصیفی که (درباره خدا و هدف آفرینش) می‌کنید!

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (الحج/۶۲)

این بخاطر آن است که خداوند حق است؛ و آنچه را غیر از او می‌خوانند باطل است؛ و خداوند بلندمقام و بزرگ است!

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (العنكبوت/۵۲)

بگو: «همین بس که خدا میان من و شما گواه است؛ آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند؛ و کسانی که به باطل ایمان آوردند و به خدا کافر شدند زیانکاران واقعی هستند!

أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (العنكبوت/۶۷)

آیا ندیدند که ما حرم امنی (برای آنها) قرار دادیم در حالی که مردم را در اطراف آنان (در بیرون این حرم) می‌ربایند؟! آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را کفران می‌کنند؟!

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (لقمان/۳۰)

اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است، و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است!

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَمَا يَعْبُدُ (سبأ/۴۹)

بگو: «حق آمد! و باطل (کاری از آن ساخته نیست و) نمی‌تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدیدکننده آن!»

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (ص/۲۷)

ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنهاست بیهوده نیافریدیم؛ این گمان کافران است؛ وای بر کافران از آتش (دوزخ)!

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ غَافِرٍ (۵)

پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از ایشان بودند (پیامبران‌شان را) تکذیب کردند؛ و هر امتی در پی آن بود که توطئه کند و پیامبرش را بگیرد (و آزار دهد)، و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند؛ اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم)؛ ببین که مجازات من چگونه بود!

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (فصلت/۴۲)

که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است!

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (شوری/۲۴)

آیا می گویند: «او بر خدا دروغ بسته است؟! در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد (و اگر خلاف بگوئی قدرت اظهار این آیات را از تو می گیرد) و باطل را محو می کند و حق را بفرمانش پابرجا می سازد؛ چرا که او از آنچه درون سینه هاست آگاه است.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (محمد/۳)

این بخاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود تبعیت نمودند؛ این گونه خداوند برای مردم مثل‌های (زندگی) آنان را بیان می کند!

مقام در کلام الله

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (البقرة/۱۲۵)

و (به خاطر بیابورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم! و (برای تجدید خاطره)، از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید! و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: «خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید!»

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (آل عمران/۹۷)

در آن، نشانه‌های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است؛ و هر کس داخل آن [= خانه خدا] شود؛ در امان خواهد بود، و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است.

فَإِنْ غَيْرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَأَنِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا وَمَا اعْتَدِينَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (المائدة/۱۰۷)

و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده‌اند (و حق را کتمان کرده‌اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میت، اولی هستند، به جای آنها قرار می گیرند، و به خدا سوگند یاد می کنند که: «گواهی ما، از گواهی آن دو، به حق نزدیکتر است! و ما تجاوزی نکرده ایم؛ که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود!»

وَإِذْ عَلَّمْنَا نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ عُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ (يونس/۷۱)

سرگذشت نوح را بر آنها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید.) من بر خدا توکل کرده‌ام! فکر خود، و قدرت معبودهایتان را جمع کنید؛ سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند؛ (تمام جوانب کارتان را بنگرید)؛ سپس به حیات من پایان دهید، و (لحظه‌ای) مهلتم ندهید! (اما توانایی ندارید)!

وَلَنُسْكِنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ (الإبراهيم/۱۴)

و شما را بعد از آنان در زمین سکوت خواهیم داد، این (موفقیت)، برای کسی است که از مقام (عدالت) من بترسد؛ و از عذاب (من) بیمناک باشد!»

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (الإسراء/۷۹)

و پاسی از شب را (از خواب برخیز، و) قرآن (و نماز) بخوان! این یک وظیفه اضافی برای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد!

وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِذَا آمَنُوا أَى الْفَرِيقِينَ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (مریم/۷۳)

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کافران به مؤمنان می‌گویند: «کدام یک از دو گروه [= ما و شما] جایگاهش بهتر، و جلسات انس و مشورتش زیباتر، و بخشش او بیشتر است؟!»

وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ (الحج/۲۱) و برای آنان گرزهایی از آهن (سوزان) است.

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (الفرقان/۶۶) مسلماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محل اقامتی است!«

خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (الفرقان/۷۶) در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ چه قرارگاه و محل اقامت خوبی! و كُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (الشعراء/۵۸) و از گنجها و قصرهای مجلل!

قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِي أَمِينٌ (النمل/۳۹)

عفریتی از جن گفت: «من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آنکه از مجلست برخیزی و من نسبت به این امر، توانا و امینم!»
وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (الأحزاب/۱۳)

و (نیز) به خاطر آورد زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی‌حفاظ است!»، در حالی که بی‌حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند.

الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (فاطر/۳۵)

همان کسی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آن رنجی به ما می‌رسد و نه سستی و اماندگی!

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ (الصفات/۱۶۴) و هیچ یک از ما نیست جز آنکه مقام معلومی دارد؛

وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (الدخان/۲۶) و زراعتها و قصرهای زیبا و گرانقیمت،

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (الدخان/۵۱) (ولی) پرهیزگاران در جایگاه امنی قرار دارند،

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (الرحمن/۴۶) و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است!

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ (النازعات/۴۰) و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد،

تعریف حق در دانش نامه ویکی پدیا

معنای لغوی حق

حق در کتاب‌های لغوی به «ثابت» معنا شده است و وقتی گفته می‌شود فلان چیز حق است یعنی ثابت است.

ولی معنای اصطلاحی متفاوتی دارد، ← مطابق با واقع

مثلاً در معرفت‌شناسی، حق به معنای مطابق با واقع است. و وقتی یک جمله یا یک عقیده و یا یک دین را حق می‌دانیم،

یعنی آن عقیده و یا... مطابق با واقع می‌باشد و کاذب نیست. در این جا باطل نیز به معنای کاذب می‌باشد.

← در نظر گرفتن امتیاز یا نصیبی برای کسی

یک معنای دیگر حق، امتیاز یا نصیبی است که برای کسی در نظر گرفته شده است. که شهید بهشتی از آن به حق بایدی

تعبیر می‌کند درحالی که در سایر معنای حق استی است. این معنای اصطلاحی در علم حقوق کاربرد بیشتری دارد و

تکلیف در مقابل آن معنا پیدا می‌کند.

مؤلفه‌های تحصیل حق : وقتی کسی حقی داشته باشد، در تحصیل دقیق آن می‌توان دو مؤلفه را مشاهده کرد.

۱- صاحب حق، ۲- مورد حق [۴] به عنوان مثال؛ وقتی پدر حق ولایت بر فرزند دارد، پدر صاحب حق است و مورد حق، ولایت و سرپرستی است.

بسیاری از متفکران معتقدند که هر جا حقی هست، مؤلفه دیگری نیز می‌توان یافت و آن فرد دیگری است که حق علیه اوست و برای او تکلیفی ایجاد می‌کند که در مثال ما همان فرزند است که در مقابل حق ولایت پدر، وظایفی بر عهده دارد. به عبارت دیگر این صاحب‌نظران همیشه در مقابل هر حقی یک تکلیف نیز تصویر می‌کنند.

رابطه حق و تکلیف

و به نظر متفکران حق و تکلیف رابطه تلازمی دارند که هر جا حق باشد حتماً تکلیف هم خواهد بود و بالعکس حق و تکلیف از هم جدا نمی‌شوند. ولی این که در تمام موارد وجود حق، این قاعده را بپذیریم، خود مبتنی بر این است که تکالیف سلبی را نیز تکلیف بدانیم.

رابطه حقیّه رابطه‌ای که بین صاحب حق و مورد حق وجود دارد رابطه حقیّه نامیده می‌شود.

← صور مختلف رابطه حقیّه

این رابطه صورت‌های مختلفی دارد که در برخی موارد آن به راحتی می‌توان کس دیگری را مکلف دانست، مثل حق شوهر بر زن یا حق زن بر شوهر و یا حقوق متقابل پدر و فرزند و حق همسایه‌ها بر هم و... ولی در برخی از موارد، فرد خاصی، مکلف نیست، مثلاً حق برابری استفاده از مواهب طبیعت، حق آزادی، و... که در این موارد هیچ فرد خاصی، وظیفه‌ای ندارد ولی تمامی انسانها یک تکلیف سلبی بر عهده دارند و آن این که مانع استفاده از حقوق دیگران نشوند.

اگر ما این تکالیف سلبی را نیز تکلیف بدانیم، آن گاه در مقابل حق، همیشه تکلیف خواهد بود. ولی توجه به این نکته نیز لازم است که این رابطه تلازمی حق و تکلیف در برخی حقوق متقابل معنا پیدا می‌کند، نه در همه حقوقی که انسانها دارند، چرا که مواردی وجود دارند که حق هست ولی کسی تکلیفی وجود ندارد مثل حق ابراء ذمه فرد بدهکار، که شخص طلبکار می‌تواند حتی بدون اطلاع دیگران طلب خود را ببخشد و روشن است که در این صورت تکلیفی برای کسب متصور نیست و یا حق عفو در مورد کسی که از دیگری شکایت دارد و یا....

حق در مقابل حق

اما اینکه در مقابل حق، حق وجود دارد قاعده‌ای کلی نیست و نمی‌توان گفت هر جا کسی حقی دارد، دیگران هم در مقابل او حقی دارند. هر چند در بسیاری از موارد همین گونه است. مثلاً همسایگان بر هم حقوق متقابلی دارند. حکومت بر مردم حقی دارد و مردم نیز بر حکومت حقی. اما در غیر از حقوق متقابل، شاید نتوان این ادعا را ثابت کرد.

حقوق مخلوقات بر خداوند

آیا در مقابل حقوق خداوند بر مخلوقات، مخلوقات هم حقی بر خداوند دارند؟ و آیا در برابر حقوقی که حیوانات بر انسانها دارند می‌توان در مقابل حقی هم برای انسانها در نظر گرفت؟

اگر بخواهیم به این پرسش‌ها پاسخ مثبتی بدهیم، باید به نوعی در مفهوم حق توسعه بدهیم، و اختیار و امکان استفاده انسان از حیوانات را هم حق بنامیم یا این که تأمین روزی انسانها را حق آنها بر خداوند بدانیم. که البته این گونه استفاده کردن از کلمات، خروج از اصطلاح فنی و عملی است. و معمولاً دانشمندان هر رشته‌ای در کاربرد کلمات در معنای خود، دقیق عمل می‌کنند.

تکلیف در برابر حق

پس حق در بحث ما نوعی امتیاز و اختیار است ولی تکلیف وظیفه‌ای است که بر عهده کسی می‌باشد. و معمولاً در مقابل هر حقی، تکلیفی نیز وجود دارد. به عنوان حقوق متقابل نیز همیشه در مقابل حق، حق دیگری می‌توان یافت. به خصوص در میان انسانها هیچ انسانی نیست که فقط حق داشته باشد و یا فقط تکلیف بلکه هر انسانی هم محق است و هم مکلف.

تعریف حق در دانشنامه آزاد ویکی‌پدیا (۲)

حَقّ (جمع: حقوق) واژه‌ای است که در معانی راست و درست و همچنین در معنی «آنچه فرد یا پدیده‌ای سزاواری آن را دارد» به کار می‌رود. حق همچنین در زبان‌های شرقی اصطلاحاً به عنوان یکی از نام‌های خدا به کار می‌رود. در دین‌های گوناگون واژه حق در معنی آنچه پیروان آن **دین** یا **فرقه** به عنوان حقیقت مطلق و درستی محض در نظر می‌گیرند استفاده می‌شود، همچنین در اسلام کلمه حق از **نامهای نیکوی خداوند** است. در دین بودا، به کسانی که از چرخه **بازایش** رهایی یافته‌اند حق یافته (**تتاگته**) گفته می‌شود.

۱ واژه‌شناسی، ۲ حق در معنی سزاواری حق

حقوق: ۱- جمع حق، ۲- کارمزد ۳- مجموعه قوانین، قواعد و رسوم لازم‌الاجرائی که به منظور استقرار نظم در **مشتقات** جوامع انسانی وضع یا شناخته شده‌است.

مُحِقّ: فرد سزاوار

استحقاق: شایستگی سزاواری چیزی را داشتن یا یافتن.

مُسْتَحَقّ: فردی که شایستگی دریافت حقی را دارد.

حقیقت: آنچه به راستی وجود دارد یا رخ داده یا می‌دهد.

حقایق: جمع حقیقت

حقانیت: بر حق بودن

تحقق: به حقیقت پیوستن، به راستی رخ دادن

احقاق: دست یافتن به حق و حقوق

حقاً، برحق، ناحق، به حق، به ناحق، ذی حق، ذو حق، حق شناسی، حق پو، حق یابی، حق دار، حق پناه، حق بین، **ترکیبات** حق دوست، حق اندیش، حق به جانب، حق پوشی؛ حق تعالی، حق جویی، حق شکنی، حق کشی، حق گوئی، حق گذاری، حق گستر، حق ناشناسی، حق نیوش، حقیقت بین، حقیقت شناس، **حقیقت یاب**، حقیقت طلب، حقوق بگیر، **آل حق**، **اهل حق**، **حجة الحق**، **ححص الحق**، **ظهیر الحق**، **ظل حق**، **عبدالحق**، **لسان الحق**، **مختار حق**، **مرغ حق**، **ناصر الحق**، **ناصر للحق**، نامحق، نامستحق.

حق در معنی سزاواری انواع عام

حق **آزادی اندیشه** یا **آزادی فکری** اصل ۲۳، **حق آزادی بیان** اصل ۲۴، **حق آزادی پس از بیان**، **حق آزادی اجتماعات**

اصل ۲۷ **حق آزادی انتخاب شغل** اصل ۲۸، **حق آزادی مطبوعات** یا **آزادی رسانه** اصل ۲۴، **حق آزادی خواندن**، **حق آزادی**

ادیان **حق آزادی مدنی**، **حق آزادی سیاسی**، **حق آزادی اقتصادی**، **حق آزادی مذهب**، **حق آزادی انجمن** **حق آزادی منفی**

حق اختراع: حق اختراع حقی است که مخترع و سازنده اثر اختراعی در اثر ثبت اختراع و به صورت انحصاری و موقت و مشروط به رعایت تکالیف مقرر در قوانین مربوط در جهت استعمال، انتقال، فروش، عرضه، واردات و اعطای مجوز بهره‌برداری به دست می‌آورد.

حق امتیاز: حق اختراع: (پتنت) حق انحصاری است که در قبال اختراع ثبت شده به مخترع داده می‌شود.

حق انتخاب وکیل اصل ۳۵، **حقوق بشر**، **حق برابری** اصل ۱۹، **حق برخورداری از تأمین اجتماعی** اصل ۲۹

حق تکثیر: **کپی‌رایت** مجموعه‌ای از حقوق انحصاری است که به ناشر یا پدیدآورنده یک اثر اصل و منحصر به فرد تعلق

می‌گیرد و حقوقی از قبیل نشر، تکثیر و الگوبرداری از اثر را شامل می‌شود

حق مالکیت: هر کسی از حق مالکیت به تنهایی و نیز در شراکت با دیگران برخوردار است

انواع خاص

حق الله: آیین‌های مذهبی که گفته می‌شود وظایفی است که خدا سفارش کرده‌است، مانند نماز و روزه.

حق آب: در قانون آب، به حقوق هر فرد برای استفاده از منابع آب اطلاق می‌گردد. بطور کلی حق آب عبارتست از: سهم شروع و مقرر روستا، مزرعه، باغ، خانه از آب رود، چشمه، قنات، آب‌های زیرزمینی و یا چاه در ساعات و به اندازه معلوم

حقابه

حق آب و گل: صاحب امتیاز بودن به دلیل سکونت دیرینه در جایی.

حق آموزش: حق آموزش شامل مسئولیت فراهم آوری آموزش مقدماتی برای افرادیست که آموزش ابتدایی را نگذرانده‌اند

حق انتفاع: حقی که به موجب آن شخص می‌تواند از ملک غیر بهره‌مند شود.

حق انتخاب مسکن و محل اقامت اصل ۳۱ و ۳۳

حق آزادی حرکت

حق الارض: حقی که بمالک زمین دهند برای کشت یا چرانیدن مواشی یا مرور و امثال آن.

حق البوق: ۱- رشوه، انعام ۲- باج.

حق امتناع زوجه: زن می‌تواند تا مهریه او تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند، مشروط بر اینکه مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود

حق تابعیت اصل ۴۱

حق التدریس، حق التعلیم: پاداشی که به آموزگار دهند برای درس گفتن.

حق التولیه: مستمری که متولی موقوفه‌ای از درآمد آن برداشت می‌کند.

حق الثبت: آنچه به دفترداران و غیره بپردازند برای ثبت قراردادی یا عقدی و جز آن.

حق حبس: اختیاری برای هر یک از طرفین قرارداد است که بر اساس آن حق دارند اجرای تعهد خود را موکول به اجرای تعهد دیگری کنند

حق حساب: رشوه، باج

حق دادخواهی ال ۳۴

حق دینی: حقی است برانجام عمل یا ترک عملی

حق ذهنی: حقی است که متعلق به یک شخص یا بخشی از یک اجتماع است. یعنی اختیاری یا اختیاراتی که به آنها داده شده تا بعضی فعالیت‌ها را انجام دهند

حق ریشه: در حقوق ایران هنگامی که کشاورز ریشه کشت خود را با اجازه مالک در زمین ایجاد کند، ریشه موجود در زمین متعلق به کشاورز است حتی بعد از پایان یافتن عقد مزارعه.

حق رأی: داشتن اجازه نظر دادن در انتخابات

حق السکوت: خموشانه، پولی که کسی برای فاش نکردن سری از دیگری بگیرد.

حق الشرب: حق دریافت مقدار معینی آب است که به کشاورزان فروخته می‌شود.

حق شرط: در حقوق بین‌الملل به معنای خودداری از اعمال بخشی از مقررات یک معاهده توسط یکی از طرف‌های آن معاهده است

حق شهرت: یک حق عمومی در مالکیت فکری است و به حق ذاتی هر انسان در کنترل استفاده تجاری از هویتش گفته می‌شود

حق شفعه: شریک می‌تواند مبلغی را که شخص سوم به شریک خود داده را به وی بدهد و سهم و حق وی را تملک کند

حق عینی: حق عینی در این معنی، سلطه‌ایست که شخص معین نسبت به یک شیء معین مادی دارد و می‌تواند آن را مستقیم و بدون واسطه اجرا کند. دارنده، به موجب این حق می‌تواند در حدود قانون از آن شیء استفاده نماید

حق العبور: پولی که برای دریافت اجازه عبور یا ترانزیت کالا از جایی بدهند.

حق العمل حق العمل کار: کارمزد، پولی که بابت فروش کالایی از صاحب کالا دریافت کنند یا بابت انجام سفارشی از سفارش دهنده بگیرند.

حق فنی: مبلغی است که در ازای تحویل هر نسخه به بیمار در ایران از مردم دریافت می‌گردد.

حق القدم: پامزد، پولی که برای عیادت و معاینه بیمار به پزشک داده می‌شود.

حق قسم: یکی از حقوق مشترک زن و شوهر در هنگام ازدواج در اسلام است.

حق مؤلف: یکی از انواع مالکیت فکری است که به حقوق مادی و معنوی پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری گفته می‌شود. **حق التألیف**

حق المرتع: حقی که چوپانان و چوبداران به صاحبان مراتع و چراگاه‌ها دهند برای چرانیدن دام‌های خویش در آن.

حق مصونیت قانونی اصل ۲۲

حق الناس: حقوق مردم، آنچه که حق انسان است و باید رعایت شود اعم از جان و مال و ناموس و شرف و آبرو.

حق الوکالت: پولی که وکیل دادگستری برای کاری که انجام می‌دهد از موکل خود می‌گیرد.

حق وتو: حق وتو حقی است که در یک نظام رای‌گیری به‌وسیله آن می‌توان نظر مخالف یک یا چند رای‌دهنده، فارغ از نتیجه شمارش آراء، را ملغی کرد.

بررسی کلمه جایگاه در لغت‌نامه دهخدا

(جایگاه) (مرکب) مکان استقرار. (بهار عجم) (آندراج). مکان . مسکن . خانه . مقام . منزل . هر محلی که در آنجا چیزی ثابت شود. محلی که شامل چیزی باشد. (ناظم الاطباء). جایگه . جای . محل . جا. مَقَرَّ. حَيَّز. مَوْضِع. مَوْطِن . مَوْع. مَعَان . مَعْدِن . (از تفلیسی). مَسْکِن . (ربنجنی). ضِنَاه . (صراح اللغة). زُلْفَى . ضِنَى ، یقال :هُوفَى ضِنَى صَدَق . (از منتهی الارب). مَرَكْن :

ابله و فرزانه را فرجام خاک جایگاه هر دو اندر یک مفاک. رودکی.

تیزهش تا نیازماید بخت بچنین جایگاه نگراید. رودکی.

اخترانند آسمانشان جایگاه هفت تابنده دوان در دو و دا. رودکی.

هم آنجایگاه، خانی بود، کاروانگاهی بزرگ. (ترجمه تفسیر طبری).

چو خرد برزین شنید این سخن بیامد بدانجایگاه کهن. فردوسی.

بگرد اندرش باغ و میدان و کاخ برآورده شد جایگاهی فراخ. فردوسی.

نیابد بدو نیز اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه. فردوسی.

همیشه خرم و آباد باد ترکستان که قبله شمنان است و جایگاه بتان. بهرامی.

بعدهای جایگاه چه چیزند. (التفهیم).

چه گفت گفت مرا جایگاه بر فلک است بمعندی که همی زیر من رود کیوان. فرخی.

اندر پناه خویش مرا جایگاه ده کایزد نگاهدار تو باد و پناه تو. فرخی.

بجایگاهی کز روزگار آدم باز بر آن زمین ننشست و نرفت جز کافر. فرخی.

درین تن سه قوه است: یکی خرد و سخن و جایگاهش سر بمشارکت دل و دیگر خشم. جایگاهش دل و سه دیگر آرزو و جایگاهش جگر. (تاریخ بیهقی). فیلسوفان هستند... که نهی کنند از کارهای سخت زشت و جایگاه چون خالی شود خود

آن کار بکنند. (تاریخ بیهقی). بر سرسرای ببايد گذشت ... تا آنگاه که بجایگاه وزیر و حاجب بزرگ رسیدندی. (تاریخ

بیهقی). و حدیث این امام آورده آید سخت مشبع به جایگاه خویش. (تاریخ بیهقی).

نه در بهشت خلد شود کافر کان جایگاه مؤمن میمون است. ناصر خسرو.

آنجاگاه بهر ترا ساختند جای ورنه کدام جای که از جای برترند. ناصر خسرو. باد را گفت (سلیمان) مرا بجایگاهی فرود آر که خوشتر و معتدل تر باشد و هواء سبک او را بسیستان فرود آورد. (تاریخ سیستان). برخاستند و بکوه دماوند آمدند با فرزندان خویش و آنجا قرار گرفتند و شهرها و جایگاه خوب ساختند. (قصص الانبیاء). و علاج کفتکی لب اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است). ذخیره خوارزمشاهی). در جمله علاج این علت علاج بواسیر است چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آید. (ذخیره خوارزمشاهی). و در اعمال عراق و بابل چند جایگاه ساختست و همه را بنام خویش بازخوانده. (فارسنامه ابن البلخی ص ۶۰) و عرب جمع شدند بجایگاهی که آنرا ذوقار گویند. (فارسنامه ابن البلخی ص ۱۰۵) و آن جایگاه «مهرویان» مردم زبون باشند. (فارسنامه ابن البلخی ص ۱۵۰) از پسران ضحاک هیچ جایگاه ذکر نیافته اند. (مجمل التواریخ والقصص). و ابوبکر به عمان ... و تهامة و هر جایگاه سپاه فرستاد. (مجمل التواریخ والقصص).

بخ یخ آن بختی که کتف رسول جایگاه زمام او زبید. خاقانی. یکچندی آنجاگاه ببود. (کلیله و دمنه). بیشتر اوقات و معظم سال این جایگاه مقام میفرمود. (ترجمه تاریخ یمینی ص ۵). (سلطان از آن جایگاه بقلعه آس رفت. (ترجمه تاریخ یمینی ص ۴۱۵) باز کردم نظر بعبادت خویش دیدم آن جایگاه را پس و پیش. نظامی. چو آتش فروگشت ز آن جایگاه روان کرد سوی سلیمان سپاه. نظامی (از آندراج). گفت چیزی سر دمی گردد براه هین بدو تا در رسی آنجاگاه. عطار. بمشقت بسیار از آن جایگاه خلاص یافت. (گلستان). طفل بنادانی خواهد که بدان جایگاه رود. (گلستان). میان دو لشکر چو یکرور راه بماند بزن خیمه در جایگاه. سعدی (بوستان). ذکر او بجایگاه خود خواهد آمد. (تذکره دولتشاه). در آفتاب نگردم که سایه پروردم بیای سرو روان است جایگاه مرا. علی قلی بیک خراسانی (از آندراج). امثال:

هر کس را جایگاهی است . هر سخن را جایگاهی است . (قره العیون).
 || منزلت . مرتبه . مقام . مکانت . پایه . مقدار . رتبت . مرتبت . منصب . پایگاه . قدر . میزان :
 نبیره فریدون و پیوند شاه که هم تاج دارند و هم جایگاه . فردوسی.
 بدو گفت بهرام کاین بد هنر بجوید همی جایگاه پدر . فردوسی.
 بسی رنج برد اندر آن جایگاه ز بهر بزرگی و تخت و کلاه . فردوسی.
 بجایگاهی کآنجا ملوک روی نهند همی نهم من و یاران من بخدمت پای . فرخی.
 ز آب گنگ چه گویم که چند فرسنگست بسومنات بدانجاگاه زلت و شر . فرخی.
 ما [مسعود] بدل خویش حاجب فاضل عم آلتونتاش را بدان جایگاه یابیم که پدر ما امیر ماضی بود. (تاریخ بیهقی). وی را شناخته بودم اما ندانستم که تا این جایگاه است . (تاریخ بیهقی ص ۳۸۰) خوارزمشاه مردی بس بخرد و محتشم و خویشتن دار است و کس را زهره نباشد که پیش وی غوغا کند، تابدانجاگاه که سالاری چون قاید باید بخطا کشته شود . (تاریخ بیهقی ص ۴۵۱) این سال خشک بود زمستان بدین جایگاه کشید که قریب بیست روز از بهمن ماه گذشته بود که بنیشابور یک برف کرده بود چهار انگشت . (تاریخ بیهقی ص ۴۵۱) این مقدار بدان یاد کرده شد تا بدانی که مرتبت این عطا [نیکوروی] و خلعت ایزد تعالی تا بچه جایگاه است . (نوروزنامه) .
 گفت ز خود فانی مطلق بباش
 تا برسی زود بدین جایگاه . عطار .

برفق از چنان سهمگین جایگاه رسانید دهرش بدان پایگاه. سعدی.
 || فرصت. مجال. وقت: اگر سستی آرید یک تن بجنگ نماند مرا جایگاه درنگ. فردوسی.
 قاضی صاعد گفت سلطان چندان عدل... ارزانی داشت که هیچکس را جایگاه سخن نیست. (تاریخ بیهقی).
 چو در دشمنی جایی افتد رای در آن دشمنی دوستی را بپای. چنان بر سوی دوستی نیز راه
 که مر دشمنی را بود جایگاه. اسدی (گرشاسب نامه).
 || عوض. بدل: و این آتسخانه را که داریم و خورشید را که داریم نه بدان داریم که گوئیم این را پرستیم اما بجایگاه آن
 داریم که شما محراب دارید، بجایگاه باز گفته آید. (تاریخ سیستان). آبی را بپزند و میان او پاک کنند و بجایگاه دانه،
 عسل اندر کنند. (ذخیره خوارزمشاهی). || حوزه. محل. منطقه. جای مطلق. خطه. ناحیه:
 اگر من همی نیک مانم بشاه ترا دادم این بیشه و جایگاه. فردوسی.
 این جایگاه نتوان تزویر شعر کردن افسوس کرد نتوان بر شیر مرغزاری. منوچهری.
 ز هر شهری از هر جایگاهی همی آید بدرگاهش سپاهی. ویس و رامین).
 موقعیت. وضعیت. وضع. حال: کار بدانجایگاه رسید که منوچهر از امیر مسعود عهدی و سوگندی خواست. (تاریخ
 بیهقی ص ۱۳۰) و اکنون کار بدین جایگاه رسید و بقلعه کوه تیز میباشد... صواب آن است که عزیزاً مکرماً بدان قلعه
 مقیم میباشد. (تاریخ بیهقی).
 بجایگاه؛ بر جایگاه. مناسب. شایسته. بموقع. بجا: اگر خداوند سلطان بیند این ولایت را بر کالنجار بدارد که بروزگار
 منوچهر کارها همه او راندی، ترتیبی بجایگاه باشد. (تاریخ بیهقی ص ۳۴۵) هیچ بد گفتن بجایگاه نیفتاد تا بدان جایگاه
 که گفت [بوسهل زوزنی] از تو نصر سیصد هزار دینار بتوان استد. (تاریخ بیهقی). و شفیعیان را سخن بجایگاه افتد. (تاریخ
 بیهقی ص ۱۰۱) جهد کن تا سخن بجایگاه گوئی که سخن نه بر جایگاه اگر چه خوب باشد زشت نماید. (منتخب
 قابوسنامه ص ۲۹)
 خاطر من نیز عذر میخواهد که نه بر جایگاه میگوید. خاقانی.
 -پایدار. باقی. ثابت: و آن دیوار همچنان بر جایگاه است. (مجمل التواریخ). اما ایوب را دفینه بشام اندر روایت کنند به
 دهی که مقام او بود و هنوز بجایگاه است. (مجمل التواریخ).
 -بناجایگاه؛ نه بموقع. بی جا. نه بوقت خویش. (یادداشت مؤلف).

بررسی جایگاه به معنای مقام

۱. منزلت؛ رتبه؛ پایه؛ جایگاه. جای اقامت.
 ۲. (موسیقی) ترتیب قرار گرفتن فاصله‌های پرده، نیم‌پرده، و ربع پرده میان نت‌های هشت‌گانه یک گام.
 ۳. (موسیقی) پرده.
 ۴. (تصوف) [قدیمی] هریک از مراحل سیروسلوک که عبارتند از توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل، و رضا.
- فرهنگ فارسی عمید
 مترادف و متضاد
۱. پست، درجه، رتبه
 ۲. جاه، سمت، شان، قدر، مرتبه، مسند، منزلت، منصب، نشیم
 ۳. اشل، پایه
- برابر فارسی پایگاه، جای گاه دیکشنری

ate, bench, berth, chair, condition, cy __, dimension, place, job, level, office, position, post, range, rank, station, stature, status, step

مقام لغت‌نامه دهخدا

مقام [م . ا] (اخ) سنگی است که حضرت ابراهیم هنگام بنای بیت بر آن ایستاد و گویند سنگی است که چون زوجه اسماعیل سر او را می شست حضرت بالای آن ایستاده بود و این همان سنگ معروفی است که به امر خدا در مسجدالحرام نهاده اند و مردم نزد آن نماز گزارند. (از...)

مقام لغت‌نامه دهخدا

مقام [م . ا] (ع) منزلت . (اقراب الموارد) (محیط المحيط). منزلت . مرتبه . درجه . (از ناظم الاطباء). پایه . رتبه . جایگاه . (یادداشت به خط مرحوم دهخدا): این فخر جز امین تو را نیست وین مقام کو کرد اختیار ز بهر تو ارتحال . ناصر خسرو. همه را در مقام خویش ...

مقام فرهنگ فارسی معین

(م) [ع . ا] ۱ - (امف) . اقامت شده . ۲ - (ا) . محل اقامت .

(م) [ع . ا] (ا) ۱ - جای ایستادن ، مکان . ۲ - مرتبه ، درجه . ۳ - پایگاه ، منزلت . ۴ - پرده موسیقی .

(اسم) [عربی] maqām [۱ . منزلت؛ رتبه؛ پایه؛ جایگاه. ۲. جای اقامت. ۳. (موسیقی) ترتیب قرار گرفتن فاصله‌های پرده، نیم‌پرده، و ربع پرده میان نت‌های هشت‌گانه یک گام. ۴. (موسیقی) پرده. ۵. (تصوف) [قدیمی] هریک از مراحل سیروسلوک که عبارتند از توبه، ورع، زهد، فقر، صب...]

(اسم مصدر) [عربی] [قدیمی] moqām [اقامت. (مقام کردن: (مصدر لازم) [قدیمی] اقامت کردن.

۱ . پست، درجه، رتبه ۲ . جاه، سمت، شان، قدر، مرتبه، مسند، منزلت، منصب، نشیم ۳ . اشل، پایه

واژگان مترادف و متضاد

۱ . جا، جایگاه، کاشانه، ماوا، محل، مسکن، مکان، منزل، موضع، موطن ۲ . آهنگ، پرده، نوا، راه

۲ mode مقام واژه‌های مصوب فرهنگستان موسیقی [نحوه قرار گرفتن اصوات موسیقایی با فواصل گوناگون نسبت

به بن‌مایه

مقام فرهنگ واژه‌های سره پایگاه، جای گاه

مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی

ate, bench, berth, chair, condition, cy __, dimension, place, job, level, office, position, post, range, rank, station, stature, status, step

مقام دیکشنری فارسی به عربی

برید ، رتبه ، عنوان ، قوام ، کرامه ، محطه ، موقع ، وضع

مقام

فرهنگ واژگان قرآن

محل قیام - محل ایستادن - محل ثبوت و پابرجایی هر چیز (به همین جهت محل اقامت را نیز مقام گفته‌اند .

اعطای مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی investiture

خلع مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی impeachment

در مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی capacity, qua

علامت مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی status symbol

عالی مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی sovereign

تنزل مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی demotion

دون (مقام)	<u>inferior</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
صاحب مقام	<u>official, officeholder</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
اولین مقام	<u>pride of place</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
قائم مقام	<u>acting, deputy, surrogate, vice-, vicegerent</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
هم مقام	<u>opposite number</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
وارث مقام	<u>successor</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
والا مقام	<u>high-class</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام ارل	<u>earldom</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام استادی	<u>professorship</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام استانداری	<u>governorship</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام اسقفی	<u>episcopate, prelacy</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام اسمی	<u>figurehead</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام اشرافی	<u>peerage</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام اول	<u>lead</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام بارون	<u>baronage</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام بارونت	<u>baronetcy</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام بازرس	<u>inspectorate</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام پاپ	<u>see</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام پدری	<u>paternity</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام تشریفاتی	<u>figurehead</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام خاخام	<u>rabbinate</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام داشتن	<u>occupy, rank</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام دکتری	<u>doctorate</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام دوک	<u>dukedom</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام رفیع	<u>consequence, dignity</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام رهبری	<u>leadership</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام ژنرالی	<u>generalship</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام ستوانی	<u>lieutenancy</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سرپرست	<u>superintendence, superintendency</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سرمطران	<u>patriarchate</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سزاوار	<u>niche</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سفارت	<u>ambassadorship</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سلطان	<u>sultanate</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سلطنت	<u>kingship, royalty, scepter</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام سنت	<u>sainthood</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام شامخ	<u>pride of place</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی
مقام شهردار	<u>mayoralty</u>	دیکشنری فارسی به انگلیسی

مقام قضاوت دیکشنری فارسی به انگلیسی bench
 مقام قنصل دیکشنری فارسی به انگلیسی consulship
 مقام کشیشان دیکشنری فارسی به انگلیسی order
 مقام لیدی دیکشنری فارسی به انگلیسی ladyship
 مقام مدیریت دیکشنری فارسی به انگلیسی directorate
 مقام نایت دیکشنری فارسی به انگلیسی knighthood
 مقام وزارت دیکشنری فارسی به انگلیسی portfolio
 عالی مقام , مقام ابراهیم , مقام محمود , مقام طلب , قائم مقام , مقام کردن , اقامت کردن , مقیم شدن , سکنا گزیدن , ساکن شدن , ماندن , اقامت گزیدن ۲ port authority مقام بندری ۲ modulation
 مقام گردانی , والا مقام , مقام اسقفی , مقام رفیع , مقام یاشغل , مهنة , مقام رهبانیت , ریاسة الدیر
 جاه و مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی high-ness
 خلع مقام کردن دیکشنری فارسی به انگلیسی impeach, unmake
 رسیدن به مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی arrive
 رسیدن به مقام (عامیانه) دیکشنری فارسی به انگلیسی make
 رفته (مکان یا مقام) دیکشنری فارسی به انگلیسی departee
 رهسپار (مکان یا مقام) دیکشنری فارسی به انگلیسی departee
 تابع از نظر مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی inferior
 داوطلب مقام سلحشوری دیکشنری فارسی به انگلیسی esquire
 دارای مقام قهرمانی دیکشنری فارسی به انگلیسی titlist
 در خور مقام پایین دیکشنری فارسی به انگلیسی lowly
 به زور گرفتن مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی takeover
 کهنتر (از نظر مقام) دیکشنری فارسی به انگلیسی inferior
 نخست از نظر مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی prime
 فرمانبردار از نظر مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی inferior
 والا از نظر مقام دیکشنری فارسی به انگلیسی superordinate
 مستعفی (مکان یا مقام) دیکشنری فارسی به انگلیسی departee

ترجمه و معنی جایگاه در فرهنگ لغت فارسی-عربی

جایگاه [عامه] محطه , جایگاه [عامه] محطه , مقعد , منزل , موقع , جایگاه [عامه] مقعد , جایگاه [عامه] منزل
 جایگاه [عامه] موقع , جایگاه [عامه] حُطوة , جایگاه [عامه] مصداقیة (مصدقیة) , جایگاه [عامه] مَنبَر , جایگاه
 [عامه] مَنصِب جایگاه [عامه] موقف جایگاه بلند [عامه] مقعد , جایگاه سخنرانی [عامه] مَنصَّة , جایگاه
 شایسته [عامه] مکان لائق , جایگاه گرفت [عامه] تموقع , جایگاه متهم [عامه] موقف المتهم (فی المحکمة)
 جایگاه مخصوص [عامه] شُرْفه , جایگاه مخصوص [عامه] مقعد الشرف , جایگاه مردمی [عامه] شَعْبیة , جایگاه
 ویژه [عامه] کشک , جایگاه ویژه [عامه] کشک , جایگاه ویژه [عامه] موقع متمیز , جایگاه ایراد سخن
 [عامه] منبر الخطابة , در جایگاه ایستاد [عامه] حل فی مقام

تقسیم بندی مفاهیم عالم به خلق و جعل

اگر از منظر قرآن بررسی کنیم، خداوند در مورد موضوعات عالم از دو فعل، جعل و خلق استفاده کرده است، یعنی در حوزه ای از موجودات، فعل خلق مصداق دارد و در حوزه ای دیگر از موضوعات، فعل جعل کاربرد دارد. و قدم اول ما این باید باشد که به تفکیک این ۲ حوزه، خوب واقف شویم.

فعل خلق در مورد موجودات جماد و نبات و حیوان و کائنات و جسم انسان به کار رفته است، که قطعی و بدون دخل و تصرف انسانی است، مانند فرمولهای طبیعی و روابط ریاضی بین پدیده ها و ... (علوم فنی و تجربی و طبیعی) ولی فعل جعل در مورد موضوعاتی است که با احکام، اوامر الهی و انتخاب ها و اختیار انسان، سر و کار دارد. و بیشتر در حوزه علوم انسانی است.

فعل جعل کردن هم کار انسانهاست، هم کار خدا، خداوند صرفاً حق را جعل می کند و کمال انسانها در این است که به جعلیات الهی تسلیم شوند، و آنها هم به اختیار خود حق را جعل کنند، یعنی حکم به حق کنند، چون حق و درست و بی عیب و نقص است، ولی انسانهایی که از حق سر باز می زنند، هر چه باشد باطل است، یعنی باطل را جعل می کنند.

تقابل داروینیسیم و نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) در جمادات

شیشه پنبه را می برد، آهن چوب را می برد، سیلیس آهن را می برد (چون سختی اش بیشتر است سنگ های آهن بر از آن ساخته می شوند) آیا اینکه آهن چوب را می برد یعنی آهن نسبت به چوب اصلح است ماهیت آهن از اول اول اینگونه خلق شده تا چوب را ببرد. ماهیت سیلیس از اول اول اینگونه خلق شده تا آهن را ببرد. ماهیت شیشه از اول اول اینگونه بوده که پنبه را ببرد. ماهیت عنصر آهن یکتاست با مس فرق دارد قابل تبدیل و تغییر به هم نیستند، یکدفعه ای و از اول این بوده اند. بقای اصلح داروینیسیمها معنی ندارد.

آیا قرار بوده آهن جای پنبه را بگیرد یا سنگ جای آهن را بگیرد یا ...

هر کدام در جایگاهی که در نظام خلقت دارند اصلح و بهترین اند و هیچ موجودی نمی تواند جای آنها را بگیرد. اگر گرفت ۲ حالت دارد یا عین آن موجود شده است، یا خرق عادت و معجزه شده که دومی بسیار به ندرت و به اذن الله و از طریق ولی امر است. در نتیجه جایگاه ثابت در جمادات، کاملاً پذیرفته شده است.

تلاشهای دانشمندان برای شکافتن هسته اتم برای اشراف بر آن و یاد گرفتن تغییر ماهیت آن است. که البته همه تلاشها تا کنون، هیچگاه به تغییر ماهیت اتمی منجر نشده است.

ولی به هر حال به قول هایدگر در مفهوم ال‌ثیا جهان مشتاق پرده دری است و می خواهد خود را به عیان و ظاهر و نمایان کند، تا مورد کشف قرار گیرد، همین تلاشها باعث می شود ما جایگاههای جدید، مخلوقات الهی را بهتر کشف و درک کنیم.

نظریه حق و ثابت بودن جمادات در عالم خلق

وقتی ما مشرف به موضوعی هستیم، که از بالاترین جایگاه به آن نگاه کنیم، اگر ما قادر باشیم همه مخلوقات هستی را از بالاترین موضع، یعنی جایگاه خدا بینیم، دقیقا همه چیز را در جایگاه ثابت خلقی می بینیم، ثابت بودن مناطق جغرافیایی نشانه چیست؟ شما شب می خوابید صبح بلند می شوید، آیا قاره ها جابه جا شده اند، هر چی جای خودش است، دقیقا، در جایگاهی یکتا که خالقش برای آن در نظر گرفته است، ثابت بودن جایگاه های خلقت به معنی ننگ داشتن زمان نیست، حرکت یکی از ویژگیهای موجود زنده است. لذا اگر مثلا به حرکت صحراهای شنی، اشاره می کنید یا حرکت واگرای قاره ها از مرکز لولای ۳ خشکی بزرگ زمین، یعنی منطقه ای که امروز موسوم به خاور میانه است، آن حرکتهای جایگاهها را تغییر نمی دهد، قوانین ثابت را تغییر نمی دهد و لذا اشکالی بر این نظریه نیست.

منطق پردازش این نظریه

منطق ما منطق توحیدی است صفر و یک یا حق یا باطل، یا در آن شرایط خاص درست یا غلط حد وسط و میانه نداریم این نظریه باید بتواند در همه شاخه های علوم و به تبع شاخه های مشاغل قادر باشد، با این رویکرد، تعامل را صورت دهد و همه موضوعات را به صورت دو قطبی حق و باطل تفکیک و تقسیم بندی کند. و در اصطلاح فرقان را صورت دهد. از جمله در سیاست، اقتصاد و ...

لذا کسانی که عادت کرده اند به موضوعات حوزه جعل، با منطق حد وسط ارسطویی، بنگرند، نمی توانند در درک کامل این نظریه موفق باشند.

کسانی که متأثر از علوم فنی و مهندسی، به منطق فازی (آنالوگ) خو گرفته اند، نیز با این نظریه، دچار مشکل می شوند.

کسانی هم که متأثر از فلسفه غرب، با منطق دیالکتیک هگل، می خواهند موضوع را به ۳ قسمت تز و آنتی تز و سنتز، تقسیم کنند نیز قادر به درک کامل این، نظریه نیستند. لذا مقدمه درک این نظریه، اصلاح فهم از طریق اصلاح منطق، است. کسانی که با قرآن مانوس باشند، به راحتی می توانند، این نظریه را درک کنند، چون منطق قرآن، منطق توحیدی، حق و باطل است و تقسیم همه موضوعات عالم جعل به دوتایی های است که یکیش باید زده شود. وقتی ذهن شما قادر شد، موضوعات عالم جعل را به دو بخش حق و باطل تفکیک کند، به راحتی می توانید نقش فعال خود را ایفا کنید، که همان زدن باطل و اقامه حق است. و از بن بست، منطقهای حد وسط و دیالکتیک و فازی (در موضوعات حوزه اختیار انسان) نجات پیدا می کنید.

نتایجی که این نظریه به تبع دارد

پس از درک کامل مفاهیم جعل و خلق و حوزه نفوذ هر کدام، بر پایه این نظریه نتیجه می گیریم، الزاما باید الله نظام معیشتی نوع انسان را نیز جعل کرده باشد، خلق صرفا کار خداست و هیچ انسانی در مسئله خلق قادر نیست (انسان هر چه از ابزار و وسایل می سازد مالکیتش (چه فکری، چه مادی) اول و آخرش و تعیین جایگاهش در کلیت هستی، از آن خداست لیکن او صرفا، منت عینیت بخشیدن به آن را نصیب آن سازنده انسانی کرده است. دلیل این مدعا، اعتراف بزرگترین کاشفان و مخترعان جهان است، که در پایان عمر خود می گفته اند: دانش ما از هستی، همچون دانه ریگی از اقیانوس است.

داروینیسیم و اینکه همه چیز را به سلسله اتفاقات طبیعی، بدون فاعل هوشمند ارجاع دادن، باطل است و تبعیتش جهل است.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (الجاثية/۱۸)

سپس تو را بر شریعت و آیین حقی قرار دادیم؛ از آن پیروی کن و از هوسهای کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن! برای درک بهتر این نظریه می‌بایست به مراتب فهم، عقل و کاربست آن، عقل و قرآن و .. و منطق توحیدی، اشراف نسبی داشت.

نظریه حق و منطق حد وسط ارسطویی (تابع نرمال)

در عالم خلق، یعنی علوم طبیعی و مهندسی، منطق فازی حکمفرماست. مثلاً دمای آب بالاخره یک عددی است بین ۰ تا ۱۰۰ درجه، سرعت خودرو بالاخره یک عددی است بین ۰ تا مثلاً ۱۲۰ کیلومتر در ساعت، زمانسنج در هر لحظه از شبانه روز بالاخره یک عددی است بین ۰ تا ۲۴ و ... حال معمولاً در بین این اعداد، یک عدد حد وسط نقطه بهینه‌ای را تعریف می‌کند، مثلاً نقطه بهینه برای دمای آب استحمام نه صفر درجه و نه ۱۰۰ درجه، بلکه حدود ۳۶ درجه است ولی در عالم جعل یعنی جهان ذهنیات انسانها که منتج به انتخاب یک انسان می‌شود، کاربرد این نوع منطق اشکال دارد. می‌شود، مثلاً اگر برای نمونه منطق حد وسط ارسطویی را به کار ببریم می‌شود نه همیشه کاملاً راست را بگو و نه همیشه کاملاً دروغ بلکه حد وسط اینها نه همیشه کاملاً درستکار باش و نه همیشه کاملاً دزدی کن بلکه حد وسط اینها و ...

نظریه حق (جایگاه ..) و منطق توحیدی حق و باطل

در منطق توحیدی شما حق ندارید دروغ بگویید و باید با دروغگویی مبارزه کنید و راستی را اقامه کنید. شما حق ندارید، دزدی کنید باید با دزدی مقابله کنید و درستکاری را اقامه کنید. یعنی صفر و یک، در این بخش هیچ حد وسطی معنی ندارد. مانند مثال راست و دروغ و خیر و شر و ... حال سوالی مطرح می‌شود، اینکه در کلیات قبول ولی در جزئیات و مصادیق چطور حق را تشخیص بدهیم؟ پاسخ: فرض کنیم مثلاً در جامعه فعلی ولی امر در غیبت است یا اکثریت جامعه حاضر به تبعیت از او نمی‌باشند و باید با سازوکار شورایی و از پایین به بالا، حق را تشخیص دهند. همیشه نقطه‌ای هست که اکثریت بشر به آن نقطه رای می‌دهند و آن گزینه را انتخاب می‌کنند. این رای هر چه از نظر طول زمان، بلندتر و هر چه از نظر وسعت مکان، وسیعتر باشد به حق نزدیکتر است. مثلاً در انتخاب بین منافع شخصی و منافع خانوادگی قطعاً دومی به حق نزدیکتر است. بین انتخاب منافع خانوادگی و منافع ملی قطعاً دومی به حق نزدیکتر است. بین انتخاب بین منافع منطقه‌ای و منافع جهانی قطعاً دومی به حق نزدیکتر است. و در انتخاب بین منافع جهانی امروز با منافع جهانی طویل‌المدت، قطعاً دومی به حق نزدیکتر است. یعنی آن نقطه نزدیکترین نقطه به حق است و کل سازوکار این دستگاه خلقت اینگونه طراحی شده است که انسانها با طی این فرآیند تصمیم‌گیری، خود را موسع کرده و قدر جایگاه و مقام انسانی خود را در دستگاه خلقت بدانند. این روش که اکنون بیش از ۱۰۰۰ سال است ادامه دارد، مشکلات و مصائب زیادی برای بشر به همراه داشته است.

چون بشر در شناخت این نقطه، ضعف دارد، الزاما باید با وحی (در عصر انبیاء) یا ولایت (عصر اولی الامر) کمک و مدد بگیرد و گزینه مربوطه را تعیین کند. گاهی تجربه تاریخی هم دلیل اثبات درستی آن است.

نظریه حق و بررسی مصنوعات بشری

از طرفی با دید از بالا به دستاوردهای بشری، در می یابیم که بزرگترین دستاورد های بشری الهام گیری و الگو برداری شده از یک مخلوق طبیعی بوده است، مثلا هواپیما ها از روی حرکت پرندگان طراحی و ساخته شده است، رادار از روی شیوه عمل خفاش طراحی شده و ... یعنی همه داشته هایی هم که بشر فکر می کند مال خودش است، اولاً روگرفتی از مخلوقات خداوند است، ثانياً با ابزار و موادی که او خلق کرده است، عملی شده است، ثالثاً، قوانین حاکم بر آن، قوانین ثابت و یکتایی است که خداوند وضع کرده است. لذا **يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (الإنفطار/۶)** ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟!

تقابل داروینیسیم و نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) در حیوانات

در مورد حیوانات ثابت شده است، که نقشه کروموزومی میمون منحصر به نوع خودش است و مال انسان هم منحصر به نوع خودش است.

نظریه بقای اصلح، و نسبتش با چرخه حیات قابل جمع نیست. مثلاً آیا، بنا به فرضیه داروین، تبدیل مورچه به سوسک به موش به گربه به سگ به گوسفند، تبدیل به موجودی اصلح شده اند، آیا حیوان ۲ نسبت به حیوان ۱ بقای اصلح را رقم زده است. یا اینکه هر موجودی در جای یونیک و انحصاری خودش روزی می خورد. و همه حیوانات در کنار هم چرخه حیات را تشکیل داده اند، که آن چرخه نظام اصلح چیدمان، جماد و نبات و حیوان است. هر چرخه ای تعادل را در طبیعت برقرار نگه می دارد.

نظریه داروین آشفتگی زاست، نظریه حق، مانع آشفتگی است نظم دهنده است. چون می گوید هر چیزی یک جای مشخص دارد و اگر جایگاه آن را فهم کنی، بر آن مشرف می شوی، و می توانی به درجه بالاتری از فهم و درک و عقل نائل شوی و جهل را از خود دور کنی. و نتیجه دیدگاه و نظریه حق این است که هر حیوان -- هر انسان باید در جای خودش باشد.

آزمایش ممنوعه زبانشناسان

زبانشناسان برای آزمایش و درک پیچیدگیهای تولید صوت و به تبع قدرت انسان در تکلم به این نتیجه رسیده بوده اند که باید یک کودک را به مدت ۲ تا ۴ سال، به طور ایزوله، و خارج از هر گونه اصواتی قرار دهند تا پس از این مدت توانایی او را در تکلم اندازه بگیرند.

تصور غالب این است که کودک به طور تقلیدی، اصوات را یاد می گیرد و اگر این امکان تقلید نباشد او تا آخر عمر قادر به تکلم نیست.

ولی چون غیر انسانی است تا کنون چنین آزمایشی صورت نگرفته است

یک دانشمند روس ابتکار جالبی کرد، این آزمایش را به جای انسان روی حیوان انجام داد.

تعدادی پرنده فلنج را در قفسه هایی ایزوله قرار داد بدون صدا، کودکان بدون پدر فقط اصوات کوچک نا به هنجار از خود تولید می کردند که حتی قادر نبود یک فنچ ماده را برای جفتگیری جلب نماید

ولی به هر حال یک فنچ ماده با آن جفت گیری کرد و بچه هایی متولد شدند .
 در نسل دوم بچه ها به مقدار زیادی بهتر از پدرشان آواز می خواندند ولی باز هم مشکل داشتند .
 تا اینکه این وقفه در نسل ۵ به بعد به طور کامل رفع شد و فرزندان آنها مثل فرزندان فنچ های کاملاً آزاد به خوبی آواز می خواندند .
 این سیر تکامل آواز تا رسیدن به ظرفیت کامل خود یک حقیقت بسیار بزرگی را عیان کرد .
 اینکه طراح و خالق آن پرنده ، برای او یک جایگاه یونیک و انحصاری در دستگاه خلقت قرار داده است که او نمی تواند از آن جلوتر یا عقبتر برود و کمال فنچ در همان است که به آن سطح از کیفیت صوت برسد و در آن سطح از زیبایی تولید موسیقی کند .
 اگر این نظریه را به تمام موجودات و حیوانات تعمیم دهیم به این نتیجه میرسیم که ، هر موجودی در خلقت یک جایگاه ویژه ای دارد و امکان ندارد از مدار خود بتواند خارج شود . و اگر از چرخه و مداری که خالق هوشمند برای آن تعریف کرده است خارج شود بلافاصله معدوم می شود . و چرخه همچنان معتبر ، ادامه می یابد ، یعنی خارج شدن از مدار و سیر حرکت ثابت و مشخص ، همان ، و ، و نیستی و عدم همان .
 اگر هم عقب بماند، الله این امکان را در ذات او قرار داده است تا عقب افتادگی را جبران کند و به کمال خود در جایگاهی که برایش تعیین شده برسد .

نظریه داروین و بقای اصلح

داروینیسم با زیر سوال بردن جایگاههای ثابت برای هر موجود ، و ادعای اینکه موجودات از تبدیل یکی به دیگری، در طول زمان ، و بدون طرح پیشینی و بدون فاعلی هوشمند و توانا ، تولید شده اند ، عملاً فهم بسیاری از انسانها را مخدوش کرده است ، تمام نتایجی که از موضوعات بشری در آن پارادایم فکری (پارادایم کفر کیشی بدون فعال ما یشاء در عالم) به دست می آید ، کاملاً با پارادایم نظریه حق متفاوت است .
 داروینیستهای سیاسی ، مبتنی بر ادعاهای داروین ، اعمال خود را توجیه می کنند (تطبیق خود با شرایط جدید ، پیمان شکنی ، دروغ ، هدف ، وسیله را توجیه می کند و پیروزی بر حریف به هر قیمتی و استاندارد دوگانه و ...) و آن را دلیل شقاوتهای خود توصیف می کنند .

ابطال داروینیسم اقتصادی

آیا پولدار بودن نشانه اصلح بودن است؟ در این صورت همه دزدان ، راهزنان و فراغنه و گنگسترها و سازمانهای جنایتکار ، قاچاقچیان مواد مخدر و بانکدارهای عالم چون از بقیه انسانها ، ثروتمند ترند ، اصلحتر هم هستند . آیا به واقع طراح و خالق این جهان ، نظام اقتصادی و معیشت انسانها را اینگونه ترتیب داده است . که دشمنان خودش و دشمنان سایر انسانهای خوب ، دست بالا را داشته باشند ؟

ابطال داروینیسم سیاسی

منطق ، هدف وسیله را توجیه می کند (ماکیاولیسم) یکی از نتایج اعتقاد به بقای اصلح یا بقای اقوی (قویتر) است ، که آن هم یکی از نتایج اعتقاد به داروینیسم است ، به نظر شما آیا به واقع درست است ؟

یعنی اگر هر يك از گروههای ظالم و شرور انسانها برای رسیدن به مقامات حکومتی، اقدام به دروغ و تقلب بزنند. کاری در جایگاه درست و قانون درستی صورت داده اند، من که می گویم، هرگز؟
یعنی نقشه حکومت یونیک و ثابت است، و تغییرات شکل حکومتها در اصل و ماهیت و درستی قوانین اداره جامعه، تغییری ایجاد نمی کند.

به هر حال، در غرب، استفاده از فرضیه داروینیسیم در حوزه های فلسفه و منطق و جامعه شناسی و حکومت، کاملاً مشهود است، لذا همان طور که در کتاب "فرضیه شجره و خلقت نخستین انسانها" بیان شد، با اثبات، بطلان داروینیسیم همه علمی که به آن تکیه دارد هم باطل می شود.

با زیر سوال بردن ماکیاولیسم می توان به، اتمام خشونت طلبی از سوی لیبرالها امید داشت. یکی از نتایجی که نظریه حق در بعد سیاسی دارد، اثبات این امر است که: نظام حاکمیت و حکومتی هم الا و لابد یونیک (یکتا) و انحصاریست و در بیش از ۱۴۰۰ سال تاریخ اسلام اجزاء آن تئوریزه شده است، نظام قائم به ولایت امری الله و الرسول و اولی الامر، که ان شاءالله در فرصت مقتضی بیشتر بیان می شود.

نظریه حق و بررسی واکنش های فطری در همه انسانها

چرا در همه جای عالم و توسط همه انسانهای عالم از هر نژاد و قوم و قبیله ای، دزدی و مکر و دروغ، زشت، سیاه، منکر، دشمن و پلید تلقی می گردد، چون دزدی، یعنی برداشتن یک موجود از جایگاهی که باید باشد به جایگاهی دیگر. دروغ یعنی برداشتن یک حرف (اطلاعات) از جایگاهی که باید باشد به جایگاهی دیگر. و صدها مثال دیگر که همگی در دسته باطل قرار می گیرد، همگی ظاهر فریبی است و حق نیست و تبعاتی دارد. هر کاری که نظم طبیعی را در دستگاه خلقت و نظام معرفت به هم بزند، کار حقی نیست، باطل است.

نظریه حق و تقسیم شدن همه تصمیم ها و انتخابها و افراد به ۲ دسته کلی حق و باطل

وقتی، تسلیم شدگان به کلام الله، در قبول متعلقات ایمانی، پیشرفت می کنند، به منطق و ذهنیت توحیدی می رسند، و شیوه تفکر و تجزیه و تحلیلشان در همه مسائل و موضوعات، دو وجهی می شود، حال اگر، مبنا را جایگاهها و شاخص های حق در نظر بگیریم، انتخاب افراد، به دو صورت کلی تقسیم بندی می شود، و لذا ممکن است ظاهر بیرونی و جسمی انسانها با هم شباهت داشته باشد، ولی دستگاه ادراکی و منطقی و فهم آنها کاملاً متفاوت از همدیگر است و در موقعیتهای مختلف، واکنشهای متفاوتی را بروز می دهند. و این امر، دلیل اصلی تفاوتهای عملکرد در اعضاء یک خانوادگی مشخص است، مثلاً پسر نوح (ع)، همچون نوح نشد، چون حق را انتخاب نکرد، پسران ابراهیم (ع)، اسحاق (ع) و اسماعیل (ع) همچون خود او شدند، چون حق را انتخاب کردند و ...

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (محمد/۳)

این بخاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود تبعیت نمودند؛ این گونه خداوند برای مردم مثلهای (زندگی) آنان را بیان می کند!

نظریه حق (جایگاه یونیک) (یکتا) و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت و موضوعات در عالم جعل

هر چیزی در عالم جای مشخص و انحصاری و یونیکی دارد که آن جایگاه، قابل تبدیل شدن به یکدیگر نیست و توسط فاعل و قادر و طراحی ما فوق بشری، تعیین شده است.

هر کس و هر موجودی (جماد و نبات و حیوان و ملک و انسان)، در موقعیتی که در آن قرار دارد برای آن خلق شده است و اصلح است (صالحترین و بهترین و مفیدترین و کاربردیترین، شدنیترین، ...) و اگر وظیفه خود را در چرخه حیات انجام ندهد، هم خودش نابود می شود و هم چرخه حیات دچار مشکل می شود. با این دید کلان و سیستمی و بلند مدت است، که می توان اهمیت و ارزش و خود این نظریه را درک کرد.

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) حکمت مضاف و تقسیم کار

انسانها دو دسته اند یا ۱- بارشان را می اندازند روی دوش سایر انسانها، که همه متکبران از این دست هستند. یا ۲- بار (حداقل هدایت) دیگران را به دوش می گیرند، که هه انبیا و رسل، اینگونه اند. در جامعه آرمانی، همه افراد سعی می کنند، نه بار خود را به دیگران ببندازند، و نه به دیگران کولی بدهند و بار آنها را به دوش بکشند، لیکن این امر هیچ منافاتی با کار سیستمی ندارد. تقسیم کار حق و عادلانه و مبادله ارزش کارها بر حسب تواناییهای خدادادی که برای اداره جامعه لازم است، هدف صحیحی است، که با قبول این نظریه به عنوان مبانی آن، قابل طرح و اجرا است.

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موضوع در نظام معرفت) و حکمت مضاف دانش مدیریت

همیشه آخر همه بحث ها و در تصمیم گیری نهایی، که می خواهد به اجرا ختم شود یک، دو راهی وجود دارد. ۱- کاری که درسته انجام بشود. ۲- کاری که من می گویم انجام بشود. سوال کار درست، درستی اش را از چه چیز می گیرد؟ در نظریه حق، بک سیستم یونیک و جایگاههای ثابت در تصمیم گیری ها وجود دارد. درستی ثابت است و با گذر زمان و مکان تغییر نمی کند، درستی اش را از منبع و شاخص اصلی درستها، یعنی الله می گیرد جواب گزینه ۲، دو حالت دارد. اول باید تفکیک کنیم بین کار (تصمیم و انتخاب و ..) و آنچه من می گویم. اگر کاری که من می گویم، واقعا کار درستی باشد، نتیجه کار درست می شود و این ربطی به اینکه من می گویم ندارد. یعنی هر کس دیگر هم آن کار را انجام بدهد، نتیجه درست از کار در خواهد آمد. اگر کاری که من می گویم اشتباه باشد، باز هم ربطی به "من می گویم ندارد" چون در خارج از وجود من، قانونگذار (حاکم و شارع و ...) عالم آن کار را غلط، جعل کرده بود (قرار داده بود) آن نتیجه غلط است. لذا کسی که به حق و جایگاههای حق، معتقد و تسلیم باشد و توانسته باشد، نفس خود را رام و مهار کند، در پیشامدهای مختلف به هیجان خوف و غم، دچار نمی شود. **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (الأحقاف/۱۳)** کسانی که گفتند: «پروردگار ما الله است»، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می شوند. تعریف فرعون کسی که بدون توجه به درستی واقعی و حقیقی و باطنی موضوعی راجع به آن بنا بر اینکه من می گویم حکم دهد ولو اینکه درست باشد، او فرعون است چون در نیت، بنا نداشته کار درست و حق و آنچه خدا درست، تعیین کرده است را انجام دهد،

و به جای تمرکز روی کار درست و حق، روی اثبات منیت خودش تمرکز داشته است تا به دیگران حقنه کند که
 فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى (النازعات/۲۴) و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!» البته نه تنها به نتیجه نمی رسند بلکه آیت و
 عبرت دیگران می شوند همچون فرعون مصر که در لحظه آخر

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ
 بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (يونس/۹۰)

(سرانجام) بنی اسرائیل را از دریا [= رود عظیم نیل] عبور دادیم؛ و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز، به دنبال آنها
 رفتند؛ هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت، گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان
 آورده‌اند، وجود ندارد؛ و من از مسلمین هستم!»

الآن وَقَدْ غَصَبْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (يونس/۹۱)

(اما به او خطاب شد:) الآن؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی، و از مفسدان بودی!

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (يونس/۹۲)

ولی امروز، بدنت را (از آب) نجات می‌دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی! و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند!

البته اگر در مواردی هم کارها به ظاهر درست، و با منیت اینها همسو باشد، بعید است آن کارها به سرانجامی برسد.
 چون در مسیر قطعاً این دو راهی‌ها مدام تکرار می‌شود و بالاخره یکجا اشتباه می‌کند و همه چیز به شکست ختم می
 شود.

به علاوه اینکه یک فرعون (دیکتاتور به باطل) برای اثبات هویت خودش (غیر از خدا) چاره‌ای ندارد، جز اینکه به
 منیت و حرف من، دستور من، خواست من، و ... اقدام کند، چون در غیر اینصورت دیگر ماهیت فرعون‌اش را از
 دست می‌دهد و به نوعی در بنده خدا (مسلم) در می‌آید.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّنَ بِمَا
 كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (آل عمران/۷۹)

برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید: «غیر از خدا،
 مرا پرستش کنید!» بلکه (سزاوار مقام او، این است که بگوید): مردمی الهی باشید، آن‌گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و
 درس می‌خواندید! (و غیر از خدا را پرستش نکنید!)

نظریه حق و جایگاه (بوانا) در قرآن

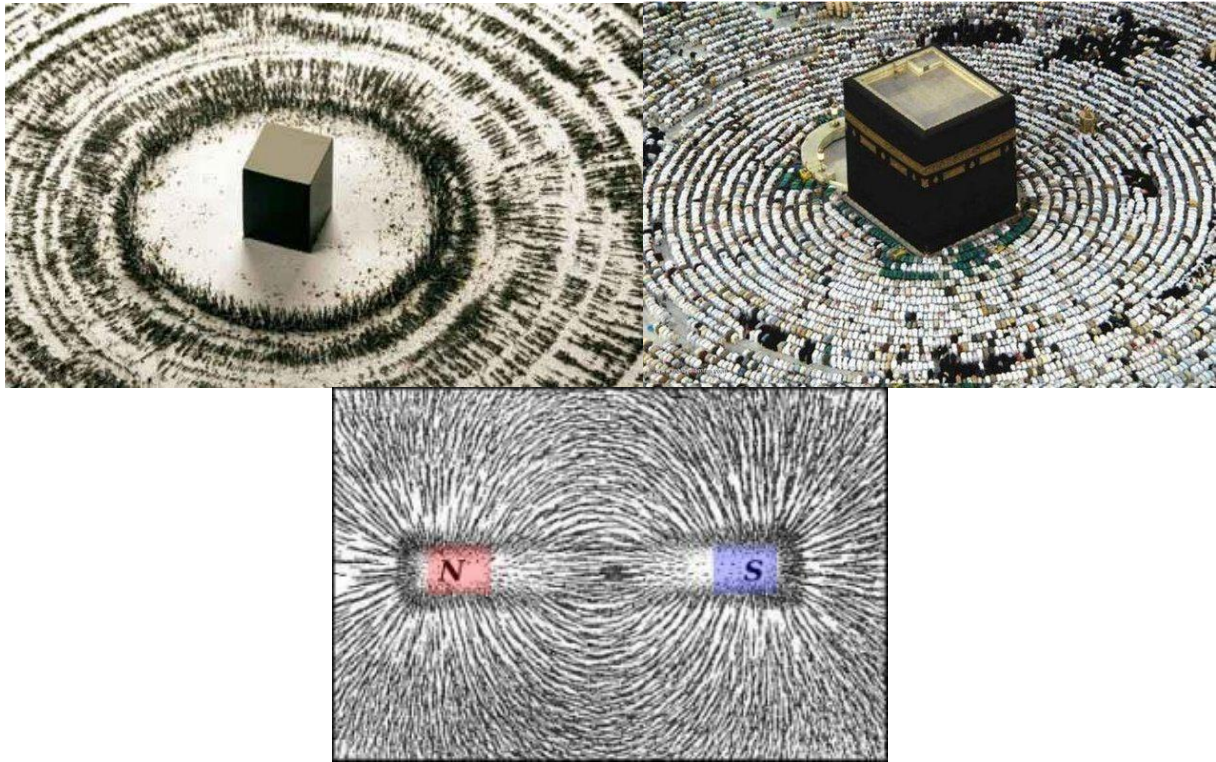
وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (يونس/۹۳)

(سپس) بنی اسرائیل را در جایگاه صدق (و راستی) منزل دادیم؛ و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم؛ (اما آنها به نزاع و
 اختلاف برخاستند!) و اختلاف نکردند، مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد! پروردگار تو روز قیامت، در آنچه
 اختلاف می‌کردند، میان آنها داوری می‌کند!

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (الحج/۲۶)

(به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند؛ و به او گفتیم): چیزی را
 همتای من قرار مده! و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان و سجودکنندگان (از آلودگی بتها و
 از هر گونه آلودگی) پاک ساز!

کلمه "بوا" دو بار به کار رفته است یکبار در عالم جعل به عنوان جایگاه صدق و حق و درست ، یکبار در عالم خلق به عنوان جایگاه درست خانه کعبه ، امروزه می دانیم



وقتی یک مکعب مغناطیسی را در بین انبوهی از براده های آهن قرار دهید تصویر فوق ایجاد خواهد شد : !
آنگونه که از تصاویر به دست آمده از میدان مغناطیسی زمین پیداست، به طور شگفت انگیزی اگر انسان در هر نقطه ای از زمین رو به قبله بایستد، میدان مغناطیسی بدنش بر میدان مغناطیسی زمین منطبق می گردد، چون کعبه مرکز میدان مغناطیسی زمین است ، در مدتی که انسان در حالت نماز است میدان بدنش منظم می شود.

تعریف جدیدی از ایمان بر اساس مدل امواج مغناطیسی

مدل مغناطیس و تحلیل رفتار مردم و جامعه

اگر به رفتار اجزا الکترومغناطیس وقتی در یک میدان مغناطیسی قرار می گیرند توجه کنیم ، می بینیم که همه آن اجزا تحت تاثیر آن میدان به خط شده اند ، و بسته به جایی که قرار دارند همسو با میدان هستند .

وقتی از بالا به کلیت این صحنه نظر می کنیم هارمونی بسیار زیبا و بی ماندی را می بینیم ، اگر خطوط میدان امواج نامبرده شده را همان ایمان تعریف کنیم ، ایمان نیرویی است که تک تک فرد ها را همراستا با خود می کند در نتیجه کلیتی که شکل می گیرد کاملا هارمونیک و منظم است

نظریه حق و تبدیل در قرآن (تبدیلی در کار نیست)

لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (یونس/۶۴)

در زندگی دنیا و در آخرت، شاد (و مسرور)ند؛ وعده‌های الهی تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ!

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَائِمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (الروم/۳۰)

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند!

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (الأحزاب/۲۳)

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (الأحزاب/۶۲)

این سنت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت!

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأُولِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (فاطر/۴۳)

اینها همه بخاطر استکبار در زمین و نیرنگهای بدشان بود؛ اما این نیرنگها تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد؛ آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان و (عذابهای دردناک آنان) را انتظار دارند؟! هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی!

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (الفتح/۲۳)

این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است؛ و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت!

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا (الإنسان/۲۸)

ما آنها را آفریدیم و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم، و هر زمان بخواهیم جای آنان را به گروه دیگری می‌دهیم! در این آیه تبدیل به کسانی بر می‌گردد که در آن جایگاه مستقر هستند نه خود جایگاه، یعنی در هر صورت جایگاهها نزد الله ثابت است.

اگر در عالم، قوانین هر روز تغییر می‌کردند، سنگ روی سنگ بند نمی‌شد و هیچ نظامی شکل نمی‌گرفت، از ثابت بودن قوانین، می‌توان به این رسید که جایگاههای اعمال کننده آن قوانین هم، ثابت است، و از این منظر هم به وجود جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در عالم می‌توان پی برد.

علم حق، علمی واقعی و یونیک و یکتاست

در علوم مادی مثلاً فیزیک امکان ندارد، فرمول معروف نیرو و جرم $f=mg$ تبدیل شود به $f=2mg$ یا $f=mg^2$ بخش عالم جعل (علوم انسانی، مرتبط با انتخاب‌های انسانی و جهان بینی‌ها)، ما تفکیک بین علم حوزوی یا علم دانشگاهی نداریم، علم یکتاست، چه در محیط سنتی آن ارائه شود چه در سازوکار مدرن و اجباری آن، علم تغییر نمی‌کند. هر دو گروه حوزوی‌ها و دانشگاهی‌ها باید خودشان را به علم طراز (علم حق) نزدیک کنند.

اینکه دانشگاه حوزه بشود یا حوزه دانشگاه بشود غلطه، هر دو باید نظام علمی خودشان را به نظام علمی حق نزدیک کنند.

اول باید محتوای آنچه قرار است تعلیم داده شود را یکی کرد و محتواها را یکی کرد و به توافق رسید بر سر آن آنگاه خود به خود حوزه و دانشگاه با هم یکی می‌شوند. نقطه تلاقی این دو علم حق است.

آزاد مردان و آزاده زنان هر گروه از این دو دسته باید مدافع علم حق باشند نه مدافع علم دارو دسته خود و لذا این بیان می‌تواند پایه طرح نظام آموزش و پژوهش در نظام حکومت اسلامی بشود.

در رساله شجره و خلقت نخستین انسان ها اثبات کردیم که داروینیسیم باطل است و هر عضوی از گیاه و جماد (جدای از تغییرات میکروبی درون گونه ای) فاقد هر گونه تغییرات ماکروبی بوده اند و از اول یونیک و خاص خلق شده بوده اند.

در کل دستگاه خلقت هم برای هر مخلوقی یک کارکرد خاص و موجودیتی خاص تعریف شده است. هر حیوان، هر گیاه، هر سنگ (ماده اولیه تولیدی و ...) همه اینها یونیک هستند
آهن قابل تبدیل به طلا نیست. مس قابل تبدیل به نقره نیست و ...
تا قبل از خلقت انسان همه چیز طبق نظم فوق العاده هوشمندی در کنار هم به تعادل رسیده بودند
انسان موجودی مختار و صاحب اراده و اراده ای که از هوشمندی کسب می شود و هوشی که ... (وارد حوزه روح می شویم که نمی دانیم کیفیت آن چیست و امر شده ایم که جهد نکنیم در مورد آن بازخواست هم نمی شویم)
جایگاه انسان (یا انسانها) در دستگاه خلقت الهی کجاست؟

از دو منظر می شود به این سوال پاسخ داد ۱- از سوی ناظر بیرونی که کلیت دستگاه خلقت را می شناسد و مهره چینی می کند. منظر الله ۲- از سوی نگاه انسان به کلیت دستگاه خلقت و از الزامات و نفسانیات خودش به بیرون نگاه می کند سوپژکتیوی ۳- از سوی هر یک از اجزا دستگاه خلقت به انسان به عنوان اشرف مخلوقات و حاکمی که باید از او تبعیت کند ابژکتیوی
به تعریف جدیدی از درجات انسان می رسیم مرحله اول شناخت ابژه ها و مخلوقات عالم جدا جدا و به تفکیک از هم مرحله دوم شناخت سوپژکتیوی و نگاه از منظر جایگاه انسان به جایگاه سایر مخلوقات و مرحله سوم شناخت سنتها و قوانینی که الله وضع کرده است و تعریف و تبیین و نسبت بندی که الله خالق برای همه موجودات عالم از جمله انسان جعل کرده و قرار داده است.

نظریه حق و بررسی "تئوری"

تئوری در لغت یونانی، یعنی از منظر خدا دیدن.
گویی غرب قبل از تغییرات فلسفی و پاگانستی به جایگاههای ثابت اعتقاده داشته اند، و بهترین و درست ترین، مکان و منظر برای رویت وقایع و مواد و موجودات را، از همان منظر خدایی (حالا هر آنچه به عنوان خدا تعریف می کردند) می دانستند.

تئوری کلمه ای یونانی است و احتمالا به تبع، تعالیمی که لقمان حکیم به مردم آن ناحیه داده بود (مستقیم یا غیر مستقیم) از سوی مردم آن زمان یونان، جعل شده است. برای درک کامل این کلمه باید دید مفهوم خدا در نظر مردم آن زمان و مکان چه بوده است، و در طول زمان چه تغییری کرده است، اما به هر حال برداشتی که ما از این کلمه می کنیم این است، رسیدن به درک نظام جایگاهها در دستگاه عظیم خلقت، که توسط خدای احد (یکتا) و واحد، تعیین شده است. وقتی یک تئوری درست است که موضوع آن در تقابل با هیچ تئوری دیگری قرار نگیرد، که در آن صورت، الا و لابد یکی یا هر دو غلط هستند.

نظریه پرداز چیزی را از بالا می بیند، چشم انداز دارد، حالا خبر می دهد.
نظریه یعنی نظر افکنده یک حقایقی را دیده حالا داره به کسانی که پایین دره هستن بازگو می کند. به آنهایی که آن نظریه را ندیده اند.

غربیها می گویند، تئوری یعنی کسی که در موضع خدا نشسته از موضع خدا داره می بیند، بقیه نمی بینن
نظریه پرداز، از موضع خدایی نگاه کردن را می بیند، اطلاع می دهد به بقیه که اطلاع داشته باشند چنین قضیه ای را چه بگوییم تئوری، چه نظریه، این حاصل معرفت تحصیلی انسان است.

تئوری: یعنی از منظر خدا دیدن یعنی آمدن بالا، و موضوع را از موضع بالا دیدن و تبیین کردن. نظریه فرضیه اثبات شده است. فرضیه نظریه اثبات نشده است فرض هنوز اثبات نشده اولین حرکت‌های علمی داره صورت می‌گیرد.

نتیجه مدل آموزشی

این مکتب می‌تواند به عنوان سیر کلی نظام آموزشی و تربیتی نسل بعدی انسانها مورد توجه قرار بگیرد. به طوریکه در مرحله اول ابتدایی انواع ابژه‌ها (موضوعات حقیقی و واقعی و موجود و بیرون از ذهنیات انسان) به فهم و درک، انسان برسد تا سن ۱۵ سالگی انواع مخلوقات خداوند، انواع فن‌آوریها، انواع تجربیات عینی و عملیاتی در مرحله دوم بلوغ به بعد بر آموزشهای سوبجکتیو تاکید شود (امور انتزاعی و نسبی و شناخت‌های با مختصات من (این دوره از بلوغ تا ۲۵ سالگی به طول می‌انجامد).

و در مرحله سوم آشنا کردن انسان با مفاهیم غیبی و مختصات امور در دستگاه الله مبنا در آوردن انسان از "من" خودش و نزدیک کردن او به نفس مطمئنه که تا ۴۰ سالگی به طول می‌انجامد.

اینجا نفس مطمئنه درجه ای از رشد انفسی و درونی است که کاملا ویژگیها و معیارهای ثابتی دارد، یعنی جدای از اینکه نفس من، یا نفس شما چه هست، الگوی و منتها درجه و استانداردی که هر دو و بلکه همه انسانها باید به آن برسند نفس مطمئنه است. لذا کسی که نفس مطمئنه را معیار بندی و شاخص گذاری می‌کند یا آن را تبیین می‌کند حرف "من" خودش را نمی‌زند بلکه از یک واقعیت موجود و مخلوق الهی صحبت می‌کند، که دلیل درستی آن هم این است که خود الله که مالک قانون نفس مطمئنه است، خودش حافظ و مجری آن نیز هم هست. و سایر انسانها هم وقتی تلاش می‌کنند تا به این مقام برسند، به هیچ وجه، تبیین کننده این شاخصها (و مثلا نگارنده این متون را نمی‌بینند) بلکه خدایی را می‌بینند، که قرار است به سوی او برگردند و به عباد او وارد شوند و از پاداشی که او در نظر گرفته بهره مند شوند. و این یعنی قانون نفس مطمئنه، جدای از اینکه کاشفش چه کسی است و داره کار می‌کند.

و با آمادگی‌هایی که در این مدت کسب کرده است از ۴۰ بعد به عنوان مراتبی از نظام خلیفه الهی در مناصب مشخص شده، ایفای نقش کند و هم لذت خلیفه بودن (ولایت و سرپرستی) را ببرد و هم سایرین از او بهره ببرند و هم از تلاشی که فی سبیل الله می‌کند و رنجی که در این مسیر به او می‌رسد، حض ببرد.

نظریه حق و نظم دستگاه ادراکی بشر

وقتی تسلیم این امر شدیم که فعل و نظر حق، مستقل از ما و هر کس دیگر قبلا وجود داشته و دارد و خواهد داشت دیگر دستگاه ادراکی مان، مدل و نظم پیدا می‌کند.

یاد گرفتن آن حق، دیگر بدون مقاومت صورت می‌پذیرد، برای ترویج حق همین بس است، که یاد دهنده منت نگذارد (منت یعنی مال خودم است نه مال الله، اگر گفته او، قانون حق باشد، منتگذار حق خدا را غصب کرده است، و اگر گفته اش ناحق باشد، که حاصل منیت اماره به سوء است و نتیجه افتضاح، جواب تکبرش می‌شود)

مثلا در عالم خلق (علوم فنی و تجربی و ریاضی و فیزیک و...) فلان شرکت خودروسازی در دنیا فلان تکنیکها را در قسمت فنی خودرواش به کار می‌گیرد و مثلا با شاخص پایداری تعلیق، رتبه ۱ را دارد.

خوب آن قانونی که آنها از آن استفاده کرده اند، توسط هر کس و هر شرکت دیگر هم استفاده شود، همان نتیجه رامی دهد

موضوع به قدری ساده و بدیهی است که انسان می ماند چرا برخی این را نمی فهمند .
 آن قانون ، آن دستگاه ، آن فرمول ، آن فرآیند ... چه در آمریکا باشد، چه در ایران کار می کند ، مثالی دیگر ، می دانیم
 هواپیما در آمریکا و شرکت بوئینگ ساخته می شود ، پرواز هواپیما به دلیل این نیست که الا و لابد چون در شرکت
 بوئینگ ساخته شده یا در کشور آمریکا ساخته شده است .
 در عالم خلق (علوم طبیعی و تجربی و مهندسی) قانون و فرآیندهای مبتنی بر آن قوانین در هر کشور دیگر و با هر اسم
 دیگری هم که باشد نتیجه اش ساخته شدن هواپیمایی است که به پرواز در می آید .
 چون آن قوانین تحت مالکیت خداست نه مال آمریکا ، نه مال شرکت بوئینگ .
 اینکه هواپیماهایش به پرواز در می آیند ، چون از قوانین حقی، پیروی کرده اند ، و این امر هیچ ربطی به خبیث بودن
 حاکمان آمریکا ندارد ، هیچ ربطی به مدیران کاپیتالیست آنها ندارد ، خود قانون حق است و در واقع حاکمان باطل با
 اراده های خودشان بر قانون حق خداوند سوار شده اند .
 هیچ کس حق ندارد ، خبث ذاتی و جنگ طلبی یا خونریزی حاکمان آمریکا را به قوانین حاکم بر پرواز هواپیما ، یا
 استحکام ابزار انبر قفلی ، حمل کند ، این دو امری کاملاً جدا و مستقل از هم هستند .
 اگر این مطلب به درستی فهم فعالین ، صنعت هوایی ما (و هر نوع صنعت دیگر) بشود ، به چنان اعتماد به نفسی می
 رسند که قادر می شوند ، هواپیماهایی در سطح فعلی بوئینگ یا بهتر بسازند . چون دیگر لازم نیست خود را مدیون آمریکا
 و بوئینگ بدانند ، یا خود را ذیل آنها تعریف کنند ، این مرضها به این خاطر است که آنها قوانین ساخت هواپیما را
 متعلق به بوئینگ و آمریکا می دانند و فکر می کنند چون آنها بوئینگ هستند و چون آمریکا هستند ، می توانند قوانین
 پرواز هواپیما ها را وضع کنند ، که ان شا الله با کار فرهنگی بیشتر اصلاح می شود .
 آنها کی اند؟ ، کشوری که ۲۰۰ سال است افتتاح شده و داشته های قوانین همه دنیای ما قبل خودش را بلعیده است
 هرگز مالک قوانین فنی جدیدی که کشف می کند ، نیست .
 لذا یکی از بتهای بزرگ سر راه فعالین معیشت و اقتصادی این است که ضعف شخصیت و فهم دارند و شرکتهای غربی را
 خدای آن کالا یا خدمت می پندارند ، می گویند باید برویم ذیل فلان شرکت خارجی و تحت لایسنس آنها فعالیت کنیم .
 حماقت نهفته در این حرف این است که آن قانون خدایی، که مثلاً فلان شرکت زودتر آن را کشف کرده است ، تحت
 مالکیت آن شرکت می پندارند و خود را مستحق استفاده از آن قانون نمی بینند ، یا اینکه آن شرکت و نظام حاکمه اش
 چنان زهره چشمی از اینها گرفته اند ، که قانون خدا را مال آنها می پندارند .
 باید به مسئول حمل و نقل هوایی کشور گفت : آقا جان بالاخره چی ؟ شما می خواهی هواپیما داشته باشی یا نه ؟ مثلاً
 بله ، می خواهی هواپیمایی مثل بوئینگ بسازی ؟ مثلاً بله ، خوب برو ببین قوانین فنی که آنها در ساخت هواپیما کشف
 و استفاده کرده اند ، چی هست ، آنها را یاد بگیر ، بیا خودت از آن قوانین استفاده کن و بساز و بهره برداری کن .
 این یعنی تفکر استقلالی داشتن ، که دشمنان استقلال این نظام نمی خواهند در ما شکل بگیرد . و ما اصرار داریم به آن
 مجهز بشویم . این مثال را می شود در مورد هر نوع صنعت دیگر هم زد .
 مثال دیگر : می توان هزاران نوع خانه را با نرم افزار اتوکد طراحی کرد ، ولی اصول حاکم بر آنها الا و لابد یکی است
 نسبت بار به تیر ، تحلیل تنش ، تحلیل مقاومت مصالح و ... سایر قوانین کشف شده بشری لا یتغیرند ، در مورد طراحی
 هر خانه ای اگر یکی از قوانین مربوطه رعایت نشود ، آن بنا فرو می ریزد با کسی هم تعارف ندارد چه پیامبر باشد چه
 یک آدم عادی .

نظریه حق و شایستگی و بایستگی

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد، حوزه حق ها و حوزه باطل ها چیزی است که در علم سکولار به آن می گویند، باید ها و نباید ها
 (شاید آنچه ناشایست است)، پس نبایست، از آن طرف آنچه شایسته است، پس بایسته است.
 آنچه شایسته است همیشه حق و می بایست انجام شود.
 آنچه ناشایست است، همیشه باطل و نبایست انجام شود.
 اگر چهارچوب مفهومی خود را درست بچینیم، چهارچوب نظری در آوردن از آن بسیار آسان می شود.

نظریه حق و نقد داروینیسیم اجتماعی

مثلا دو نفر را در ترازو قرار می دهیم، یک نفر بادی بیلدینگ کار ۱۵۰ کیلو باشد و یک دانشمند در حد جایزه نوبل (که تاثیر جهانی دارند) ۷۰ کیلو است، که ورزشکار در ترازو دانشمند را بالا می فرستد.
 به نظر شما کدام اصلح اند؟ ملاک و شاخص اصلح بودن چیست؟
 بقا در داروینیسیم، محل اشکال است، ایثار جایش کجاست؟ اگر کسی بگوید: من بقا نداشته باشم، تا کشورم، میهنم، مردم دینم و... باشند عاقل است یا جاهل؟
 سیستم غربی به شما تحمیل می کند، که مناسبات نامناسب با طبیعت و خدا را بر بتابید
 داروین همه مناسبات را شیفت می کند به همین عالم، در صورتیکه همه این مناسبات فانی است.
 دریا و... سایر مسخرات فانی اند، چون خود طبیعی ما فانی است. آنچه باقی است، خداست،
 وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (القصص/۸۸)
 معبود دیگری را با خدا مخوان، که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می شود؛ حاکمیت تنها از آن اوست؛ و همه بسوی او بازگردانده می شوید!
 میگویند: در داروینیسیم اجتماعی ما با بانک و... هر پدیده غربی دیگه ای، باید جوری منطبق بشیم که با آنها هماهنگ بشیم، تا بقای ما رقم بخورد!!
 اول ثابت می کنیم که غربیها اشتباه کرده اند،
 اشکال غربگراها و وابسته طلبها این است که، بدون اینکه اشراف کلی به همه جوانب علم جعل و خلق داشته باشند، یک جزء را مطالعه می کنند (مثلا اکونومی غربی)، بعد متوهمانه، خودشان را مسلط بر همه سایر امور می بینند، محق می بینند، که راجع به همه مسائل مطرح شده از طرف غرب، مدافعانه وارد شوند. حال آنکه کاری که اینها می کنند، همان تقلب معروف است در بچه مدرسه ای ها، دانش آموز متقلب شاید با تقلب از روی دست همکلاسی اش، بتواند نمره قبولی بگیرد، ولی آن نوشته هیچ نفعی برای او ندارد و نه از قبلش و علتش خیر دارد و نه می تواند آجر مطلب جدید را روی آن بگذارد، باری به هر جهت می شود و... کسی علم اکونومی را در غرب بنا گذاشته است که به یک کلیتی در اجتماع و صنعت و فلسفه و... در مختصات جامعه خودش، اشراف داشته است، بعد یک جزء کوچک مثلا اکونومی را در آن پارادایم گرفته، به آن پرداخته است، عمل او برای ما هیچگاه حجت نیست، ما مبانی و پارادایم و اصول خودمان را داریم، ۳۴۰۰ ساله که ما تمدن ایرانیم و آنها عقبه تمدن یونان و غرب، از اول هم در علم جعل، کلیت سازوکار توحیدی ما با کلیت سازوکار آنها در کفر کیشیشان متفاوت بوده است و... و لذا ما باید جواب به سوالاتمان را (مثلا در امور مالی و معیشتی)، خودمان در پارادایم توحیدی خودمان، پیدا کنیم و ایسم های آنها، نه به درد خودشان خورده و نه به درد ما می خورد. و باید عبور کردن از آنها را یاد بگیریم. به ساحل حقیقت و موفقیت برسیم.

بقیه الله خیر لکم ، فهم و درکش ، دقیقا مقابل اندیشه داروین است ، در داروینیسم بقای اصلح مطرح است . در بقیه الله ، ان اکرمکم عندالله اتقاکم ، عاقبه للمتقین ، آنچه عاقبت دست شما را میگیرد ، ماحصل تقوای شماست اگر طبیعت را مبنا قرار دادیم با از بین رفتن خودمان آنها هم از بین می روند لذا داروین این اندیشه بقا را مصادره کرده است. حال ۱۲۵۰ سال قبل از داروین این در قرآن به یک شکل و سازوکار دیگه ای آمده است . و ما باید بقا را به صورت آنچه خود داریم ، فهم کنیم ، نه با مختصاتی که داروین برای ما ترسیم می کند حسین حیات مادی اش را نفی می کند ، تا بقا دین جدش رقم بخورد . داروینیسم در تقابل با دین قرار دارد ، مثلا کسی ناقص به دنیا می آید می گویند ، باید او را کشت ، و دفن کرد ، چون صرف ندارد ، روی او هزینه کرد و در یک کلام می گویند از نظر ما او نمی تواند و اصلح نیست و... حال آنکه در دین چون این فرد نقص عضو دارد ، جامعه باید حقوق بیشتری برایش در نظر بگیرد . مثلا ، امکانات عمومی پیاده رو ، آسانسور و ... در مناسبات کشورها می گویند ، یک کشور مثل افغانستان ، منگل است عقب مانده است ، پس حق دارند تو سرش بزند و ... نتیجه اینکه وقتی از یک مبنای غلط به هر موضوعی نگاه کنیم ، همه نتایجی که می گیریم غلط می شود ، لذا نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت) در تقابل و تضاد با داروینیسم ، به نتایج کاملا متفاوتی در همه حوزه ها ، از جمله سیاست و اقتصاد و اجتماعیات می رسد .

نظریه حق و کاربرد در علوم اجتماعی

نظامی اجتماعی که انسانها باید بین خود داشته باشند ، چیست و چگونه است ؟ اولین اصل برای ورود به موضوع ، این است که بدانیم ، همانطور که هر شیئی ، هر موجودی ، هر مخلوقی در عالم یونیک و خاص تعریف شده و درست سر جای خودش قرار گرفته است ، نظام اجتماعی حق و درست هم الا و لابد باید یونیک و ثابت و خاص باشد . همه تلاشهای همه جوامع بشری تا کنون ، برای رسیدن به آن مدل بهینه و کامل بوده است ولی راز کار اینجاست ، تا مبانی پایه ایدئولوژیک را درست نکنیم ، تا ثریا هم بچینیم ، مدل تولیدی کج است و بالاخره فرو می ریزد . امروزه که تقابل عظیمی بین اسلام و لیبرالیسم (به عنوان بزرگ و نماینده همه نحله های زاویه دار با دین) در حال انجام است ، می توان به اهمیت این موضوع پی برد . و در پایان این جنگ تمام عیار ، تنها یک طرف می ماند و طرف دیگر چاره ای جز تبعیت از ایدئولوژی پیروز ندارد . وقتی مبنای همه ایسم های غرب روی ایدئولوژی داروین ، بنا شده است ، و مهمترین خروجی نظریات داروین ، اعتقاد به کفر (با همه اشکالش) است ، و مهمترین حرف داروین ، اعتقاد به " از این طور به آن طور شدن خود به خودی " است ، که به نسبی گرایی منتج می شود ، می توان گفت مهمترین منطق رو به روی آن نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) می باشد .

نظریه حق و سلسله مراتب ، نظام اجتماعی

همیشه کسی که در موضع و جایگاه بالاتر قرار دارد ، افراد مورد نیاز در جایگاه های مادون خود را تعیین می کند که چه کسی در چه جایی قرار بگیرد ، یا چه چیزی در کجا قرار بگیرد یا ...
یا أیها الذین آمنوا إن تتقوا الله يجعل لكم فرقانا ویکفر عنکم سیئاتکم ویغفر لکم والله ذو الفضل العظیم (الأنفال/۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد؛ (روشن بینی خاصی که در پرتو آن، حق را از باطل خواهید شناخت) و گناهانتان را می‌پوشاند؛ و شما را می‌آمزد؛ و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است!

در فرق گذاشتن بین این نظریه و نظریه نسبی‌گرایی پوپر توجه به این موضوع اساسی است.

نظریه حق و آیه امر الله

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (الحجرات/۹)

و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست می‌دارد.

وقتی در قبول حق، به ثابت بودن جایگاه‌های هر موجود اعتقاد پیدا کردیم، در واقع به امر الهی گردن نهاده ایم، حال اگر بین ۲ یا ۳ یا ۱۰۰ گروه و طائفه اختلافی به وجود بیاید، چون حق ثابت است، همه طرفها به درک و رای مشترکی می‌رسند و با یکدیگر تعامل مصلحانه‌ای را خواهند داشت، حال اگر یک طائفه، ولو اینکه مومن باشد، از حق تعدی کند، بر سایر طائفه‌ها، واجب است تا برای برگرداندن اوضاع به آرامش و صلح، با طائفه خاطی تا حد قتال هم پیش بروند. با هدف اینکه تسلیم حق شود، در گذر زمان و مکان اولی الامر الهی، موظف به تبیین مصداقی حق هستند، که این عمل همان "امر الله" است.

ولی امر الهی و والیان طاغوتی

وقتی افراد و جامعه‌ای به فرقان برسند، در عالم جعل (حوزه علوم انسانی و اختیارات انسان) همه چیز و همه کس را دو تایی می‌بینند، دیجیتالی، صفر و یک، منطق توحیدی برخاسته از قرآن دو دسته انسان را به ما معرفی می‌کند،

۱- پیامبران و رسولان ۲- متکبران، فرعون‌ها و دشمنان خدا، منازعه اصلی که از اول تاریخ بوده و تا آخر تاریخ هم باقی است، منازعه بین این دو تفکر و پیروانشان است.

راه فرار از دیکتاتوری به سوء، پناه بردن به ولی امر بر حق است، وقتی تفکیک آنها از هم مشخص شد.

امام خمینی ولی امر مسلمین، گفت: کسی که گناه کبیره کند، صلاحیت ولایت امری را ندارد.

امام خامنه‌ای گفت، کسی که گناه صغیره هم کند: از صلاحیت خارج می‌شود.

گناه، یعنی خارج شدن از استاندارد و اصل درست و سنت و قوانین یونیک و انحصاری که خالق جهان و اجتماع برای آن وضع کرده است. و عمل صالح یعنی گردن نهادن به درست‌ها، قبول راست‌ها، انجام درست تعهدات و مسئولیتهای درست

...

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) و مورد خاص شیطان

شیطان چون رجم شده (رجم به معنای برگردان (ترجمه) و نه به معنای سنگسار)، مورد لعنت خدا قرار گرفته (برگشت یافته از حقیقت خود، از جایگاه و مقام و کارکردی که برای او تعیین شده بود) ۱۸۰ درجه برگردان شده از هدف اصلی

خلقتش ، و با توجه به آیه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (الذاریات/۵۶) من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)! و آیه وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (البقره/۳۴) و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. شیطان با تکبر و منیت خودش و قانون و حکمی که از خودش به باطل و غیر حق وضع کرد ، از جرگه عابدان الهی خارج شد ، برگشت داده شد . رجیم شد . قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ (الأعراف/۱۲) (خداوند به او) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!»

لذا تکبر و منیت دیکتاتورهای به شر و باطل ، هم همینگونه است . می خواهند قانونی وضع کنند و حکمی دهند که مغایر و حتی در خلاف ، قانون و امر الهی است و البته مشخص است که چه کسی قویتر و اکبر است و چه کسی قانونش به کرسی می نشیند و پیروز است .

نظریه حق و بررسی سابقه برخی از تصمیمات سیاسی

تقسیم بندی سرزمین به کشور و استان که از اولین امپراطوری تاریخ (یعنی هخامنشیان) ، اساس همه روابط بین اقوام بوده است و حکومت‌های بعدی هم طبق این مبانی ، به اداره امور می پرداختند . نشان می دهد، این نوع تقسیم بندی کار می کند .

تائید الله از سرزمین، هم مؤید درستی این نوع حد گذاری است، لذا این نوع تصمیمات مبنایی ، از وجاهت حق بودن برخوردار است ، حالا توسط هخامنشی ها کشف شده باشد، این شرف و افتخار را به مردم آن عصر و نسل‌های بعدی شون می دهد . به این ترتیب می توان گفت ، تمدن ایرانی پایه گذار قوانین و علم حق ، حکومت داری بوده است و امروزه نیز ، انتظار تحولات در این عرصه ، تکلیف و مسئولیتی است که باید بر عهده بگیرند .

نظریه حق و موضوع علم حکومت داری

وقتی تسلیم این امر شدیم که، وجود قوانین حکومتی و ولایت امری ، منفک و مستقل از من و شما و هر کس دیگر در هر زمان و مکان دیگر بوده ، هست و خواهد بود و به اراده الله قائم است، کارما خیلی راحت می شود ، وظیفه ما این می شود که حقی که به سوی ما آمده (عقل و اجماع و سنت و قرآن و عترت پیامبر) را کشف کنیم و در این مسیر، حرکت در جهت توجیه کردن حق ، چراغ راهنمایی است که ما را هدایت می کند. البته حق بالذات ، جذابیت و موفقیت را در تبعیت از خود ، دارد .

حالا اگر در این مسیر تعدادی غیر حق ، خلاف این را گفتند و حق و کار درست را ، در رای نفسانی خود جستجو می کردند، حداقلش این است که قول و فعل آنها تجربه ای رایگان برای ماست که از افتضاح و نتایج بد آنها پی به باطل بودن رای و قانون استکباری شان ببریم و قانون حق را کشف کنیم و مطمئن تر آنها را اجرا کنیم .

نظریه حق و قوانین حکومتی

از نتایج این نظریه این است: قوانین پایه و اصولی حکومتی الا و لابد یکسان است و امکان ندارد، در آن تغییری صورت پذیرد. (به حوزه احکام ثانویه که در مورد جزئیات موردی بسته به زمان و مکان تغییر می کند و لازمه پویایی سیستم است وارد نمی شویم)

اینکه کسی تسلیم این آیت بزرگ شود که نظام روابط بین اشیا و انسانها الا و لابد باید ثابت باشد، اولین قدم در درک آنها و درک کلیت سیستم مبتنی بر حق است.

ولایت امری در شکل بیرونی اش یعنی همین نهادمندی و واحد بندگی و سازمان بندی کردن انجام کارها در آن، ظاهر کار و نظام ولایی را تشکیل می دهد.

در باطن آن و برای رسیدن به آن باید چندین لایه دیگر را مورد بررسی قرار دهیم.

اولین و مهمترین اصل این است که الا و لابد حکومت خلیفه الهی، حکومت ولایت امری یونیک است، هیچ نوع حکومت دیگر قابل تبدیل به این نیست و از این نوع حکومتی، هیچ نوع حکومت غیر منشعب نمی شود.

به عبارت ساده تر ۱- نظام فرعونی و دیکتاتوری، کاملا مستقل و جدا از نظام ولایی است.

۲- نظام فرعونی می تواند ۱۰۰۰ شکل خودنمایی کند، از پادشاهی دموکراسی و ... پورنوکراسی و ... اولیائهم

الطاغوت، ولی نظام ولایت امری الا و لابد یک شکل دارد، یک ولی دارد، و فقط در یک صورت درست در می آید

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (المائدة/۵۵)

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.

یعنی به "من و منیت" هیچکس ربطی ندارد و مستقل از شخص از قبل تعریف شده است

تغییرات میکرو و کوچک در ظاهر و ابزار زندگی به هیچ وجه کلیات را تغییر نمی دهد.

مثلا روزی انسان با پای پیاده از نقطه ۱ به نقطه ۲ می رود، تا غذایی به دست آورد. روزی دیگر یاد گرفت با حیوان

چهار پا این کار را بکند، روز دیگر چرخ را کشف کرد (چرخ موجود و مخلوقی که از قبل وجود داشته و طراح عالم آن

را ایجاد کرده بود برای انسانهای ما قبل از کشفش جز، غیب بود و برای انسانهای ما بعد از کشفش جز، شهود شد و از

غیب درآمد)، روز دیگر گاری را، روز دیگر ماشین را، روز دیگر قطار را، روز دیگر هواپیما را

و امروز کارش را با رایانه و سایبرنتیکی انجام می دهد و دیگر نیاز به حضور فیزیکی ندارد.

شکل انجام کار تغییر کرده است، ولی هدف آن همواره یکی بوده است. رسیدن به مقصد

برای تعریف حکومت، باید دکترین ها را شناخت.

یعنی قرار نیست ما روش و قانون و خواسته ای را، من در آوردی، ایجاد کنیم و همه را ملزم به رعایت آن کنیم.

آن خواسته یا روش (هدف یا وسیله) دو حالت دارد، یا حق است یا باطل، اگر حق باشد همگان آن را حق می بینند و

نتایج حق مستمر تولید می کند و همگان از آن بهره مند می شوند، اگر باطل باشد، زشتی و پلیدی و سیاهی و بدی

نتیجه باعث می شود، عقلا از ادامه آن جلوگیری کنند.

پس آن روش حق قبل از اینکه انسانی ابداعش کند، بوده و در بهترین حالت، خداوند شرف و افتخار کشف آن را به او

داده است، ولی موضوع کشف مال خودش بوده و هست.

و آن روش باطل قبل از اینکه شمای نوعی، انجامش دهی نبوده و نتیجه بدی که به وجود آورده نشان می دهد، نه آن

و نه روش آن از سوی خدا نبوده است، آنچه رخ می دهد از سوی جاعل و فاعل آن بوده است. کسانی که به خدا تهمت

می زنند که این نتیجه را، او به بار آورده است بسیار ظالمند، وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ

لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ (الأنعام/۲۱)

چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته [= همتایی برای او قائل شده]، و یا آیات او را تکذیب کرده است؟! مسلماً ظالمان، رستگار نخواهند شد!

البته یک حالت دیگر داریم که نامش مصیبت، (مورد اصابه و آزمون) است. و یا ماهیت آزمون الهی دارد تا صبر افراد بر ایمان و پافشاری بر حق را بسنجد یا در اثر اشتباه شخصی دیگر، ناخواسته به فرد اصابه می‌کند و حاصل انتخاب و اختیار خودش نبوده است که در اینصورت:

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (البقرة/۱۵۶)

آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم!»

أَوَلَمْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران/۱۶۵)

آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: «این مصیبت از کجاست؟!» بگو: «از ناحیه خود شماست (که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالفت کردید)! خداوند بر هر چیزی قادر است. (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شما را پیروز می‌کند.)»

كَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (النساء/۶۲)

پس چگونه وقتی به خاطر اعمالشان، گرفتار مصیبتی می‌شوند، سپس به سراغ تو می‌آیند، سوگند یاد می‌کنند که منظور (ما از بردن داوری نزد دیگران، جز نیکی کردن و توافق (میان طرفین نزاع)، نبوده است؟!)

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيَبْطِئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا (النساء/۷۲)

در میان شما، افرادی (منافق) هستند، که (هم خودشان سست می‌باشند، و هم) دیگران را به سستی می‌کشاند؛ اگر مصیبتی به شما برسد، می‌گویند: «خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم، تا شاهد (آن مصیبت) باشیم!»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ الْمَوْتِ تَحْسَبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ اَرْتَبْتُمْ لَأَنْتَرِي بِهِ ثَمْنَا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْأَثِمِينَ (المائدة/۱۰۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ یا اگر مسافرت کردید، و مصیبت مرگ شما فرا رسید، (و در آن جا مسلمانی نیافتید)، دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید، و اگر به هنگام ادای شهادت، در صدق آنها شک کردید، آنها را بعد از نماز نگاه می‌دارید تا سوگند یاد کنند که: «ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم، هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد! و شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم، که از گناهکاران خواهیم بود!»

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (التوبة/۵۰)

هرگاه نیکی به تو رسد، آنها را ناراحت می‌کند؛ و اگر مصیبتی به تو رسد، می‌گویند: «ما تصمیم خود را از پیش گرفته‌ایم.» و بازمی‌گردند در حالی که خوشحالند!

قَالُوا يَا لَوَطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (هود/۸۱)

(فرشتگان عذاب) گفتند: «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توایم! آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد! در دل شب، خانواده‌ات را (از این شهر) حرکت ده! و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکند؛ مگر همسرت، که او هم به همان بلایی که آنها گرفتار می‌شوند، گرفتار خواهد شد! موعده آنها صبح است؛ آیا صبح نزدیک نیست؟!»

وَلَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ (القصص/۴۷)

هرگاه (پیش از فرستادن پیامبری) مجازات و مصیبتی بر اثر اعمالشان به آنان می‌رسید، می‌گفتند: «پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟!»

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ (شوری/۳۰)

هر مصیبتی به شما رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند!

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (الحديد/۲۲)

هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است!

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (التغابن/۱۱)

هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا! و هر کس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند؛ و خدا به هر چیز داناست!

و آنچه از خیر می‌رسد قطعاً از سوی خداست و ما به دلیل تبعیت از آن حق، مشمول آن خیر شده ایم.

پس هدف پیش فرض و اولیه ما باید این باشد که: اولاً آن حقی که خداوند تعیین کرده است را کشف کنیم و به آن دست پیدا کنیم و آن را اجرا و عملیاتی کنیم. و هر جا تعارضی با خواست خود، دیدیم، حکم و خواست خود را نسبت به آن، اصلاح کنیم.

قوانین یونیک و انحصاری منفک از کاشفان و بهره برداران از آنها هستند.

طراح از روی قوانین کشف شده، محصول را طراحی می‌کند، یعنی قوانین منفک از طراح هستند.

طراح کاربر و پیرو آن قوانین است، چون در غیر آن صورت محصولش فشل می‌شود، در واقع همه مهندسان و سازندگان صنعت و ابنیه در عالم، چه بخواهند، چه نخواهند، مسلم (تسلیم شده) به قوانین حقی هستند که خالق این جهان برای اداره آن تعیین و وضع کرده است.

اگر مالک قوانین را الله بدانیم، پس همه کسانی که از ماشین و ... استفاده می‌کنند، خواسته یا ناخواسته، تحت ولایت واضع آن قانون (الله) هستند.

حتی اگر چموشی هم بکنند و انکار کنند، یا نخواهند که بپذیرند، مالک و نگهدار آن قانون تغییر نمی‌کند.

کل داروینیسیم که بنیان رشته‌های دانشگاهی سکولار، را گذاشته در سویت قرآنی، می‌تواند، باز تعریف بشود.

با این کار، نزدیک دو سوم نقشه علم غربیها قابل مصادره و بومی کردن است.

قوانین دو دسته اند

در عالم خلق، علوم طبیعی و تجربی و مهندسی و ریاضی و فیزیک و ... مطلق قوانین را خداوند وضع کرده است، چون اگر حتی یک قانون با دیگر قوانین همخوانی و هم‌جهتی نداشته باشد، کل سیستم خلقت دچار اختلال می‌شود.

در عالم جعل، علوم انسانی، حوزه دین و ایدئولوژیها و اختیار و انتخاب انسان‌ها و اجتماع‌ها و تمدنها ۲ دسته قوانین وجود دارد. ۱- قوانینی که انسانها وضع می‌کنند. که به قوانین عرفی معروفند و مدام تغییر می‌کنند و بسته به اینکه چه کسی در راس امور باشد، به نفع گروهی و ضرر گروهی دیگر تغییر می‌کند و به شدت تفسیر بردار است و ...

۲- قوانین که خدا وضع می‌کند. یکتا، ثابت، مطلق، همیشگی، انحصاری

هیچ انسانی مستقلاً قادر به وضع قانون نیست، اگر ادعایی هست، باید به نتیجه اش دقت شود، اگر خوب بوده و مستدام بوده، یعنی آن انسان چه بخواهد، چه نخواهد، آن قانون کار می‌کند و در واقع ربطی به آن آدم خاص ندارد، یعنی

مالک اصلی آن قانون خدا بوده است، که پایدار و همیشگی است، دلیل دیگر بر درستی این امر، اینکه وقتی عمر مکتشف قانون درست و حق، تمام می شود، او دیگر نیست ولی قانونی که او کشف کرده است، هنوز کار می کند، یعنی درستی آن قانون، به کاشف آن تکیه ندارد، بلکه به ذات احد و واحد، ازلی و ابدی مافوق بشری، یعنی الله بر می گردد.

اگر هم قانونی که آن شخص گذاشته بد کار کند و نتایج بد و نادرست و غلط بروز بدهد که قطعا، ادامه پیدا نمی کند و مجریان آن ولو در نسلهای بعد بالاخره، آن را کنار می گذارند و رو به قانون حقیقی و درستی می آورند، که درستی کارکردش را لمس کنند.

اگر نتایج آن مصیبت بار باشد، یعنی آن حرف یا قانون از اول هم مال خدا نبوده و برخی با تقلب سعی داشته اند، آن را به خدا و حق نسبت دهند، که البته قادر متعال، بطلان آنها را ثابت کرده و می کند.

ممکن است، قانونی واقعا مال خدا باشد و درست جواب دهد، ولی حاکمان فاسد از آن استفاده می کنند.

دلیل نمی شود فساد حادث شده از کار و حکم اراده کننده آن را، دلیل فساد آن قانون بدانیم.

مثلا بمب اتم، می دانیم انرژی اتمی هزاران خاصیت خوب دارد پس از قانون درستی تبعیت کرده است و مال الله است ولی اراده ای فاسد با دزدی و تقلب از آن قوانین استفاده می کند و بمبی می سازد و بر ضد سایرین به کار می برد. آن قانون درست است، چون دارد کار می کند و مال خداست چه بسا لازم باشد طبق همین سازکار با چند انفجار عظیم شهاب سنگهایی که به سمت کره زمین می آید را منهدم کرد، آن سازوکار، آن قانون، درست است و مال خداست، پیشرفت در این موضوع، بحث اراده پیش می آید که آن بحث مستقلی است. مختصر اینکه، هر کس از قانون خدا استفاده کند، نتیجه حق آن را هم می بیند.

لایه اول وجود قوانینی ثابت و لایتغیر است، ادامه این روند در لایه دوم نظام ولایی را می سازد ۲- آن قوانین ثابت مال خداست، نه مال فرعونها، یا هر کس دیگری. لذا کشف و یاد گرفتن و استفاده از آنها، لازم است و هیچ فرعونی نمی تواند آن قوانین را مال خود بداند و حق لایسنس مطالبه کند.

۳- این قوانین حق و درست چگونه با هم نسبت دارند و با هم همپوشانی دارند؟ پاسخ به این سوال موضوع علم نظام سازی حکومت اولی الامر است.

نظریه حق و تاثیر آن در گرایشات سیاسی رایج

وقتی نظام حق یکی باشد، یک جور باشد، دیگر احزاب موسوم به اصلاح طلبی، اصولگرایی، چپ و راست، یا مباحث انحرافی سنت و مدرنیسم و ... معنی ندارد. نظام حکومتی، که روی این نظریه سوار می شود، نظامی یونیک و واحد و انحصاری است، یعنی باید قادر باشد بطلان نظامهای پلورال را ثابت کند. اگر حزبی یا جریانی برای خود شیرینی، یا تظاهر به متفاوت بودن، قوانین حق را زیر سوال ببرد، هم به خود خیانت کرده است، هم به هواداران خود. چرا که حق ثابت ایت و همه چیز باید خود را با آن تغییر دهد و حق هیچگاه بنا به میل عده ای خاص، خودش را تغییر نمی دهد. در اینصورت، احزاب فعال در پارادایم حق، در بیش از ۹۰ درصد موارد، بر سر قوانین حق با یکدیگر مشترک و هم رای هستند، تنها تفاوت آنها در اعمال سلیقه های جزئی است که اثر آن کمتر از ۱۰ درصد تفاوت را ایجاد می کند. در مواجهه با افرادی که با حق زاویه دارند، با مغضوب علیهم تقابل داریم، و با ضالین، امید داریم لیاقت هدایت الهی را پیدا کنند.

در نظام حکومتی یکتا، جایگاه مهم است نه درجه فرد

لازمه قبول این نظام جدید، به هم زدن ساختار درجه بندی و نیرو انسانی نهادهای فعلی حاکمیت و بازچینی آنها بر اساس استعدادها و قابلیت‌هایشان است، در نظام پیشنهادی، هر کس می‌داند جایگاه بعدی اش چیست و جایگاههای دوش چه هستند و وظایف هر کدامشان چیست.

رویکرد کاربردی به نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت)

در مسائل مختلف خلقی و جعلی، وقتی یک نفر آن راه حل یونیک را کشف کرد، بقیه می‌توانند با کپی پیست، در منافع حاصله آن را شریک شوند. همانگونه که تا کنون، اینگونه بوده است، مثلاً بعد از اینکه خودرو کشف و ساخته شد، دیگر کسی برای حمل و نقل، از اسب و الاغ استفاده نمی‌کند و ... کپی سازان آن علم را دوباره کشف نکرده‌اند، ولی با بهر برداری از آن، از برکات آن منتفع می‌شوند. چون قوانین به ذات اثر دارد و یک والی مقتدر حافظ آن است (الله) ربطی به کاشف آن ندارد. و هرگز هم تغییر نمی‌کند، لذا مثلاً ماشینی که در اروپا طراحی و ساخته شده است، وقتی اجزایش بدون طراحی دوباره در آسیا و آفریقا کپی پیست می‌شود، محصول همان کاری را انجام می‌دهد که در اروپا انجام می‌داده است. تفکیک فرآورده و محصول از کاشف آن باعث اعتماد به نفس در طراحان و مهندسان بومی هر منطقه ای می‌شود، که راه حل متناسب با نیاز خود را پیگیری کنند.

معجزه و نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری موجودات)

می‌گویند، معجزه یعنی خرق عادت، یعنی کاری که سایر انسانها نمی‌توانند بکنند، یعنی به هم زدن قوانین رایج و عرفی خوب چه کسی قادر است قوانین را تغییر دهد، ولو به طور موقت، جز واضع قوانین و مالک آن و والی آن. البته قانون ثابت است، ولی سطوح مختلف دارد، قانون بالایی بر پایینی اشراف دارد. قانون یا ارغنون واژه ای یونانی است که در واقع روگرفت فلاسفه یونانی، از احکام انبیاء حکیم مشرق زمین، می‌باشد. اصل آن در حکمت انبیا، امر و حکم، سنت می‌باشد. یعنی قرینه، کلمه قانون از نظام فلسفی، در نظام حکمی کلمه امر می‌باشد و ولی امر یعنی کسی که حافظ آن امر و حکم و سنت و قانون است. محال است، اگر لیوانی را رها کنید به سمت آسمان رود (در حالت عادی) چون جاذبه قویتر به طرف پایین تر است چون امر و قانون ثابت است، کسی که چموشی کند، آن قانون را نمی‌تواند عوض کند، بلکه هر کس با قوانین و امر الهی در بیافتد، خودش آسیب می‌بیند، یعنی آن عذاب و آسیب دنیوی و سپس اخروی، نتیجه اراده و عمل خود آنهاست، یک استثنا، مثلاً کودکان قربانی جنگ و ... که بدون اراده اولیه ای، متحمل آسیب و ضرر دنیوی می‌شوند، اوضاع نابسامان آنها، یا نتیجه خودخواهی مسئولین و بزرگان قوم و کشورشان است، یا حکم فتنه و آزمایش را، از سوی خداوند دارد، چه نسبت به خودشان، چه نسبت آن حادثه با سایر انسانها. امر، قانون حقیقی مخلوقات به وسیله خلیفه بشری، وضع و اداره نمی‌شود. امر به وسیله واضع آن یعنی الله گذاشته شده است و توسط مالک آن اداره و ولایت می‌شود. هیچ کس نمی‌تواند بگوید چون من این قانون را کشف کرده‌ام، پس مال من است، یا چون این حرف مال من است هر کس به آن عمل کند، انگار به اطاعت و بندگی من در آمده است، غلط است، بقیه به او می‌خندند. نیوتن صرفاً کاشف (امر) قانون و سنت خدا بوده است، عجب از ماست که خالق قانون و امر را نمی‌بینیم و مدام روی کاشف آن تمرکز و توجه داریم، انگار او این قانون را ساخته است.

نظریه حق و به تبع آن نظریه اولی الامر ، زهر علوم فنی و تجربی وارداتی از غرب را می گیرد و با توجه دادن مهندسان و اطباء به خالق قوانین، در آنها ایمان به امر را که مقدمه تعالی است ایجاد می کند .
فراغنه (دیکتاتور به باطلها) می گویند ، آنچه من می گویم، آن انجام شود ، ولی پیامبرها و ائمه و اولی الامر و مصلحان بشری می گویند ، آنچه حق است انجام شود.

دموکراسی های امروز ذیل دیکتاتورها تعریف می شوند نه مافوق آن یا حتی هم عرض آن ، کس که با ساختارهای نظام حکومتی آمریکا واقف باشد در می یابد که : ۵۲ ایالت متحده کاملاً به صورت یک دیکتاتوری امنیتی- نظامی اداره می شود ، سازمان ملل و ... اینترنت و سرویسهای امنیتی و .. و همه سازمانهای ثابتی هستند که فارغ از انتخابات رئیس جمهوری ، در زیر نظر نظامی ها ، انجام وظیفه می کنند. نظامی هایی که تحت سلسله مراتب سنگین و ثابتی ایجاد شده است و اثری از رای و دموکراسی مابی و ... در آن حوزه ، دیده نمی شود . یا در انگلیس ، مجلس آنها ذیل نفوذ و خواست ملکه ، کار می کند ، ...

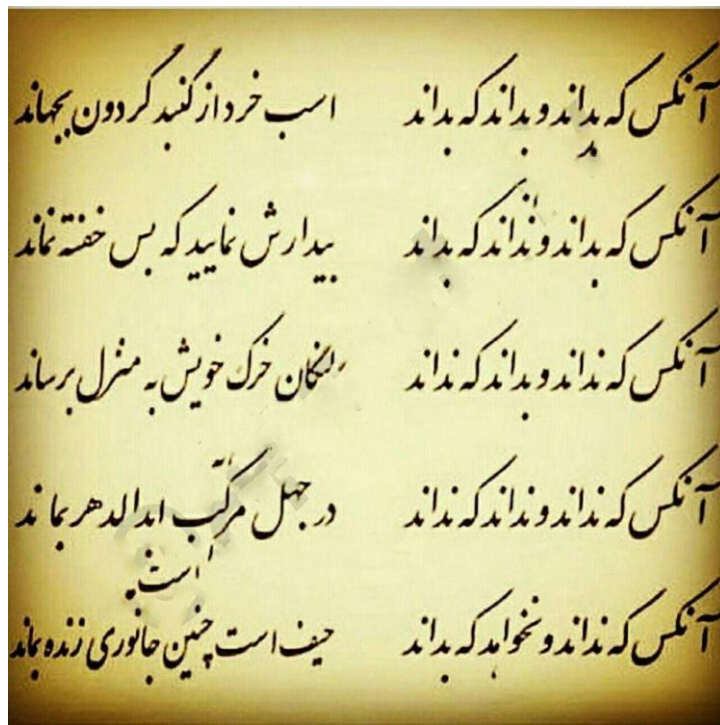
شیطان چون رجم شده است، (برگشت یافته از حقیقت خود ، از جایگاه و مقام و کارکرد) ۱۸۰ درجه برگردان شده از هدف اصلی خلقتش است. مورد لعنت خدا قرار گرفته است

ما ۴ گزینه داریم بین انتخاب ۱- دین و کارکردها و سیستمهایش و ۲- علوم غربی(مبتنی بر مدرنیسم) که روی اندیشه دانشمندان عمدتاً یهود سوار است ، اعم از داروینیسیم ، لیبرالیسم ، سوسیالیسم و ...
الف - ظاهر دین را بگیریم نماز اول وقت ، عید فطر و ، مناسک حج و .. در باطن فکر و سیستمهای غربی را اجرا کنیم
ب - ما ظاهر دین را کاری نداشته باشیم تمرکزمان را روی محتوای دین بگذاریم فکر دینی و نظریات متعالی و مترقی اسلامی و قرآنی را ، تولید و اجرا و تبلیغ کنیم تا تبدیل به فعل آدمها شود . (این روش برای تبلیغ در سایر تمدنها مفید است)
ج - ما ظاهر و باطن دینی و اسلامی شویم .
د - ما ظاهر و باطن از دین و اسلام و معرفت الهی تهی شویم .
این ۴ مرحله برای دشمن هم قابل تقسیم است

از منظری دیگر مدل رشد که هم توسعه مادی را قبول دارد و هم تعالی معنوی را قبول دارد و حرکتی است ، پلکانی با زاویه ۴۵ درجه ای ، راه حل بسیاری از مسائل در مواجهه با غرب است .

هدف از مطالعه آیات قرآن ، راه حل یابی برای تشکیل اجزا حکومت الهی باشد (تا مشکلات بشر امروز ، حل شود) و اگر نه پرداختن داستان وار به این موضوعات جز خواب چیزی نصیب نمی کند .

با تقریب به مضمون نظریه حق ، می توان گفت : بداند اول منظور دانایی حق است در سیستم یونیک و انحصاری ، در مصرع اول آن کس که جایگاه های حق هر چیزی را می داند ، اسب خرد از گنبد گردون بجهاند .
مصرع ۲ آن کس که جایگاه های حق را بداند ولی خودش به آن آگاه نیست ، مانند اموری که انسان فطرتاً انجام می دهد .



و باقی مصرع ها ... خلاصه اینکه وقتی عینک حق بینی را به چشم بزنیم ، همه تلاشهای اهل حق را ، می توانیم در این نظم فکری درک کنیم و به راه خود مطمئن تر شویم .
هر قانونی نسبت به مرجع ثابتی تعریف می شود . هر بنایی یک ستون و عمودی دارد

نظریه حق و عدم کم یا زیاد بودن موجودات در نظام عالم

شاید ما انسانها ، امروزه تحت تاثیر امریکن لایف استایل ، حجم زیادی کالای اضافی ، دور و بر خودمان پیدا کنیم ، که نه تنها کمکی به ما نمی کنند بلکه ، مایه عذاب و ناراحتی ما شده اند ، مثل خودروها و ترافیک اضافی ، ساختمان های اضافی ، غذا خوردن اضافی یا کم ، و ... ولی در نظام طبیعت نمی توانید ، هیچ چیز اضافی را پیدا کنید .
نظام طبیعت چیزی اضافی و غیر ضروری در پروسه چرخه اکو لوژی زیست شناختی و بوم شناختی ندارد .
و این نظم فوق العاده چرخه های زیستی ، نشان از جایگاههای ثابت و حقی دارد که توسط اراده ای قاهر ، در سیکل خود ، انجام وظیفه می کنند . همین تفسیر را می توان در مورد موضوعات علمی در عالم جعل داشت ، خداوند هیچ مورد اضافی را در نظام معرفت ، جعل نکرده است ، هر چه از فرامین و اوامر و احکام او به ما رسیده است ، حق ، دقیق ، درست و به جا بوده است و هیچ خللی در آن نیست .

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (الملك/۳)

همان کسی که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید؛ در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی بینی! بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی!؟

نظریه حق و مرجع امور

ضرب المثل های زیادی وجود دارد که به این اشاره دارد که هر رفتی آمدی دارد ، از هر دست بدهی ، از همان دست هم پس می گیری ، و هر چه کنی به خود کنی ، گر همه خوب و بد کنی ... یعنی به هر حال عکس العمل و بر گشت

تصمیمات و انتخابات، امری قطعی و مشخص است، حال، اگر این، حقیقت را منظر خدا بررسی کنیم، به این می‌رسیم که، همه مخلوقات و مجعولات خداوند (از جمله انسان‌ها) به سمت خودش بر می‌گردد. و لذا باز هم ثابت می‌شود که امور ثابت حق، با خداوند تعریف می‌شود.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (المائدة/۴۸)

و این کتاب [=قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوسهای آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم؛ و اگر خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکیها بر یکدیگر سبقت جوید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید؛ به شما خبر خواهد داد.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (الأنعام/۱۲۳)

و (نیز) این گونه در هر شهر و آبادی، بزرگان گنهکاری قرار دادیم؛ (افرادی که همه گونه قدرت در اختیارشان گذاردیم؛ اما آنها سوء استفاده کرده، و راه خطا پیش گرفتند)؛ و سرانجام کارشان این شد که به مکر (و فریب مردم) پرداختند؛ ولی تنها خودشان را فریب می‌دهند و نمی‌فهمند!

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (یونس/۱۴)

سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از ایشان - قرار دادیم؛ تا ببینیم شما چگونه عمل می‌کنید!

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَكَبِّرِينَ (یونس/۷۳)

اما آنها او را تکذیب کردند! و ما، او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم؛ و آنان را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم؛ و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم! پس ببین عاقبت کار کسانی که انذار شدند (و به انذار الهی اهمیت ندادند)، چگونه بود!

نظریه حق و بررسی یکتایی قوانین از حیث کارکرد

خدا و حق، ثابت و یکتا هستند. محال است قانونی را در عالم پیدا کنید که به ورودی یکسان دو گونه خروجی دهد. در واقع آنچه به نام قانون طبیعی، مشهور شده است، در کلام الله همان، امر و سنت و حکم و حق می‌باشد.

البته قوانین بشری که توسط نظام حاکمیت تئلیتی، مدل منتسکیویی تحت عنوان قانونگذاری، مجلس یا ... رواج پیدا کرده است، همه دارای اشکالات زیادی می‌باشند و زمان مند و مکان مند هستند و کاملاً عرفی و نسبی است، که فعلاً صرف نظر می‌کنیم. قراردادهای و عهدهای شورایی هیچگاه در سطوح ایدئولوژیک مخصوصاً در پارادایم توحیدی، معتبر نمی‌باشد. حق قائم به خداوند، برای همیشه حق است و با رای اکثریت یا اقلیت مردم ماهیتش را تغییر نمی‌دهد. بلکه آن رای اکثریت یا اقلیت است که باید نسبت خود را با حق تعریف کند. و به همین خاطر است که در نظام اولی الامر، ولی امر و رهبر جامعه مسلمین، انتخابی نیست، و باید توسط خداوند به عنوان ولی امر اعظم، تعیین شود. این منطق، ماجراهای، انتخاب خلیفه اول توسط شورای سقیفه و انتخاب مستقیم خلیفه دوم توسط خلیفه اول و انتخاب خلیفه

سوم توسط شورای مهندسی شده را کاملاً زیر سوال می برد . و مسلمانان اهل سنت باید تکلیف خود را با این مهمترین مسئله حاکمیتی و حکومتی جامعه شان مشخص کنند .

نظریه حق و مسئله واقعی بشر

مسئله بشر پس از هستی شناسی و خود شناسی جهت ورود به مبحث خدا شناسی ، اثبات وجود خداوند (از حیث کیفی و کمی) نیست . که در آن صورت وارد مباحث سیاه چاله ای، وجود شناسی در فلسفه شده ، از اصل وا می ماند . چون حد انسان ، شناخت کامل، خدای بی نهایت نیست ، در بهترین حالت ، ظرفیت انسان، درک حضور خداست . چه اگر خدا به شناخت کامل ما در آید ، یعنی ما بر او محاط شده ایم یعنی جایگاهها ، تغییر می کند ، که البته امر محالی است . لذا مسئله بشر باید ، تصمیم و اراده اش ، به تسلیم شدن در برابر حق یا قانون خدا باشد . عصیان ، یعنی کسی امر و سنت و حکم و قانون حق را ، و هر کاری غیر از حق را، که نفس اماره اش بخواهد بکند و ...

نظریه حق و قانون عمل و عکس العمل

طبق قانون عمل و عکس العمل (مساوی و در خلاف جهت) که (علی رغم اشارات دانشمندان اسلامی) توسط نیوتن مشهور شده است . (این مفهوم بعدها در حسابداری ، دانش حسابداری دوبر را ایجاد کرد که مبنای همه قوانین مالی و اعتباری امروز است) نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری ...) چون در عمل قطعا هر عمل عکس العمل نیز دارد لذا عکس العمل آن هم الا و لابد باید یونیک و انحصاری باشد، مساوی و خلاف جهت آن ، لذا عکس العمل آن هم حق است .

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری پدیده ها در دستگاه خلقت) و مقام مستقر یا مستودع

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (الأنعام/۹۸)

او کسی است که شما را از یک نفس آفرید! و شما دو گروه هستید: بعضی پایدار (از نظر ایمان یا خلقت کامل)، و بعضی ناپایدار؛ ما آیات خود را برای کسانی که می فهمند، تشریح نمودیم!

ایمان دو گونه است یا مستودع است یا مستقر ، ایمان مستودع به اجزاء موضوعی ، گفته می شود که فرد به آنها ایمان دارد ، و ممکن است هر لحظه با یک طوفان باطل ، زیر و زبر شود ولی ایمان مستقر به فردی با قلب مطمئن بر می گردد که حتی سنگینترین فشارها و آزمونها هم او را از ایمانش به حق و درستی نمی تواند منصرف کند . کسانی که به ثابتهای حق ، به درستی ثابت شده اندیشه و فکر و اراده دارند ، به مقام مستقر نائل می شوند .

جایگاه ثابت یا پلورال در سطح ایدئولوژیک

ما در سطوح ایدئولوژیک ، جایگاههای متکثر (پلورال) نداریم ، و الا و لابد جایگاه یونیک و انحصاری و یکتای ، جعلیات انسان ها را باید شکل دهد .

اجزاء متکثر، اگر به معنای واحدهای مدار موازی باشد، بله، قبول می‌کنیم. مثلاً ارسال رسل و انبیاء، تعداد زیادی نبی بودند، ولی همه آنها پیام واحدی را به مخاطبانشان انتقال می‌دادند.

ولی اگر به معنی واحدهای با قوانین جدا باشد، خیر، مثلاً فلاسفه غرب، که تعداد زیادی هستند که هیچ کدام حرف فیلسوف قبلی را قبول ندارد و آن را رد می‌کند و یک حرف جدید از خودش می‌زند و به راحتی می‌توان پیش بینی کرد که در آینده افراد جدیدی می‌آیند که حرف فیلسوفان امروز را زیر سوال می‌برند.

در واقع طرفداران عوام و عادی نظریه پلورال، در برابر دیکتاتوری فرعون صفت‌ها به این نظریه پناه می‌برند. و طرفداران و کارگزاران فرعونهای زمان، پلورالیسم را تنها راه بقای خود می‌دانند، لذا با تبلیغات فراوان سعی در فریب مردم دارند.

دو قطبی حق و باطل را در همه موضوعات می‌توان بسط داد.

پلورالیستیک (متکثر) هر بشر، خودش یک محور است، به چند دینی می‌انجامد، به تعداد آنها سبک زندگی متفاوت به وجود می‌آید.

سینگولاریستیک (واحد) خدای واحد، دین واحد سبک زندگی واحد

حکم کردن با ذهنیت متکثر می‌شود، شرک

اگر منفعتمان حکم کرد، اگر ضرورت داشت، اگر به فلان خلاف میل کردیم، اگره و نهی دین را بر نتافتن یعنی، اگر مبنای تشخیص شدم خودم، مغرور شدن و هلاکت در پی دارد.

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت) و ابطال نسبی گرایی منتج به تکثرگرایی

بر عکس کسانی که داروینیسم را و اینطور به آن طور شدن را مبنای عمل خود قرار می‌دهند و هر آن به شکلی در می‌آیند، تفسیری غیر خدایی و غیر ثابت از پدیده‌ها ارائه می‌دهند، تازه آن هم صرفاً در حوزه نظر، (چون در عمل قطعاً هر عمل خاص، عکس العمل یونیک و خاصی دارد)

و این راز ابطال پلورالیسم پوپر است. یعنی هر کس می‌خواهد نسبی گرایی منتج به تکثر گرایی پوپر را زیر سوال ببرد، کافی است از عکس العمل آن نظریه شروع کند. و چون عکس العمل و بازتاب هر نظری، یونیک و انحصاری است و عکس العمل و بازتاب‌های متکثر نداریم، یعنی در عالم واقعیت چندین نظر و عکس العمل درست، ولی متکثر در موضوع واحد نداریم، لذا الا و لابد نظریه حق باید یونیک و انحصاری و یکتا باشد.

این نظریه در واقع جایگاه حق را تبیین می‌کند و نه مصادیق حق را، هر وقت، هر چیزی در جایگاه خاص خود قرار گرفت حق محقق شده است و در این حالت الا و لابد نظم برقرار می‌شود. و ما هر سیستم و مجموعه منظم را حسن و زیبا می‌بینیم.

نظریه حق و ابطال پلورالیسم (نسبی گرایی) در عالم خلق

آیا اگر امر جاذبه زمین، پلورال باشد، یعنی در هر لحظه ۱ جهت داشته باشد سنگ روی سنگ بند می‌شود.

برخی مرتاضها فکر می‌کنند، قانون عالم خلق درست نیست و باید خودشان قانون عالم را بگذارند، امر عالم به عهده آنها باشد. می‌خواهند به خواست آنها تغییراتی در عالم خلق صورت گیرد.

ولی چون ناتوان و نامید از این خواسته‌ها به جا، می‌شوند، به موجودات غیب از انسان و مادون انسان، یعنی اجنه پناه می‌برند و مثلاً با نیروی آنها قطار در حال حرکتی را نگه می‌دارند و البته در قبال این عمل، آن اجنه‌های سنگینی را

مطالبه کرده اند و آنها را وادار کرده اند از مقام و جایگاه انسانی خود، اعلام برائت کرده، و به مقام پست تر از خود تشبث کنند، تنها دلخوشی مرتاضها، نگاه متعجب مردم عادی است، که نسبت به خود، نوعی ستایش تصور می کنند و البته با بررسی عاقبت آنها به راحتی می توان فهمید که هیچکدام آنها، نه زندگی طبیعی داشته اند، نه از موهبتی و نعمتی بهره مند شده اند و در کمال پستی و بدبختی تا مرگ و جهنم پیش می روند.

لذا پلورالیزم در حوزه خلق محال است و مواردی که گزارش می شود، از جمله اعمال مرتاضها، نقض قوانین الهی نیست، بلکه وجود نیروهای غیبی است که سایرین فعلا از درک آن غافلند.

مرکز پرگار (شناخت و اراده) کجا باید باشد

نظام پلورالی در نهایت به چند خدایی یا حداقل امانیسم، من محوری و تکرار من ها به خود اله انگاری، می انجامد در حالیکه در لا اله الا الله انسان تسلیم حق شده، به همه اله ها و بتها کافر می شود، و با اراده و اختیار خود، نفس اماره خود را مجبور به پذیرش و تبعیت از حق می کند، از خود خارج می شود و سعی می کند، حق را با مرکزیت خداوند درک کند.

اختلاف سلیقه در سطح ایدئولوژیک که بالاترین سطح عقلانیت و تفکر است، به طور کلی باطل است و در سطوح تصمیم سازی استراتژیک اختلاف سلیقه بسیار بسیار محدود ممکن است، وجود داشته باشد، لیکن ولی امر فصل الخطاب است. در سطوح میانی و خرد تصمیم گیری هم ممکن است اختلاف سلیقه هایی باشد لیکن، به مرور زمان و آزمون و خطا و درآمد - هزینه و نفع و ضرر، خود به خود بهترین سلیقه و انتخاب، خودنمایی می کند و از آن به بعد به عنوان انتخاب درست و حق، مبنای تصمیم سایرین قرار می گیرد.

تغییرات ماکرو (ماهیتی) در شاخص حق به هیچ وجه راه ندارد. آنچه از جزئیات عرفی، اجازه تغییر و بومی سازی دارد، بسته به شرایط زمانی و مکانی، افراد است.

هیچک عامل، ناحقی را حق نمی کند، یا دلیل حقی را ناحق نمی کند، البته تلاش باطلگرایان و جنود شیطان همواره این بوده و هست، که باطل را حق و حق را باطل، جلوه دهند.

مطلوب این است که موارد ماکرو و میکرو (کلان و خرد) هر دو اولاً حق باشند. ثانیاً حتی الامکان متناسب باشند.

ایده و مدل حق، مهمترین عامل ایجاد اتحاد جمعیت در منطقه و کشور است

جمعیت وقتی تبدیل به اجتماع می شود که بر سر اصول و قوانین مشترکی به توافق و قرارداد برسند، اجتماع وقتی به جماعت تبدیل می شود که یک نفر امام و رهبر، ساماندهی و اجرای قوانین را بر عهده بگیرد. این فرآیند اگر روی قوانین ثابت و حقی، جلو برود، نتیجه پیشرفت سریعتر و موفق تر و شدنی تر و پایدار تر خواهد بود. و اگر روی قوانین مدام تغییر یابنده، بخواهد جلو برود، آن جماعت به اجتماع، و سپس به جمعیت عقبگرد می کند.

نظریه حق (جایگاه یونیک و ...) و بلوغ

انسان در کودکی باید تحت سرپرستی، پدر و مادر و بزرگترها تربیت شود، تا به زمانی که تشخیص و بلوغ برسد، که چه چیز برایش خوب است، چه چیز بد. یعنی باید کودک توسط پدر و مادرش مدیریت شود.

و امر و نهی بزرگترها به همین خاطر است. در امور مختلف انسانها به راه بلد اعتماد کرده و سرنوشت خود را به او می سپارند. راه بلد و سرپرست کسی است که باید تابعینش را مدیریت و هدایت کند، و بگوید، مثلاً راه اشتباه است و این راه درست است.

بلوغ در حیوانات، فصل جدایی فرزند از والدین است، فصل استقلال بچه‌ها. در دوران قبل از بلوغ چنان باید آموزش و تربیت شده باشند که پس از بلوغ از پس زندگی خودش بر بیایند. برخی از لوازم این امر به طور غریزی در حیوانات نهاده شده است، برخی را از والدین خود می آموزند. پیشرفت در پی استقلال است.

پدر و مادری که نمی خواهند فرزندشان مستقل باشد، هیچ فرقی با دیکتاتورها ندارند. در حیوانات هم والدین، فرزندان خود را پس از بلوغ تحویل محیط می دهند. امامان جامعه انسانی هم، باید در بلوغ اجتماع خود بکوشند و بدون دیکتاتوری، اجازه رشد و پیشرفت، در سایه استقلال رای را به مردم خود بدهند. و پس از بلوغ آنها را به محیط جامعه جهانی تحویل دهند. در همه این مراحل اعتقاد به شاخصهای بلوغ و پیشرفت و استقلال و ... باید حق باشد، تا همگان با خیال راحت و مطمئن به پیش روند. و البته خداوند به عنوان ولی امر اعظم، بر این شاخصهای ثابت مراقب و محافظ و ... (سایر صفات الحسنی) است.

نظریه حق و اصلاح مباحث جدلی

نکته: در مباحث جدلی اگر طرفین می خواهند به نتیجه برسند، باید همه طرفها، دنبال حق باشند، نه خورد کردن و تحقیر و تمسخر طرف دیگر.

وقتی حق ثابت بشود و محقق بشود، و مورد قبول واقع بشود، دیگه شخصیت کسی خورد و کوچک نمی شود، که بخواهد مقاومت کند و علیه حق موضع بگیرد.

اما اگر حتی یکی از طرفها به دنبال حق نباشد، و مثلاً به دنبال خورد کردن طرف مقابل باشد، آن وقت حق پایمال می شود و هیچ نتیجه ای عاید کسی نمی شود.

اگر آدمها بر سر حق توافق کنند، و متعهد بمانند، دیگه هیچ دعوا و اختلافی پایدار، نمی ماند، یا اگر هم بشود، در دعوای ملاک سنجش به وجود می یاد و این امر، اصول قضاوت و نظام محاکم را تعریف می کند.

پلورال هیچ جایی در نظام حق نداره و همه من‌ها باید در حق فانی شوند و نظام حق همه من‌ها و منیتها را می سوزاند.

همه فراعنه (دیکتاتور به باطلها) ملعون الله و الرسول و مومنان و همه مردم عادی بوده اند، هستند و خواهند بود. وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (الرعد/۲۵) آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می کنند، و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت برای آنهاست؛ و بدی (و مجازات) سرای آخرت!

نظریه حق و اختلاف سلیقه

اختلاف سلیقه اگر در ماهیت حق بودن امری (موضوعی) تغییر و انحراف به وجود بیآورد، عین جهل و باطل است. چون آن موضوع، همواره حق بوده و خواهد بود و با اراده و حکم موقتی یک فرعون و من (نفس اماره) حق بودن ذاتی آن امر تغییر نمی کند، ماهیت امور را خالق کامل صفات تعیین کرده است.

باید با این نوع اختلاف سلیقه برخورد شود. اختلاف سلیقه در هدف و عقیده ثابت (امور ایدئولوژیک، کلان) باطل است، ولی در امور خرد و میکرو، اختلاف سلیقه نه تنها اشکال ندارد، حتی باعث پویایی و شادابی هم می شود.

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت) و تابعیت انسان

افراد مختلف بالذات، بسیار با هم فرق دارند، معیارهاشون، رفتاراشون، افکارشون، احساساتشون و هر یک انسان منحصر به فردی هستند.

هیچ ۲ انسانی کاملاً شبیه یکدیگر نیستند و نباید باشند. چون در آن صورت، وجود یکی از آنها عبث می‌شد. حالا وقتی حق را ثابت و افراد را متغیر، بگیریم، آنها وقتی به نظم درمی‌آیند که همگی به حق ثابتی گردن نهند. و در سطحی بالاتر: چه کسی باید تابع باشد چه کسی پیرو؟، چه کسی باید خود را به رای و حکم و قانون دیگری بفروشد (بیعت کند)؟ چه کسی باید در خود تغییر ایجاد کند. و تابع ولی امرش شود؟ آیا جایگاه حق باید در خود تغییر ایجاد کند یا افراد باید در خود تغییر ایجاد کنند و جایگاه‌های حق را به قبول و پذیرش نفس خود برسانند؟

نکته اصلی اینجاست، راز هستی این است، ما باید تسلیم حق شده و خود را با حق تطبیق دهیم نه بلعکس!!! حق با ما تعریف نمی‌شود، ما باید خودمان را با حق تعریف کنیم. در امور مختلف چون من (نوعی) می‌گویم، دلیل این نیست که آن گفته حق و درست باشد و همه باید تابع آن شوند و اگر نه خائن اند و...

در دستگاه عظیم خلقت که همه جایگاهها به حق و درستی به نظم در آمده اند، منیتی وجود ندارد. اینجاست که یک انسان رسیده به حق، هر چه می‌بیند حق و درستی و زیبایی و کمال است، در پس هر موجود و موضوعی، صاحب حق آن را می‌بیند، خدا را می‌بیند...

ما اولاً خودمان را از حق و باطل و (حق و باطل را از یکدیگر) تفکیک کنیم، که به آن فرقان می‌گویند به معنی توانایی فرق گذاشتن. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا (الأنفال/۲۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد؛ ثانیاً خودمان را تسلیم حق، و مجاب به تبعیت از حق کنیم، در هر سطح و مقامی که می‌خواهد باشد. ثالثاً حق را کشف کنیم، به جای اینکه انرژی خودمان را سر منم و تویی هدر بدهیم، انرژی و وقت را سر اینکه حق و کار درست چیست، بگذاریم.

البته باید قبل از ورود به میدان حق شناسی، یک دوره کامل مبارزه با نفس بگذرانیم. نفس باید تغییر کند، به نحو احسن ساخته شود و برای کمال نفس باید آن را رام اراده خود کنیم. ذکر حق توسط خدا نازل می‌شود و بالاخره خودش را عیان می‌کند، یعنی درستی اش را اثبات می‌کند، و اگر در همه موضوعات گذشته زندگیمان دقت کنیم، کاملاً می‌بینیم که، درستی و حق پایدار است و باطل زودگر و فانی،

نظریه حق و هوای نفس انسانها

وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (یوسف/۵۳)

من هرگز خودم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می‌کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

منویات، آرزوها، حدیث نفس برخاسته از نفس اماره، هیچکدام حق نیستند و اگر در تقابل با حق قرار بگیرند، باطلند و باید با آن مبارزه کرد، برای حق شناسی اول باید از خود گذشت، جهاد اکبر و سخت‌ترین کار، اینجاست.

نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری موجودات در دستگاه خلقت) و مفهوم استاندارد

تعریف استانداردها و دعوت به عمل به آن ها ، همان حق است . کارشناسان علوم خلقی و فنی بعد از آزمون و خطاهای بسیار به یک شاخصهای ثابتی می رسند ، به یک شرایط و عملکرد بهینه ای می رسند ، که آن را در قالب استاندارد تعریف می کنند . اگر از خطاهای موردی و عمدی بگذریم باقی موارد در دسته حق ها جای دارند . لذا کاربرد موارد حق در زندگی روزمره ما ، امری کاملا جاری است . قرار نیست ، کل دستگاه ادراکی و فکری خود و جامعه را تغییر دهیم ، بلکه هدف این است با هرس موارد باطل ، موارد حق جاری را به خود و جامعه بشناسانیم و اجازه رشد و تعالی هر چه بیشتر ، روح را به او بدهیم .

نظریه حق (جایگاه یونیک ..) و تفکرات مختلف

ما باید تفکرات و تعاریف و تصورات و اندازه هایی که پیش خودمان از حق و درستی داریم ، به این نقطه مشخص "حق" تعدیل کنیم .

می دانیم مثلا فاصله مشخصی با شاخص متریک مثلا ۱ متر همه جای دنیا ، فاصله مشخص و ثابتی است . آن فاصله کم و زیاد نمی شود ، ولی ممکن است ، برخی در ذهنیتشان فاصله ای کمتر یا بیشتر را تصور می کنند . که عمدتا این تفاوت ذهنیتها از شاخصهای ثابت محل دعوا می شود و ...

پس ما باید اولاً به شناخت درست شاخصها برسیم ، تا اندازه ها را واقعا ۱ متر ببینیم . به تسلیم شده این موضوع مسلم حق می گویند . پس با این تحلیل بسیاری از انسانها خوب امروز جهان ، بدون اینکه خود اقرار کرده باشند ، مسلم حق هستند . و می توانند با یک تلنگر کوچک ، به حوزه سلم ، تسلیم ، سلامت ، اسلام در آیند و نجات یابند . ما باید دید و نگاه خودمان را اصلاح کنیم . شاخص های ثابت متر ، کم و زیاد نمی شود . همه قبول دارند ، ۱ متر ، به مقدار مشخصی فاصله است ، ۱ متر است.

نظریه حق و بررسی نگاه توحیدی و لیبرالی به موضوع حق و تکلیف

در نگاه دین ، فرد از تکلیف شروع می کند ، و به حق می رسد . در پارادایم لیبرالی ، فرد از پایه پاگانستی شروع می کند به "حق من" (هیومنیزم) می رسد . در هر دو صورت کسی که برای خودش حقی قائل است ، نسبت به آن تکلیفی برای خودش مترتب است . در نگاه دینی اول به فرد می گویند ، شما مکلفید حجاب بزارید ، شرب خمر نکنید ، نماز بخونید و .. از تکلیف شروع می شود . بعد می بینی که شما حق داری که حجاب داشته باشی . ، حق داری چون نمی خواهی هر کسی شما را ببیند ، حجاب محدودیت نیست ، معنایش این است که ، من یک گوهر گرانبهایی دارم نمی خوام کسی این را ببیند ، من حجاب را رعایت کردم و می کنم ، نمی خواهم گوهر گرانبهام را هر کسی جز محرم ببیند ، بعد در آن نگاه می گویند ، من حق دارم هر جور می خواهم ، لباس بپوشم ، به هیچ کس هم مربوط نیست و نباید چیزی بگوید . هر آزادی و حق ، خودش تکلیفی می آورد .

هر تکلیفی وقتی جلو می روی ، می بینی به یک حقی منتج می شود . من مرد حق دارم در جامعه که می آیم بیرون ، خانمها رفتارشان زننده نباشد . خانمها حق دارند در جامعه ای حرکت کنند ، که وقتی در فعالیتهای اجتماعی شرکت می کنند ، مردها نگاه و چشم حیض و زننده ای نداشته باشند .

اگر هر کدام اینها چنین حقی دارند، این حق ها لازم و ملزوم همدیگر اند. این دو، دو تکلیفی است که به تبع ۲ حق شکل گرفته است. حق حتما در ذات خودش تکلیفی دارد.

قائل بودن به هر حقی، حتما فرد داره بندگی اون را می کند. آن حق یکبار خداست، یکبار عقل است، یکبار قوانین اداری آن جامعه است، قانون گفته چراغ قرمز یعنی بایست، تکلیف ایجاد کرده است.

همانطور که در قرمز حق ندارید، بروید وقتی سبز شد باید بروید و اگر نه همه ماشینها از عقب بوق می زنند و ... سنتهای الهی تغییر نمی کنند ما انسان ها باید تغییر کنیم،

اگر این کار توسط ما و همه یا اکثریت افراد اجتماع ما، نشود، خداوند تغییر ایجاد نمی کند، تا خودمان دست به تغییر بزنیم **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** (الرعد/۱۱) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!

نظریه حق و رای اکثریت

اگر در کشوری ۳۰۰ تا از نماینده های آن مردم در جلسه قانون گذاری، جمع شدند و گفتند، مثلا ربا آزاد است، ربا آزاد و خیلی هم خوب است و (همچون نظامهای سکولار کاپیالیزم) فیلسوف مطرحشان، جرمی بنتام، هم با کتاب "دفاع از ربا" آن باطل را تئوریزه کرده (، مثلا توجیح کرد)، آیا صرف جمع شدن نماینده ها و تصویب یک قانون عرفی، ماهیت آن قانون را از باطل بودن، به حق بودن تغییر می دهد؟ آیا یک متدین هم باید تابع شود، و ربا را آزاد بداند؟ هرگز، پس بالاخره از دید ناظر بیرونی که نه خود را متدین می داند و نه سکولار، کدام درست است و کدام باید مبنای عملش قرار بگیرد.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (البقرة/۲۷۵)

کسانی که ربا می خورند، (در قیامت) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین می خورد، گاهی بپا می خیزد). این، به خاطر آن است که گفتند: «داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست.)» در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام! (زیرا فرق میان این دو، بسیار است.) و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق [= قبل از نزول حکم تحریم] به دست آورده، مال اوست؛ (و این حکم، گذشته را شامل نمی گردد)؛ و کار او به خدا واگذار می شود؛ (و گذشته او را خواهد بخشید.) اما کسانی که بازگردند (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند)، اهل آتشند؛ و همیشه در آن می مانند.

يُمَحِّقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيَرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (البقرة/۲۷۶)

خداوند، ربا را نابود می کند؛ و صدقات را افزایش می دهد! و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (البقرة/۲۷۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید!

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (البقرة/۲۷۹)

اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه های شما، از آن شماسست [= اصل سرمایه، بدون سود]؛ نه ستم می کنید، و نه بر شما ستم وارد می شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (آل عمران/۱۳۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا (و سود پول) را چند برابر نخورید! از خدا بپرهیزید، تا رستگار شوید!

وَأُخَذِهِمُ الرَّبُّ وَقَدُّ نُهُوا عَنْهُ وَأُكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (النساء/۱۶۱)

و (همچنین) بخاطر ربا گرفتن، در حالی که از آن نهی شده بودند؛ و خوردن اموال مردم بباطل؛ و برای کافران آنها، عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم.

پس ناظر و مخاطب ۲ انتخاب پیش رویش است ، یا به حرف متدینین بگراید و از ربا حذر کند ، یا تسلیم هوای نفس خودش بشود و به رای اکثریت این ۳۰۰ نماینده گردن نهد و اعمالش را ربوی انجام دهد . !!!

سوال : واقعیت بیرونی با کدام عقیده هماهنگ است ؟ آیا نظام ربوی پایدار است یا نظام غیر ربوی ؟ آیا جامعه آن ۳۰۰ نماینده ، موفق بوده اند یا جامعه غیر ربوی ؟ و دهها سوال دیگر .

در واقعیت به این یقین داریم که طبیعت و دستگاه خلقت و ماشینها هیچگاه اشتباه نمی کنند، هر چه غلط رخ می دهد به خاطر انتخابها و اشتباهات انسانی است ، کافیست به فروپاشی اقتصاد در جوامع ربا مینا ، نگاه کنیم، به این حقیقت پی می بریم که احکام خداوند ، با واقعیت همخوانی داشته و دارد و خواهد داشت . و سعادت و نجات بشر در انتخاب راهی است که خداوند ، پیش رویش قرار داده است . این مثال را در دهها مورد دیگر می توان تکرار کرد .

لذا رای حداکثر ، ملاک حق بودن ، امری و قانونی نمی شود . در تاریخ ماجرای قوم لوط(ع) ، نوح (ع) و... و امروزه تغییر مدام قوانین در موضوع واحد ، بارها این حقیقت را اثبات کرده است . در گذشته که قوم لوط ، به همجنس گرایی رای دادند ، مستحق عذاب شدند و جز خود لوط و دو دخترش ، کسی نجات پیدا نکرد . امروزه هم جوامع همجنسگرایی غرب به سرعت در حالت نابود شدن هستند و اگر برخی مصلحان و زنان و کودکان بیگناه نبودند ، آن سنت در مورد اینها هم اجرا می شد ،

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (هود/۱۱۰)

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ سپس در آن اختلاف شد؛ و اگر فرمان قبلی خدا (در زمینه آزمایش و اتمام حجت بر آنها) نبود، در میان آنان داور می شد! و آنها (هنوز) در شک اند، شکی آمیخته به بدگمانی!

نظریه حق (جایگاه یونیک و ...) و نگاه سیستمی ذیل نگاه طراح عالم

همه اختراعات مفید بشر ، صرفا غبار ربوی از طرح موجود پیشینی بوده است ، و هیچ مخترعی یا مبدعی یا مکتشفی ، ادعای خلق از عدم نداشته است ، همه راهها و راه حلها ، را خدا از قبل تعیین کرده است، فقط ما باید آنها را کشف کنیم و به آن باور مند شویم و آنها را اراده و اعمال کنیم. این دکتترین بسیار مهمی در سطح طراحی سازمانهاست.

باید خدا را طراح اصلی ببینیم و سعی کنیم، طرح خدا را بفهمیم ، البته او به هر کس بخواهد می دهد ، من یشاء و من تشاء

نظریه حق (...) و فرمول برنده شدن

فرمول و قاعده ، قانون ، حکم ، ... همگی اسامی مختلفی است که به یک مفهوم داده می شود ، بسته به موضوعات مختلفی که استفاده می شود ، اسامی مختلفی می گیرد .

در پژوهش های علمی این واقعیت قطعی است که ، اگر فرمول ایراد داشته باشد ، بالاخره خودش را نشان می دهد ، و تنها فرمولهای درست کار می کنند . و فرمول هر کس به قانون خدا (که همان تعادل عالم است) نزدیکتر باشد ، او برنده است . و مورد قبول و کاربرد سایرین قرار می گیرد .

افراد جو گیری که مدام بر طبل خودخواهی می کوبند و می گویند ، تنها فرمول عالم این است که همه چیز به نفع من باید باشد ، یا آنچه را من می گویم انجام شود ، دیر یا زود سرشان به سنگ می خورد و خود را تنهاترین و بی چیزترین آدمها می یابند .

نظریه حق و نگاه به دستگاه خلقت

بیاپید برای مدتی یک نگاه مکانیکی به دنیا داشته باشیم ، یعنی دنیا دستگاهی است و ما انسانها همانند مواد اولیه ای که از یک سو به آن وارد می شویم و از سوی دیگر از آن خارج می شویم . همان هست بیرون مبنا است . من باید خودم را با آن هماهنگ کنم . این عالم همچون دستگاهی بسیار عظیم است ، که من انسان از ورودی آن ، وارد می شوم ، این عالم روی من کارهایی انجام می دهد ، خودم انتخابهایی می کنم و در پایان از این دستگاه خارج می شویم . بهترین خروجی وقتی است که من انتخابهای خودم را با نتایج خوبی که از دنیا می گیرم ، هماهنگ کنم . یعنی روی نفس خودم کاری انجام دهم ، بر آن سخت بگیرم ، اراده کنم ، که با تغییر نفس خودم ، انتخابهای درست را انجام بدهم . در اینصورت ، محصول نفس من ، که خروجی دستگاه دنیاست ، چیز ارزشمندی خواهد شد که موجب تحسین پروردگار است . ایده آل این است که در نهایت اراده و عمل ما با تعالیم قرآن تطبیق پیدا کند . هر وقت به این مرحله رسیدیم ، دستگاه عالم و ما ، کارویژه خودش را درست انجام داده است .

نظریه حق و عالم خلق

حقوق طبیعی : طبیعت به مثابه یک ماشین ، بر مبنای خوب و بد کار نمی کند ، تعادل و عدم تعادل را تشخیص می دهد و به شما نشان می دهد ، و در ازای ورودی که از شما می گیرد ، خروجی می دهد . آن دسته از اقدامات ما که طبیعت را به تعادل سوق می دهد ، خوب است و آن دسته از اقدامات ما که طبیعت را به عدم تعادل می کشاند ، بد است ، در غرب فلاسفه داروینیست ، ادعا می کنند که باید تعادل را به جامعه بر گردانند . اگر فعلا خود تفکر داروین (آرخیا ، یوکاریوتا ، باکریا) را کنار بگذاریم ، با پیامدهای تفکر داروینیسم بحث کنیم ، می گویند : در عالم حسن و قبح نیست ، همه چیز حول تعادل و عدم اش است .

ما در اخلاق ، خوب و بد داریم ولی آنها قبول ندارند ، ادعا می کنند که یک چیز که شما می گوئید خوب ، ممکنه کس دیگه بگوید بد و بالعکس و نباید خوب و بد را مطلق دید و همه چیز را باید نسبی دید و که ثابت کردیم غلط است ، اگر فرض اولیه آنها را که همان رسیدن به تعادل بود ، مبنا قرار دهیم ، می بینیم باز با منطق آنها به تناقض می خوریم . با نسبی گرایی محال است به تعادل برسیم ، چطور ممکن است ، اراده و موضوعی واحد ، از سوی یک نفر خوب تلقی شود و از سوی نفر دوم بد تلقی شود و هر دو موفق باشند ، و در نسبت با موضوع مشخص ، همگی در تعادل باشند ، اگر نفر ۱ اراده ای که از نظر خود خوب است را انجام دهد ، قطعاً نفر ۲ که آن را بد می داند ، آن اقدام را در تقابل با خود ارزیابی می کند و نزاع و درگیری و عدم تعادل به وجود می آید .

پس با فرض خود داروینیست ها هم ، مبانی شان غلط است . و باید منفک از همه طرف ها و افراد ، حقیقت بیرونی ، الا و لابد یونیک (یکتا) و انحصاری باشد یعنی خوب ، منفک از افراد خوب است و بد منفک از افراد بد است . و شرط تعادل این است که همه طرفها به این خوب و بد ثابت ، گردن نهند .

نظریه حق و اصلاح جامعه

مشکل ما، مشکل فهم مردم و برداشت های متکثر آنها از موضوعی واحد است، چه داخلی و چه خارجی. وقتی حق ثابت و یکتا و انحصاری و مشخص و اصل گرفته شود، و همه خود را ملزم به قبول و رعایت آن کنند، اصلاح رقم می خورد.

و ممکن است در این مسیر قوانین عرفی، که عقلای جامعه تصویب می کنند، مدام نیاز به تغییر و اصلاح به نحو احسن داشته باشد، ولی راه گم نیست و هدف مشخص است و همگان توافق دارند که باید به حق برسند و در آن تثبیت شوند. جدال مصلحین و مفسدین در هر عصر، با وجود مسائل و موضوعات عصری، ولی یک جوهره مشخص دارد، مصلحین به دنبال حق و درستی و منافع جمع خوبها هستند، مفسدین به دنبال باطل و بدی و منافع شخصی یا گروهی بدها هستند. و خداوند اینگونه برای مردم هر عصر مسائل و آزمونهای روزآمد را طراحی کرده است. **ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (المؤمنون/۱۴)** سپس نطفه را بصورت علقه [= خون بسته]، و علقه را بصورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!

نظریه حق و امتحانات زندگی

بشر جایز الخطا نیست (یعنی اجازه خطا کردن را ندارد) بلکه ممکن الخطاست (یعنی در مسیر حق، ممکن است سهوا یا موقتی، خطایی هم بکند که بلافاصله متوجه آن شده و خود را به سمت حق اصلاح می کند)، چون همه چیز را نمی داند، و قطعا هر انسانی بارها و بارها در موقعیتهایی قرار می گیرد، که بین انتخابهای موجود، نمی داند کدام درست است، ولی از طرفی مجبور به انتخاب است، خوب یک راه، انتخاب شانس و اتفاقی است، ولی از منظر متدینین، ما جاهایی که با فکر و عقل (در شناخت راه درست) کم می آوریم، باید از ایمانمان استفاده کنیم، ایمان همچون نیرویی، ما را به یکی از مسیرها سوق می دهد، و چون مقصد نیروی ایمان رسیدن به درستها و مبدا حق است، فرد با خیال راحت عمل به تکلیف می کند و نتیجه را به الله می سپارد و به شخصه بالای ۹۰ درصد از انتخابهای اینچنینی ام را، موفقیت آمیز و درست ارزیابی می کنم که رضایت قلب نشان آن است.

باید به خدا اعتماد داشته باشیم،

خواسته او هم، همین است، اعتماد، روی دیگر سکه ایمان است، گاهی باید ندیده عاشق شد.

البته این تجویز، توجیه گر تنبلی برای متدینین نباید قرار گیرد، چرا که تصمیم درست قطعا از اطلاعات مکفی و درست حاصل می شود، این توصیه، فقط برای وقتی است، که اطلاعات کافی و کاملی در دسترس نباشد و ما مجبور به انتخاب باشیم.

نظریه حق و اعتراضات مردمی

و داشتن مردم به تفکر در مورد اعتراضاتشان، حق است یا ناحق؟

ترغیب آنها به غلبه بر ترسهای موهومشان در اعتراض کلامی، اقدامی در جهت رشد آنهاست و یک حاکم عادل اسلامی که رشید کردن مردم را تکلیف خود می داند، هیچگاه جلوی اعتراضات و انتقادات مردم عادی را نمی گیرد. بلکه آنها را به سمت حق سوق می دهد.

در جواب اعتراضات مردمی باید، این مطلب را جا انداخت، که حق یا ناحق بودن امور با شخص حاکم یا شخص ضد حاکم (اپوزسیون) تعریف نمیشود، و با خدا تعریف میشود، (با تغییر رئیس جمهورها و ...) و هوای نفس افراد در ماهیت حق بودن امری تغییری ایجاد نمی کند. در بهترین حالت مقامات و مسئولین جامعه، باید خادمین حق باشند. در اخبار و سخنرانی ها و مناظره ها، اصل باید روی این گذاشته شود که: این موضوع حق است یا ناحق و در مسائل مصداقی و موردی جزء: اگر خدا حکم کند این را حکم می کند یا آن را. (خداوند فقط به حق حکم می کند) وقتی حق و ناحق فقط و فقط با خدا تعریف می شود، دیگر حرف من یا ۱۰۰۰ نفر دیگر، در حق یا ناحق بودن آن امر اثری ندارد.

نظریه حق و شخصیت رهبری

لذا در این سیستم هر چقدر فردی به درجه نیستی از نفس اماره خود (که منشا هوی و هوس هستند) و تشبه به حق بیشتر نزدیک شده باشد، او موحد تر و موفق تر است. و صفاتی که به شخصیت و کاریزمای یک رهبر، ثقل و سنگینی و ابهت می دهد، همان اسماء الحسنی است، که شاخص های حق بودن در عالم جعل می باشد.

مفهوم اصلی نظریه جایگاه انحصاری حق و تبعات آن

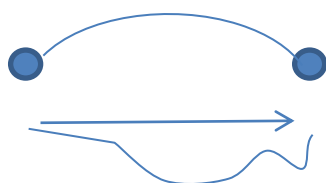
طبق این نظریه، هر چیزی در عالم یک جایگاه ویژه ای دارد، و تنها در صورتی کل یکپارچه به هدف غایی خود که همان تعادل و صلح و سلامت است، می رسد که هر جزئی اولاً به وظیفه ای که برایش مشخص شده است، گردن نهد و ثانیاً به اجزاء دیگر و وظایف آنها دست اندازی نکند.

و این در واقع همان حق است که در کتب دینی مدام به رعایت آن امر می شویم. وقتی حق را شناختیم، یعنی جایگاه هر موجود را در عالم شناختیم، کارمان بسیار راحت می شود، چون بلافاصله مشخص می شود که چه موجوداتی در جایی که باید قرار بگیرند، نیستند، به این حالت باطل گفته می شود.

همه سیستمها، نظامها یا زیر نظامهای بشری، باید روی این اصل سوار شود. یعنی اگر پذیرفتیم که یک حقیقت یونیک و انحصاری برای هر موضوع و مسئله ای در عالم وجود دارد، نصف راه را رفته ایم، شبهه ای که برخی مطرح می کنند این است که می گویند، خیر پس چرا برای حل یک مسئله راههای مختلفی وجود دارد؟ جواب: ممکن است مثلاً قانون فیثاغورث در ریاضی را بتوان با بیش از ۱۰۰ راه ثابت کرد، ولی آیا در جواب تغییری به وجود می آید.

منظور و مقصود ما، **جواب** یونیک و انحصاری است که برای هر سوال خاص وجود دارد؟ حال راه هایی که هر کس می تواند به این جواب یونیک و ثابت و مشخص برسد، ممکن است متفاوت باشد.

البته نکته ای هم وجود دارد، در انتخاب راه، همیشه صراط المستقیم بهترین و نزدیکترین راه برای رسیدن به جواب است.



انبیا نمی گویند، کاری را که من می گویم انجام بدهید، بلکه می گویند، کاری را که خدا گفته است، انجام دهید. دعوت به احکام و فرامین و بکن و نکن های دین به ارشاد، رشید شدن می انجامد و دعوت به احکام و فرامین و بکن و نکن های، دین زمینی (امریکن لایف استایل و لیبرالیزم فرهنگی) به اغوا منتج می شود و این موضوع تمایز دو پارادایم توحیدی و نئوپاگانسیسم غرب را نشان می دهد.

تقسیم بندی آدمها از حیث انگیزه

انسانها یا دنبال اصل موضوع و واقعیت و حقیقت و درستی انجام کارها، هستند. یا دنبال منم منم، کردن و فخر فروشی، اظهار فیض، تبختر، تکبر، تعریف از خود و من محوری و ... هستند. فقط به دسته اول می توان امید موفق شدن داشت. آدمها فکر می کنند؛ اگر یک بار دیگر متولد شوند، جور دیگری زندگی می کنند، شاد و خوشبخت و کم اشتباه... فکر می کنند همه چیز را از نو خوب خواهند ساخت، محکم و بی نقص! اما، حقیقت ندارد... اگر ما جسارت طور دیگری زندگی کردن (به سمت حق و درستی) را داشتیم، اگر آدم ساختن بودیم، از همین جای زندگیمان به بعد را می ساختیم... امروزمان همان فردایی است که دیروز برایش فکرها داشتیم... امروز برای ساختن فردایتان نه فقط فکر، که قدمی بردارید تا فردا به آن افتخار کنید... (برگرفته از یک مطلب تلگرامی)

نظریه حق و وظیفه انسان در جهان مادی (سخر در کلام الله)

با توجه با آیات "سَخَّرَ" به نظر می آید از نظر الله، کار انسان مسخر کردن سایر پدیده های خلقت است. *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ* (البقرة/۱۶۴)

در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند!

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (الأعراف/۵۴)

پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است! برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (الرعد/۲)

خدا همان کسی است که آسمانها را، بدون ستونهایی که برای شما دیدنی باشد، برافراشت، سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت)؛ و خورشید و ماه را مسخر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند! کارها را او تدبیر می‌کند؛ آیات را (برای شما) تشریح می‌نماید؛ شاید به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید!

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ (الإبراهيم/۳۲)

خداوند همان کسی است که آسمانها و زمین را آفرید؛ و از آسمان، آبی نازل کرد؛ و با آن، میوه‌های (مختلف) را برای روزی شما (از زمین) بیرون آورد؛ و کشتی‌ها را مسخر شما گردانید، تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند؛ و نهرها را (نیز) مسخر شما نمود؛

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (الإبراهيم/۳۳)

و خورشید و ماه را -که با برنامه منظمی در کارند- به تسخیر شما در آورد؛ و شب و روز را (نیز) مسخر شما ساخت؛

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (النحل/۱۲)

او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت؛ و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شمایند؛ در این، نشانه‌هایی است (از عظمت خدا)، برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند!

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (النحل/۱۴)

او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری برای پوشیدن (مانند مروارید) از آن استخراج کنید؛ و کشتیها را می‌بینی که سینه دریا را می‌شکافند تا شما (به تجارت پردازید و) از فضل خدا بهره‌گیرید؛ شاید شکر نعمتهای او را بجا آورید!

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يَمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (النحل/۷۹)

آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمانها نگه‌داشته شده، نظر نیفکندند؟ هیچ کس جز خدا آنها را نگاه نمی‌دارد؛ در این امر، نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) است برای کسانی که ایمان می‌آورند!

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (الأنبياء/۷۹)

ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهماندیم؛ و به هر یک از آنان (شایستگی) داورى، و علم فراوانی دادیم؛ و کوه‌ها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می‌گفتند؛ و ما این کار را انجام دادیم!

وَالْبَدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانَعَ وَالْمُعْتَرَ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (الحج/۳۶)

و شترهای چاق و فربه را (در مراسم حج) برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آنها برای شما خیر و برکت است؛ نام خدا را (هنگام قربانی کردن) در حالی که به صف ایستاده‌اند بر آنها ببرید؛ و هنگامی که پهلوهایشان آرام گرفت (و جان دادند)، از گوشت آنها بخورید، و مستمندان قانع و فقیران را نیز از آن اطعام کنید! این گونه ما آنها را مسخرتان ساختیم، تا شکر خدا را بجا آورید.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (الحج/۳۷)

نه گوشتها و نه خونهای آنها، هرگز به خدا نمی‌رسد. آنچه به او می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری شماست. این گونه خداوند آنها را مسخر شما ساخته، تا او را بخاطر آنکه شما را هدایت کرده است بزرگ بشمرید؛ و بشارت ده نیکوکاران را!

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَعُوفٌ رَحِيمٌ (الحج/۶۵)

آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد؛ و (نیز) کشتیهایی را که به فرمان او بر صفحه اقیانوسها حرکت می‌کنند؛ و آسمان [= کرات و سنگهای آسمانی] را نگه می‌دارد، تا جز بفرمان او، بر زمین فرو نیفتند؟ خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است!

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (العنكبوت/۶۱)

و هر گاه از آنان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟» می‌گویند: «الله!» پس با این حال چگونه آنان را (از عبادت خدا) منحرف می‌سازند؟!

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (لقمان/۲۰)

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمتهای آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می‌کنند!

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (لقمان/۲۹)

آیا ندیدی که خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌کند، و خورشید و ماه را مسخر ساخته و هر کدام تا سرآمد یعنی به حرکت خود ادامه می‌دهند؟! خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (فاطر/۱۳)

او شب را در روز داخل می‌کند و روز را در شب؛ و خورشید و ماه را مسخر (شما) کرده، هر یک تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می‌دهد؛ این است خداوند، پروردگار شما؛ حاکمیت (در سراسر عالم) از آن اوست؛ و کسانی را که جز او می‌خوانید (و می‌پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند!

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحُنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (ص/۱۸)

ما کوهها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می‌گفتند!

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (ص/۳۶)

پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش بنرمی حرکت کند و به هر جا او می‌خواهد برود!

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيَكُوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (الزمر/۵)

آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ شب را بر روز می‌پیچد و روز را بر شب؛ و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد؛ هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می‌دهند؛ آگاه باشید که او قادر و آمرزنده است!

لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُّقْرِنِينَ (الزخرف/۱۳)

تا بر پشت آنها بخوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آنها سوار شدید، نعمت پروردگارتان را متذکر شوید و بگویید: «پاک و منزّه است کسی که این را مسخر ما ساخت، و گرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم؛

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (الباقية/۱۲)

خداوند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتیها بفرمانش در آن حرکت کنند و بتوانند از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمتهایش را بجا آورید!

وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (الجاثیه/۱۳)

او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته؛ در این نشانه‌های (مهمی) است برای کسانی که اندیشه می‌کنند!

حال سوال اصلی این است ، این تسخیر چه جهتی باید داشته باشد ؟ آیا نفع خود من یا مصلحت جمع ؟ نفع خانواده من یا مصلحت همه خانواده ها ؟ نفع فامیل من یا مصلحت همه فامیل ها ؟ نفع قوم من یا مصلحت همه اقوام ؟ نفع شهر من یا مصلحت همه شهر ها ؟ نفع کشور من یا مصلحت همه کشورها ؟ نفع تمدن من یا مصلحت همه تمدنها ؟ نفع دین من و اصلاح همه عقاید بشری ؟ مصلحت همه نوع بشر یا مفسدت آنها ؟ تسلیم امر خدا شدن یا تبعیت از طاغوت‌های شیطانی ؟ در عالم همه چیز به هم ربط دارد ، تسخیر طبیعت یا در جهت حق است یا باطل ؟ انتخاب اولیه با ماست ، ولی نتیجه را قطعاً قادر متعال تعیین می کند .

بررسی استحقاق (جایگاه) در حدیثی از پیامبر

اگر در احادیث مختلف رسیده از پیامبر و ائمه اطهار دقت کنیم و می بینیم ، به صورت ، قاعده و فرمول ، کلامی را منعقد کرده اند ، بدون اشاره به مصادیق خاص ، به جایگاهها اشاره دارند و شنونده و گیرنده پیام ، می تواند به اختیار خود ، اراده خود را در فرمول بگذارد مثلا ، پیامبر فرموده اند : ستایش کردن انسانها کمتر از استحقاق آنها نشانه عجز است و حسد طبق فرمول بالا شخص مصداقی بنده ، اراده می کنم به انسانها بسته به استحقاق و جایگاهشان ستایش و درود بفرستم با پذیرش نظریه حق ، کافی است اشخاص را در این جایگاههایی که از قبل برایمان تعریف کرده اند ، بگذاریم و قضاوت صحیحی از آنها داشته باشیم.

حق در هر جایگاهی ، تنها و انحصارا یکتاست

ولی آن یک جایی (متغیر) نیست ، تنها و انحصارا یک جا ، یک موقعیت است هر حقی دقیقا در یک جا حق است و هر جای دیگری غیر آن باطل است . این نظریه مسئله، آن جای انحصاری و یونیک، را حل می کند .
تثلیث در پژوهش ها ، خروجی کار را خراب می کند . ماشین فکر را به هم می زند به طوریکه ، یک انسان بزرگ شده تحت تعلیم و تربیت تثلیثی ، مدام به دنبال این است که موضوعات را ۳ قسمت کند و همه چیز را ۳ تایی ، ۳ جایگاهی ، می فهمد .

ممکن است اراده و عملی در جایگاه ۱ ، حق شناخته شود ، ولی در جایگاه ۲ ، در دسته باطلها قرار بگیرد . و...

نظریه حق و روش عمل پیامبران

هیچگاه خدا به هیچ کدام از پیامبرانش نگفته است، ای پیامبر ۱ تو برآورد موقعیت کن و فساد را کشف کن ۲ - ای پیامبر ۲ تو آنچه را پیامبر ۱ کشف کرده را ، نظام مند و سیستمی کن ۳- ای پیامبر ۳ تو آنچه را پیامبر ۱ کشف کرده و طرحی که پیامبر ۲ روی آن نظر طراحی کرده و پیشنهاد داده را تو اجرا کن ، اثلا هم نظر جدید نده ، اثلا هم تغییری در سیستم و مدل نده ، فقط طبق دستور انجام بده ما چنین فرآیندی را در هیچ یک از پیامبران نمی بینیم .
در حالیکه الله صفر تا صد یک موضوع را به یک پیامبر داده است و از او تکلیف می خواهد (مثلا فساد قوم لوط) ۱- ای پیامبر ۱ اینگونه تبیین کن ، اینگونه راهنمایی کن و بترسان و این کارها را بکن ، اینگونه مدیریت کن و ...

یعنی روش الله تئلیشی نیست، یک امر و یک موضوع را بین ۳ نفر تقسیم نمی کند، بلکه همه وجوه مختلف یک امر و موضوع را یک نفر یا یک جایگاه برعهده می گیرد. که این معنی، زیربنای نظریه اولی الامر است. مسئله توانایی انجام کار با تکه کردن موضوع به ۳ بخش حل نمی شود، بلکه سطح بندی موضوع از درجات خرد تا میانی، تا کلان همگی ذیل یک سرفصل موضوعی می تواند هدفی را محقق کند. امروز حداقل یک نظام پیشنهادی برای این منطق وجود دارد، که در آن موضوعات، تقسیم و جایگذاری و توزیع می شوند، و پس از اجرا، ارزیابی می شوند، تا اصلاحات لازم داده شود، و همچون نظام های غربی، از در وجوه تئلیشی، به هدف و موضوع کار نگاه نمی کند.

حکمت مضاف نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) و دستگاه قضا

اگر نتیجه این کتاب را بخواهیم در یک جمله خلاصه کنیم این است که: باید ببینیم حق چه می گوید و آن را راه حل بدانیم؟ در دعوای به دنبال این باش که حق را به طرفین نشان دهی تا خودشان بفهمند، حق با کی است. قاضی وظیفه اش این است که اولاً افراد را از موضوع تفکیک کند و موضوع را مستقل از افراد بررسی کند. بعد موضوع را برای افراد باز کند رشته ها را باز کند تا خودشان متوجه بشوند حق با کیست و بفهمند از موضوع اختلافی، مثلاً کجاها حق با ۱ است کجاها حق با ۲ است، و هر کس حق دیگری را محترم بشمرد. در این صورت ۷۰ درصد از دعوای بدون نیاز به صدور حکم فیصله پیدا می کند. در الباقی صرفاً برای ختم قائله و پس از مشخص کردن حق برای طرفین قاضی با صدور حکم حق در اصل به حق پافشاری می کند که فرد غیر حق خودش را اصلاح کند و با حق تطبیق دهد. هر گونه عملکرد غیر از این توسط قاضی خیانتی بزرگ به همه سیستم و نظام است. به هیچ وجه خودتان را متکبرانه و پر از منیت نشان ندهید اثلاً نباشید، که در شما بروز پیدا نکند. بعد کارتان این باشد، اولاً حق شناس باشید ثانیاً حق را بشناسانید. یکبار اگر حق را ثابت کنید و مردم کاملاً درکش کنند، دیگر آن مشکل در آن منطقه تکرار نمی شود، همه مردم حق را می پذیرند و قبول می کنند. اگر یک حکم اشتباهی بدهید، همه مردم شاک می شوند و به روشهای مختلف برای اینکه عقب نمانند، دست به تخلف می زنند.

نظریه حق و محکمه های قضایی

تمام دردهایی که بشر می کشد به خاطر این است که اشتباه می کند. احساس درد، آلام و نشانه ای از اراده و عمل اشتباه است، باز خوردی از تصمیم و انتخاب پیشینی ماست، که به محض دریافت آن، ما باید به اصلاح اراده و عمل خود اقدام کنیم. دنیا آزمایشگاه است. برای اصلاح عمل خود باید قبلش، فکر خود و اراده خود را اصلاح کنیم. پس اشتباه کردن و احساس پشیمانی نشانه این است که، درستی و حق اینجا نیست و باید انتخاب خود را تغییر دهیم تا به آن برسیم. در دعوای پدر فرزندی یا خانوادگی حق ثابت است، و با نفریک یا نفر ۲ خود را تغییر نمی دهد. حق در هر موضوعی را خداوند از قبل، تعیین کرده است و حق یونیک (یکتا) و واحد است. هر دو طرف دعوا باید خود را با آن هماهنگ کنند، این اساس آزمایشگاه بودن دنیا است.

محسن کسی که در موضع طلب نیکویی و احسان قرار گرفته است . اگر حق تحقق یافت، می گوییم احقاق ، حق کرده است . وقتی اثر فعل حق ، تحقق یافت می شود حقیقت.

قاضی از موضع حق نگاه می کند ، ببیند چه کسی در موضع حق است و چه کسی بر باطل است . عدالت را کسی بر تافته است ، که آن را محقق کند ، این بر حق است و آن یکی بر باطل .

باید ، با حواس جمع ، فکر ، تصمیم و اراده و اقدام کرد ، نتیجه هر چه شد، بررسی شود ، اگر مطلوب و موفقیت آمیز بود برای مصلحت همگان ، آن را تکرار کنیم و اگر نه باید فکر و تصمیم و اقدام خود را با شاخصهای حق ، اصلاح کرد و مجدداً بازخورد آن را بررسی کرد ، و این عمل را باید اینقدر تکرار کرد تا به مطلوب و نتیجه حق و مصلحانه برای همگان دست پیدا کرد ، راز کار همین است .

نظریه حق و حکم یکتا .

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (القلم/۳۵) آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟!

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (القلم/۳۶) شما را چه می شود؟! چگونه داوری می کنید؟

یعنی مبنای حکم کردن و قضاوت فقط خداوند باید باشد ، و در پاسخ به سوال خداوند از ما ، اینکه چگونه حکم می کنید ، باید قادر باشیم بگوئیم ، بر مبنای حق و درستی که تو تعیین کرده ای ، حکم کرده ایم و می کنیم . کیف تحکمون ، حکم حق یونیک و یکتاست ، حکم حق ، باید یکتا باشد و هر حکمی غیر آن ، باطل است .

نظریه حق و قانون یکتا

عرض شد که قانون در هر موضوع مشخص یکتا و منحصر است و اینکه قانون ها در ۲ دسته کلی ، قانون حق یا قانون دلبخواهی (هر کس برای خودش و به نفع خودش) تقسیم بندی می شود . گاهی ظاهراً قانون حق است ولی، تبصره های آن ، اینقدر بزرگ می شود ، که از خود قانون بزرگتر می شود ، به طوریکه هدف اولیه را نقض می کند . این یک اشکال از سیستم فعلی قانون گذاری است . و راه چاره این است که از سیستم و ساختار تئلیتی منتسکیویی خارج شویم و به ساختار ولایت مبتنی بر اولی الامر ورود پیدا کنیم ، سیستم که اصلاح شد ، قوانین مزاحم و تبصره های فراوان حذف می شود و ... در جستجوی حقیقت ، یعنی در جستجوی راه درست و حق یونیک و انحصاری ، برای مسئله و موضوع مشخص ورود می کنیم .

نظریه حق و قوانین جهانی

قوانین درست ، حقیقی و واقعی ، جهانی اند ، پس الا و لابد باید جایگاههای حق را در جهان ، یعنی بالاترین سطح ممکن بررسی کرد ، در هر سطحی دون آن ممکن است نتیجه خطا شود . در امور خلقی که بحثی نداریم ، مثلاً قوانین فیزیک مربوط به جوش آمدن آب در همه جای جهان از رابطه $q=mc(t_2-t_1)$ تبعیت می کند و این یک قانون جهانی است . در امور جعل هم (حوزه اختیار و انتخاب انسان و احکام و اوامر الهی)، مثلاً اگر حاکمان یک شهر قوانین مالیاتی سنگین و امکان درآمد محدودی را به مردمشان تحمیل کنند و در شهر دیگر به عکس قوانین مالیاتی سبک و امکان درآمدی وسیعی را برای مردمشان ایجاد کنند . خود به خود سیل جمعیت از شهر اول به شهر دوم سرازیر می شود . و هم شهر ۱ دچار مشکل می شود و هم رشد شهر ۲ گرفته می شود .

پس قوانین مشخص و درست و ثابت و حق در گستره جهانی ، اختلافات را ، حل و فصل می کند .

امروزه تاجران شرط ، موفقیت را در جهانی اندیشیدن می دانند ، و پیش فراوان جهانی سازی را شرکتهای جهانی اندیش ، تشکیل می دهند . راز "سیلیکون ولی" (دره ای در آمریکا که شرکتهای بزرگ کامپیوتری در آن قرار دارند) این است که به دنبال تسخیر موقعیتهای جهانی اند . بازی ۱ ، نرم افزار ۲ ، سخت افزار ۳ ، جهانگیر شده است ، علم حق باید جهانگیر شود مذهب حق ، استیل زندگی حق و...
برای اصلاح امور باید قوانین حق را در سطح جهان ، معرفی و تبلیغ و تشویق و برانگیزاند و ...

نظریه حق و ماهیت قانون و قانونگذار

قاعده و قانون و امر بالاتر از گوینده یا تبیین کننده آن یا تصویب کننده است، وقتی که اثبات شد (درستی و کارکرد و تناسیب با کلیت نظام اجتماع و هستی) حتی از گوینده (انسانی) آن هم بالاتر است و شامل خود او نیز می شود .
حدود یا مبتنی بر قراردادهای بشری است که می گویند : قانون . ، یا مبتنی بر فطریات که می گویند اخلاق ، یا عرف است ، یا حکم خداست ، ممکنه جاهایی با هم منطبق بشود ولی در قانونگذاری ، اصل حکم خداست، یعنی اگر بین حکم عرفی و حکم الهی اختلاف یا تقابلی به وجود بیاید ، این حکم عرفی است که باید کوتاه بیاید و تسلیم حکم خدایی شود .

علت اینکه در موارد زیادی مردم متدین ، بر خلاف قوانین عرفی عمل می کنند ، همین است ، که آنها به قانون بزرگتر و مهمتری احترام می گذارند ، مثلا در زمان قبل از انقلاب ، بسیاری از مردم قوانین عرفی حکومت شاه را رعایت نمی کردند ، به سازمانهای اطلاعاتی شاه گزارشات انقلابیون را نمی دادند ، حکومت نظامی را رعایت نمی کردند و ... چون کمک به انقلابیون متدین ، واقعی را حکم خدا و تکلیف خود می پنداشتند ، کسانی که هم آن موقع جانشان کف دستشان بود و هم بعدها در دفاع از ارزشهای متعالی تا درک شهادت رفتند .

نظریه حق و موضوع ظاهر و باطن واقعیت و مجاز صدق و کذب

حق حق نمایی

اگر ظاهر و باطن و حق و باطل را در هم ضرب کنیم ، ۴ حالت به وجود می آید .

۱- درون(باطن) حق و ظاهر حق ، همچون اولیا خدا و پیامبران و امامان ، مصلحان بشری
۲- ظاهر الحق و باطن باطل ، منافق ها ، عمر و عاص ها ، معاویه ها ، بنی صدرها ، که شناخت این افراد بصیرت (چشم باطن بین) می خواهد.

۳- ظاهر باطل و باطن حق ، که ظاهرشان بسیاری را فریب می دهد ، همچون عیار ها ، برخی لوطی ها ، که ظاهرا ، اهل خلاف هستند ولی وقتی موقعیت مهمی پیش می آید ، در نقش مدافع حق ، ظاهر می شوند .

۴- ظاهر باطل و باطن باطل ، همچون فرعونها ، دیکتاتورهای به باطل ، ...
بصیرت ، دیدن باطن حق یا باطل ، امور است . همواره به عدم غفلت از باطن امور ، توصیه شده ایم .
با توجه به سابقه افراد ، که به نوعی کارنامه آنهاست ، می توان مسیر آینده آنها را تا حدودی تشخیص داد .

در جامعه با حرکت مصلحانه ، باید، دروغگوها ، را به سمت بصیرت و اصلاح و توبه سوق داد .

افراد فاسد ، تا دروغ قبلی را اصلاح نکرده اند ، هر حرفی که بزنند، دروغ است .

باید راه نجات برای افراد باز باشد، راه توبه ، باز باشد .

نظریه حق و خود بینی یا حق بینی

نتیجه تقوا جز حق بینی نیست ، اولین باری که به آیه فهمناها سلیمان ، (ما به سلیمان فهمانیدیم) رسیدم قفل کردم حتی یک آیه دیگر نتوانستم بخوانم ، اعجاز را باور کردم ، ما به سلیمان فهمانیدیم!!!!!! ما !!!! یعنی چی ؟ (با خودم می گفتم خدایا چی داری می گی من خودم دارم می فهمم کسی به من چیزی نمی فهمانه و ...) چند ماه سر کار بودم تا معنی این آیه را بفهمم جرات و توان نزدیکی به قرآن را نداشتم .

با خود می گفتم : خدایا من که فلان و فلان و فلان هستم . چرا جرات باز کردن و خواندن کلام تو را ندارم !!!؟؟
بعدها که فرق اصالت ابژه (متعلق شناسایی : چیزی که باید شناخته شود) و اصالت سوژه (فاعل شناسا : کسی که قادر است آن چیز را بشناسد) را در فلسفه درک کردم تازه متوجه شدم از چه مهلکه ای نجات پیدا کردم .(مهلکه خود بینی به جای حق بینی) و خواسته یا نخواستہ چنان منت بزرگی به من عطا شده است.
موضوع فهم پیچیده ترین مسئله انسانهاست که همه تلاشهایشان را حول این موضوع اختصاص داده اند .
الله می فرماید : ما به سلیمان(ع) فهمانیدیم و به داوود(ع) نفهمانیدیم به برادرش آدونیا نفهمانیدیم . با یکدیگر دعا کنیم یا الله خودت آنچه صلاح می دانی را به ما بفهمان .
ملاک فهم بر مرکز الله قرار دارد و او به هر کس که بخواهد و به هر مقدار که بخواهد از این نور جاری بهره مند می کند و نعمت صیورت خود را نصیبش می کند .

نظریه حق و بررسی واژه "رجیم"

با توجه به هم ریشه بودن کلمه رجیم و ترجمه از ریشه رجم می توان گفت
رجیم ، یعنی برگشته از اصل خود (برگردان از جایگاه خود) یعنی جایگاه شیطان این نبوده که شر آفرینی کند شیطان با اراده خودش برگشته است . مجردات و نبات و حیوان که قادر نیستند و اختیار تغییر جایگاه خود را ندارند ، چون اختیار فقط به طایفه جن و انس هبه شده است .
لذا هر انسانی هم که به اختیار از جایگاه تعریف شده خود در عالم خلقت برگردد ، او نیز رجیم است و عملش با عمل شیطان قابل مقایسه است ، و حتی به عنوان شیطان انسی قابل شناسایی است ... وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ... (الإسراء/۶۴) ... در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی!... (البته آنچه به اسم شیطنت و بازیگوشی و شر در خانواده های ما جا افتاده است ، بیشتر شور و هیجان و ماجراجویی کودکانه و یکبار است ، این دو موضوع را نباید با هم خلط کرد و خدای ناکرده به بچه هایی که به مقتضای سن خود شور و سرزندگی دارند ، صفت شیطان داد .)
و می دانیم دلیل اصلی رجیم شدن غرور و تکبر و منیت است . شیطان خودش با اختیار ، از هدف و جایگاه خلقت خودش برگشته است، لذا رجیم و مورد لعنت الله گردید .
کسی حق ندارد شریایی که در دنیا اتفاق می افتد را به الله نسبت دهد . همه شر ها محصول اراده انسانهایی است که از طاغوتهای منتهی به شیطان تبعیت می کنند ، و خداست که غفار الذنوب و خیر الامور ، اصلاح کننده مفسدین است .

نظریه حق و موضوع امانت الهی

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا(الأحزاب/۷۲)

ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد)!

با توجه به این آیه و بررسی جایگاه خاص انسان در کلیت دستگاه خلقت می توان گفت: چون کسی (از مخلوقات قبلی خداوند) این مسئولیت و قدرت و ظرفیت جدید را نپذیرفت، خداوند تصمیم گرفت، موجود جدیدی خلق کند با توانایی خاص که بار این تکلیف را بتواند به دوش بکشد. آن امانت، آن جایگاه خاص انسانی است، که می تواند به اختیار خود به عبد الهی درآید، البته تکلیفی سنگین را هم در پی داشته است.

نظریه حق و بررسی رفتارهای دوگانه انسانها

همیشه آخر تصمیم گیری ها با این مسئله مواجه هستیم. شدن یا نشدن برخی مسیر درست را نمی روند، فکر می کنند اگر برعکس یا خلاف بروند، موفق می شود، چه کسی را فریب می دهند. بسیاری از حوادث جاده ها و اختلافات و دعواها، بر سر همین است. در حالیکه، حقیقت واحد است و غیر قابل تغییر. دسته دوم برای اینکه نتیجه به نفع خودشان بشود، هر گاه اراده و عملی لازم باشد که تظاهر کنند، ما با حق همخوانی داریم، صدای حق و انا الحق سر می دهند و هر گاه با روش درست و حق به نتیجه و نفع خود نتوانند برسند، یا کلا حق را انکار می کنند، یا روی کار باطل خود، اسم حق می گذارند، عوام فریبی می کنند. به هر حال برای این عده مهم و اولویت این است که نتیجه به نفع آنها تمام شود و حق و ناحق، فرع و در خدمت این هدف آنهاست. این موضوع ریشه رفتارهای دو گانه، یا استاندارد دوگانه است.

نظریه حق و هدف خلقت

ما در نقشه فکر خود راه می رویم، از طرفی تنها در صورتی نتیجه و باز خورد درست در عالم واقع به دست می آید که اراده و عمل درستی صورت بگیرد، راز خلقت این است این حکمت درک یدالله است ... **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ...** (الفتح/۱۰) و دست خدا بالای دست آنهاست؛

اگر برعکس به موضوع بیاندیشیم، خدا همه این جهان را آفریده تا فکرها، اراده های انسانها را درست کند.

راز خلقت جهان در این است، که نوع انسان خودش به اراده خودش حق و حقیقت و درستهای عالم را بپذیرد و آن طور فکر کند که کارها به درستی و به سامان انجام پذیرد.

یعنی خدا این عالم را به عنوان قالب و متر و الگوی فکری طراحی و خلق کرده است و میلیونها آیت و نشانه در آن قرار داده است، وقتی ما این قالبها را پذیرفتیم و در چهارچوب آن طی طریق کردیم، ما به شکل آن قالبها و درستها و حق ها در آمده ایم، یعنی به هدف خلقت خود دست یافته ایم.

پس هر کس که فکرش را اصلاح کرد، در اصل هدف خدا را محقق کرده است. و اطاعت و عبادت او را انجام داده است، یاد سخنی از امیر کبیر افتادم: "ابتدا فکر می کردم، مملکت وزیر دانا می خواهد، بعد فکر کردم شاید شاه دانا می خواهد، اما اکنون می فهمم ملت دانا می خواهد"

نظریه حق و نظام جایگاهها در جهان "فلک در کلام الله"

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (الأنبياء/۳۳)

او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید؛ هر یک در مداری در حرکتند!

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (یس/۴۰)

نه خورشید را سزااست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد؛ و هر کدام در مسیر خود شناورند.

حتی در حجیم ترین اجرام هستی، یعنی ستارگان و سیارگان، این چرخه و نظم دقیق برقرار است و همه آن اجزا، مطابق تکلیف خود، انجام وظیفه می‌کنند و از همدیگر پیشی نمی‌گیرند.

بررسی نظریه حق در عمل و نگاه کاربردی به آن

جهت اصلاح امور راه ساده تر، عوض کردن آدمها است، ولی راه اساسی تر اصلاح سیستم و فرآیند انجام امور است، و برای آن هدف، مقدمه کار شناخت و رده بندی جایگاهها است، البته با استعانت از طراح و آفریننده و نگهدار آن جایگاه ها وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (العنكبوت/۶۹)

و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است. سپس هدایت نه اجبار (مردم)، یعنی قرار نیست معجزه ای صورت گیرد، یا راه جدیدی خلق شود، بلکه باید به سبیل و راهی که قبلاً خلق شده است، (حالا کشف شده یا نامکشوف) و یونیک و انحصاری و مشخص است، هدایت صورت گیرد.

نظریه یونیک (یکتایی) و انحصاری و موضوع چند صدایی یا یک صدایی

چند صدایی قبل از تصمیم قطعی و اقدام به عمل شاید توجیه داشته باشد و شیطان هم کارهایش فقط و فقط قبل از انتخاب و عمل انسانها تاثیر دارد و بعد از عمل معمولاً صالحان از شر وساوس شیطانی رها می‌شوند و همه مجرمین، صدای قهقهه مستانه شیطان را و حق نفسشان را (عذاب وجدان) می‌شنوند.

به عقل و تجربه اثبات شد، پس از اراده منجر به عمل، فقط و فقط یک نتیجه امکان وقوع دارد.

وقتی حق ثابت شد، گویی از ازل فقط همین یک حالت وجود داشته است و همه صداهای مختلف پس از روئیت حق و نتیجه خاموش می‌شود، ولی اگر نتیجه غیر حق و ناخوشایند و غیر مصلحانه بود، همه کسانی که آن اراده منجر به باطل را کرده بودند، پی به اشتباه خود می‌برند و به اجبار زمانه و شرایط، خود را اصلاح می‌کنند.

کسانی که موافق طرح و تصمیم حق اولیه بوده اند با شادی به اطمینان نفس می‌رسند و کسانی که مخالف طرح اولیه بوده اند، چند حالت دارد ۱- یا با سالوسی زمینه شکست طرح را فراهم می‌کنند ۲- یا عاقلانه می‌پذیرند و به تبع اندیشه خود را اصلاح می‌کنند، یعنی از اراده اولیه باطل خود، دست بر می‌دارند و اراده حق ثابت شده را، جایگزین آن می‌کنند.

نظریه حق و علم طراز

ما دو دسته علوم داریم، یک دسته علوم مبتنی بر نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) که در صدد کشف و بهره برداری از قوانین حق و درسهای درست از عالم است، یک دسته علمی که راهها و قوانین باطل را کشف و مورد بهره برداری قرار می دهد. مثلا در موضوع امور مالی و معیشتی، یک دسته از علوم به کشف جایگاههای حق امور مالی و بهره برداری از آنها متمرکز است، کار مفید، قرض، زکات و تجاره و ... از آن طرف مجرمین به دنبال کشف و بهره برداری از علوم باطل متمرکز می شود، ربا، دزدی، جنگ ارزی با کشور دیگر، راحت طلبی خود و بدبختی برای دیگران و ... با تکوین تمدن ایرانی اسلامی می توان ۲ آینده را برای علم پیش بینی کرد، علم طراز، تولید شده در تمدن ایرانی اسلامی با هدف نزدیکی و تقرب هر چه بیشتر به حق و سایر علوم عمدتا غربی که در نهایت به ترند گذاری (آینده شناسی، با ادامه روند های موجود)، عموما وحشتناک می انجامد.

نظریه حق و روالهای استاندارد طبیعی

هر حیوان وظیفه به خصوصی در اکوسیستم طبیعی دارد، حیوان ۱ با این شگرد بر رقیب خود پیروز می شود، مثلا با نوک بلند خود بر سر حیوان دیگر می زند و... اگر در روستا یا سایر محیط های طبیعی زندگی کرده باشید به خوبی شاهد این امر هستید که همه چیز گیاه و نبات، به طور اتوماتیک رشد پیدا می کنند، فقط کسی که یک مرغ را از زمان جوجه بودن تا یک مرغ کامل شدنش را دیده است می تواند این مطلب را درک کند، جماد و نبات بر اساس برنامه از قبل تعیین شده، رشد و حیات دارند، ما انسانها به عنوان به تسخیر درآورنده آنها، فقط باید شرایط را برایشان آماده کنیم، خودشان عمل می آیند، کار اصلی را خودشان انجام می دهند، البته طبق غریزه و فطرتی که الله درست کرده و در نهاد آنها قرار داده است و به اجبار و بدون هیچگونه اختیاری مکلفشان کرده است، انجام وظیفه کنند، وظیفه ما درست کردن شرایط و تغذیه و بعد برداشت محصول است، به این اتوماتیک بودن فعالیتها در هر گیاه و حیوان خاص، روال استاندارد طبیعی می گوئیم، که انسانها هیچ دخل و تصرفی در آن نداشته و ندارند. (البته نظریه های شرطی کردن حیوانات و ... مباحث جداگانه ای است) البته امروزه دانشمندان ژنتیک با دستکاری کلیدهای حیاتی در قسمتهایی از فرآیند آن روالها، تغییراتی ایجاد کرده اند ولی اولاً، اصل آن روال کلی، تغییر نمی کند، ثانیاً عموماً محصولات به اصطلاح تراریخته، تفاوت فاحشی با محصولات طبیعی دارند، هر چند به نفع سرمایه سالاران است ولی به ضرر مصرف کنندگان است. (سیب بی مزه، خیار پفکی و ... امروزه بشر به این نتیجه رسیده است که بهترین ترکیب همان روال استاندارد طبیعی است.

تقابل نظریه حق و نفع و ضرر

امام علی علیه السلام:

فِي قَائِمَةٍ سَيْفٍ مِنْ سَيْوِفِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ صَحِيفَةٌ فِيهَا... قُلِ الْحَقُّ وَ لَوْ عَلَى نَفْسِكَ. بر قبضه شمشیری از شمشیرهای رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته شده بود ... حق را بگو هر چند علیه خودت. ثَلَاثَةٌ هُمْ أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَفْرُغَ مِنَ الْحِسَابِ: ... وَ رَجُلٌ قَالَ الْحَقُّ فِيمَا عَلَيْهِ وَ لَهُ. در روز قیامت سه کس از همه مردمان به خداوند عزَّ وَ جَلَّ نزدیکترند تا آن گاه که از حسابرسی فارغ شود: ... وَ مردی که حق را، له یا علیه خود، بگوید

همه عقلا و بزرگان و مصلحان بشری با این قانون موافقتند که : "حق را بگو هر چند علیه خودت" و این چند کلمه خلاصه و جرعه ناب همه علوم و همه تاریخ و همه پژوهشهای بشری است . و تنها راه و پایدارترین راه ، برای رسیدن به صلح جهانی است .

نظریه حق و عدل و استاندارد دوگانه در سیاست

پیامبر صلی الله علیه و آله :

لَا يُكْمِلُ الْمُؤْمِنُ إِيْمَانَهُ حَتَّى يَحْتَوِيَ عَلَى مَائَةِ وَ ثَلَاثِ خِصَالٍ... لَا يَقْبَلُ الْبَاطِلَ مِنْ صَدِيقِهِ وَ لَا يَرُدُّ الْحَقَّ مِنْ عَدُوِّهِ...؛

ایمان مؤمن کامل نمی شود، مگر آن که ۱۰۳ صفت در او باشد... باطل را از دوستش نمی پذیرد و در مقابله با دشمن، حق را پایمال نمی کند . مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۰

کاربست این حدیث قطعا به یکتایی استاندارد در سیاست منجر می شود ولی ، اگر منفعت مادی و زودگذر و دنیای را وارد موضوع کنیم ، کسانی که به دومی اصالت می دهند ، الا و لابد ، دچار درد استاندارد ۲ گانه می شوند ، گاهی آگاهانه و گاهی زامبی وار ، بر آن اصرار می کنند و حرفشان فقط یک کلام است ، باید نتیجه به نفع من تمام شود از هر راه و وسیله ممکن ، لذا اگر ایشان در درجات پایین انحراف باشند ، شاید با موعظه و جدال احسن اصلاح شوند و به استاندارد یگانه حق ، تسلیم شوند ، و اگر نه کار به تقابل در سطوح مختلف حتی جنگ های جهانی می رسد .

و احمقهایی که فکر می کنند با تسلیم شدن به استاندارد دوگانه طرف مقابل ، یعنی کوتاه آمدن از حق ، و تابع باطل و نفع نابه جای دشمن شدن ، می توانند سالم بمانند ، با سیلی سخت زمانه بیدار می شوند و یا بر سر عقل می آیند یا بر سر عناد و لجاجت خود ، هستی خود را می بازند .

در تقابل با اهل باطل ، حق گرفتنی است ، و با مراوده با مستضعفان ، حق دادنی است .

نظریه حق و بررسی در حوزه سیاست خارجه

زمانی جرج بوش دوم گفت ، آنکس که با ما نیست بر ماست و همه چیز را با دایره نفع و خواست من تعریف کرد . کاری که همه متکبران عالم از اول تاریخ انجام داده اند و همگی شکست خورده اند و هنوز درس نگرفته اند .

شعار اهل حق این است ، ما با حق هستیم و هر کس با حق است با ماست و ما با اوئیم و هر کس با حق نیست با باطل است و ما روبه روی او هستیم .

مشکل ما انسانها این است که موضوعات مختلف را با هم قاتی می کنیم و قبل از اینکه موضوعات را تفکیک کنیم و اولویت بندی کنیم ، فوراً می خواهیم به نتیجه برسیم و حکم صادر کنیم .

بوش (رئیس جمهور آمریکا) پس از حمله به عراق گفت: آنکس که با ما نیست بر ماست .

خوب این یک اصل کلی است که دو همسایه می توانند بگویند ۲ همشهری می توانند بگویند ۲ هم استانی می توانند

بگویند ۲ کشور می توانند بگویند یا ... حتی ۲ نفر از اعضای ۱ خانواده می توانند بگویند ، یعنی چه ؟

اگر قرار باشد روی مفهوم منفی ای مثل "نفع من" تمرکز و پرداخته شود ، یعنی تکبر ، یعنی طاغوت ، یعنی باطل امکان ندارد به صلح برسیم . اما اگر از دید ارزشی به موضوع نگاه کنیم، مسئله جور دیگری می شود .

قبل از تمرکز بر این قانون خنثی، باید بررسی کرد، که سابقه چه کسی حق است ، عملکرد و کارنامه چه کسی، باطل.

وقتی حق بودن طرفی مشخص شد ، همه مدعیان حق باید به او بگروند، و وقتی باطل بودن، طرفی مشخص شد، همه

مدعیان حق باید از او تبری بجویند .

حق چیست ، حق حقیقتی مستقل و خارج از اراده انسانها است ، که توسط خالق انسان و خالق کل این سیستم تعیین و تکلیف شده است و با زمان و مکان تغییر نمی کند .

مثلا ارزشهای خانوادگی و دفاع از خانواده در برابر مهاجم ظالم ، در همه زمانها و مکانها ، یک حق بوده وهست .
 مثلا مبارزه با فاسدان و دزدان و... همواره حق بوده و وظیفه حق مداران بوده است و ...
 وقتی به اندازه کافی روی کلمه حق تمرکز کردیم ، و خود را با آن ممزوج کردیم و تحت ولایت اولی الامر بر حق درآوردیم ، حالا قانون هر کس با ما نباشد بر ماست ، معنا پیدا می کند.
 امکان ندارد ، آدم یا طرف منافق، بتواند مدت زیادی دوام بیاورد .
 چون خواسته های درونی او بالاخره خود را نشان می دهد و گرایشش به باطل بالاخره خود را نشان می دهد .
 همه انسانهای سالم الفطره جهان ، باطل بودن اعمال رژیم نحس اسرائیل را (کودک کشی و آواره کردن مردم بی پناه و شکنجه های وحشیانه) باور دارند ، ولی قادر به تفکیک و موضعگیری حق و حقدار و باطل و باطلدار نیستند . ارتباط مدعیان مبارزه با اسرائیل یعنی کشورهای عربی با آن کشور ، پس از سالها رابطه پنهانی بالاخره علنی شد ، یعنی نقاب دروغین و منافقانه خود را برداشته اند ، و این یعنی اصل خود اینها هم باطل بوده است .
 و اینگونه پرداختن قاطعانه به موضوعات نظری ، باعث می شود تا پیچیده ترین روابط بین کشورها را درک کنیم و جایگاه و عکس العمل خود را در قبال آنها تعیین کنیم .

نظریه حق و تقابل با حاکم ظالم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:
 أَلَا لَا يَمْنَعَنَّ رَجُلًا مَهَابَةُ النَّاسِ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالْحَقِّ إِذَا عَلِمَهُ . أَلَا إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ .
 هان ! مبدا ترس از مردم مانع آن شود که کسی حق را بداند و نگوید. بدانید که برترین جهاد سخن حقی است که در برابر فرمانروای ستمگر و منحرف گفته شود.
 امام صادق علیه السلام: كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قُمْ بِالْحَقِّ وَ لَا تَعْرَضْ لِمَا نَابَكَ. پدرم علیه السلام می فرمود: برای اقامه حق قیام کن و از پیامدهایش مهراس.

نظریه حق و ویژگی مومن

انسان مومن خودش را با خدا تعریف می کند، خدا را با خودش و تمنیایش تعریف نمی کند .
 خودش را با حقیقت بیرونی تعریف می کند، نه اینکه حقیقت و واقعیت موجود را به نفع خودش تفسیر کند .
 با این نظریه ، نظریه اصالت منفعت زیر سوال می رود . منفعت در صورتیکه تابع حق باشد ، مطلوب است و اگر در تضاد با حق قرار بگیرد باطل است ، مومن باید منفعت را فدا کند و اگر کسی حق را فدای منفعت کرد می توان به ظالم بودن آن پی برد و می دانیم فرد ظالم ، دین و ایمان درستی ندارد .

نظریه حق و معنای عبادت

هر آنچه خدا قبل از من ساخته و تحویل من داده باید درک کنم ، خواسته اش از خودم را درک کنم و همان را اراده کنم ، عبادت یعنی تسلیم احکام و اوامر و فرامین حق الهی شدن و در اینصورت، هر عملی در این راستا عبادت تلقی می شود . که می تواند به هزاران شکل باشد .

نظریه حق و وظیفه مدعیان ایمان

وظیفه ما این است که آن قطعات پازلی که خداوند درست کرده را به هم ربطش بدهیم، متصلش کنیم، جامعه و هستی را تحت یک سیستم به نظم در بیاوریم، همه چیز را در این سیستم هضم کنیم. ما باید به آن چیزی که خدا طراحی کرده دست پیدا کنیم و آنچه را او می خواهد را، امر و قانونش را در بیاوریم و تئوریزه کنیم، اجماع و اقلان صورت دهیم و تست کنیم، و با تبلیغ نتایج درست و خوب آن، برای مسلمانان قابل پذیرش می شود، بعد تصویب کنیم و سپس مردم جهان را برانگیزانیم، که تسلیم حق شوند تا جهان به صلح برسد. و از آنچیزی که غریبهها و نظام ماده پرست، می گوید، احتراز و دوری کنیم، یعنی در مقابل طرح ماده گراهای منفعت طلب کاپیتالیست، مینا را روی طرح خدا بگذاریم و طرح خودمان در مورد جزئیات اجرایی را در راستای طرح واقعی و حقیقی خداوند، به واقعیت و حقیقت نزدیک کنیم، (طرحی که ماده را در خدمت معنا می خواهد نه اینکه همه چیز را فدای رسیدن به ماده کند) تنظیم و اجرایی کنیم.

نظریه حق و بررسی دروغ

دروغ در دستگاه فکری انسان دچار اختلال می کند، فطرتا ضمیر سالم آن را پس می زند، و مهمترین ابزار اهل باطل برای پیشبرد امور به سمت منافع خودشان (نه مصالح جمع) است. ما باید موضوعات مربوط به خلق خدا را بی کم و کاست بپذیریم (قوانین جبری حاکم بر جماد و نبات و حیوان و جسم انسان) و مطابق جعل خدا (در عالم معنا)، جعل کنیم، (در موضوعات اختیاری و انتخابی، آنچه را مورد رضایت الله است (که قطعاً حق است) اختیار و انتخاب کنیم) مجعولات الله را بپذیریم و در تقابل با آن به جعل باطل نپردازیم. مخالف با جعل خدا (احکام الهی به انسان)، نتیجه اش شرک است. سعادت و انتخاب درست ما، خط کش و میزان و معیاری است که الله برای ما قرار داده است. خداوند، به متقیان خودش، فرقان می دهد، فرق گذاشتن بین حق و باطل، تا باطل را بزنند و حق را اقامه کنند. در این صورت علمی که تولید میشود، علم توحید است. انسان جاعل اهل حق، جعلش تابع جعل خداست، و انسان جاعل اهل باطل، جعلش تابع طاغوت ها منتهی به شیطان است. ما باید، اجزاء تفکرمان را سر جای حق خودش قرار دهیم، چون این تفکر و اراده ماست، که عمل ما را رقم می زند و هر نتیجه ای محصول یک عملی است، ایمان و عمل صالح، به نتیجه صلح می انجامد.

نظریه حق و مقام یقظه در معرفت

یقظه بشر بتواند، هر چیزی را سر جای خودش ببیند، چه در عالم ماده و خلق و چه در عالم معنا و جعل حقیقت هر جا بوده ما باید بدون تعصب، برویم و پیدا کنیم، پیامبر اکرم فرمود طلب علم کنید ولو در چین باشد، البته امروزه می دانیم که در حوزه علوم جعلی پیشرفته ترین نقطه دنیا، ام القری جهان اسلام یعنی ایران است، و هیچ کجای دیگر دنیا در حوزه علوم انسانی و جعلیات اختیاری انسانها، حرفی بهتر و کاملتر از حوزه تمدنی ایران اسلامی ندارد، لیکن در حوزه علوم خلقی مثل انواع فن آوری ها و علوم زیستی و کشاورزی و هر جای دیگر دنیا چیزی برای یاد دادن داشته باشد، دانشمندانی از حوزه تمدنی ما که تولی، آن حوزه را قبول کرده اند، می بایست عزم خود را راسخ و جامعه خود را از آن بهره مند کنند.

نظریه حق و انقلاب فلسفی برگرداندن مرکز فهم به جایگاه درست خود

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (القلم/۱) ن، سوگند به قلم و آنچه مینویسند،

ملاک دستگاه ادراکی حکمت بنیان ، از جایگاه خدایی دیدن است .

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا... (البقرة/۳۱) سپس علم اسماء الحسنی (صفات الهی) را همگی به آدم آموخت ...

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (الإسراء/۸۱) بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است!» با بررسی سیر دستگاههای فلسفی غرب ، به این بر می خوریم ، که پس از موج اولیه فیلسوفان یونان (ارسطو و افلاطون و ...) که همگی اصالت را به ابژه (متعلق شناسایی ، واقعی بیرون از ذهن) داده بودند ، فیلسوف فرانسوی کانت ، انقلاب کوپرنیکی کرد ، (چون تا آن موقع مردم فکر می کردند که زمین ثابت است و خورشید به دور زمین می چرخد ، ولی کوپرنیک و گالیله متاثر از علوم اسلامی وارداتی از شرق گفتند ، که خیر خورشید ثابت است و زمین به دور آن می چرخد و ...) یعنی مفهوم سوژه را ابداع کرد (فاعل شناسایی ، ذهن کسی که باید آن شیء یا موضوع بیرونی را بشناسد) ، و گفت باید اصالت را به ذهن داد و نه موضوعات واقعی بیرونی و اینگونه بود که روگرفت و تصویر برداری از واقعیات بیرون و پردازش ذهنی به آن ، اوج گرفت ، در انقلاب سوم فلسفی ویتکن اشتاین (ملحد، هم جنس باز) مفهوم بازیهای زبانی را ابداع کرد و گفت ، همه چیز عین و ذهن هم نیست، بلکه کلمه است و ... خلاصه یک دنیا مچل و معطل حرفهای ، این به اصطلاح دانشمندان غرب، شده اند و از اصل غافل مانده اند .

انقلاب فلسفی اصلی که باید رخ دهد این است ، نه غیر بینی ، نه خود بینی (ذهن خود) ، نه مشغول شدن به بازیهای بی سر و ته کلامی ، زبانی ، بلکه حق بینی است با منشاء خالق یکتا .

هزاران نفر در مورد موضوعات فلسفی ، نظریه پردازی کرده اند که اغلب آنها با هم تناقض و حتی تضاد داشته اند و هنوز از کلیت فلسفه یک جمله واحد ، حقیقی و واقعی بیرون نیامده است ، در حالیکه در کلام الله ، جز یک کلمه واحد ، چیزی نمی بینیم ، دعوت به حق ، حکم حق ، قانون حق ، عمل حق ، اراده حق ، جایگاه حق ، علم حق ، و ...
... وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (التوبة/۴۰)

اگر نظریه حق را با فرمول تمدن رقیب ، بیان کنیم ، می شود اینکه : برای معرفت فلسفی می بایست ، در ذهن خود هر ابژه و موجود و مخلوق واقعی و بیرونی، از وجود انسان را درست در جایگاه یکتا و حقیقی خودش بگماریم ، در اینصورت نظم فکری پیدا می شود .

راه حلهای مصائب امروز بشری در کتابها نیست ، در اصلاح فکر مردم است ، در گفتمان سازی حق و حقیقت است .

جواب درست مجرد از گوینده آن ، شخص من یا تو یا او یا ما یا شما یا آنهاست .

برخی اصطلاحات پر کاربرد در محاورات اینهاست : درست گفتم ، غلط گفتم ، درست کردم ، غلط کردم ، صحیح است ، اشتباه است ، راه این است ، چاره اینه و از این طرف ، ...

همه اینها حاکی از این است که حقیقت بیرونی، منفصل و جدا از رای خودمختار ماست ، چیزی که خدا تعیین کرده است حق است و اگر ما هم آن را تأیید و انجام دهیم ما هم حق گفتیم و عمل راست را انجام داده ایم ، و اگر خلاف آن باشد ، ما غلط کردیم (عمل غلطی انجام داده ایم) و لذا باید این را از حالت فحش بیرون آورد و به عنوان یک منطقی تفکری و ملاک تصمیم گیری به آن پرداخت .

آنچه در عالم از کاربست قوانین حاصل می شود ، درست است نه حرف و ادعاهای ما .

حرف ما که از ذات ما نشات می گیرد ، باید تغییر کند .

یعنی ما اراده ای کنیم ، که نفسمان، اصلاح بشود، که حرف خروجی از نفسمان به درستی نزدیک شود .

نظریه حق و تفاوت نگاه حکمت و فلسفه در مورد حقیقت

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (الذاریات/۵۶)

من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)!

طبق نظر جوادی آملی، ليعبدون باید ناظر به ليعرفون باشد ليعرفون نَعَمَتَ اللَّهِ... (النحل/۸۳) آنها نعمت خدا را می‌شناسند؛ در حکمت می‌گویند ما بر حقیقت پوشیده ایم، در فلسفه می‌گویند، حقیقت بر ما پوشیده است.

تلقی فلسفی حقیقت را گم کردن، و با چراغ (ساینس) روی سر، در تاریکی به دنبال جواب گشتن، است، در تلقی حکمی ما اگر حجاب خود را (که نفس اماره و منیت خودمان است) کنار بزنیم، حقیقت بر ما می‌تابد. همیشه به مسائل اینگونه فکر کنیم، که چرا خدا این موجود را خلق کرده است، اگر به جواب درستی رسیده باشیم، همان آیت و نشانه ایست برای مسیر حرکت و تعالی ما.

حجاب خود را کنار بزنید، تا حقیقت شما را درک کند. و سپس شما لیاقت درک آن را پیدا می‌کنید. انسان در این رحم عالمی، عین جنین در رحم مادر، است، جنین نمی‌تواند دنیای بیرون را درک کند و بشناسد. انسان نیز نمی‌تواند حقیقت بیرون عالم را درک کند و بشناسد. لذا یکی از متعلقات ایمان، ایمان به غیب است، و مومن می‌تواند حقیقت غیب را با عقل خود دریابد.

نظریه حق و رابطه مردم و حکومت

مسئولین حکومت مبتنی بر حق، روبرو مردم نمی‌ایستند، ایشان وظیفه دارند، که کارگزاران حکومت و مردم را دعوت به حق کنند و در نتیجه امکان بروز شورشهای اجتماعی از بین می‌رود، مودت مردم و دولت بیشتر می‌شود و مردم خود را جزئی از حکومت و پشتیبان آن می‌بینند و حکومت خود را نماینده مردم و جزئی از مردم می‌بیند و... از آن طرف مردم بر حق، تنها حاکمان بر حق را به عنوان والیان بر جان و مال و ناموس و سرنوشت خود می‌پذیرند، حاکمان ظالم و ناحق نمی‌توانند بر آن مردم حکومت کنند. ولو به طور موقت با دروغ و ریا و تشبه خود به حق، اقبالی کسب کرده باشند. تجربه بنی صدر، گویای این حقیقت است.

نظریه حق و مبنای نظام سازی

سیستمهایی اجتماعی و حاکمیتی امروز بشر، که غالباً متأثر از نظامهای غربی است خلیلهاش غیر ضروری است. در نظام سازی مبتنی بر حق باید همه اضافات را حذف کرد، حذف کرد، حذف کرد به آن حداقلی که می‌رسید، که مطلقاً ضروریست، آن را اجرایی کنید، همانها برای اداره جامعه و هدایتش به سمت حق کفایت می‌کند. اینکه آن مطلقاً ضروریها چی است؟ شاید تا این لحظه تبیینشان نکردیم و باید روی آنها کار کرد و...

نظر سنجی نظر مردم یا نظر خدا

ویژن (چشم انداز گرایی) و میشن (ماموریت گرایی) مطلوب این است که: رای و نظر مردم، باید به سمت رای و نظر الله، گردش کند متمایل شود، نه انتظار برعکس آن را داشته باشد. یعنی مردم انتظار نداشته باشند، خداوند از حق خودش دست بردارد و تابع رای آنها شود، که چنین چیزی محال است. و نظم گیتی را به هم می‌زند.

نکته ای که هست در دعا کردن شخص مومن، قرار نیست خداوند از موضع حقی که تعیین کرده است عدول کند، بلکه خداوند زمینه‌هایی را می‌چیند، که مومن دعاکننده که ظرفیت تعالی را در خود ایجاد کرده است، به راههای درست و حق هدایت شود، و از نتایج حق آن بهره مند شود. و این کار بزرگترین نعمتی است که خداوند به بنده اش اعطا می‌کند.

بازخورد سنجی

کارکرد دین قسط است، دین و سطح بررسی‌های ایدئولوژیک، مهمترین موضوع بشر و جهان است. به طوریکه وقتی گوگورین از سفر ماه به زمین برگشت، مسئولین شوروی سابق اولین سوالی که از او کردند این بود که، آیا خدا را آنجا دیدی؟ ... یعنی بشر حتی اگر به بالاترین سطح ساینس و تکنولوژی هم که برسد، باز دغدغه اش پاسخ به سوالات عقیدتی است.

وقتی کارکرد مهمترین موضوعات قسط است، به طور کلی کارکرد بقیه موضوعات بشری هم قسط باید باشد.

نظریه حق می‌گوید هر چیزی در عالم یک جایگاه یونیک (یکتا و واحد) و انحصاری دارد.

نظم یعنی قرار دادن هر چیز خاص، سر جای خودش. عدل یعنی برتافتن این نظم، حسن یعنی لذت بردن و زیبا دیدن، نظم مبتنی بر حق، قسط یعنی دادن سهم هر کس به خودش، هر چیزی که هست.

پس قبل از تعریف این موضوع باید قبول کرد هر چیزی ۱ جای خاص دارد و به خصوص و یکتایی را در عالم اشغال کرده است و کمال او در آن است که دقیقا در همان جا قرار داشته باشد و دقیقا همانجا دیده شود. و در همان جا به کار برده شود، در همانجا از او انتظار برود و در همان جا ایفای نقش کند، در همان جا خروجی دهد.

پس شرط درک درست عالم این است که، اول جاهای (جایگاههای) هر چیز را در عالم کشف کنیم.

یا جایگاهها یا شان یا مقام، شناخت هر چیز به طور خالص، جایگاه خاص آن چیز

اشتباه داروین این بود که قبل از پرداختن به نظام رده بندی جایگاهها، رده بندی حیوانات و گیاهان را شروع کرد و دچار اشتباه شد. مثلا زیست بوم نواحی معتدل، جایگاه چه نوع حیواناتی یا گیاهانی می‌تواند باشد. یا در نواحی بیابانی ... آیا اثلا خرس بیابانی، خرچنگ صحرائی، یا صنوبر قطبی، یا ... امکان خلقت می‌داشت. *هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (الحديد/۴)*

او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت)؛ آنچه را در زمین فرو می‌رود می‌داند، و آنچه را از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه به آسمان بالا می‌رود؛ و هر جا باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست!

یعنی اول مرحله خلقت زمین و شرایط جغرافیایی آن بود، سپس مرحله خلق نوعی نبات و حیوان (مثلا نوع مار یا نوع میمون) و آنگاه بهجت و گوناگونی حاصل از تغییرات میکرو در گونه‌های مختلف. (مثلا مار آبی، مار کوهستانی، مار بیابانی و ...)

رده بندی نبات و حیوان باید اول بنا بر نوع اولیه خلقتشان، سپس تعیین جایگاههای جغرافیایی زمین صورت بگیرد. نوع‌ها قابل تبدیل شدن و این طور به آن طور شدن نیستند. (یکدفعه در دوره کامبرین، خلق شده اند و بدون هیچگونه تغییر نوعی مورد ادعای داروین، تا امروز استمرار داشته اند) و همه تغییرات میکرو (کوچک) صرفا در داخل رده هر نوع، مجال ظهور و بروز پیدا می‌کند. مثلا هیچگاه نوع خرس، نمی‌تواند تبدیل به نوع فیل شود ولی، مثلا خرس قطبی، با خرس جنگلی، (که ماهیت و نوع متفاوتی ندارند)، در شرایط جغرافیایی، تغییرات جزئی و میکرو، منطبق با محیط شده دارند. البته چه در سطح نوع، چه در سطح میکرو و خرد، هوشمندی طراح و فاعلی قادر را، به وضوح می‌توان دید.

نظریه حق و مدل نظام سازی

پیچیده ترین و کامل ترین و زیباترین و اشرف مخلوقات خداوند ، انسان است ، چه از بعد ترکیب جسمانی ، چه از بعد روح و نفس ، لذا بهترین مدل طبیعی که می توان جهت مدلسازی امور مادی اجتماع به آن رجوع کرد ، جسم انسان است ، و برای آن هم اول باید اعضا و جوارح را شناخت ، مطالعه تطبیقی با نظامهای موجود را انجام داد و چیدمان درست دستگاهها را انجام داد . وقتی اول دست و پا و ... جای خود را پیدا کرد ، بعد رگهای خونی مسیر خود را پیدا می کنند .

نظریه حق و حکمت مضاف ، حق در نظام سازی

حق یک جایی است ، (یک جایگاهی در سیستم کلی خلقت) بعد فیزیکی صرف نیست ، مثلا یک سالن سینما را در نظر بگیرید : این شماره صندلی حق شماست ، شما بابتش پول پرداخت کرده اید ، مالکیت دارید ، عدل : هر چیزی را در جای خودش بگذاریم ، شماره صندلی در سینما ، ادراک شما ، عدم اعتراض شما ضرورت این را قبول می کنید .

نظم : وقتی شما ضرورت قرار گرفتن هر چیزی سر جای خودش را بر تافتید (عدل) حالا هر چیزی را سر جای خودش قرار بدهید یا خودشان قرار بگیرند .

حسن : هر چیزی را شما در جای خودش می بینی ، زیبای در می آید ، دیدن نظم ، یعنی حسن روئیت و دیدن این هر کسی جای خودش نشسته ، همیشه حسن ، مستحقه ، استحقاق ، طلب حق کردن همیشه محق معتدل (دارای عدل است بپذیریم هر چیزی باید جای خودش باشد) اعتدال طلب عدل می کند ، همیشه معدل انتظام ، طلب نظم کردن ، نیروی انتظامی یعنی آدمهایی که در جامعه از بقیه طلب می کنند که منظم باشید . منظم ، محقه در مورد کسی که طلب نظم می کند .

استحسان ، طلب حسن و زیبایی کردن ، ظاهر و باطنان زیبا باشد و ... سر و وضعتان را درست کنید . در دانشکده حقوق فعلی ، استحقاق طلب حق کردن در نمی یاد . حق احقاق می شه ، حقیقت ، حسن ، احسان همیشه همیشه احسن ، تحقق حق ، تحقق عدل ، تحقق نظم ، تحقق حسن . وقتی حقیقت مخدوشه کدام عدالت ، وقتی عدالت مخدوشه کدام نظم ، وقتی نظم ، مخدوشه کدام حسن .

نظریه حق و تعریف عدالت

کسی که باطل را کنار گذاشت حق را پذیرفت و در آن مستمر بود آن حق برایش تبدیل به حقیقت می شود . اگر حق را دیدید ، هر چیزی را سر جای خودش می بینید ، هنر بشر در انطباق حق و واقع است ، یعنی عدالت اول حق را بر بتابیم ، بعد واقع را ، بعد با هم منطبق کنیم .

از حق به عنوان یک عقیده ، تا نظم به عنوان عمل عینی ، گپی وجود دارد ، این شکاف را با عدل ، میشود پر کرد . اگر برخی در برابر بی عدالتی ها و ظلم ها صدایشان در نمی یاد ، چون به جور و باطل عادت کرده اند ، چشمانشان به بی نظمی عادت کرده است ، مطالبه عدالت یعنی مطالبه عدل و نظم و حسن و باید بدانید ، هر عملی را عکس العملی است مساوی و در خلاف جهت و اگر ظلمی به کسانی وارد کنید ، قطعا از سوی آنها جوابی مقتضی را خواهید شنید .

نظریه حق و ظلم زورمندان

می دانیم هیچگاه یک نفر یا گروه یا حکومت حق مدار ، سایرین را چه در سطح خود چه مادونتر چه بالاتر را به ظلم و باطل تهدید نمی کند، ولی برعکسش بسیار زیاد بوده است به طوریکه هر گاه به یک فرد یا گروه یا حاکم باطل قدرت و توانی رو کند ، بلافاصله از آن برای حمله و آسیب رساندن به اطرافیانش و هر کس که فکر کند زورش به آنها می رسد استفاده می کند . تا به خیال خودش قدرتش تثبیت و مستدام گردد . فلسفه اش می شود قدرت برای قدرت .

مثلا تهدید با بمب اتم : استفاده کننده و تهدید کننده با بمب اتم ، می خواهد ، با زور بگوید که کار درست آنی هست که من می گویم و باید کاری که من می گویم انجام دهید و ...

نخیر ، کار درست آنی هست که خداوند گفته است و غیر قابل تغییر بوده و هست .

و خداوند گفته ، همه چیز دنیا را به تسخیر شما در آوردم ، تا با آن به مردم ضعیف خدمت کنید و کمک کنید . و با هم از رودخانه عبور کنید ، خداوند موسی را برای نجات قوم فرستاد و دریا را برای نجات قوم شکافت و ... خدا با مردم کار دارد و نخبگان پیشرو وظیفه دارند ، عقب افتاده ها را به کاروان برسانند ، تا نجات برای همه اتفاق بیافتد و اگر نه می شود سرنوشت یونس ، که از قوم خودش لج کرد و ترکشان کرد و خدا با محبوس کردن او در شکم ماهی مجازات و متنبه اش کرد . مخلص کلام اینکه ، نفع من ، نجات من ، خواست من ، تفریح من ، لذت من و ... به درد نمی خورد ، ما باید با هم از این امتحان سربلند بیرون بیاییم . تا مقبول خدا قرار بگیریم ،

سعادت را در فرار به جایی دیگر نجوئید ، سعادت ، با هم عبور کردن از مشکلات است .

نظریه حق و نسبتش با ماندگاری

آنچه که ماندنی و ماندگار نیست باطل است ، حقیقت ماهیت مطلق را بر می تابد ، در قید دوره و شخص و ... نمی گنجد . نوسانات و هیجانات دوره گذار در همه فرآیندهای طبیعی و مصنوعی ، وجود دارد ، ولی پس از طی مدت آن که بسیار کوتاه هم هست ، دوره پایداری فرا می رسد . پس یکی دیگر از معیارهای حق این است که حق پایدار است و باطل گذرا .

نظریه حق و اصلاح اشتباهات گذشتگان

بالاخره باید اصلاح افکار و اقدامات غلط پیشینیان ، از یک جایی شروع بشود ، مثلا آقای مولوی با کمال احترامی که برای او قائلیم ، در قرار دادن کلمه صلح مقابل جنگ ، اشتباه کرده است ، ما جنگ و صلح نداریم ، جنگ و آشتی داریم ، مقابل صلح ، فساد است ، مصلحت و مفسدت صحیح است .

حالا یک عده اصرار دارند تو آن آدم بمانند ، میشه همان داستان اصالت شخص یا اصالت قانون و روش و حکم و خدا و حق پس موضوعات حق و باطل و درست و غلط با گذر زمان ، کهنه نمی شود و اگر اشتباهی هم در زمانهای گذشته ، رخ داده باشد ، اشتباه انسانی بوده است و ربطی به ماهیت حق ندارد و بالاخره روزی مشخص می شود . و زمانی که جاء الحق حق بیاید ، زهق باطل ، باطل و اشتباه نابود می شود . و در مورد اشتباهات گناهکاران هم :

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبُ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أُولَٰئِكَ تَكُونُوا أَلْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (الإبراهيم/۴۴)

و مردم را از روزی که عذاب الهی به سراغشان می آید، بترسان! آن روز که ظالمان می گویند: «پروردگارا! مدت کوتاهی ما را مهلت ده، تا دعوت تو را بپذیریم و از پیامبران پیروی کنیم!» (اما پاسخ می شنوند که:) مگر قبلا سوگند یاد نکرده بودید که زوال و فنايي برای شما نیست؟!!

نظریه حق و خروجی اش ، نظریه شناخت

شناخت هر چیز به طور خاص، شناخت جایگاه خاص آن چیز است و هر چه ارتباط آن با سایر جایگاههای ثابت عالم، را بیشتر بشناسیم، به شناخت کامل تری رسیده ایم. اشتباه داروین این بود که قبل از پرداختن به نظام رده بندی جایگاهها، رده بندی حیوانات و گیاهان را شروع کرد و دچار اشتباه شد. رده بندی جایگاهها مقدمه رده بندی اشیاء و مصداق هاست. زمانی که شناخت ما به موضوع حقی، تعلق پیدا کند، فواد و قلب ما آرامش دارد، ولی اگر به موضوع غلط یا اشتباهی یا باطلی برخورد، ولو اینکه بسیاری آن را تأیید کنند، یک نفس آرام، نمی تواند با آن کنار بیاید و در جستجوی حقیقت است تا به آن برسد و قلبش آرام گیرد.

نظریه حق و انواع علم و عمل

علم حق، به اراده حق و آن هم به عمل صالح منتهی می شود، محال است کسی که به علم حق مجهز شده است و نفس مومنانه ای دارد، دست به فعل باطل و حرام و اشتباهی بزند. علم باطل عمل فاسد می دهد، تقریباً قطعی است، اینکه افراد فاسد از علم حق فاصله می گیرند، و فقط به دنبال شناخت راههای دزدی و راههای دروغ، راههای فرار، راههای زور و جور و باطل باشند. پس با یک تقسیم بندی ساده می توان گفت، علم حق، منتج به عمل حق می شود و دوری از علم حق، هر چه که باشد به عمل غیر حق منتج می شود. ولو اثبات باطل بودن آن مدت زمان زیادی طول بکشد. متأسفانه، ساینسی که در دانشگاههای جهان تدریس می شود (منظور علوم جعل است نه فن آوریهای عالم خلق)، برخاسته از پارادایم کفر کیشی و دئیسم و آتئیسم و عناد با خداوند و حق است، تا وقتی امکان بروز و ظهور و اعتبار دارند، مشکلات بشری عمیق تر می شود و اصلاح نمی شود. وظیفه مردان خدا در جهاد کبیر، مبارزه با این علوم و جایگزین کردن آنها با علم حق است، که به فرموده امام خمینی، همه مشکلات ما از دانشگاه است و درسته از دست پهلوی ها نجات پیدا کرده ایم ولی حالا حالاها از دست تربیت شدگان دانشگاههای شرق و غرب، نجات پیدا نمی کنیم، اگر دانشگاه اصلاح شود، همه شئون مملکت اصلاح می شود...

نظریه حق و تکلیف حوزه و دانشگاه با علم حق

می دانیم علوم حوزوی در نهایت می خواهند، به اسرار قرآن پی ببرند و از آن برای حل مشکلات جامعه بهره برداری کنند، ولی به گفته بسیاری از بزرگان، امروز مهجورترین کتاب در حوزه خود قرآن است، و به هر موضوعی و گفته های هر کسی، می پردازند ولی ...

طبق نظریه حق ما می توانیم، در موضوعات مشخص، علم یونیک و یکتا، برداشت کنیم. تفکیک علوم حوزوی از علوم مدرن دانشگاهی غلط است، ما علم یکتای حق داریم. هر دو گروه باید خودشان را به علم طراز، علم حق نزدیک کنند، اینکه دانشگاه، حوزه بشود یا حوزه، دانشگاه بشود غلط است.

هر دو باید خودشان را به نظام علمی حق، نزدیک کنند. نقطه تلاقی این دو نظام آموزشی، علم حق است. باید مدافع و مشتاق علم حق بود، و نه، علم، دار و دسته و گروه خود. مبدا مصداق آیه ذیل قرار بگیریم:

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (الروم/۳۲)

از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته ها و گروه ها تقسیم شدند! و (عجب اینکه) هر گروهی به آنچه نزد آنهاست (دل بسته و) خوشحالند!

نظریه حق و رابطه رشته فیزیک و سویت

آیا طبیعی است که شما هر چیزی را در جای خودش نبینید؟، آیا طبیعی است، فحشا، اعمال زشت، زیبا قلمداد شود؟ سویت هر چیزی را جوری سر جای خودش قرار بدید که آن هارمونی و تناسب و تجانس، کاملا رعایت بشود، فوزیس تناسب و هماهنگی و تجانس در عالم مادی را می گویند، معادل "سویت" قرآنی ست. شما وقتی ماشینی را طراحی می کنید و می سازید در مورد آن ماشین "سویت" به کار بردید. این مطلب را تا مطمئن نشدم نگفتم، فیزیک رو گرفتی از طبیعت است، معادل آن نیست. در نقشه دینی سویت این ظرفیت را دارد که جای فیزیک بنشیند و مسیر آن را در نسبت با سایر علوم اصلاح و کامل کند و در نتیجه، یک رشته علمی، جدید از آن ایجاد کرد.

نظریه حق و موضع گیری های مافیای علمی در غرب

تمدن هژمون غرب میگوید، باید در اقتصاد و فرهنگ و سیاست و ... طبق نظریه داروین عمل کنید، اگر می خواهید بمانید باید خودتان را با ما هماهنگ کنید. مشکل ما با داروینیست ها همین است. آنها مبنا را غلط گرفته اند. هواداران داروینیسم، از این فرضیه سوء استفاده می کنند، اگر به نفع خودشان باشد، یعنی دیگران مجبور باشند به ساز اینها برقصند، برای آنها داروینیسم بزرگترین، نظریه عالم است، اگر موقعیت و شرایط و حاکم در اختیار رقیبشان باشد، دیگر داروینیسمی نمی شناسند، چون حاضر نیستند خود را زیر بار رقیب ببرند و تابع شرایطی که او تعیین می کند، قرار بگیرند. آنها هسته اولیه ای که همه چیز باید خودش را با آن انطباق دهد، تا سالم بماند را، منافع سرمایه داران کاپیتالیست و حاکمان یهودی و بانکداران و در یک کلام طاغوتهای منتهی به شیطان گرفته اند. این هم یکی دیگر از تناقضات، داروینیسم سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است. که سبب بطلانش می شود. ما الله متعال را، هسته اصلی حق و تکامل می دانیم. که همه موجودات عالم طبق برنامه از پیش تعیین شده ای در مدار و چرخه ای مشخص، اطاعت امر الله را می کنند و کمال ما هم در تبعیت از حقی است که حکم و امر الله است، لذا علمی که از زمین پاگانیسم می روید، در تضاد با علوم توحیدی است. مجددا اعلام می شود ما در علوم خلقی (طبیعی، تجربی، مهندسی و فیزیک و ریاضی) هیچ اختلافی بین خود و آنها، یا آنها با خود نمی بینیم، محل دعوای ما، علوم جعل است، علوم انسانی مرتبط با اختیار و انتخاب فرد و گروه و سازمان و کشور و تمدن در موضوعات سیاست و اقتصاد و فرهنگ و ...

نظریه حق و چیدمان درست واژه ها برگرداندن معنای هر واژه به اصل خودش

در جامعه واژه های زیاد غربی و شرقی و قرآنی رواج پیدا کرده است و هیچکدامش هم جای خودش استفاده نمی شود. بشر امروز برای مفاهیم با یکدیگر خودش را زیر این حجم عظیم واژه، دفن کرده است، در بسیاری از موضوعات دچار سوء فهم شده است، در بسیاری از موارد در دام التقاط افتاده است. یعنی واژه های قرآنی (که بر حق بودن آنها شکی نیست) بر مفاهیم وارداتی از غرب حمل شده است، که با مفهوم اصلی آن متفاوت و گاهی در تضاد است، آیا ظلمی بالاتر از این به قرآن شده است، **وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** (البقره/۴۲)

و حق را با باطل نیامیزید! و حقیقت را با اینکه می دانید کتمان نکنید!

یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران/۷۱)

ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می‌آمیزید و) مشتبه می‌کنید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند)، و حقیقت را پوشیده می‌دارید در حالی که می‌دانید؟!

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرُفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (المائدة/۴۱)

ای فرستاده (خدا)! آنها که در مسیر کفر شتاب می‌کنند و با زبان می‌گویند: «ایمان آوردیم» و قلب آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسازند! و (همچنین) گروهی از یهودیان که خوب به سخنان تو گوش می‌دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند؛ آنها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نیامده‌اند؛ آنها سخنان را از مفهوم اصلیش تحریف می‌کنند، و (به یکدیگر) می‌گویند: «اگر این (که ما می‌خواهیم) به شما داده شد (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد،) بپذیرید، وگرنه (از او) دوری کنید!» (ولی) کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی‌درپی او) بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی؛ آنها کسانی هستند که خدا نخواستۀ دلپایشان را پاک کند؛ در دنیا رسوایی، و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد.

نظریه حق و مبنای حق بودن خدا

انسان خدا گرا، حق را به الله می‌دهد، ما به تبع او تعریف می‌شویم، او برای ما حد و حدود تعریف کرده است، ما ابتدا به ساکن، خودمان حدود نمی‌گذاریم، نتیجه اینکه، تکلیف و حدود بشر تابعی از حدود خدا تعریف می‌شود. بعضی کارها مخصوص خداست، ما نباید بعضی کارها را دست کاری کنیم.

تو این دنیا برای جایگاه خدایی، فقط یکی می‌تواند وجود داشته باشد، فقط برای یک خدا جا هست لا اله الا الله اگر فقط یک خدای دیگر بود، تراحم بین آنها اصالت حق و قوانین را زیر سوال می‌برد و جهان خلقت، شکل نگرفته نابد می‌شد. لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (الأنبياء/۲۲)

اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد)! منزّه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند!

أَمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ بَاهِجَةً مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (النمل/۶۰)

(آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده؟! و برای شما از آسمان، آبی فرستاد که با آن، باغهایی زیبا و سرورانگیز رویانندیم؛ شما هرگز قدرت نداشتید درختان آن را برویاندید! آیا معبود دیگری با خداست؟! نه، بلکه آنها گروهی هستند که (از روی نادانی، مخلوقات را) همطراز (پروردگارشان) قرار می‌دهند!

نظریه حق و وظیفه انسانها با موجودات عالم

قرار نیست در تبیین نظریه حق، جای وسایل و اشیا و موجودات را تغییر دهیم. کاری که ما باید بکنیم این است که، جای درست و به جا و به حق هر شی موضوع انسان و کار و .. را پیدا کنیم و بفهمیم کشف کنیم، سپس آن را قبول کنیم، تأیید کنیم و در عمل به کار ببریم. اگر واقعا آن عمل درست و حق باشد، خروجی مثبت و مفید است و اگر نه خیر.

نظریه حق و سنت الهی

در سنت الهی تبدیلی صورت نمی گیرد. مثلا اگر امروز کاری گناه بود، فردا شرایطی پیش نمی آید که گناه نباشد. اگر امروز کاری واجب بود، فردا شرایطی پیش نمی آید که واجب نباشد، (استثنا احکام ثانویه را کنار بزارید) اگر گناهی عمومیت پیدا کند، مشروعیت پیدا نمی کند، در حالیکه اگر از عینک تمدن رقیب (غرب) به این مسائل نگاه کنید با یک اختلاف زاویه ۱۸۰ درجه ای رو به رو می شوید. آنها می گویند کاری به نظم و سیکل طبیعی و حق نداریم، اگر انسانها، خواستند که به همجنسگرایی رای دهند، می توان آن را از قانون عرفی به قانون رسمی تبدیل کرد و اینچنین است که این گناه آشکار، امروز در غرب کاملا پذیرفته شده است و همین مخالفت و عنادشان با نظم طبیعی، جامعه آنها را متلاشی می کند. با نظریه حق می توان نظریه های، مشوق و مروج گناه را ابطال کرد. این توجیه که (گناه همه گناه هیچکس نیست) که مایه عذاب قوم لوط و .. بوده، امروز در شکل ظریف و زوررق دار به خورد مردم جهان داده می شود.

به هر حال در علم حق و پارادایم توحیدی، این نوع اشتباهات باطل و توجیحات گناه، جایی ندارد.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (البقرة/۲۵۶)

در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین این، کسی که به طاغوت [= بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

نظریه حق و آسیب شناسی قانونگذاری

برای اصلاح، ساختارهای غلط و باطل و اشتباه باید، قدرت ساختار شکنی داشت و از پایه اندیشه تولید کرد. حاکم حق به حق حکم می کند. و مردم حق مدار، تنها حاکم حق را بر می تابند، پس راه اصلاح امور در جامعه این است که عقلا و امامان جامعه، مردم را بیشتر و عمیق تر با حق آشنا کنند.

بچه نمی تواند تشخیص بدهد، استفاده نا به جا از چرخ گوشت باطل است، نباید دستش را در آن بکند، شما علم دارید او را از آن محل دور می کنید، همین فرقان را می توانید در حوزه های کلان به دست آورد.

شما اول باید حق را تبیین کنید، از دل حق، قانون را در بیاورید، طی کردن مسیر برعکس باطل است، نمی شود شخصی یا عده ای با هر مبانی غیر حقی، قانونی وضع کند، و دیگران را الزام به قبول آن به عنوان حق کنند و... همه قوانینی که تمدن رقیبمان (غرب) گذاشته اند، محل اشکال است، چون انسانهایی آنها را وضع کرده اند که فاقد فرقان بوده اند، چون فرقان در کسی جعل می شود که تقوا داشته باشند، و کسانی که در پارادایم پاکانیسم (کفر کیشی) زیست می کنند، از حداقلهای ایمانی، بی بهره اند.

هر چه حق است قانون است نه بالعکس، چه بسا قانونهایی که باطلند و در ظاهر باطلهایی که جنبه حق و قانون دارد. تشخیص بر حق بودن یک قانون، تشخیص اینک که چه چیز حق است چه چیز نه، ظریفترین نکته هاست. معمولاً دعوای بشر از قانون به بعد است، حال آنکه مسئله ما در طراحی سیستم از قانون به قبل است.

آن کس که تشخیص داده این قانون حق بوده آیا صاحب فرقان بوده است یا نه؟ کسی که تقوا ندارد، فرقان ندارد.

داوری مبتنی بر حق است، کسی که تقوا داشته و تشخیص داده است. قضاوت نسبت به حق النفس، حق الناس، حق الله موضوعیت دارد. سهم و حق هر کس را به خودش پرداختن را، قسط می گویند.

نظریه حق و درک حضور خدا

باید از لحاظ معرفت به نقطه ای برسیم که خدا را فعالتر از هر فعالی ببینیم، و بخواهیم مثل او عمل کنیم. نباید او را خنثی و کارمند و مطیع و یکجا نشسته و بی اقدام تصور کنیم، او در همه مناسبات و روابط یک طرف مهمه بازی است، بلکه مهمترین بازیگر هر جلسه ای اوست، و وقتی حضور خداوند را با با صفات بزرگش حس کردیم، افکار و رفتارمان در مغناطیس ایمانی، به خود شکل می گیرد. **إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (الإنسان/۲۹)** این یک تذکر و یادآوری است، و هر کس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش برمی گزیند!

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (الإنسان/۳۰)

و شما هیچ چیز را نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد، خداوند دانا و حکیم بوده و هست! **يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (الإنسان/۳۱)** و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) در رحمت (وسیع) خود وارد می کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی آماده ساخته است!

نظریه حق و تفاوت نگاه اسلام و مدرنیسم

حرکت در تکوین مردم اینگونه است که، اول ناس (مردم) بشود ملت، آنگاه ملت تبدیل به امت شود. قوم ایرانی لایق بود شد امت، یک آدم با وجودی آمد (امام خمینی)، اداره کرد، هدایت کرد، شد انقلاب. مادامی که ارتباط معنادار بین افراد را تعریف می کنیم، مردم، مردم می مانند. هر وقت هر کس سر جای خودش قرار گرفت، مردم امت می شوند. آیا ما می خواهیم نظام سازی کنیم، یا اینکه صرفاً نظم به وجود بیاوریم؟ نگاه ارتباط معنادار بین اجزاء، در نگاه مدرن مخدوش است ما باید هر چیز را سر جای خودش بگذاریم، این همیشه نظم. این دو نوع نگاه متفاوت، ۲ نوع اجتماع متفاوت می سازد.

نظریه حق و کاربردش در مذاکرات شغلی و روابط اجتماعی

در مذاکرات به دنبال رام کردن خودت و طرفهایت به جایگاه حق باش در اینصورت قطعاً نتیجه درست و پایدار حاصل می شود. رمز مذاکره موفق این است، رمز رسیدن به تفاهم مفید سازنده این است. باید خودت و دیگری را به تفاهم بر سر جایگاههای حق، در موضوع مورد بحث برسانید، به این کار اقناع (قانع کردن) گویند. اگر این مطلب به عنوان مبنای روابط شغلی، فهم عام شود، درصد بزرگی از مشکلات اشتغال خرد حل می شود راهکار اصلی موفقیت در همه مذاکرات این است که پیش فرض طرفهای مذاکره این باشد، حق ثابت و یونیک و انحصاری است و افراد متغیر هستند. این حق نیست که باید خود را با خواست افراد تطبیق دهد، بلکه این خواست و اختیار و انتخاب افراد است که باید، حق را بشناسد و خود را با آن تطبیق دهد.

ما یک حق داریم، که لاتغیر است، یک فرد داریم که صاحب نظر است.

سنت الهی و درست الهی غلط نمی شود، و ضرب المثلهای درست قدیمی که باور تمدنی ماست و قرآن خدا، دروغ نمی شود. نظر و حرف درست، همیشه تاریخ درست بوده، می ماند و خواهد ماند. اعتبار درست ماندن احکام و قوانین حق، خود ذات الهی است. اعتبار کلام حق و درست به الله است.

نظریه حق و زندگی واقعی یا خیالی

در روستاها، افرادی که کمتر با تکنولوژی عجین اند و زندگی شان با طبیعت همراه است، زیادند. زندگی واقعی و طبیعی است، در سکند لایف (زندگی دوم در فضای سایبر) افراد از زندگی اول به نفع زندگی دوم کسر می گذارند، نتیجه اینکه، دنیای آنها، ذهنی آواتاری و خیالی است، که اصطلاحاً به زندگی مجازی معروف شده است. هر قدر دنیا گرایی در انسان بیشتر باشد، انحطاطش بیشتر است. یکبار در مدرنیسم، ارتباط معنادار بین اجزا تعریف می کنیم، همیشه سیستم. یکبار هر چیزی را سر جای خودش می گذاریم می شه حق و عدل و نظم و حسن ما به تعریف ۲ نزدیکتریم، بدانیم جای هر چیز کجاست، آن را پذیریم، آن را سر جای خودش قرار بدهیم، آن را زیبا ببینیم، ما می گویم تاویل عالم نه تفسیر و نه تغییر، استحسان، طلب زیبایی کردن. حق زنده، ثابت و پویا و جاری و قطعی است، هر کس آن به آن داره لحظاتهش میمیرد، محصور بودن در زمان و مکان و بعد بخش واقعیت زندگی را رقم می زند. عالم یعنی علامت نشانه ها، حکیم اول میره تا عالم را کشف کند، مومن به دنبال پاسخ این سوال است که، آیه هر پدیده ای چیست؟ در نگاه مدرن، سوال اصلی این است، ماده اولیه هر پدیده ای چیست؟ به اعتقاد متدینین، حقیقت تنزیل پیدا کرده است، و در پی کشف این سوالند که اول این عالم، چی بوده که نازل شده اش، این است. قرآن را فقط معصوم می تواند، تاویل کاملی ارائه دهد.

نظریه حق و ویژن و میشن درست

مدل ما برای ویژن (چشم انداز گرایی) و میشن (ماموریت گرایی) جامعه، بهتر از تمدن رقیب (غرب) است. ما یک صراط مستقیم داریم، اول وظیفه خود را فهمیدن آن می دانیم، بعد تغییر خود به گونه ای که وارد در آن صراط باشیم، وضع موجود خودمان را پیش فرض می دانیم، ویژن خیالی هم نمی خواهیم داشته باشیم، صراط مستقیم کفایت می کند. شناخت حق و راه مستقیم و سبیل الله و اراده رفتن به سمت آن گاهی وضع موجود، حرکت به سمت انحطاط است، وضع مطلوب حوزه اش استعلاست، این دو نوع تفکر، رونده خود را به ۲ مقصد متفاوت، و بلکه متضاد می رساند. اینجاست، که اهمیت اختیار و انتخاب مقصد و راه، خود را نشان می دهد.

نظریه حق و جایگاه توحید

در مباحث خداشناسی، توحید را میشه روئیت کرد، نه خدا را، دکترین اسلام نفی اصالت تثلیث (همه مبانی را ۳ تایی دیدن) و نفی اصالت ثنویت (ین و یانگی) است، اصالت را به توحید می دهد، (دو تایی های حق و باطلی که باید باطل را زد و حق را اقامه کرد). حالا توحید کجاست؟ همان اصالت به ثبات در پس دنیای متغیر است. روئیت توحید، یعنی روئیت حوزه وحدانیت، یعنی با منطق توحیدی پدیده های عالم را دیدن، یعنی رسیدن به درجه فرقان و فرق گذاشتن و تفکیک بین حق و باطل. یعنی در همه حال زدن باطل و انتخاب حق.

نظریه حق و راه حل اتحاد اختلافات فرق اسلامی

با یک شناخت معمولی از جوامع مسلمان اهل سنت، می توان این را دید که آنها، در زمان گذشته گیر کرده اند، باید آنها را رد کرد و عبور داد به زمان حال. تا از آن فضای تاریخی مبهم بیرون بیایند و دین در زندگیها جاری شود، در حال و واقعیات جاری روز شنا کنند، قدرت اجتهاد به حق از منابع غنی اسلامی را پیدا کنند، به نقش ویژه و بسیار مهم، امامت و خلافت و حکومتداری پیامبر (ص)، تاکید شود و به مفهوم آیه ... **وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا** (الفرقان/۷۴)... و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان! فکر کنند، با مطالعه شیعه از حیث داشتن اصلی به نام امامت، خود و جامعه خود را به درجات بالاتری ارتقاء دهند. در گیر مسائل نوپدید و روزآمد بشوند. با همه فرق اسلامی چون بر آیات حق و جوابهای حق، توافق کامل دارند، به راحتی می توان اجماع تشکیل داد، علما از همدیگر نظر خواهی کنند، مثلا بگویند، راه حل شما برای این قضیه چیست؟ اگر حق بود که ما هم تائید می کنیم و اتحاد موضوعی شکل می گیرد، اگر نا حق و غیر منصفانه بود، می گوییم، اول خودتان آزمایش کنید، اگر جواب گرفتید، ما هم اجرا می کنیم و بالعکس نتیجه اینکه، تمرکز و تاکید بر شاه کلید حق، هر نوع تفرقه ای را می سوزاند.

نظریه حق و مدعیان اسلام و ایمان

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (الحجرات/۱۴)

عربهای بادیه نشین گفتند: «ایمان آورده ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند، خداوند، آمرزنده مهربان است.»

ادعای اسلام آوردن و اظهار ایمان کردن، یک بخش قضیه است.

سوال آیا طرف دیگر، یعنی متعلق اصلی ایمان (خدا ی یکتا)، آن ایمان و اسلام را قبول می کند. آیا هر کس طنابی را به سمت آسمان بیاندازد، سر دیگر طناب گرفته می شود.

نگاه سطحی به اسلام و ایمان، کسی را نجات نمی دهد، سعادت مند نمی کند. موضوع رضایت خداوند مهمتر از ادعاهای

ماست. قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (المائدة/۱۱۹)

خداوند می گوید: «امروز، روزی است که راستی راستگویان، به آنها سود می بخشد؛ برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن می گذرد، و تا ابد، جاودانه در آن می ماندند؛ هم خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خدا خشنودند؛ این، رستگاری بزرگ است!»

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (التوبة/۱۰۰)

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا

قَرِيبًا (الفتح/۱۸)

خداوند از مؤمنان -هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دل‌هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود؛

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (المجادلة/۲۲)

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب الله» اند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند.

جَزَاءُ لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (البينة/۸)

پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن می‌مانند! (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد!

نظریه حق و قانون برنامه نویسی کامپیوتری

آنهایی که از خدا ایراد می‌گیرند باید بگویند، چی به جایش؟ باید شرح مسئله و راه حل بدیلی که ادعا می‌کنند، را ارائه دهند. مثلاً بگویند اگر خورشید اینگونه نباشد، چطور باشد؟ اگر اکوسیستم زمین اینگونه نباشد، چطور باشد بهتر است؟ اگر نظم حکومت داری آنگونه که در سلسله انبیاء و ائمه تعریف شده است نباشد چی به جایش؟ و ... برنامه نویسهای کامپیوتر، ضرب المثل معروفی دارند که می‌گویند، ماشین (کامپیوتر) هیچ وقت اشتباه نمی‌کند، اگر نتیجه ای که می‌خواستید، نگرفته اید به خاطر اشتباه انسانی است. خدایی که همه ماشینهای عالم را خلق کرده است، هیچ وقت اشتباه نمی‌کند. خدایی که وضع کننده قوانین و نگهدارنده آنهاست.

اگر شرایط فعلی به دست انسانها به وجود آمده است، خدا با نشان دادن این مصیبتها می‌خواهد چیزهایی را به ما بگوید که یک جاهایی از انتخاب‌ها و برنامه‌های شما انسانها اشتباه است. باید برنامه‌مون را درست بنویسیم و درست اجرا کنیم تا همه چی درست بشود.

کارکرد آموزشی این جهان، باعث می‌شود، اشکالات انسانی مشخص بشود و با اراده خود انسانها، اراده اصلاح رقم بخورد

نظریه حق و خلق و جعل قرآنی

با بررسی موضوعاتی که خلق الهی به آنها تعلق دارد، مثلاً
 إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (البقرة/۱۶۴)

در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند!

و موضوعاتی که جعل الهی به آن تعلق می‌گیرد، مثلا

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/۳۰)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

به دو حوزه کاملا جدا از موضوعات مختلف بر می‌خوریم، هر آنچه از جماد و نبات و حیوان و ملک و جسم انسان و فیزیک و شیمی و ریاضی و .. هست همه در دسته مخلوقات الهی قرار دارند، انسان قادر به خلق موجودی جدید از صفر طراحی اش، نیست. قوانین این حوزه کاملا جبری است و اختیار انسان در این حوزه هیچ تاثیری ندارد، مثلا جا به جا کردن اشیاء به مقدار مشخص نیروی فیزیکی می‌خواهد و ربطی به اراده و خواست انسان ندارد.

اما حوزه دیگری از موضوعات است که خداوند در آن زمینه‌ها جعلیاتی دارد، فقط انسانها (از کل مخلوقات عالم) هم می‌توانند جعلیاتی داشته باشند. (لعنت بر کسی که اولین بار واژه بسیار مهم جعل را بر روی کلاهبرداری‌ها و ... گذاشت و مردم را از درک مفهوم واقعی آن محروم کرد)

حوزه جعل انسانها مربوط به موضوعاتی است که با اختیار و انتخاب و اراده انسان، سر و کار دارد.

مثلا الذی جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (ق/۲۶)

(مشرک) همان کسی که معبود دیگری با خدا قرار داده، (آری) او را در عذاب شدید بیفکنید!

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (الملك/۱۵)

او (خداوند) کسی است که زمین را برای شما رام کرد، بر شانه‌های آن راه بروید و از روزیهای خداوند بخورید؛ و بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست!

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (البقرة/۶۶)

ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسلهای بعد از آنان، و پند و اندرز برای پرهیزکاران قرار دادیم.

جعلی که خداوند رقم زده است درس و عبرت از یک حادثه عذاب بوده است ولی انسانها ۲ نوع جعل را رقم می‌زنند، یکی جعل مومنینی که عین همان، جعل خداوند را به عنوان انتخاب و جعل خود می‌پذیرند، درس گرفتن و اصلاح رفتار خود و گناه نکردن، یکی جعل کافران و مشرکین و معاندانی که ضد جعل خداوند، آن حادثه عذاب را اتفاقی و بی‌اهمیت و قابل صرفنظر، جعل می‌کنند. خوب با این ترتیب مشخص است که بالاخره در انتهای کار چه کسانی سعادت‌مند می‌شوند چه کسانی مستحق و لایق عذاب.

پس حوزه خلق، مخصوص خداوند است و هر چه می‌بینیم حق است. حوزه جعل، بین خداوند و انسان مشترک است، خداوند جعلیات حقی دارد که انسانها را اجبار به پذیرش آنها نکرده است، اگر انسانها با اراده خود، جعل کردند همانکه خداوند جعل کرده است، موفق و پیروز و اهل حق هستند و اگر با چموشی بر خلاف جعل خداوند، فکر و اراده و انتخاب کردند، جزء دسته اهل باطل قرار می‌گیرند.

نظریه حق و تمایز نگاه به موضوع امنیت

انسان هم در بعد حیوانی خودش دفاع غریزی دارد. مثلا در نزدیکی دست به جسم داغ، بلافاصله و بدون فکر کردن، دستها را عقب می کشد و ...

هم جایی که فکر می کند، باید دفاع کند به طور عقلانی این کار را می کند، مثلا دفاع از عقیده و کیان و سرزمین خودش. ارزش گذاری می کند، میزان هزینه و فایده را برآورد می کند، به میزان ارزش گذاری تا جایی جلو میرود که جان خودش را هم می گذارد. موجود زنده اگر دفاع نکند، نابودی خودش را رقم زده است.

امنیت در غرب، حسی، نسبی، ذهنی است.

امنیت از منظر امام، قطعی و عینی است.

در این موضوع هم می توان به وضوح تاثیر اعتقاد به نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موضوع در عالم خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) را دید، کسانی که به حق باور دارند، فکر و عملشان با کسانی که به غیر حق باور دارند، کاملا متفاوت است.

نظریه حق و نقد فلسفه علم غربی

ما در هر صورت در زمین خدا و با قوانین او و با خواست و رای (من یشاء و من تشاء) او بازی می کنیم.

انسان غربی ته همه بحثهایی که می کند آرامشی وجود ندارد.

و بشر برای رسیدن به آرامش است که دنبال فرینچ و این دسته از علوم می رود.

شناخت عامل اصلی رسیدن به آرامش و اطمینان به قلب، در فیلمها و سریالهای غربی از جمله (فرینچ) گم شده است، این وظیفه ماست که باید تولید کنیم و در اختیار بشر قرار بدهیم.

این حجم رشته عظیم علوم، به این شکلش، علم لا ینفع است، هیا هو برای هیچ.

اگر برگردیم به خویشتن خویش و به قرآن و نگاهی که در دین وجود دارد، قطعاً این مشکلات را برای همه بشریت خواهیم توانست، حل کنیم.

علم در واقعیت بیرون از ذهن انسان، مثل این میز می ماند، کوچک و بزرگ نمیشود، اندازه و ابعادش این است، تغییر و تحولی ندارد، علم درست و حق تا همیشه تاریخ درست و حق باقی خواهد ماند. و هر چه که در جزئیات علوم جلو برویم، اندازه کلیت آن را تغییر نمی دهد، فقط تشت ذهن خود را از مقدار بیشتری از آن پر کرده ایم.

علم حوزه خلق یونیک و یکتا و واحد است و تقریباً کسی در مورد فرمولهای فیزیک و ریاضی و ... دعا و اختلاقی ندارد.

علم در حوزه جعل (علوم انسانی مرتبط با اختیار و اراده و ...) به دو دسته کلی تقسیم می شود، علم تولیدی متدینین و مومنان و حق باوران که ثبات و پایداری و آرامش قلب مشخصه های آن هستند و سایر علوم متکثر و متغیر و تفسیر پذیر و قشری که مدت پذیرند و با گذشت زمان و نظریه جدیدتر ابطال پذیر می شوند و ..

حقیقت و قانون خدا یکی است و تغییر ناپذیر است.

مغز مادی را با ابزار مادی بیشتر از بعد مادی نمی تونیم ازش ادراک داشته باشیم.

نظریه حق و مصیبت دموکراسی

وقتی انسان آرمانی که باید الگوی همه باشد، فاقد اخلاق شد، سیاستمدارش نگاه می‌کند، ببیند آحاد جامعه اش چی می‌خواهند، همان را شعار خودش قرار بدهد، ولو بی اخلاقی باشد، و فقط دنبال رای گرفتن از هر راهی است. باید منتظر فروپاشی آن جامعه و تمدن بود.

این مصیبت دموکراسی است که یک هنر پیشه می‌تواند، بدون سواد و تجربه تخصصی، (فرماندار ایالتی کالیفرنیا مهمترین شهر آمریکا)، بشود.

مسخره بودن این انتخاب به این مثال می‌ماند که: همه شما با هم رای بدید این فرد بشه جراح قلب، بعد یکی یکی برید روی تخت تا روی شما جراحی کند، یعنی یک بازیگر با رای گیری به شغل جراح انتخاب بشود؟! آیا عقلانی است؟ قطعاً خیر و جواب می‌رسد که یک انسان متعهد برای جراح شدن، باید دانشگاه برود، علم تخصصی است و... حال چطور با رای عده ای از مردم آمریکا، یک آدم بی تخصص مرتبط، به سمت سیاستمدار ارشد کالیفرنیا انتخاب می‌شود؟! در نظریه حق، پس از علم حق به ساختار شغلی حق می‌رسیم که هر فرد متقاضی هر شغل مهم، قبل از انتخاب شدنش به آن سمت، باید مراتب تخصص و تعهد مربوطه را بگذراند، تا هم خودش به اعتماد به نفس لازم برسد و هم مشتریان، بتوانند با توجه به سابقه و کارنامه اش با او همکاری کنند.

نظریه حق و نقش معلمان بشری

امروز استاد دانشگاه ما، در علوم مدرنیستی، تسلیم تفکر نیچه می‌شود، باطل حق نما، آن استاد، دانشجوی ما را وادار می‌کند، که برود، ۱۰ جلد آنها را بخواند، (کتب ضاله) از دلش پایان نامه دکتری در بیارورد. به زور سر دانشجو را می‌گیرند، به کرنش در برابر خدایان آلوده شان. سر اینها را به زانوی آنها می‌سایند. حسین اول حقیقتی را تبیین می‌کند، بعد خودش را فدای آن حقیقت می‌کند. اگر دین جدم (که جز حقیقت، نیست) جز با کشته شدن من بر پای نمی‌ماند، ای شمشیرها مرا دریابید. لذا باطل از این جهت انباشته شده و در سطح عالم گسترده شده است که، مافیای علمی مدرنیست، همچون جرائم سازمان یافته، مشغول، ضایع کردن و تسخیر مغز و فکر جوانان، کشورهای مختلف هستند تا از بین آنها برای خود یارگیری کنند و انرژی و سوخت تمدن نحس خود را تامین کنند.

نظریه حق و موضوع مستورات (آنچه از درک انسان عوام پوشیده است)

آنچه از چشم ما مستور است، از دید متخصص آن موضوع عیان است. مثلاً یک میکروپ شناس به راحتی موضوعی به نام انواع میکروپها را درک می‌کند و برایش عیان است، ولی برای اکثر مردم، ولو متخصصان علوم دیگر باشند، این موضوع مستور (پوشیده) است.

از منظر فلسفه مدرن، یا چشم ما مستوره، یا عالم مستوره، هگل در نظریه ال‌ثیا خود می‌گوید، عالم مستور است، پرده کنار می‌رود، ما می‌بینیم، یا پرده ای جلوی چشم ما هست که با خودنمایی جهان، آن پرده می‌افتد و دوباره بالا می‌آید. از طرفی آنها معتقدند که بعد از خوردن میوه ممنوعه توسط آدم، نوع انسان توانست، مناسبات عالم را ببیند. خوب، ما حرف فلسفه غرب را بپذیریم در ال‌ثیا یا این انگاره را، آنها (تمدن رقیب غرب) بن مایه های فلسفه شان به هم ریخته است و اجزاء مختلف علمشان، با هم همخوانی ندارد.

نظریه حق و نقش نفس اماره هر کس

بزرگترین تهدید و دشمن، هر کس و همه انسانها، نفس اماره در وجود آنهاست .
می دانیم همه پیامبران و ائمه با هم می گویند فلان کار غلط است ، ای انسان جهانی انجام نده و فلان کار درست است ، ای انسان جهانی آن را انجام بده .

شخص در درون خودش یک نفس اماره (امر کننده) به بدی، دارد که بر تصمیم نهایی او به شدت تاثیر می گذارد .
کل هدف هستی برای این است، که امکانی برای نوع بشر فراهم شود که بتواند عنان نفس اماره به بدی خودش را به چنگ در آورد . این دیدگاه بسیار مهم است ، مثال :

اگر یک مسئولی که هر تصمیمش بر میلیونها نفر به طور مستقیم و غیر مستقیم اثر گذار است، بین درست و کاری که نفس اماره اش او را به آن اجبار می کند ، دومی را انتخاب کند، ضرر دنیوی بسیار و خسارت بزرگی به همه انسانها وارد می کند . و به همین خاطر است که همه جوامع بشری به این نتیجه رسیده اند که هر چقدر روی آموزش و پرورش نسل جدید (کودکان و نوجوانان) سرمایه گذاری شود ، ارزش دارد ، چون در آینده آنها را از رفتارهای پر خطر برای خود و جامعه شان باز می دارد .

جوهر خود سازی ، مبارزه با نفس اماره خود است . و کاری است که هر کس خودش باید آن را انجام دهد و امکان ندارد آن را ، از دیگران خرید خدمت ، کرد . هر کس باید پس از مقاومت در برابر خواسته های نا مشروع نفس اماره خود ، به تشویق و اطاعت از نفس مطمئن خود ، ترغیب شود . تا کم کم نفس مطمئن و به آرامش رسیده ، بر نفس اماره مستولی شود .

نباید در جوی قرار گرفت که نفس اماره احساس یله و رها بودن بکند ، بهتر است همیشه در محضر و همنشین اهل ایمان واقعی باشیم . تا آن همنشینی ها سینرژی تولید کند و جمع را به تعالی برساند .

نظریه حق و اکبر بودن خداوند

معمولا در هر جمعی و گروهی و سیستمی و سازمانی یک نفر از بقیه قویتر و بزرگتر و مهمتر است . در دیدگاه کلانتر ، خدا اکبر است ، و کلیت جامعه (بشری و تمدنی و ملی) و تک تک افراد ، باید خودشان را با خدا تنظیم کنند، نه برعکس عموماً دعاهایی که مردم می کنند اینه خدایا فلان خدمت را برای ما انجام بده ، فلان شرایط را به نفع ما عوض کن ، که غلط است .

خدایا کمک کن عوض بشویم، آن طور که حق است و تو می پسندی و می خواهی . و اطاعت کنیم از حقیقتهایی که تو آنها را وضع کرده ای .

قوانین خدا در این جهان، آن چیزهایی است که خدا پسندیده و قرار داده است ، و بر طبق آنها این جهان را خلق کرده ، پس ما باید خود را مطابق قوانین خدا و به سمت او تغییر بدهیم ، تمام راز هستی همین است ما باید به سمت خدا برویم نه بر عکس.

نظریه حق و نسبت انسان و خدا

ما چقدر کوچکیم ، هیچ چیزی از خودمان نداریم ، هر چه هست مال خداست ، و خود خدا به ما داده است ، خودش هم از ما می خرد . این وسط منتهی است که بر ما گذاشته و بها و ارزشی است که برای ما قائل شده است .
آیا واقعا، می توانیم آنطور که او می خواهد باشیم؟!!

که اگر به این مطلب پی ببریم و با تمام وجود به آن درک برسیم، می فهمیم که ما در برابر قدرت مطلق و یگانه عالم هیچ فرصت و اجازه ای برای بیان قانونی یا امری خلاف رای او نداریم، هر کس، هم بگوید با این وضع متغیر و بدون وجود خداوند من می توانم (یا ما می توانیم) ادعای گزاف اضافی کرده است. آنگونه که تمدن نفو پانگان غرب نتوانسته، دیگرانی که بسیار کوچکتر از آنها هستند هم نمی توانند. تا وقتی، هر یک از شما مردم، در برابر امتحانی که الله، رو به رویتان قرار داده، رفوزه شوید و نفع شخصی تان را بر مصلحت جمع، انتخاب کنید، سقوط، نزدیکتر از پیشرفت است.

خدا تو این دنیا برای هر کس که به این دنیا آورده است، یک کار مشخص تکلیف کرده، که باید بکنند.

بزرگ و کوچک ندارد، هر کس به اندازه وسع خودش امتحان میشود و باید جواب بدهد.

خودتان وقتی در دوراهی قرار می گیرید، بهتر از هر کس دیگه ای می فهمید چه کار کرده اید.

لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (البقرة/۲۸۶)

خداوند هیچ کس را، جز به اندازه تواناییش، تکلیف نمی کند. (انسان)، هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده؛ و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می گویند): پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان)، بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی! پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!

نظریه حق و برداشتهای ساینتیستیک از خدا و دین

در مسیحیت ۲۵۰۰ سال پیش از گرایش مذهبی وجود دارد. مسیحیان پیرو ساینتیسم، می گویند، ذهن همان خداست، و بازیگران شناخته شده ای چون تام کروز، هم علنا تبلیغ این برداشت را می کنند و اعلام می کنند که دینشان این است. خدا را تقلیلش داده اند در حد ذهن.

آدمهای عوام (سطحی اندیش) و متدین هم دنبال این هستند، که یک کسی پیدا بشود، باورهای آنها را صحت بگذارد. و مثال می آورند که، آب در برابر آیه و قرآن خوشگل و کریستالی می شود و ...

باید با این فکر سمی، مبارزه کنیم، این بازی را قبلا در غرب اجرا کرده اند، پدر آنها را در آورده اند.

همینجوری آمدن، دینشان را برداشت ساینس کردند. (ساینس مدرن با علم قرآنی ۲ موضوع جدا هستند و تعاریف جدایی دارند) نتیجه اقدام آنها این است که پس از مدتی ادعا می کنند، دین هم همچون ساینس، یکی از ویژگیهایش، ابطال پذیری است.

یک چیزی امروز نظریه علمی است (در مختصات علوم انسانی مدرن)، فردا توسط کس دیگر، رد می شود. در حالیکه

در دین، قابلیت‌های اصلی اش، محکومات است، قابل تغییر نیست ثابت و ازلی بوده و هست و تا ابد باقی است.

نمی شود خیلی از سنتهای الهی را تبدیل به نظریه علمی از نوع ساینس کرد، چون بعد با زیر سوال بردن آن نظریه، می توانند آن سنتها را بزنند. و با زده شدن سنتها، دین به طور کلی زده بشود و .. حال آنکه متعلقات ایمان نظیر ایمان به غیب، ایمان به فرشتگان، ایمان به آیات الهی، و ایمان به خدا ماهیت مادی ندارند که قابل ادراک توسط حواس ۵ گانه بشری شود.

باید مواظب و هوشیار بود، تا مافیای علم مدرن دانشگاهها، برای بقای خودشان، نتوانند چنین حملاتی را علیه دین راه بیانازند.

نظریه حق و ثبات مندی ارزشها و معرفت

ما تغییر را قبول داریم هدایت، صیوریت، رجعت، همه را قبول داریم ولی این سازو کارها ناظر به یک حوزه ثبات است. یعنی تمام این گرد و غبار ظاهر حرکتها که کنار برود، در عالم ماوراء ماده (غیب)، قائل به این هستیم که حوزه ثباتی وجود دارد، این دیرینگونه اصلی معرفت و فهم است. اگر فهم شما اینگونه بود، حتی فیزیک "سویت"، هم اسلامی میشود، زیست شناسی، حقوق پزشکی و روانشناسی، همه دینی و توحیدی میشود. معرفت، از کی داره صادر میشود، از آن حق مطلق. از خالق و حافظ همیشگی، از خداوند یکتا و منحصر به یکی.

نظریه حق و ارزشهای فطری

ما خوبها و بدها را در فطرتان می فهمیم، ربطی هم به مکان جغرافیایی زیست انسانها ندارد، فطرت الله فطر الناس علیها همه جای دنیا، همه آدمهای سالم خوبی را خوب می دانند، بدی را بد، حال اگر گروهی که به خود ظلم کرده اند، تعاریف متضادی از خوبی و بدی بدهند، باز آنها هستند که ضرر می کنند، و همچنان خوبی و بدی به ذات، غیر قابل تغییر و تبدیل به یکدیگر خواهد ماند. پس یکی از راههای شناختن، ماهیت خوب بودن کاری این است که به فطرت انسانهای پاک، رجوع کرد، البته نباید در بازی دموکراسی مابی و رای اکثریت افتاد، چه بسا افرادی اکثریت را تشکیل دهند که به نفس خود ظلم کرده باشند و زامبی شده باشند و خلاف راه طبیعی و سالم و از قبل پیش بینی شده هدایت، به باطلها بگردند، همچون تصویب قوانین همجنسبازها و ...

اگر کسانی گفتند، عریان بودن خوب است، دزدین از غیر یهود خوب است، دروغگو بودن و فریب غیر یهود، کشتن غیر یهود و از طریق انحصار رسانه ای و تبلیغ گسترده، این موارد را در جامعه بشری اشاعه می دهند. انتخاب ما چه باید باشد اینکه تابع مهملات آنها باشیم، یا تابع درستهای که وجدانا درک می کنیم. و تاریخ بشریت آنها را تثبیت کرده است.

یعنی با دیکتاتوری به شر، هر چی در ذات خودشان هست را می گویند، خوبه، الزام می کنند که همه هم باید بگویند، خوبه، نخیر، در تمدن ایران اسلامی، از این خبرها نیست، اینجا سرزمین پاکان است، و اگر همه مردم دنیا سحر و جادو شوند و قوه فرق (فرقان) بین خوبی و بدی را، از دست دهند، اینجا به لطف الهی بر حقیقت خوبی و بدی پافشاری می کند. حالا می توانید، اهمیت انقلاب اسلامی در ایران و تلاش برای اقامه حکومت صالحان را در ایران درک کنید، این مردم برای تمام دنیا، شاهدانی هستند که ماهیت مفاهیم و کلمات را در جای حقیقی خود به کار می برند و خود را به رنگ و تابع کافران صهیونیزم جهانی، در نمی آورند.

نظریه حق و بررسی اثر سیستمی بر انتخاب حق یا باطل

اگر حق محقق شود، هر چیز سر جای خودش قرار می گیرد، که به آن عدالت می گوئیم. حق هر کس را به خودش دادن میشه قسط. نقیض عدل میشه جور و نقیض قسط میشه ظلم امروزه در فضای جهانی و ملی، متاسفانه متاثر از مبانی غلط غربی و سیستمهایی که بر روی آنها سوار شده است، فضای نظام اجتماعی مان، فضای ظلم و جور است. یعنی بدون اینکه کسی اراده ظلم و جور کند، در خود این سیستم فضای ظلم و جور نهادینه شده است و در اینصورت عوض کردن مدیران جامعه، مشکل ظلم و بی عدالتی را حل نمی کند، باید سیستم را اصلاح کرد و برای اصلاح سیستم باید مبانی باطل غربی را اولاً اثبات ثانیاً با مبانی حق دینی جایگزین کرد

عدل پذیرش نشستن هر چی جای خودش ، اول باید پیدا کنیم کجا حقه ، جایگاه حق هر موجود را در دستگاه خلقت تعیین کنیم ، و بعد آن را سر جای خودش بنشانیم .
 بدیها مثل پشته های هوا می مانند که پرنده ، برای اوج گرفتن روی آنها پر می زند و بالاتر می رود ، آبی است که ماهی با حرکت و فشار باله هاش به آن جلو می رود ، و این راز خلقت شیطان و کارگزاران او توسط خداوند است ، انسان با زدن بر سر طواغیت ، و فرعونها و باطلهای زمان خود ، می تواند اوج بگیرد و بالا برود و متعالی شود و در این مسیر لذت و حال خاص بندگی را تجربه کند .

نظریه حق و بررسی آن در مورد بدن انسان

به نظر شما اگر مغز ، برنامه و دستورات عضو دست را ، به عضو پا بدهد ، کاری از پا بر می یاد . و ...
 دست باید دست باشه ، پا باید پا باشه سر سر چشم چشم و ...
 به هر عضوی از این سیستم مدل و الگوی جامعه سازی ، فقط آنچه را می فهمد و باید انجام دهد را باید اعلام کرد ، فرمان داد ، دستورات اضافی و مزاحم و متناقض ، چیزی جز اشتباه و غلط تولید نمی کند .

نظریه حق و حدود الهی

عیش باید در حدود حلال الهی مشخص شود .
 حدود مبنایی صرفا ، حرام و حلال الهی است ، اثلا هم راه سومی وجود ندارد .
 حلال محمد (ص) حلال الی یوم القیامه و حرام محمد(ص) حرام الی یوم القیامه است .
 بیع سازو کار و داد و ستد معیشت در حدود بر تافتن حلال الهی و نفی حرام الهی است .
 خدا بیع را حلال و ربا را حرام کرده است .
 کسانی که می گویند ، این دو عین همه هستند ، اشتباه می کنند . خداوند حد موضوعات را مشخص کرده است . و مومن متقی قادر به فرق گذاشتن بین آنها است .
 هر کس از هر راهی که انجام می دهد باید به خدا برسد ، و قطعا وقتی درست انجام بدهد ، به خدا می رسد . این راز سنجش درستی کارها است .

نظریه حق و سکولاریته

سکولاریزاسیون ، در پی دنیایی کردن دین است . می خواهد قرائتی بدهد که با شرایط و کنش های انسان در تعارض نباشد . اصطلاحا عصری کردن دین ، پیروان آن می خواهند ، دین را ، این زمانی کنند .
 سنتهای الهی شامل مرور زمان و تغییرات مکانی نمی شوند .
 این افراد اگر به جای موسی (ع) می بودند ، سعی نمی کردند جلو انحراف بایستند .
 می آمدند و می گفتند ، حالا که اکثریت دور گوساله سامری جمع شده اند ، ما هم جمع می شویم .
 چون در فرآیند دموکراتیزاسیون ، رای آنها را نیاز داشتند ،
 پروژه اصلی امانیزم این است ، دنیایی شدن دین ، پایین کشیدن فتیله دین ، خاموش کردن ارزشها و آرمانهای متعالی ،

می خواهند ، همه گزاره ها ، عرفی باشد ، تا بتوانند در آن دخل و تصرف کنند ، البته چون ظرفیت حق را ندارند ، جهت آن تغییرات ، همواره به سمت باطل خواهد بود . آنها تلاش می کنند ، ماهیت اعمال شرعی نباشد .
اولی الامر با تمسک به قرآن و روایات ائمه ، به عنوان منابع دین ، آنچه در توان دارند را صرف اجرای این بزرگترین طرح این جهان می کنند و درست در نقطه مقابل سکولارها ، مردم را ترغیب به تبعیت از فرامین و مصلحت‌های دینی می کنند .

نظریه حق و بررسی گفته های نیچه

عملیات روانی نازیسم که یکی از ایسمهای غرب مدرن است ، صرفاً نفرت زایی و خشونت زایی است شعار اصلی شان این است ، هیچ حقیقتی وجود ندارد و هر کاری هم امکان پذیر است .
بخشی از نگاه نیچه هرج و مرج است ، این نگاه فلسفی مخدوش است . نوعی آنارشیسم و پریشانی در نگاه فرد به وجود می آورد ، اثرات منفی در مورد امور اجتماعی فرد ایجاد می کند . نظریه حق ، هر گونه هرج و مرج و پریشانی را به سامان می کند ، چون همچون قبله ای ، همه موضوعات را به طاعت خود وا می دارد .
صهیونیست ها کاپیتالیستها و فراماسونها مدرنیستها دنبال چی هستند .
محصول اندیشه معطوف به باطل ، در هزاران مرکز اندیشه استراتژیک غرب ، منجر به این شده است ، که چطور هر کس در گوشه ای از دنیا حرف حقی زد ، با آن به دشمنی بپردازند . نگذارند صدای حقی شنیده شود ، و به این خاطر است که فضای رسانه ای جهان مملو از افکار منفی و بد و زشت و باطل است .

نظریه حق و بررسی فلسفه از حیث معناداری و عالم جعل

غایت فلسفه معناداری است که ۲۵۰۰ ساله ، سعی میکند به آن برسد ، به حقیقت و معناداری به هر چی نرسیده ، همین ۲ تا بوده ، چون متغیر حقیقت را یقین می گیرند ، و قرآن میگوید یقین وقتی به شما دست میدهد که بندگی خدا را کنید .
مارکس ، نیچه ، هابرماس ، آدمهای ملحد ، که اعتقاد به خدا ندارند ، چطور می توانند به یقین برسند؟ و فیلسوفان با این ساز و کار هرگز به حقیقت نخواهند رسید . و نمی توانند ، معنا را تبیین کنند .
فطرت بشر در مورد هر چیزی ، در طول همه هزاران سال حکم ثابت داده است .
هیچ دو فیلسوفی ۱ حرف را نتوانستند ، اثبات کنند ، هر کس آمد یک چیزی گفت ، بعدی آمد آن را نقض کرد . در حالیکه حتی عوام مومن و متدین در امور ساده زندگی هم ، آرامش توام با یقین دارند ، چون به وجود خداوند ایمان ، اعتماد و تکیه دارند . و همه پیامبران همگی پشتیبان و موید عمل یکدیگر بوده اند . و همه در اثبات یک هدف بوده اند .

نظریه حق و تقابل با علوم فلسفی مدرن

نظریات علمی عصری اند ، تابع شرایط تغییر می کنند ، ولی حقیقت ثابت ، عصری نیست .
نماز نهی می کند از زشتیها ، چطور می شه ، مکتبی (همچون شیعه) حرفهای متقنی می زند که اثلا به هیچ وجه نمی شه تغییرش داد ، ولی در فلسفه ، شاگرد هر استاد می یاد ۱۸۰ ، درجه چیزهای دیگه ای از آنچه از استادش یاد گرفته می گوید . در کشور ما وقتی قدرت در دست جریان غربگراست ، می گویند : چرا مانع تضارب فکری می شوید؟ چرا از دین مایه می گزاید؟ حرفهای کانت و هگل ، اشکال ندارد ، طرف بیاد تجری کند ، لچ کند ، ولی حرفهایی که به اسم اسلام زده می شود ، را مانع تضارب فکر ، معرفی می کنند .

آنها باید بپذیرید، که ما نگران آخرت و عاقبت آنها باشیم. چرا هیچ کس در فلسفه، حرف متقنی را نزده است، نه در فلاسفه مدعی مسلمانی، و نه در فلاسفه غرب.

کی می تونه این را نقد کنه که قَدْ أُلْحِ الْأُمُؤْمِنُونَ (المؤمنون/۱) مؤمنان رستگار شدند؛
 قَدْ أُلْحِ مَنْ تَزَكَّى (الأعلى/۱۴) به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد.
 قَدْ أُلْحِ مَنْ زَكَّاهَا (الشمس/۹) که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛
 إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (العصر/۲) که انسانها همه در زیانند؛

حقیقت مطلق در هیچ دوره و عصری امکان تغییر و دگر دیسی ندارد.

جدل با مدافعان فلسفه: اگر می توانید مانند این انگاره های حکمت در قرآن، حقیقتی بیارید که لایتغیر باشد؟ کسی را معرفی کنید که به اندازه یک سوره، حرف مطلق، حقیقت مطلق، زده باشد، آیا کسی هست؟ چرا فلسفه پرستی؟ فلسفه برای فلسفه یا فلسفه برای زندگی بشر؟ یا بشر در خدمت فلسفه؟ مفهوم الٹیا در ۲۵۰۰ سال که مسئله اصلی فلسفه بوده، روبه روش در قرآن با مفهوم "بدت" به چالش کشیده می شود. الٹیا به زبان ساده یعنی، عالم نامکشوف است، یک لحظه ظاهر می شود، مثلا در یک لحظه ارسطو متوجه وزن حجمی می شود، یا نیوتن متوجه جاذبه می شود یا ... از این طرف بدت در قرآن بعد از خوردن میوه ممنوعه چشم بشر باز شد و..

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (طه/۱۲۱)
 سرانجام هر دو از آن خوردند، (و لباس بهشتیشان فرو ریخت)، و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!

نظریه حق و نقد نظر فیلسوف غربی دریدا

دریدا از معنا به تعویق افتاده است، پس از ۷۰ سال تئوری پردازی، کارش به غفلت انجامیده و امام ضلالت سایرین شده است. و نقطه مقابلش در نظام طرح ریزی دینی این شد که، هستی ما در حضور است، حضور قلبی، نه زبانی. میشود زبان و بازبهای زبانی را زد (فلسفه ویت کن اشتاین معروف به انقلاب سوم فلسفی)، ولی زدن قلب هرگز، فرق حضور و موجود، در تلقی لاتین، وقتی چیزی در دست شما موجود است، به آن می گویند، پرنس، نباید آن را به حضور ترجمه کرد، و خلاصه اینکه جایگاه یکتا و انحصاری هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان، به راحتی بدیل های خود را در نظام معرفت فلسفی، تمدن رقیبمان (غرب) را به شکست می کشاند.

نظریه حق و فرق فیلسوف و نبی

بعد معنایی و روحانی انسان از بعد مادی اش مهمتر است، هر چند بعد معنایش بر بستر بعد مادی اش شکل گرفته باشد. نیهیلیزم پوچ گرایی و موهوم گرایی نیچه ای، منظور اینه که در طرح مطلوب جامعه مدرن، چنین معنایی از حقیقت وجود ندارد، وقتی زندگی از معنا خالی شود، وهم و خیال جای آن را می گیرد. و حال آنکه:
 لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (الحديد/۲۳)
 این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید؛ و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد!
 و بدین دلیل است که هالیوود مبتنی بر فلسفه هنر نیچه ای، مملو از آثار موهوم و خیالی و غیر واقعی است.

در نظام فلسفی، هر کدام از فیلسوفان، که می‌یان و مطرح می‌شوند، جهان و معیاری که تعریف می‌کنند، شخصیه مال خودشان است. هر کدام اصرار دارند تا یک چیز متفاوت با دیگری بگویند، اما از این طرف در نظام معرفت حکمت پایه در سلسله انبیاء، هیچ پیامبری و هیچ امامی حرف شخصی نزده است، هیچ کس دعوت به خود نمی‌کند، و اثلا شرط رشد و تعالی، پا گذاشتن روی هوسهای نفس اماره است، که در یک دوره خودسازی، تحت آزمایشات سخت الهی به آن می‌رسند. از این طرف فیلسوف یعنی من، حرف من، کار من، طرح من، روش من، ... اما نبی و حکما می‌گویند، خدا، حق و درستی و ... و از هیچکدام منیتی شنیده نشده است.

طرح انبیا برای اداره جامعه اصالت دارد، چون پشت در پشت، توحید و یگانگی را فریاد زده اند. طرحهای غیر انبیاء، نسبی، زمانمند، مکانمند، کاملا شخصی است.

فلسفه افراد به اصطلاح مشهور و معروف تمدن غرب، چون متمایز از فلسفه نفر دیگرشان است، مطرح می‌شود، نه اینکه چون مطابق با حق و حقیقت است.

هر کدام که به طرح استراتژیک در دستگاه فلسفی شان رسیده اند، (که به آن اتوپیا می‌گویند). حرفشان این است وضع مطلوبی که خودم فکر کردم، نه آنکه خدا رقم زده، و قطعاً درست و حق است.

آغاز نسبی گرای، پلورالیزم، کثرت گرایی، آغاز لیبرالی و اباحی گری است.

ما پیرو زعمایی هستیم که آنها حرف ائمه ای را می‌زنند، که آنها هم، حرف پیامبری را زده اند، که آن بیان، کلام خدا در قرآن است. و این سلسله گسترده از اول تاریخ بشریت، در یک مسیر و مقصد مشترک بوده اند و دلیل ثبات جوامع دینی این است و دلیل، گسستگی جوامع مدرن نیز دقیقا همین است، اعتقاد به نسبی گرای در همه چیز، لنگر فکر آنها را به هیچ زمین محکمی (پارادایم پایداری) بند نمی‌کند.

نظریه حق و مابعد آن

درک واژه حق به عنوان جایگاه، مثال: حق تریبون این است که (جایگاه این وسیله و هر وسیله ای در یک سالن همایش) در جلوی سالن می‌باشد، حق کارکرد این سالن این است. وقتی حق تعریف و مشخص شد، مرحله بعد این است که از دل آن قاعده را در می‌آورد. همانکه غربیها می‌گویند دکترین، مرحله بعد تبیین قوانین، از دل قواعد است.

اول از همه جایگاه وسیله اصلی را تعیین می‌کنیم مثلا تریبون در سالن، از اینجا، بقیه چیزها را می‌چینیم، به نسبت حق قاعده در می‌یاد، این قاعده به قانون منتج میشود، مثلا قانون می‌گوید، صندلیها ساختارشان به سمت پرده باشد و تعدادشون و نوعشان و ... چگونه باشد. پس از اجرای قانون و تکمیل چیدمان وسایل سالن، این ساختار نظم را نشان میدهد، و اگر همه چیز حق و درست باشد به هارمونی و زیبایی می‌رسیم.

روی قاعده، یقین چیده میشود و دوباره خود آن یقین، قاعده ای میشود، که یقین روی آن قرار بگیرد.

نظریه حق و سبک زندگی

دو نگاه کاملا معکوس به زندگی وجود دارد. فلسفه زندگی و سبک زندگی ما، حقیقت را تعریف می‌کند.

در فلسفه زندگی، انسان تسلیم به هر چیزی می‌شود که به او تسکین بدهد، حق متکثر و پلورال نیست.

در نگاه اول، حکمت دین، حقیقت مطلق هست، روش و سیره و سبک زندگی متدینین از آن تاثیر می‌گیرد.

در حکمت دین، اسلام رقم می‌خورد، روی کردن به حقیقت خالص، دین حنیف که دین قیم و استوار است و لذا یکی است.

در نگاه دوم، فلسفه غربی به جای حکمت مورد توجه قرار می‌گیرد، و به سبک زندگی خاص، منتج می‌شود، از آنجائیکه بسیاری از گزاره‌های، حکمت و فلسفه در تقابل هم قرار دارند، سبک زندگی که، از آنها نمود پیدا می‌کند، متفاوت خواهد بود. حق ثابت است و متکثر و پلورال نیست، در حالیکه فلسفه متکثر و پلورال است، و ثابت نیست و.. پلورالیستیک (متکثر) هر بشر، خودش یک محور است، به چند دینی می‌انجامد، به تعداد آنها سبک زندگی متفاوت به وجود می‌آید.

سینگولاریستیک (واحد) خدای واحد، دین واحد، سبک زندگی واحد. حکم کردن با ذهنیت متکثر شرک است، اگر منفعتمان حکم کرد، اگر ضرورت داشت، اگر به فلان خلاف میل کردیم. اکراه و نهی دین را بر نتافتن یعنی، مبنای تشخیص، خودم، شدم، مغرور شدن و هلاکت در پی دارد. مثلاً وقتی نفر ۱ می‌گوید، حق با نفر ۲ است، یعنی نفر ۱ در برابر نفر ۲ مکلف است، در مرحله بعد، حق نفر ۱ بر نفر ۲ تعریف می‌شود و تکلیفی که بر عهده نفر ۲ بارگذاری می‌شود. خدای واحد، یک سری حق و حقوق دارد، از دل این حق، یک سری قواعد در می‌آید که به آن دین می‌گوییم. خداوند این دین را درون ما هم خلق کرده است، اسمش فطرت است، دین درونی. یک روگرفت بیرونی هم به اسم قرآن وجود دارد، راهنمای دین درونی باشد. از دل دین، یک سبک زندگی بیرون می‌آید، اگر هر کس به شما راه و روش زندگی معرفی کرد، بدانید آن دین است و می‌خواهد شما را به رنگ دین خود درآورد، اینگونه بخورید، اینگونه بنوشید، اینگونه آداب معاشرت کنید و... عرضه سبک زندگی به عنوان دین هم از سوی اهل باطل، به عنوان جنود شیطان صورت می‌گیرد، و هم از سوی اهل حق به عنوان حزب الله صورت خواهد گرفت، وظیفه مردم عادی، مخالفت با باطل (و شکست) و پذیرش حق (و سعادت) است. و در قیامت، نامه هر کس را به دست خودش می‌دهند.

نظریه حق و خرد بشری.

باید خرد بشری را پالایش کنیم، که با قرآن و سیره ائمه در تعارض نباشد. یعنی در تناقضات احتمالی، کلام حق و ثابت خداوند، و خرد بشری، این خرد بشری است که باید در خود تعدیل به وجود بیاورد تا به راه مستقیم و حقیقت برسد، هر نوع تلاشی برای تطبیق کلام خداوند به خواست خود، بالاخره ابتر و بی نتیجه خواهد ماند. اگر فرضیه داروین، با دیدگاه خلقت در قرآن، در فطرت و نشات در قرآن در تعارض بود، دیدگاه داروین رد است نه کلام خدا، هر قدر هم این فرضیه در غرب هژمون، (و به تبع دنیا) علمی تلقی شده باشد. ابطال پذیری پوپر، مکانیزم جنسی فروید، هر کجا با قرآن منطبق بود ما هم می‌پذیریم، خرد بشری، هر کجا در تعارض بود، ما یک تکیه‌گاه مطمئن داریم، تکیه‌گاه را رها نمی‌کنیم، بلکه آنها را رد یا اصلاح می‌کنیم. راه بسط اسلام ناب این است، راه اقامه حدود الهی و بعد حفظ حدود الهی این است، والا سایر کارها، آب در هاون کوبیدن است و پتک بر سندان سرد کوفتن بی فایده است.

نظریه حق و رشد همپای پیچیدگی جامعه

همه جا و در هر سطح از پیچیدگی گزاره‌های حق و باطل وجود دارند و قابل فرقان هستند و جایگاه حق در هر موضوعی یکتاست

آنچه در ذهن شما شکل می گیرد، با آنچه در بیرون وجود دارد، مناسباتی دارد. انسانی که در تهران زندگی می کند، نسبت به شهرستان ذهن پیچیده تری دارد. انسان روستایی سیستمهایش کوچکتر و محدودتر است، طبقات شغلی اش ۱۰۰ تا هم نمیشود. کدخدای روستا همه امور حکومت داری را آنجا رقم می زند، قاضی هم نیاز ندارند، آن ریش سفید و گیس سفید قضاوت را رقم می زنند.

ملا روستا، لمعه، شرح مقدمات، امثله، ۴ تا مسئله می خواهد برای مردم بگوید، تخصص آنچنانی نمی خواهد. هر نمونه سیستمی را که ملاحظه کنید، در روستا نمونه کوچک ساده اش وجود دارد.

اداره جامعه پیچیده، باید آحاد جامعه اش هم ذهن پیچیده داشته باشند، ولی دین هم در محیط ساده روستا و هم در کلان شهرها و هم در سطح کشور، توان حل و فصل امور را دارد. و تناقضی در ثابتها و حق ها ندارد، یعنی، ولو با پیچیده شدن امور، حق و ثابت به متکثر و متغیر تبدیل نمی شود و در هر موضوعی ولو پیچیده ترین مفاهیم علوم انسانی، همیشه می توان آن را به ۲ تایی حق و باطل تقسیم کرد و حق را برتافت و با باطل مبارزه کرد.

نظریه حق و نحله های فکری مدرن

دغدغه جامعه شناسی، اینه ببیند چه عواملی فرد و جامعه را بالنده می کند یا به انحطاط می کشاند. یک شخص کاریزما، جامعه را بالا می برد یا زمین می کوبد.

فاشیسم روی ابر مرد نیچه بالا آمد.

برخی می گویند، ما اسیر جبریم، هگل فیلسوف آلمانی، دترمینیسم را بیان کرد، که به اعتقاد او، این جبر تاریخی است که بالندگی یا انحطاط جوامع را رقم می زنند.

در مقابل او کسانی همچون داروین گفتند، تصادف، طبیعت گرایی، داروینیسم، همه چیز اتفاقی بود و هیچ اراده و جبر بیرونی وجود ندارد و ...

در اسلام این موضوع بارها جواب داده شده است که با مضمون حدیثی از ائمه (ع)، ما نه مجبوریم نه مختار، بلکه امر بین الامرین به عبارت دیگر ما در عالم خلق، (علوم طبیعی، تجربی، ریاضی و فیزیک و شیمی) ما مجبوریم، واکنش مواد جز با یک فرمول اجباری و ثابت (حق) صورت نمی گیرد، روابط مکانیکی جز با فرمولهای دقیق ریاضی و فیزیک ایجاد نمی شود و ... ولی در امور جعل، (علوم انسانی، موضوعات اختیار و انتخاب و تصمیمات دوتایی حق و باطل) ما مختاریم، متدینین وظیفه دارند، ابتدا، حق و باطل را بشناسند، باطل را بزنند و حق را اقامه کنند، کسانی که هنوز به جرگه اسلام و سپس ایمان وارد نشده اند هم در هزار توی انتخابها بین جزیره های متکثر، سرگردانند تا وقتی که خود را به یک ساحل امن و محکم و ثابت، وصل کنند. که در آن ساحل الا و لابد بایستی، باطل را کوباند و حق را انتخاب و اقامه کرد.

نظریه حق و پذیرش طرح ریزی خدا برای عالم

خدایی که در قرآن، این کلمات را پشت سر هم آورده است، خیلی قشنگ تر و کاملتر از من و شما مخاطب، می تواند، طرح ریزی کند و قطعاً دارای طرح ریزی ثابت و پویا است. واگر نه چطور می شود که ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و ۵ پیامبر اولوالعزم و ۱۲ امام، پشت در پشت یکدیگر، همگی یک هدف و یک طرح و یک الگو را معرفی و پیگیری کرده باشند.

هنر ما فقط این است که، طرح ریزی، خداوند را برای بشر، ترجمه کنیم کشف کنیم، رونمایی کنیم. با این رویکرد بار همه کارها و همه نتایج خوب آن مترتب به خدا می شود، نه انسانهایی که آن را سر می دهند. و هر نوع اشتباهی متوجه مدعیان فهم و اجرای آن است، نه اصل دین.

در اینصورت همه فعالین حوزه تفکر، در جبهه حق و ایمانی، فقط همچون یک کابل برق، یک لوله گاز یا لوله آب می شوند، که از منبع همه علوم و معارف، الهاماتی و تعالیمی می گیرند و به جامعه خود منتقل می کنند. کار ما انتقال اراده خدا به جامعه است، محتوای اراده ها، از منشا خدا شروع می شود. این دید، کار را خیلی آسان می کند. دیگر "منی" در کار نیست و هر چه از خیر هست، از آن خداست، منتهی بر گیرنده تعلیم نیست، چون آن علم مال خداست، نه برای گوینده آن، همجهتی و همسویی با حق، نوعی آشتی و سازگاری و آرامش درونی ایجاد می کند، که در یک سطح بالاتر، پس از پیروی از راه حق بین، بین افراد مختلف ایجاد می شود.

نظریه حق و معیارسنجی رفتارها

معیار رفتار همیشه آن چیزی نیست که در عرف وجود دارد (و ممکن است از نسلها پیش منتقل شده باشد)، مخصوصاً از نوع سکیولار، المانیت که ماحصل هژمون فرهنگی و علمی غرب بر دنیا است. در جامعه متدینین معیارها، چیزی است که شریعت رقم زده است. معیارهایی که برای سنجش هست، از منابع اربعه، کتاب و سنت، عقل، اجماع حاصل می شود. اراده معطوف به حق (درستها و ثابتها)، اندیشه معطوف به حق، تصمیمی که ساخته میشود، طرحی که ارائه می شود، تفقهی که انجام میشود، حکمی که داده میشود، چون مبتنی بر منابع حق تهیه شده است، رنگ حق به خود می گیرد

نظریه حق و هنر

جامعه شناسی مردم ایران نشان می دهد، آنها تا گزاره ای را باور نکنند و در درون برایش نهادینه نشود، به آن عمل نمی کنند، درجه فاشیسم در مردم ایران بسیار پایین است. هنر واقعی آن است که بهجت، لذت درونی، زیبایی از درون بجوشد، همه چیز را سر جای خودش ببیند، زیباترین آثار هنری متناسب ترین و منظم ترین و معتدل ترین آنها هستند. حق برای هر موجود خلقی یا جعلی، یک جایگاه یونیک و یکتا و انحصاری است، و هنرمندترین کسی است که در هر موضوعی وارد می شود، جایگاه حق آن را پیدا کند، و آن موضوع را در آن مستقر کند. در هنر تمدن رقیب ما (لیبرال آرت غربی)، هوای نفس، را به غلیان می آورند، تا به چیز بیرونی بگویند، زیبا، خانم زیبا، ماشین زیبا و ... از دل این تمایزات و اختلافات، به خودی خود، به شما، دو طرح، دو دسته گروه و جامعه (هنری) می دهد، و دو دسته غایت و جهتگیری هنری در می آید. همیشه در انتهای هر موضوع فکری به ۲ راهی می رسیم، به ۲ دسته انتخاب، ۱- با خدا و حق، ۲- بی خدا و هر معیار شخصی.

نظریه حق و سبک زندگی

سبک زندگی آمریکایی بر هدونیسم، اصالت لذت و حرص و طمع و آز استوار شده است، و تمدنی بسیار گران است و ناجوانمردانه هزینه این نوع زندگی را، به سایر مردم جهان تحمیل می کنند، با یک بیستم جمعیت دنیا، تولید یک تنه ۲۵ درصد گازهای گلخانه ای جهان، عمق خودخواهی، آن تمدن و آن نوع استاندارد زندگی را نشان می دهد.

الآن سبک زندگی آمریکایی به لطایف الحیل به همه جوامع از جمله جامعه ما تزریق میشود، از طریق رسانه و فیلم و ... و به همین دلیل، دنیا به سرعت در حال نابودی است، نمی شه با این وضع سبک زندگی انسان اسوه را رقم زد. نظریه حق، جایگاههای حق را در هر موضوع عالم جعل، مشخص می کند و انحراف از آن را به عنوان باطل، مشخص می کند، لذا طرح تمدنی را ترسیم می کند، که هدونیسیم و اصالت لذت و حرص و آز و طمع را به عنوان باطل بزند و گزاره های مخالف آن را به عنوان حق، ثابت و مستقر کند.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (الروم/۴۱)

فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) بازگردند!

نظریه حق و فرقه های دین

با بررسی تاریخ عهد، پیامبران پیام یک خدا را به مردم می رسانند، ولی پیروان آنها، از خودشان موضوعاتی را وارد دین کردند و کار به جایی رسیده که امروزه بین مدعیان حوزه دین (یهود و مسیحیت و اسلام) چنان اختلافات گسترده شده است، که گویی خدای هر گروه با خدای دیگری تفاوت دارد، و مدام از همدیگر، منشعب شده و لذا این همه طیف ها و فرقه هایی متکثر از دین را می بینیم.

در اسلام نیز چنین است، پیروان محمد (ص) پس از رحلت ایشان به ۵ فرقه اصلی تقسیم شدند مالکی، حنبلی، شافعی، حنفی، موسوم به اهل سنت که مورد حمایت حاکمان و سلاطین دورانها بوده اند و گروههای شیعه، که البته فقط شیعه دوازده امامی، امروز مدعی تلاش برای اسلام حکومتی ناب است.

ادعای مشترک در همه این ادیان و فرقه ها این است که الله واقعی آن است که ما می پرستیم و کاری که ما می کنیم همان است که او فرمان داده است.

از آنجاییکه بین کارهای این فرقه ها و ادیان تفاوتهای فاحشی دیده می شود، می توان نتیجه گرفت که ادعای اکثر این فرقه ها دروغ است. و سران آنها صرفاً **هوای نفس** خود را خدای خود گرفته اند.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا وَلَكِنَّهَا أَخْلَدَتْ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (الأعراف/۱۷۶)

و اگر می خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم؛ (اما اجبار، بر خلاف سنت ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید، و از هوای نفس پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند؛ (گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی شود!) (این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (الکهف/۲۸)

با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همانها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است.

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (طه/۱۶)

پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوسهای خویش پیروی می‌کند، تو را از آن بازدارد؛ که هلاک خواهی شد!

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا (الفرقان/۴۳)

آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟! آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی (یا به دفاع از او برخیزی)؟!

فَإِنَّ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (القصص/۵۰)

اگر این پیشنهاد تو را نپذیرند، بدان که آنان تنها از هوسهای خود پیروی می‌کنند! و آیا گمراهتر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می‌شود؟! مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند!

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (الجاثية/۲۳)

آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

امکان ندارد خدای واحد، در مورد موضوع واحد ۲ حکم متفاوت، داشته باشد، پس اشکال از سران فرقه‌ها و ما پیروان است، نظریه حق اعلام می‌دارد، هر انسانی بالاخره باید انتخاب کند، و تکلیف خود را با موضوعاتی که دین بر سر راه او گذاشته است مشخص کند، برای انجام درست این فرآیند ابتدا باید حق را بشناسد (ثابتهای و درستها)، آنگاه حقدار را خواهد شناخت. بیشترین چیزی که قرآن به آن می‌پردازد، حق و باطل است.

نظریه حق و توحید

توحید یعنی، به وحدت رسیدن، و موحد کسی است که از جهان متکثر و گسترده به یک می‌رسد، در واقع راز موفقیت همه مسائل جامعه و تمدن این است که با همدیگر به یک برسیم، در هر موضوعی حکم یکی است، و انسانهای متکثر، اگر خود را به حکم ثابت و حق و یکتایی در هر موضوع، مجاب کنند، همچون براده‌هایی که در یک میدان مغناطیسی همگی یک جهت می‌شوند، به ثبات و تعادل و نظم و زیبایی در می‌آیند. البته همیشه مخالفانی هستند که بگویند:

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (الأعراف/۷۰)

گفتند: «آیا به سراغ ما آمده‌ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم، و آنچه را پدران ما می‌پرستند، رها کنیم؟! پس اگر راست می‌گویی آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می‌دهی، بیاور!»

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (الزمر/۴۵)

هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می‌شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز (و متنفر) می‌گردد؛ اما هنگامی که از معبودهای دیگر یاد می‌شود، آنان خوشحال می‌شوند.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (غافر/۸۴)

هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند: «هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم!»

نظریه حق و غرب شناسی

تئوکراسی، خدا محوری تحریف شده کلیسایی است، آنچه به اسم الهیات در دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود همان تئولوژی است که برداشت فیلسوفان دین، تمدن غرب، امثال پلاتینجا هستند، تئولوژی، همان کلام مسیحی است که مبتنی بر تثلیث و ۳ قسمت کردن هر موضوع، به دین نگاه می‌کند و ...

امروز در غرب، دوره تکنوکراسی است نه دموکراسی، هر جریان سیاسی هر جای دنیا، بالا بیاد، این برق تغییر نمی‌کند همه نیاز به روشنایی دارند، تکنوکراتهای آب برق مخابرات و ... کلا جدا هستند، دوره امروز، دوره فیلسوفان کانت و هگل و ... نیست، پرداختن به نظرات و حرفهای آنها ما را، از عملکرد فعلی آنها غافل می‌کند، امروز دوره امثال کلمب است، دوره کسینجر، بناپارت، ماژلان، امروز غرب دکترینال و استراتژیک، فکر و اقدام می‌کند، این اشتباه روشنفکران ماست، که فکر می‌کنند غرب امروز حاصل هگل است.

اگر کلمب نبود، هگل نمی‌توانست جامعه مدنی اش را بگوید، هگل در پایه نظری جامعه مدنی، یک نیم نگاه به انقلاب فرانسه داشته، یک نگاه هم به جفرسون در آمریکا

و لذا، غرب امروز، با نظریات امثال فوکویاما، و کار سرویسهای جاسوسی امثال جیمز باند و ... اداره می‌شود. لاف دموکراسی مابی سر می‌دهند، ولی در عمل بزرگترین دیکتاتورهای زمان و کودتاجی های ظالم به مردم، و گروههای تروریستی، و القاعده و داعش را، تاسیس و حمایت می‌کنند، یعنی در قول و عمل صادق و یکتا نیستند. پیروان نظریه حق الا و لابد باید در قول و عمل یکتا و صادق و الزاما در سبیل الله و حق باشند.

نظریه حق و کاربردش در رسانه

پیام یا خود محور است، از فکر و حواس و اعتقادات "من نوعی" برخاسته که دعوت به خودم است. به قول شهید آوینی، برخی فیلمها، حدیث نفسند (متکثر) فیلمساز، شما را به نفس خودش دعوت می‌کند. یا رسالت محور، مانند ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و ۵ پیامبر اولوالعزم و ۱۲ امام معصوم که همه به خدا دعوت کرده اند (حق و ثابت) پیامبر ما ۱۳۰۰ سال بعد از ارسطو و افلاطون، آمده یعنی اگر می‌خواست، می‌توانسته حجم زیادی کتاب بنویسد، اما پیامبر فقط همین قرآنی که به او نازل شده را می‌آورد و ابلاغ می‌کند. پیامبر، خودش هیچ چیز به آن اضافه نکرد، هر آنچه روایت مانده از پیامبر، تفسیر این قرآن است. حاشیه و تاویل و تفسیر این قرآن بوده است. پیامبر و ائمه خودشان قرآن مجسم بوده اند، در حقیقت، تنوع و تکثر نداریم و شامل مرور زمان نمی‌شود.

نظریه حق و کاربرد آن در تصمیم گیری (نظام اندازه گیری ثابت)

مثال برای نشان دادن تصمیم گیری، یکی می‌آید و می‌گوید، باید این وزنه ۱ کیلوگرمی را برداریم بگذاریم روی میز با ارتفاع یک متر، فرض کنیم که این کار، درست است و باید اینگونه بشود، خوب، برای جابه جا کردن این وزنه ۱۰ نیوتن نیرو لازم دارد، اگر بخل کردید شما ۵ نیوتن تصویب کردید و تخصیص دادید، که به او بدهند، او نمی‌تواند وزنه را بلند کند، کاری انجام نمیشود، تازه این ۵ نیوتن نیرو هم هدر می‌رود. اگر اسراف کردید مثلا ۲۰ نیوتن تصویب کردید، باز هم ۱۰ نیوتن آن کار انجام می‌دهد و ۱۰ نیوتن آن هدر می‌رود، لذا این هم تصمیم درستی نیست. پس هر چیز اندازه اش، و برای هر کار باید به مقدار نیازش نه کم و نه زیاد به آن پرداخت. این اندازه را چه کسی می‌تواند تشخیص بدهد، آن کسی که آن را خلق کرده است و آن کس که می‌خواهد آن را کشف کند.

لذا برای تصمیم‌گیری ۲ چیز مهم است: اولاً آیا واقعا لازم و مفید و درست و حق است یا نه. دوما چه کسی بهترین راه و کمترین هزینه را برای اجرای آن پیشنهاد می‌دهد. و قادر است آن را عملی کند. اندازه‌ها برای هر کاری در حوزه خلق (امور مهندسی و تجربی) مشخص است و با نظام اندازه‌گیری استاندارد و ثابت همفکری و تعامل بین نیروهای درگیر میسر می‌شود، یعنی مثلا قد افراد کم یا زیاد نمی‌شود، در نظام اندازه‌گیری متریک، اگر ۱۰۰ یا هزار متر مختلف را هم بیاوریم، برای قد فرد خاص، یک اندازه را نشان می‌دهد. حق همچون قد آن فرد خاص است که از هر زاویه‌ای به آن نگاه کنیم، تغییر نمی‌کند و این ما هستیم که باید واقعیت اندازه قد آن فرد خاص را قبول کنیم و هیچگاه قد آن فرد خاص، بنا به خواسته ما، خود را کم یا زیاد نمی‌کند. در همه موضوعات دیگر خلقی و جعلی هم اینگونه است ما باید به مخلوقات (مهندسی و تجربی ریاضی و فیزیک و شیمی) و مجعولات (احکام و اوامر حق الهی در حوزه اختیارات انسان بین حق و باطل) خداوند، تن در دهیم و آن را بپذیریم، امکان اینکه آنها قد خودشان را با میل و هوی و هوس ما تغییر دهند، وجود ندارد.

نظریه حق و تصمیم‌سازی مبتنی بر آن

تمایز انسان و حیوان در آزادگی است، آزادگی هم از راه توان تصمیم‌سازی، به وجود می‌آید. برای تصمیم‌مداری باید متعالی شد، بصیرت، معرفتی، شرعی. اگر ۷۰ میلیون جمعیت جامعه ما، یک تصمیم غلط از هر کس صادر نشود، ۷۰ میلیون گرفتاری به وجود نمی‌آید. مثال: در تصادف یک ماشین راننده، مست کرده بود، آمد ویراژ بره، زد ۲ تا ماشین دیگه را هم خراب کرد. فردا بابت این گرفتاری، پلیس و قاضی و ... هم می‌خواهد. به علاوه وضعیت روحی و روانی افرادی که درگیر موضوع هستند خراب می‌شود. اگر فردی تصمیم‌سازی غلط کرد، دردسر برای خودش و جامعه درست می‌کند. هزینه‌های این تصمیم‌های غلط را چه کسی می‌تواند برآورد کند؟ امنیت و آرامش روانی به هم می‌ریزد. اصل تعالی تصمیم، اصلی است، که مبتنی بر آن هر انسان تصمیمی که می‌گیرد، تصمیم بهینه‌ای باشد.

نظریه حق و تعریف نظم

نظم، فعل قرار دادن هر چیز در جای (جایگاه) خودش است. حق آن جای مشخص و یونیک و یکتای هر وسیله را مشخص می‌کند. هنر امروز غرب، بازتعریف زشتیهاست نه زیباییها. در پارادایم مقابل حکمت و حق، پارادایم فلسفی غرب وجود دارد، که یک پارچگی و انطباق ندارد، مثلا هگل فلسفه ترو true را می‌گوید، ۸۰ سال بعد از آن، یک نفر دیگه با ذهنیات دیگری، (نیچه) فلسفه جاستیس و هنر را می‌گوید. اما اینجا (نظام حکمت بنیان) نمی‌توانید حق را از عدل و نظم و حسن جدا کنید. در فلسفه غرب این ۴ تا را شقه شقه و تفکیک کرده‌اند و هر کسی در یک حوزه آن، نظر داده است، که اختلافات زیادی در آنها می‌توان یافت. هنرشان چون بر حق و ثابتهای درست نیست، بر باطل است، بازتولید زشتیها و بی‌نظمی‌ها و بی‌عدالتیها را نمایش می‌دهد. وقتی بی‌نظمی می‌بینید، یعنی عدم تحقق نظم جور و باطل است، (عدم حق) انبیا زمانی دعوتشان اوج می‌گیرد که اکثریت مردم از مدار خارج می‌شوند بر حق نیستند، بر باطل‌اند. لذا جور حکومت می‌کند، نه عدل و بی‌نظمی موضوعیت دارد نه نظم.

در نظام حکمت پایه مبتنی بر نظریه حق و درستی و همه صفات زیرمجموعه اش، الا و لابد نظم و عدل و زیبایی و حسن به نمایش در می آید. و مخاطب سالم هم آنها را نظم و عدل و حسن می بیند.

نظریه حق و زیر سوال بردن لیبرالیسم

لیبرالیسم اساساً به حفظ حدود نمی انجامد، دشمنی ما با چکیده فلسفه غرب یعنی لیبرالیسم، این است که حدود را حتی طبیعی هم لحاظ نمی کنند، انگاره های انسان را مبتنی بر نظریات فروید، جوری یله و رها می بینند. هر چند خودشان، اسم آن را آزادی بنامند، ولی تعریف آنها از کلمه آزادی با تعریف حکمای ما از آزادی متفاوت است. لیبرتی در غرب به رها و یله بودن، نزدیک است تا آزادگی از شر هوای نفس درون و دشمن ظالم بیرون.

نیاز نا محدود، کدام نیاز است؟ نیاز طبیعی، نیازی که از هوی و هوس بر می خیزد، آیا باید به آن جولان داد؟ نتیجه آن شهوت است و حب دنیا همه شقوق دنیا را برتافتن، اینجوری نمی شود. نتیجه لیبرتی و آن نوع نگاه به آزادی، فروپاشی قطعی تمدن کاپیتالیستی غرب است. چرا فرومی پاشند، چون حرم و حریم، حدود، ندارند.

لیبرالیسم یعنی بی حرمی، خلط حرم، همه به هم محرم، همه چیز مباح. نهایت نتیجه ای که می خواهند از لیبرالیسم بگیرند این است که می گویند، حد آزادی تا آنجاییست، که آزادی دیگری مخدوش نشود، اولاً این هدف، هدف درست و کاملی نیست، ثانیاً تا همین حد هم در عمل اجرا نمی کنند، مثلاً اگر آمریکا آزادی یک کشور دیگر مثل آلمان یا ژاپن را محدود کنند، اشکال ندارد، ولی هیچ کشور دیگری آزاد نیست که فراتر از قوانین تحمیلی آمریکا و نظام هژمون جهانی اتحادیه های منطقه ای ایجاد کند و ...

نظریه حق و اتوپیای ثابت

ما وضع مطلوب را از سنت الهی میگیریم که لایتغیر است، وضع موجود به سمت، وضع مطلوبی می رود که سنت الهی گفته است و انبیاء الهی اجزاء آن را ساخته اند و نوید تشکیل آن را در آخر الزمان داده اند.

وضع مطلوب در نگاه ائمه واحد است، ولی در نگاه فلاسفه متکثر است، پلورال است. همه پیامبران و ائمه بر سر یک عهدند ولی فیلسوفان عهدی با کسی ندارند و هر کدام جداگانه برای خود یک اتوپیا (جهان آرمانی) تعریف می کنند. عموماً هم اینطور هر اتوپیایی را یک فیلسوفی گفته، نفر بعد آمده چیزی علیه آن گفته است. هیچ دو فیلسوفی نیست، که اتوپیاهاشون شبیه همدیگر باشد.

در غرب وضع مطلوبها متکثر است، (هر اندیشمندی جداگانه یک سری شاخص برای مطلوبیت جامعه ترسیم می کند که گاه متضاد دیگری است)، در اسلام وضع مطلوبها ثابت است، یعنی همه ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و ۵ پیامبر اولوالزم و ۱۲ امام معصوم بر سر شاخص های مطلوبیت و مصادیق آن، کاملاً با یکدیگر هم رای و هم نظر هستند. چون تابع خدای واحدی هستند که آن شاخصها را، تعیین و تثبیت کرده است.

طرح ریزی فقهی با منابع ۴ گانه عقل و کتاب و سنت و اجماع استوار است. هیچ وقت جامعه مطلوب پیامبر اول با دوم متمایز نیست،

وضع موجود عموماً ناحق است و مثلاً در دوره حاضر، وضع موجود محصول پیاده شدن ایدئولوژیهای مدرن هستند، پس این بدی به آن ایسمها بالاخص بزرگ آنها یعنی لیبرالیسم بر می گردد.

در نظام حکمت پایه، شاخصهای مطلوب ثابت و حق است و ما می خواهیم از وضع ظالمانه امروز به وضع مطلوب برسیم که حق است.

نظریه حق و سوالات جهت دار

یکی از راههای اشراف به حقیقت، سوالات رفت و برگشتی از موضوعاتی است که به هم ربط دارند، شما کار می کنید تا زنده بمانید، یا زنده می مانید تا کار کنید؟ شما فیلم می سازید، که زندگی کنید یا زندگی می کنید تا فیلم بسازید؟ بعضی ها می مانند تا زندگی کنند، بعضی ها زندگی می کنند تا بمانند. بعضی ها زندگی می کنند تا مبارزه کنند، بعضی ها مبارزه می کنند تا زندگی کنند. بعضی ها علم می آموزند تا زندگی کنند، برخی زندگی می کنند تا علم بیاموزند. اگر اراده شما جهت حق و باطل، خیر و شر و خوب و بد، زشت و زیبا و ... نداشته باشد به راحتی ملعبه طاغوتها قرار خواهید گرفت. حسین جزء کدام دسته بود؟ پاسخ شما به این معادله، شما را جبهه بندی می کند، یا حسینی می کند، یا نیچه ای. جنگها به خاطر مشخص نشدن جواب بشر به این سوالهاست. حسین اینگونه پاسخ داد، ان الحیاه عقیده و جهاد. یقینا، قطعاً، به درستیکه حیات و زندگی، جز عقیده حق و جهاد در راه آن نیست. (نه اینکه جهاد کنیم تا زندگی کنیم) شما جزء کدام دسته اید؟ در تعلیم و تربیت ما به دانش آموز و دانشجو، چه چیزی می دهیم؟ آیا دعوتشان می کنیم به ماندن، یا به شدن. حقیقت چیست، کجاست، در اختیار کیست، و چطور می شود با آن ممزوج شد؟ حقیقت گزاره ای بیرونی است که ما باید خودمان را با آن منطبق و هماهنگ کنیم. اگر این سوال، پرسش کنندگان آن، پاسخ داده نشود، ممکن است انسان یک عمر دور خودش بچرخد و فکر کند به حق عمل می کرده و حال آنکه غیر از آن بوده است. ماموریت و کارکرد شیطان، تغییر اولویتهای ما در جهت تسلیم شدن به باطل است. در غرب ادعا می کنند علم برای علم، همه جا جواب می دهد، شمولیت دارد، به انگاره خنثی آن توجه می شود، در حالیکه در اسلام علم جهت دارد، علم باید نافع باشد، برای خودش نیست، علم باید به حق واحد و یکتا، ختم شود، و اگر نه، علم لاینفع است که مومن از آن به خدا پناه می برد.

نظریه حق و راز انحطاط تمدنها

ثبات مندی انگاره های حق، راز طرح ریزی استراتژیک در نسبت با تمدنهایی است، که فروپاشیده اند، افراد به جای زندگی واقعی، به زندگی دروغین، مجازی و پوک و پفک شده می گرایند. هر تمدنی که ذهنیت گرایی بیشتری، سوبژکتیو عمیق تری و کارکردهای اینچنینی بیشتری داشته باشد، زود تر متلاشی می شود.

یک تمدن با خرافه شروع می کند، می رسد به اسطوره (میت)، از آن می رسد به فرهنگ مکتوب هر قدر مفاهیم بیشتری بدانید، و به جای عالم واقع در ذهن زندگی می کنید، زمینه برای انحطاط و فروپاشی آن جامعه بیشتر می باشد، لذا با اعتقاد به حق و درستهای ازلی و ابدی، از اغتشاش فکری و ذهنی جلوگیری می شود و افراد به نسبت متعادلی از فکر و فعل، ذهن و عین، اراده و عمل می رسند و بدینوسیله بقامندی تضمین می شود.

نظریه حق و یونیک بودن مشاغل

در واقع خدایی که همه چیز را خلق کرده است و همه انسانها را خلق کرده است و به واسطه انسانها همه پدیده های دست ساز بشر را نیز خلق کرده است، او خود نسبت گذار بین کارها و مشاغل مختلف است. یعنی مشاغل مبدع دارد نه خالق.

یعنی کسی مثلاً شغل آهنگری را خلق نکرده است، شغل آهنگری در دنیای بیرون از ذهن و فهم انسانها وجود داشته است و خدا در نقشه ساختار جامعه و معیشت، جایگاه آن را دیده بوده و قرار داده است از اول اول.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (الحديد/۲۵)

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می کند بی آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکستناپذیر است!

این سخن دقیقاً با تئوری یونیک و انحصاری مخلوقات و سنتها و قوانین الهی تطبیق دارد کسی که اولین بار ذوب فلز را یاد گرفت (که به اعتبار آیه فوق توسط پیامبران الهی و با واسطه هدایت خاص بوده) آن را کشف کرد نه اینکه آن را به وجود آورده باشد.

یعنی کاشف مربوطه فهمید، مثلاً آتش و سنگ آهن در این مدت حرارت دادن و با این شدت حرارت، اینگونه محصول آهنی به دست می دهد، نه اینکه چون اولین نفر گفته است آتش سنگ آهن را در این درجه حرارت ذوب می کند، پس الا و لابد همه سنگ آهنهای دنیا موظفند اطاعت کنند و در آن درجه حرارت ذوب شوند، از طرفی مشاغل پیامبران مثل چوپانی، نجاری، و باغبانی و صید... نشان می دهد که آنها هم مثل همه انسانهای دیگر، بوده اند و نیازهای مادی داشته اند و می بایست در اجتماع نقش خاص خود را اعمال کنند. انجام دادن آن مشاغل توسط پیامبران، به آن مشاغل اعتبار می دهد و اینکه خداوند، آن مشاغل را از ابتدای خلقت هم برای معیشت جامعه لحاظ کرده بوده،

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (غافر/۷۹)

خداوند کسی است که چهارپایان را برای شما آفرید تا بعضی را سوار شوید و از بعضی تغذیه کنید.

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (الزخرف/۱۲)

و همان کسی که همه زوجها را آفرید، و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهایی قرارداد که بر آن سوار می شوید،

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (النحل/۸)

همچنین اسبها و استرها و الاغها را آفرید؛ تا بر آنها سوار شوید و زینت شما باشد، و چیزهایی می آفریند که نمی دانید.

مثالی دیگر :

فرض کنید در علوم پیشرفته کامپیوتری کلیه فعالین این حوزه می دانند که ماشین (به عنوان مغز محاسبه گر و گوش به فرمان و تابع) هرگز خطا نمی کند، اگر خطایی هست متوجه اشتباه انسانی است، یعنی حتی در نرم افزارهای محاسباتی هم، برنامه نویس ها صرفاً از موهبتها و قطعیتی که خداوند در روابط نرم افزاری و سخت افزاری وجود دارد قرار داده است بهره برداری می کنند، و از چیزهای موجود پرده برداری می کنند نه اینکه خلقتی جدید را صورت داده باشند، یعنی همه مشاغل قبل از وجود پیدا کردن و تعریف شدن توسط مبدعش توسط طراح عالم و همچنین طراح نظام اجتماعی بشر وجود داشته، صرفاً افرادی باهوش (بسته به شرایط عصری و سینرژئی علوم مختلف با یکدیگر) توانسته اند این غبار را از روی آنها بردارند و آن را ببینند و به دیگران نشان دهند.

مثالی دیگر

فرض کنید الان ۲۰۰۰ سال پیش است، با علم اکنون پاسخ دهید؟ آیا نسبت آب و بخار در ۲۰۰۰ سال پیش وجود نداشته است؟ یا خیر، نسبت و قانون و سنت مربوطه بوده، ولی کسی آن نسبت را ندیده بوده (کشف نکرده بود) یا اگر دیده بوده نتوانسته بود آن را کاربردی کند و به دیگران نشان دهد.

پس اینکه ماشین بخار در قرن ۱۶ کشف شد، نه اینکه قبلاً وجود نداشته، بلکه از ازل هم وجود داشته لیکن سیر تحولات عالم گونه ای بود، که واتسون در قرن ۱۶ موفق به پرده برداری از این موهبت الهی شده است.

وقتی این امر مشخص شد حالا طراحان نظام معیشت بشر، تکلیف خود را می فهمند، قرار نیست خلق شغل و خلق کار کنند، کفایت مشاغلی که خداوند خلق کرده است را کشف کنند، نسبت آنها به یکدیگر را کشف کنند، و با آزمون و خطا و تجربه آنها را تاسیس و تثبیت کنند. و نتیجه اینکه اعتقاد به نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) ابهام چگونگی، اداره جوامع بشری را می زاید، و قدمی بزرگ برای رسیدن به صلح و منفعت جمعی است.

نظریه حق و کارنامه و سابقه افراد

راست و دروغ را می توانید از کارنامه افراد تشخیص بدهید، ما در کارنامه مان چه داریم؟ در کارنامه سیاستمداران مدعی چی هست؟ با بررسی کارنامه افراد صالح و شرور و راستگویی و دروغ گویی را می توان تشخیص داد.

نظریه حق، تبیین می کند که تجربه و تخصص افراد در کاری که انجام می دهند، تکرار پذیر است، پس اگر کسی قبلاً کاری را با موفقیت انجام داده است، در آینده هم می تواند همان کار را با احتمال بسیار بالا با موفقیت انجام دهد، و بالعکس کسی که کاری را انجام نداده است یا با شکست مواجه شده، احتمال موفقیتش در آینده هم کم است. (البته منظور شکستهای مقطعی در دوره آزمون و خطا و کسب تجربه نیست).

به همین خاطر است که در اسلام عاقبت به خیری، توفیق بزرگی به شمار می آید، عاقبت از عقبه ای از اقدامات در طول حیات شکل می گیرد و همینطور در قیامت هم ما را با کارنامه مان می سنجند نه با داراییهای مالی و مادی مان. لذا از این بعد هم که نگاه می کنیم، نظریه حق کار می کند و گره های فکری و عملی را باز می کند.

نظریه حق و تزکیه و تقوا

مرد خودش را کنترل می کند چرا، چون از یک چیزهایی می ترسد، این می شود تقوا

امام خمینی، خطاب به عناصر پهلوی: مذهب نیستید که در فکر نیستید، اگر مذهب بودید در فکر بودید

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (الشمس/۹) که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛

نمی شود با غیر تهذیب و غیر خود سازی تمدن ساخت، اگر جامعه یا تمدنی از داخل خود را تهذیب نکرد، نیاز به هیچ جنگی ندارد، از داخل نابود می شود و تمام می شود. غرب را سلاح اتمی نجاتش نمی دهد، هیومن رایت، نجاتش نمی دهد، اینترنت نجاتش نمی دهد،

تزکیه یعنی همیشه یک مواردی هست که ثابت و درست و حق همیشگی است، تلاطم امواج عصری و امتحانات زمانه، انسانها را بالا و پایین می برد، کسی که خود را و ارزشهای حق خود را گم نکرد و در وسعت و سختی، تعهد و وفاداری خود را به آنها اثبات کرد، در حال تزکیه خود از هواها و هوسها است. بعد از دوره ای که هوی و هوس خالی شد، آنچه باقی می ماند و واقعی هست، حق و حقیقت است.

نظریه حق و تفاوت اردر و دیسپلین

مثال: اینکه شما این متون را می خوانید، یا به کلاسهای آزاد می روید، که در آن اختیار شما برجسته است و اجباری در کار نبوده، این نظم فطری است، خودتان دوست داشتید، انجام دهید، به این اردر می گویند، اینکه دانشگاه نمره و ترم و ...، آن نظم دیسپلینه، نوعی اجبار بر شما حاکم است.

اگر کسی خودش خواست کارش تو چهارچوب و نظمی قرار بگیرد، نظم مورد نظر پیامبران و ائمه است. که موضوع علم هدایت است. اینکه از بیرون به زور، فتری را جمع کنید، بالاخره آزاد میشود، نظم اجباری مورد نظر مدیران است که موضوع علم مدیریت و اداره است. سوال: اگر فردا اعلام کنند، هر کس دوست داشت بره مدرسه، به نظر شما چند نفر مدرسه می روند. هر کی دوست داشت کار کند، چند نفر سر کار می روند.

اگر بگویند هر دانشجویی دوست داشت بیاد سر کلاس، ۹۹ درصد کلاسهای دانشگاه تعطیل میشود.

نظریه حق همسو با نظم فطری و کنترل درونی اردر است. یعنی بر هدایت تاکید دارد، و اینکه افراد مختلف، جایگاههای حق را انتخاب کنند. وقتی بین دو گزاره حق و باطل اجباری بیرونی در کار نباشد، و انسان انتخابگر (و سالم) به عواقب هر کدام مشرف باشد، بالای ۹۹ درصد آنها گزینه حق را انتخاب می کنند. اعتقاد به این موضوع، پایه ای مهم برای اصلاح نظام های اجتماعی را شکل می دهد. اینکه رهبران و بزرگان عقلی، هر جامعه ای با تاکید بر جایگاه حق و درستی در امور مختلف، مردم را به انجام آنها سوق دهند.

نظریه حق و اعلامیه جهانی حق خدا

باید تدوین اعلامیه جهانی حق خدا، جایگزین هیومن رایت فعلی شود، تا معلوم شود، دامنه حق کجاست.

خداوند بسیار بزرگتر و مهمتر از انسان است و انسانها در بهترین حالت تابعی و درجه ای از صفات الهی هستند. این نهایت خودخواهی بشر بوده است که خالقیت و حکمیت و عظمت و ... خداوند را به عمد نادیده بگیرد و خودش را مبنای تعیین حق و حقوق، بشناسد.

مسئله انقلاب اسلامی با جهان سر این است، خیلی از مفاد اعلامیه حقوق بشر بر حق نیست، حقی با مرکزیت و مبنائیت خداوند، (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت) مطلوب است.

نظریه حق، منجر به اعلامیه جهانی حق خدا می شود، که در بطن آن اعلامیه حق بشر تابعی از اعلامیه حق خداوند زمینه ظهور و بروز پیدا می کند.

نظریه حق و بررسی اختیار و اجبار و عبودیت

معاندان جمهوری اسلامی در غرب می گویند، وضعیت عموم بشر اجبار، عبودیت و بدبختی است. و اساس جوامع کمونیستی و مارکسیستی اجبار است و آن را به عبودیت وصل می کنند و می گویند، بدبختی حاصل اجبار و عبودیت است، و نتیجه می گیرند که خانمهای جامعه ما مجبورند، حجاب داشته باشند، چون عبودیت خدا را پذیرفتند و به همین خاطر آزاد نیستند.

ولی خانمهای متدین مان، نه تنها بدبختی نمی دانند، بلکه عین سعادت می دانند چون جهان بینی شان بر داشتن هویتی ارزشمند اشاره دارد که باید جهت حفظ آن خود را بپوشانند.

میگویند، ما آمریکائی ها که نه مجبوریم نه عبدیم، خوشبختیم، بقیه بدبختند، به راحتی می توان فهمید پارادایم پاگانیسم و کفر کیشی بر همه افکار و انتخابهای آنها مستولی شده است. خلط مسئله جبر و اختیار می کنند و جبر الهی

را به عبودیت اختیاری ربط می دهند ، و خود به فلسفه لسه فر پناه می برند . آن متغیری که می گوید همه چیز را مباح بگیر ، لسه فر است . به زبان عامیانه "ولش کن ، بگذار هر چه می خواهد بکند" فسق یکبار عبور کردن از حدود الهی است ، فجور مکرر عبور کردن از حدود الهی است . نظریه حق (جایگاه یکتا و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و نظام جعلت) هر چیز را در جای درست خود می گذارد ، گزاره های جبر الهی بر همه انسانها ، مثل نوع جنسیت ، محل تولد ، خانواده و قوانین طبیعی و ... که همه انسانها را شامل می شود ، مهم موارد اختیاری انسانهاست ، و اوج اختیار درست ، تصمیم به عبودیت آگاهانه خالق یکتاست ، و این عبودیت همچون قبله نمایی دقیق ، فرد و جامعه را به ساحل نجات دنیوی و اخروی می رساند . لذا هر موضوع را باید سر جای خودش دید و بررسی کرد و خلط موضوع به جهل (دانسته های غلط) می انجامد .

نظریه حق و نقد نظر سروش در مورد حق و تکلیف

میگویند ، ما آمریکائی ها که نه مجبوریم نه عبدیم ، به همین دلیل خوشبختیم ، و بقیه بدبختند و اساس تفکرشان را روی لسه فر (بگذار هر چه می خواهد انجام دهد) می گذارند . روی همین فرمول بود که سروش در مجله کیان می نوشت آنها حق مدارند ، شما تکلیف مدار ، و خودش را می گذاشت مقام داور ، این مغلطه است . حق در قرآن روبرو باطله ، اگر آنها حق دارند ، پس این طرف جبهه ، ما باطلیم ؟ در صورتیکه هر کس در جامعه حق دارد ، تکلیف به تبع حقی تعریف می شود ، هر حقی به تبع حق بودنش ، تکلیف می آورد . کسی که حق بی حجابی برای خودش قائل باشد ، حق هم برای خودش قائل میشود ، برود پارتی و ... او هم تکلیف خودش را دارد . کسی که رفته پارتی آنجا همه توقع و انتظار دارند که مشروبش را بخورد ، بریکش را بزنه .. هر میدانی یک حقوقی دارد ، به تبع حقوقش یک تکلیفی برایش قائل می شود . یک طرف فقط حق یک طرف فقط تکلیف این غلطه ، حق به تبعش تکلیفی می یابد و تکلیف قبلش حقی بوده است .

چه دین یعنی سبک زندگی ، چه بالعکس (سبک زندگی یعنی دین) هر دو یکی است ، اگر بگوئید دین ، می گوید لباس ، نماز ، حجاب ، رفتار و انتخاب با صفت ... چه بگوئید لباسم اینجوری ، چادرم اینجوری ، رفتار و طرز تفکرم اینجوری و ... هر دو یکی است . چه از حق به تکلیف برسید ، چه از تکلیف به حق برسید ، جفتش یکی است . تکلیف گانگستری اینه که در اولین ورودی به گروه میگویند باید یک نفر بیگناه را بکشند و .. پس حق تنها یا تکلیف تنها نداریم و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند ، بار کردن تکلیف بر فرد یا جامعه ای ، بدون دادن حق آن ظلم است و دادن حق به فرد یا گروهی یا جامعه ای ، بدون اینکه تکلیف مرتبط به آن را انجام دهند هم ظلم است .

نظریه حق (تبیین جایگاه هر موجود خاص در چرخه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) خود به خود تکلیف آن موجود خاص را نیز تبیین می کند و دو سر حق و تکلیف است ، که باعث چرخش و حیات زنجیره و دستگاه خلقت می شود . بعدا همین حق و تکلیف را در عالم جعل هم می توان تعمیم داد .

نظریه حق و بررسی سیر اجمالی معرفت به خدا در غرب

نقاشان غربی ، تصویر ارسطو و افلاطون را کشیده اند ، که ارسطو به زمین اشاره می کند و افلاطون به بالا . ولی غرب راه ارسطو را پیش گرفت ، در ۲۴۰۰ سال پیش با ارسطو همه چیز زمینی شد . در دوره های اخیر همه چیز مادی شد .

نیچه بر تابوت نگاه افلاطونی صلیب زد و مدعی شد خدا مرده است. و بعد معلوم شد، قاتل خدا (خدای موهوم و خود خواسته فیلسوفان)، داروین بوده (با انکار خلق و تبیین سحر از این طور به آن طور شدن موجودات بدون نیاز به اراده ای هوشمندو به طور اتفاقی) و عرش را به فرش آورد و سکوی زمینی برای این به وجود آورد. این یعنی بشر، تو هیچ نیازی به فکر به ماوراء نداری!، به همین منفعت و ضرر مادی توجه کن و قبل از وجود و پس از مرگت را کاری نداشته باش. و ...

بله در نظریات هر کدام از فلاسفه پاگان (کفر کیش) بهره هایی از واقعیت (و نه حقیقت) وجود دارد، و خائنانی در نظام مافیایی علمی در دانشگاه ها، کور می کنند، چشم ۴ تا دانشجو را که ببینید نظرات داروین چقدر قویه و ... نظریه حق (جایگاه هر موجود در دستگاه خلقت و هر حکم در نظام حکمت) در مسیری کاملا جدا از مسیر فلاسفه، همه تکثر عالم را به توحید و وحدانیتی در عالم معنا، به یک، یک خدا، یک دین، یک حقیقت، یک ثابت، یک حق ... ارجاع می دهد. و نه تنها هیچ شرمی از مخالف بودن مسیر حرکت خود با فلاسفه ندارد، بلکه اشکالات فکری آنها را هم یکی یکی، مشخص می کند، حال اینکه پیروان آن فلاسفه (به عنوان پیامبران دین زمینی) کدام را حقیقت می شناسند و به کدام تابع می شوند، فرع مسئله است.

نظریه حق و بررسی ظاهر و حقیقت

کی منکر است که امام حسین در کربلا شهید نشدند؟، صورت ظاهرش اینه یزید برد، در جنگ یا اسیر می شوید یا می اسیر گیرید، یا کشته می شوید یا کشته می گیرید.

وقتی امام حسین (ع) کشته شد و اسیر داد، معلومه عملا در روبنا شکست خورده، ولی آیا واقعا یزید پیروز شد؟ نه صورت ظاهری، مبانی نظری هگل و کانت بعضی جاها درست است، ولی آیا به حق هم هست؟ نه بعضی وقتها بعضی حرفهای مستکبران و ظالمان عالم درسته، ولی آیا کلیت عمل آنها هم، حق هست.

در علوم خلقی هم، زمانی که نیوتن، مکانیک نیوتنی را رقم زد همه آن را درست و حق، تائید کردند، بعدها که انیشتن، نسبیت و مکانیک کوانتوم را مطرح کرد، عنوان کرد که قوانین مکانیک نیوتنی اشتباه است، لذا در مجمع آنها نظر قبلی شد غلط و نظریات جدید شد درست.

حق که اینطوری نیست، حق با زمان تغییر نمی کند. اگر روش فلسفه مابی را پی بگیریم، نتیجه اش اینه که یک روز هم کوانتوم ممکنه زیر سوال برود و ... این نظریات بهره هایی از واقعیت دارند ولی در باطن حقانیتش اثبات نشده است. اما امروزه با همین مکانیک نیوتنی، همه ساختمانها و ماشین آلات و صنعت رقم خورده است، و کار می کند و نیاز امروز بشر را رفع می کند ... لذا از منظر علم خلق، مورد تائید است.

نظریه حق و حکمت حضور

حضور مقابل عدم و غفلت است، حضور و وجود مقوم هم اند، وقتی من حفظ حدود شما را بکنم، در واقع دارم، تقوای شما را می ورزم، من دارم خودم را از چشم شما می پایم (می بینم، برانداز می کنم) به این می گویند، خویشتن پایی که به مفهوم تقوا نزدیکتر است. واژه ای که برای ترجمه تقوا انتخاب شده، ترس است، در حالیکه معادل ترس در زبان عربی خوف یا رهب است، اینکه خداوند آن کلمات را انتخاب نکرده است و از کلمه تقوا استفاده کرده است یعنی مفهوم تقوا با خوف و رهب متفاوت است. ترجمه تقوا به خویشتن پایی از دید خداوند دقیقتر است. وقتی کسی خودش را در محضر نبینه، انگار بود و نبودش اثلا مهم نیست.

کارکرد حضور، تقوای از خداست. حیا و تقوا خاص انسان خدا محور است. ما در اسلام، تعریفمان از حیات را نباید مادی بگیریم، بلکه قلبی و معنوی بگیریم. قلب ما باید این نکته را در مسیر زندگی درک کند و به آیات و نشانی های خدا تعظیم کند. تعظیم نه از سر آداب اجتماعی از سر صمیم قلب. درک نشانه های الهی و بزرگ داشتن آن، خدا خورشید حقیقت است، و ما مثل کره زمین که تاریکی ایم در گردش به دور او ییم، اگر زمین نباشد، هیچ چیزی از خورشید کم نمی شود، اگر خورشید نباشد چیزی به نام زمین معنا و مفهوم ندارد. حضور قلب به تعظیم شعائر منجر می شود، ولی متاسفانه قلب غافل ما همه جا هست، غیر از محضری که در مقابلش ایستاده ایم. اعتقاد به نظریه حق، منجر می شود تاویل و تفسیرمان از عالم معنا شکل مناسب بگیرد و بسیاری از سوالات، به اصطلاح غرب ماوراء فیزیک، و به اصطلاح ما عالم جعل، پاسخ داده شود.

نظریه حق و کاربرد آن در طراحی سازمانهای حکومتی

آیا ما در حکومت نهادی داریم که، حدود همه سازمانها و دستگاهها را تعیین کند. اگر دامنه وزارت اقتصاد و ... را گسترده تر گرفتید، این وادی و حوزه عمل گسترده تری را ایجاد می کند، اگر ضعیف تر گرفتید نتایج و تبعات محدود تری دارد، مشکل ایدئولوژی ها پس از ایجاد، طراحی نظام است، یعنی وقتی که یک ایدئولوگ، ادعایی در مورد حل یک مساله بشری می کند، برای اثبات آن باید یک نظامی روی آن ایدئولوژی سوار شود، و به همین خاطر است که بسیاری از ایدئولوژی ها، باطل می شوند، چون جهان واقعی به خواست و ایده آنها طراحی نشده است و تنها ایده و طرحی را قبول می کند، که قبلا توسط خداوند، طراحی و تأیید شده باشد، در واقع ایدئولوگ و تئوری پرداز، موفق است که خود را با ایده ها و تئوری های (احکام خالق جهان) هماهنگ و تطبیق دهد.

مشکل امروز نظام ما، حدود مداری است، حد دستگاهها مشخص نیست، هنوز در اصلی ترین ساختار حکومتی یعنی تفکیک قوای منتسکیویی، گیر داریم و از آیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (النساء/۵۹)** ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [= اوصیای پیامبر] را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

تفکیک قوای ۳ گانه مقننه و مجریه قضائیه در نمی یابد، و ... ولذا ما نیاز داریم تا در دوره تثبیت انقلاب، به ایجاد حفظ، بسط، حدود و حد در مورد تمام زیر نظامهای اداره حکومت پردازیم، و تداخل های احتمالی را رفع و رجوع کنیم. سوال: معیار حدود چیست؟

نظریه حق و بررسی حدود قانونی و عرفی

اگر مفاهیم مرتبط با قانون را بررسی کنیم، یکبار قانون، حد سرعت در لاین اتوبان است، حکم قانونی یکبار قانون عرف است، حکم عرفی مثلا قواعد ازدواج و خواستگاری در هر یک از شهرها و اقوام کشور که با هم متفاوت است ولی بین خودشان معتبر است، آداب و رسوم یکبار قانون اخلاق است، می گویند اخلاق حکم می کند، مثلا کمک به همسایه ها و کودکان، جلو رفتن بزرگتر، گذشت شما به دلیل حجب و حیا شخصی از مسئله ای عبور می کنید، حکم اخلاقی

یکبار قانون طبیعت است، اینجا حد و حدود را خدا از قبل مشخص کرده است، حکم طبیعی، مثلاً تحمل جسم انسان در برابر گرما و سرما ۵۵-۰ درجه است، حال اگر انسانی بدون تجهیزات لازم، در معرض دمایی خارج از این حدود قرار بگیرد، طبیعت به او رحم نمی‌کند.

یکبار قانون، شرعی است که به حکم شرعی شناخته می‌شود، مثلاً **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ...** (البقره/۱۷۸) ای افرادی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است...
یا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** (البقره/۱۸۳)
ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شده، همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزکار شوید...

حکم طبیعی این است که شما از یک دیوار ۱۰ متری پایین نپرید و اگر نه دست و پایتان می‌شکند، حد طبیعی، حیات جسمی است، اگر انسان غواصی ۱۰۰ متر همینطوری بره زیر آب له می‌شود، حکمت حد این است که ما، حد گذاری و حدود، خدا را بشناسیم و در محضر او تخلف نکنیم، ما حد طبیعت را باید در طبیعت مطالعه کنیم، حد اخلاق را در هر جامعه ای جدا بررسی کنیم، البته جزئیات آن نسبی می‌شود، ولی کلیات اخلاقی همه جا مشترک است، اینکه رفتار شما حد دارد، متأثر از حکم اخلاق و طبیعت و ... است، نمی‌شه که فرضاً دل شما، هر چی که خواست بشود، در آن صورت سنگ روی سنگ بند نمی‌شد. حد و حدودی دارد، طبیعت و جسم ما محدودیت دارد، اگر از ارتفاع بالا بپرد، نابود می‌شود.

برخی از نظر اخلاقی و قانونی و شرعی یک سری چیزها را بر نمی‌تابند، یعنی به این حکمها تن در نمی‌دهند، حکومت تلفیق و ترکیب این حکمهاست. و به این ترتیب می‌توان پیچیدگی سیستمهای اجتماعی مخصوصاً در حوزه حاکمیت را دریافت، تنها راه، تنها راه حل، برای همسو کردن این قوانین در حوزه های مختلف این است که به یک مرجع ثابت و درست و حقی، توکل و توسل کنیم، و اگر نه اراده های متکثر در زمان و مکان متکثر، جز بر پریشانی و از هم گسستگی و واگرایی حوزه های قوانین از یکدیگر، نمی‌انجامد.

نظریه حق و اصلاح فهم از مبنای حقیقت

امانیست (هیومنویست) کسی است که می‌گوید، انسان محور عالم است، همچون مردم ما قبل قرون وسطی که می‌گفتند زمین محور عالم است، در حالیکه منظومه شمسی یعنی، دستگاه و اجزاء به نظم درآمده ای که نظمشان را، از شمس (خورشید) می‌گیرند، ما باید در معرفت، انقلاب کوپرنیکی کنیم، باید بگویم، خورشید مرکز حقیقت است نه زمین. خدا مرکز حقیقت است، نه انسان، زمین از خورشید نور و حیات می‌گیرد، انسان، نورش را از خدا می‌گیرد، مراتب آسمانها مراتب وجود ماست، وقتی با دید آیت نگر به پدیده های جهان نگاه می‌کنیم، بسیاری از موضوعات معرفتی در عالم جعل برایمان حل می‌شود، در واقع نظم و پدیده های خلقت آیت و نشانی از یک امر در حوزه جعل است، که انسان با هوشی که از خداوند دریافت کرده است، باید به کاوش آن بپردازد، و راه خود و هموعان خود را در انتخاب بین حق و باطل روشن کند.

نظریه حق و فرقان و اثرات آن در سیستم سازی حکومتی

میگویند: قوه مقننه باید قانون بگذارد، تازه بعد از آن زمان، حق خلق می‌شود (جدای از درست یا غلط بودن آن قانون)، سیستم قضایی در متن سایر سیستمها است. مغز به طور نسبی منشا تشخیص درست از غلط و حق و باطل است

انسانی که شریعت بگراید، به ایمان رسیده است، کسی که عمل به آن طریقت کند به درجه ایقان رسیده است، کسی که رویت حقیقت کند به درجه احسان رسیده است.

نظم طبیعی، حق طبیعی به تبعش عدل طبیعی، یعنی هر چیزی سر جای خودش قرار داده شود. عدالت باید به طور سیستمی نهادینه شده باشد. اثر رعایت نکردن این اصل منجر به ضرر و خسارتهای زیادی شده است، بخش عمده ای از بیماریهای روحی و روانی مردم به خاطر سیستمهای غلط و معماری غلط این ساختار شهری است، اندیشه سیستمی مان غلط است، چون داریم سیستمهای غریبهها را، که روی مبانی غلط پاگانسیم بنا شده است، پیاده می کنیم

در نظام مبتنی بر حق، قاضی باید فرقان محور باشد (بر تفکیک حق از باطل تاکید کند)، نه قضا محور، که مثلا بگویند مبتنی بر مواد قانونی این کتاب، حکم کن. به قاضی باید فرقان داد، قوه تشخیص حق و باطل، نه صرفا قانون. ویروس اچ آی وی قدرت تشخیص حق از باطل را در بدن مختل می کند. شیطان در مسیر تشخیص حق از باطل اختلال ایجاد می کند، خلط می کند با وسوسه و زینت دادن و توجیه و سعی می کند، قوه فرقان را نابود کند. تا با فلج آن نظام به تکثیر باطل به اسم حق مشغول شود.

مدرسه و دانشگاه محل کار ویروس ایدز است، از امکانات همان جامعه استفاده می کند، دست به تکثیر خودش می زند حتما نابود می شود.

تولید علم می بایست، تبیین و تشخیص حق باشد، نه خلط حق و باطل.

در صدر اسلام به قوه فرقان آن حمله شد، خانه نشین کردن، جانشین بر حق پیامبر، نتیجه از دست رفتن قوه فرقان مردم است.

ویروس باطل می رود، سر جای حق می نشیند، خودش را تکثیر می کند، میشه امیر المومنین معاویه. یک میلیارد کتاب و فیلم... در مورد حرف حق ساخته شود، کافی نیست، تا زمانی که مردم به آن حرف حق عمل نکنند، اثر ندارد و در متن جامعه ظلم و بی عدالتی و باطل به چشم می خورد.

این که می توانید بین اشیاء فیزیکی و خلقی فرق بگذارید، حاصل یک پختگی و معرفت و شناخت است.

تقوی باعث شناخت، معرفت و فرقان می شود، دانش فرق گذاشتن، حق از باطل را به متقی می دهد.

حکیم کسی است که حقیقت حاصل از فرقان را کشف کند، فرقانی که حاصل از تقوا است.

این یک چرخه است، که مدام یک سطح بالاتر می رود. و متقی را متعالی تر می کند.

نظریه حق و نفی برداشت پلورالیستیک از کلام خدا

پست مدرنیستها، امتزاج پیام را نابود کردند و به مرگ مولف رسیده اند، یعنی دیگر بین گوینده پیام و متن پیام ارتباطی را قائل نیستند و به متن پیام و برداشتهای متکثری که هر کس از آن می کند، اعتقاد دارند، که به اصطلاح آن را مرگ مولف می خوانند. مثلا در یک سخنرانی مشخص، شنوندگان، نفر ۱ یک جور استنباط می کند، نفر ۲ جوری دیگر و نفر ۳ جور دیگر، به این فرآیند، پلورالیزم، کثرت گرایی معرفتی می گویند، نظریه حق (جایگاه یونیک و یکتا هر موجود در دستگاه خلقت و نظام جعل معرفت) با این برداشت مخالف است، ممکن است از یک پیام حق، ۱۰ برداشت متفاوت در ۱۰ نفر مختلف باشد، ولی فقط یک مورد آن حق است و ۹ مورد دیگر با حق زاویه دارد و باطل است و بالاخره نتیجه عملی که بر آن اقامه شود، شکست است. پیام حق تغییر نمی کند ولی معرفت افراد مختلف می تواند تغییر کند و رشد یابد، لذا اگر آن ۹ نفر دیگر به برداشت باطل خود، مشرف شوند، به پیام حق تسلیم شوند، اختلافات حل می شود. و به توحید می رسند.

آن ۱۰ یا ۱۰۰ نفر باید حواسشون باشد، گوینده می خواسته چی بگوید، نمی شه پیام خدا را به بازی گرفت، باید همان را دریافت. و بدین ترتیب، تمام این توجیها از سوی کسانی، بیرون می آید که قصد عناد با پیام حق را دارند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (الأنعام/۲۰)

آنان که کتاب آسمانی به ایشان داده‌ایم، بخوبی او [= پیامبر] را می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناسند؛ فقط کسانی که سرمایه وجود خود را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند.

مشکلات و اختلافات بشری حاصل خودخواهی سران و امامان هر قوم است، مثلا در مورد اسلام، یک آیه و نظریه را دیده اند، ۷۲ فرقه شده اند.

جنگ ۷۲ ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند مگه وهابیه، مبتنی به همین قرآن به خودش بمب نمی بندد، می رود و افراد بیگناهی را در مسجد امیر شهید می کند، برای چی، برای اینکه بگویند، شما باطل هستید و ما بر حق و شما باید تابع و شکل ما بشوید.

یک پیام است ولی پلورالیزم در برداشت او را دچار این انحراف عظیم کرده است.

اینها بمب به خودشان نمی بندند، بزند به اسرائیل و آمریکا. و دهها مثال دیگر، خلاصه اینکه اصالت را نباید به برداشتهای متکثر داد، اصالت با پیام حق است که با زمان و مکان تغییر نمی کند، و انسانها باید خود را با آن تطبیق دهند، نه اینکه به برداشت و خواست خودشان از آن پیام، اصالت بدهند و با سایرین در بیافتند که شما هم باید، برداشت و خواست خاص من را در مورد این پیام بپذیرید و اگر نه اختلاف و درگیری تا حد جنگ.

نظریه حق و جایگاه خاص جنسیت انسانها

زنان قدرت عاطفی بیشتری برای مادری و مردان قدرت خرد بیشتری برای مقولات سخت دارند. این دو با یکدیگر کامل می شوند و جدای از یکدیگر ناقص هستند.

تا امروز غرب، باستانشناسان و فیلسوف زن نداشته اند، تفکر خشک و خشن، با عاطفه هیچ رابطه ای ندارد، اما اگر جایگاه زن را قبول نکنیم، به دام بازی و فریب اهل باطل می افتیم، سوال: در خانمها، فلسفه به چه دردشان می خورد؟ کل این مملکت، خودش را بالا پایین کرده است، ۳ نفر توشون بودن حرف فلسفی عمیق زده اند، فلسفه مشاء ابن سینا فلسفه اشراق سهروردی و ۳- حکمت متعالیه ملاصدرا. حالا اگر جستجو کنید، می بینید چقدر دکتری فلسفه وجود دارد که از خودشان حتی یک جمله تفکر فلسفی ندارد.

تو هیچ کشوری، زنی نتوانسته فلسفه بورزد و خروجی فلسفی عمیق بدهد، البته ممکن است تعداد زیادی فلسفه خوان زن باشد ولی کسی که بتواند فلسفه پایه ای جدیدی ارائه دهد، نبوده است. یعنی حتی اگر بشر در حوزه معرفت بخواهد چموشی کند و نظم حقی که خداوند، قرار داده است را نپذیرد، هیچ عاقبت و نتیجه خیری نصیبش نمی شود و تلاشها بی ثمر خواهد شد و ...

امروز مردها توان تعمق فلسفی ندارند، یعنی ته اش تو ۲۰۰ سال پیش آلمان گیر کردند.

حال اگر به مردها گیر دهیم، اگر مردان بیایند و بگویند، ما می خواهیم بچه دار شویم و قدرت عاطفی داشته باشیم جواب جبر طبیعی به آنها این است، شما نمی توانید، در خلقت شما دیده نشده است،

کارکرد دین قسط است و قسط یعنی هر کس حقتش هر چی هست، بهش داده بشود، سهمش هر چقدر که هست به او بدهند. سهم کسی که علم ندارد، این است که آدم عالم به او بدهد، حقتش، سهمش است و خداوند جزء تکالیف او قرار داده است و در قیامت بابت کم کاری اش مواخذه اش می کند.

خلاصه اینکه، پیرو نظریه حق، روی هوی و هوس خودش پا می گذارد، نه روی حق، جبر جنسیتی خود را عین حق می داند و به ادای تکلیف و وظیفه آن مشغول است و خود را با خطوات و وسوس ضاله و شیطانی فریب نمی دهد.

نظریه حق و برداشت غلط غربیها از دین

در جهان امروز با بحران مفاهیم ترجمه ای از لغات مختلف، روبه روئیم مثلا، تعریف دانش در غرب با دانش و علم در زبان و تمدن ما متفاوت است، غربیها اگر از پدیده و سوالش پاسخ پیدا کردند، به آن دانش می گویند. به هر روش از وهم و خیال تا خرافه و جادو، اگر به جواب غیر قابل اثباتی هم رسیدند، به آن دین می گویند. از منظر غربیها، ادراک اشراقی، در درون فرد، دین خوانده میشود. حالا اگر خطوات شیاطین (پیروی از گامهای شیطان) هم باشد، آن را دین می خوانند. دامنه آن هم گسترده است از خرافه و جادو و همه چیز را در بر می گیرد. نظریه حق می گوید، دین حق، ثابت است، اگر اختلافی هم باشد، در اعلی ترین درجه اش، مومنین دچار بحران میشوند نه دین، لذا بحران ایمان، خلط مبحث است. ایمان به منشا و مبدا و متعلق ایمانی که دچار تغییر نمی شود، آنچه آنها می خواهند بگویند "بحران در فلسفه دین" است. در جامعه بشری بعد از کتاب آشپزی بالاترین تیراژ کتاب مربوط به هری پاتر است، یعنی با نسلی مواجهیم که طوری تربیت شده که خرافه و جادو اصالت پیدا کند. و این خیانتی است که صاحبان دستگاههای تعلیم و تربیت و تبلیغات جهانی، در حال انجام آن هستند. دین در تلقی آنها هر باور و عقیده ای است که بخشی از جامعه رابه خودش جذب می کند. دین مجموعه تعالیم و باوری است که وقتی کسی آن را پذیرفت، تسکین پیدا می کند. حال آنکه دردها و آلامی وجود دارد که آنها را با انواع روشهای روانی و دارویی نمی شود آرام کرد. خلاصه آنکه، آنها روی دین متکثر و کثرت گرایی دینی تبلیغ می کنند و نظریه حق، که ثبات را در طراحی خداوند در عالم جعل بر می تابد، جایی است که دین واحد و وحدت گرایی دینی را توجیه و تبلیغ می کند.

نظریه حق و امر به معروف و نهی از منکر

فقدان فرقان باعث میشود، جایگاهها تغییر کند. اگر انسان نتواند بین حق و باطل تفکیک کند، کارش به انحطاط می کشد. برای دیدن هر چیز جای خودش باید نظم را محقق کنیم و سپس در عدل مداری، نیاز ما تبیین ضرورت قرار دادن هر چیز سر جای خودش است. تعمیم این نگاه در جامعه به دو نتیجه می رسد، یا مقبول می افتد و نتایج خیر و خوب مشوق ادامه آن می شود یا مخالفتهایی پیدا می شود. این مخالفتها هم دو حالت دارد، یا آن موضع خاص را موضع حق نمی شناسند، و با جایگاه حق آن موضوع مشکل دارند، یا آن حق را به منفعت خود نمی دانند به عمد کارشکنی می کنند. امر به معروف در برابر دیدن زشتیهاست، کسی که در موضع حق بود، نظم و هارمونی دارد. ضرورت عدل را رعایت میکند، واگر نه نماز خواندنش هم از روی عادت است. جور: عدم قراردادن هر چیز جای خودش است. مزاحمت برای دیگران ایجاد می کند، هیچ چیز در رفتار آن فرد، سر جای خودش نیست. در این حالت، بر سایرین، مراتب امر به معروف و نهی از منکر واجب می شود. تا آن فرد، به اختیار خودش به حق و مدار حق برگردد. و جامعه از ضرر و زیان ناشی از ظلم و جور یک نفر خاطی آسیب نبیند. نظریه حق و موضوعات ثابت حق، همان معروف است و هر چه با آنها مغایر باشد یعنی حقیقت، نظم و عدل و حسن نداشته باشد، منکر است. وقتی این دو شناخته و مقبول عام شد، حالا امر به معروف و نهی از منکر بسیار راحت می شود و به سرعت جامعه اصلاح می شود.

یکی از نتایج اعتقاد به حق در افراد این است که، ضرورت احساس می کنند، که هر چیز سر جای خودش قرار بگیرد و با بی نظمی و ناحق، دچار مشکل می شوند. و در نتیجه میل و اراده به امر به معروف و نهی از منکر در آنها ایجاد می شود

پس وظیفه اصلی همه ما، این است، که به گناهکار، به اشتباه کننده، به دروغگو، به دزد، در هر مقام و جایگاهی که هست، بفهمانیم که کارشان غلط است. و به حق و نتایج درست پایدار بگردند.

نظریه حق و تعریف جهل و دلیل بزرگترین معجزه بودن قرآن

معمولا تعریفی که از جهل در ذهنها نشسته است، این است که فرد جاهل احمق و نادان است، حال آنکه فرد کاملا هوشیار است، تعریف دقیقتر از جهل این می تواند باشد: جهل، دانستن گزاره هایی است که انسان به آنها تعصب دارد، و آن را هم به مقصد نمی رساند، مانند: رسوم و سنتهای جاهلی، جهل به دانسته های غلط می گویند، جاهل، ممکن است خیلی چیزها را بداند ولی آن دانسته ها غلط است، باطل است، حق (یونیک، ثابت و انحصاری) نیست در نتیجه آن جهل به زندگیشان، نظمی داده است، که انحرافی است. در همه زمانها هم بوده است. در عصر پیامبر اکرم (ع)، باور غلط، این بود که فرزند دختر موجب سرفکندگی است، فاجعه اش این بود که دختران را زنده به گور می کردند. نظریه حق، که عقبه ای به طول آدم (ع) دارد، بیان می کند، شان دختر سر جای خودش است، به عنوانه ریحانه و نیمی از پیکره خلقت بشری، برای پسرها هم همینطور است.

جالب اینجاست خداوند بر خلاف سنت آن زمان که جانشین پدر، پسر می بوده، جانشینی حکم و امر را در پیامبر اکرم (ص) نه از طریق فرزند پسر که از طریق فرزند دخترشان فاطمه زهرا (س) در پیوند با اولین و مهمترین مسلمان همه دورانها (پس از پیامبر (ص)) یعنی علی (ع)، ادامه داده است و به دلیل بزرگداشت فاطمه (س) بود، که پیامبر (ص) بالاخره توانست سنت جاهلی، دختر کشی را، در عرب جاهلی برچیند و آیا معجزه ای بالاتر از این می باشد، امروز می دانیم جابه جا کردن کوهها شدنی است، اگر همتی باشد و انگیزه ای درست، آن کار شدنی است، ولی آیا عوض کردن عقیده یک انسان جاهل، به همین راحتی است، اگر به همین راحتی بود که قبل از ما خداوند با قدرت بی نهایتش این کار را می کرد، چطور اقوام پیشین حاضر می شدند بمیرند و عذاب شوند ولی حاضر نبودند دست از گناه و اشتباه خود بردارند. معجزه جاوید، می تواند افراد مختلف را قانع کند تا خودشان، خود را اصلاح کنند.

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (الأعراف/۷۰)

گفتند: «آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم، و آنچه را پدران ما می پرستند، رها کنیم؟! پس اگر راست می گویی آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی، بیاور!»

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (الأعراف/۷۷)

سپس «ناقه» را پی کردند، و از فرمان پروردگارش سرپیچیدند؛ و گفتند: «ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی، آنچه ما را با آن تهدید می کنی، بیاور!»

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (هود/۳۲)

گفتند: «ای نوح! با ما جر و بحث کردی، و زیاد هم جر و بحث کردی! (بس است!) اکنون اگر راستی می گویی، آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور!»

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَّكَ عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (الأحقاف/۲۲)

آنها گفتند: «آیا آمده ای که ما را (با دروغهات) از معبودانمان بازگردانی؟! اگر راست می گویی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور!»

نظریه حق و تعریف زیبایی و حسن و لذت و سعادت

وقتی شما هر چیزی را سر جای خودش روئیت کردید، زیبایی را می بینید. نتیجه حکمت حسن، که با تادیب (ادب شدن) به جمیل (زیبایی) می رسیم، لذت میشود، این نوع لذت با هدونیسیم غربی فرق می کند. شمع و هیجان و هز دیدن گل نوعی لذت ممدوح است. این نوع لذت، ستایش خداست. شما وقتی از چیزی که (واقعا و حقیقتا) زیباست، لذت ببرید، و به خداوند، بابت خلق آن تبریک بگویید، شما در حال عبادت او هستید. انسان متقی، عمل زشتی را که عبور از حدود الهی است، زیبا نمی بیند. رویت خانم نامحرم و ستایش زیبایی آن، نفی حدود الهی است، این ادب نیست فحشا است. نسبتی که با گل دارید و شعفی که از زیبایی پدیده می برید، این گونه لذت به سعادت منتج میشود، و تحسین کننده آن ظرفیت سعادت را در خودش ارتقا می دهد.

تعریف سعادت این است، حداکثر شدن لذت و حداقل شدن درد و الم.

وقتی بشر غربی برای کارهای پیکاسو، سوت و کف زد، یعنی آرام آرام زیبایی شناسی در آنجا مرده است. مثلا پیکاسو می یاد تصویر صورت را نیم رخ می کشد، ۲ تا چشمش را جلو می گذاره، تناسب و تجانس را رعایت نمی کنه و بعد برای تبلیغ آن، روش تفسیر فلسفی را روی آن می گذارند. برخی استادان مالیخولیایی، را تحت عنوان استادان مدرن می شناساند.

به هر حال نظریه حق، یعنی قرار دادن هر چیز در جایگاه یونیک و انحصاری مخصوص خودش، و این تعریف با آثار نقاشان پست مدرن، در تناقض است. ما نظریه حق را نفی نمی کنیم بلکه پست مدرن را باطل می دانیم. چطور میشه روح زیبایی از آن آثار استنباط کرد؟، لذا چیزی را که زیبا نیست، آرام آرام بشر غربی زیبا قلمداد می کند، و اگر به آنها اعتراض کنید، شما را متهم می کنند، که زیبایی شناسی و استاتیک را نمی شناسید، فحشا یعنی برتافتن آن زشتیها، نظریه حق از جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت شروع می کند، آن را با عدل بر می تابد و به نظم می رسد، آنچه از آن روئیت می شود، حسن و زیبایی است. برای آثار پست مدرن، این مسیر طی نشده و بسیار مغشوش و مختلط است، لذا می خواهند محصول نهایی را به زور، به عنوان زیبایی بقبولانند، که البته عدم اقبال عمومی از آن آثار به خوبی بطلان آن را به آنها نشان می دهد.

نظریه حق و نتیجه دانستن جای هر پدیده

وقتی جای پدیده حق را مشخص کنید خود به خود باطل هم مشخص می شود، یعنی آن موجود خاص در هر جایگاهی غیر از جایگاه یونیک و انحصاری که برای آن در دستگاه خلقت تعیین شده است یا آن موضوع خاص در هر جایگاهی غیر از جایگاه یکتا و انحصاریش در نظام معرفت حکمت بنیان تعیین شده باشد، قرار گیرد، جایگاه نا به جا و باطلی بوده است و بالعکس اگر جایگاههای باطل مشخص و حذف بشود، خود به خود حق مشخص میشود، با این استراتژی می توان به این رسید، که در علوم جعل چون بسیار از تولیدات علوم انسانی غربیها مبتنی بر پاگانیسیم (کفرکیشی) است، پس باطل است در نتیجه حق نقطه مقابل عمل آنهاست و به این ترتیب جای حق پیدا می شود. از این روش در مطالعات تطبیقی، می توان استفاده زیادی کرد.

يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (الأَنْفَال/ ۶)

آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می کردند؛ (و چنان ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود، که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند، و آن را با چشم خود می نگرند!

لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيَبْطُلَ الْبَاطِلُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (الأَنْفَال/ ۸)

تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.

نظریه حق و تفسیر نور و ظلمات

معرفت ما باید بپذیرد، نور را از ظلمات جدا کند، آنجایی که نور است، همان جائیست که حق است، و آنجایی که ظلمات است قطعاً باطل است، عدل یعنی بپذیریم هر چیزی باید در جای خودش باشد. جای هر چیز کجاست؟ همان جا که حق است. تا اینجا معرفتی بود، حالا مرحله نظم فاعلی، یعنی هر چیز را سر جای خودش قرار بدهیم، پلیس در اجتماع کارش انتظام است (به نظم در آوردن - طلب نظم کردن)، هر کس کج رفت، بیرون رفت، میزانش کنند. بعد از برقرار عدل همه موجودات خاص باید در جایگاه یونیک و انحصاری خودش قرار گرفته باشد، دیدن هر چیز سر جای خودش میشود حسن، نقیض آن اینکه، اگر فرد زشتی را دید، و برانگیخته نشد، آن وقت باطل و ظلمات و بی نظمی را هم ببیند، باز برانگیخته نخواهد شد.

همیشه یا زیباترینها توجه انسان را جلب می کند یا زشت ترینها، استاتیک غربی یعنی، عمل منافی عفت را تبدیل به اثر هنری کنند.

فرد وقتی به حق می رسد، تسلیم حق می شود، آنجا اسلام آورده است، حق، محق، مستحق، استحقاق. وقتی پذیرفت هر چیزی باید سر جای خودش قرار بگیرد، میشه عدل اینجا از اسلام عبور کرده به ایمان رسیده است، عدل، معدل، اعتدال، معتدل، تعدیل، عادل.

مرحله بعد فاعلی است، در عمل بر می دارد، هر چیزی را سر جای خودش می گذارد، از ایمان هم عبور کرده است به ایقان رسیده است. میشه نظم و نظام و تنظیم منظم و انتظام و ناظم.

حکمت حسن از ایقان می گذریم به ایقاز می رسیم، حالا ببینیم و هر چیزی را سر جای خودش روئیت کنیم این فرآیند ۴ گانه، شدن، همه انسانها، در نظام تمدنی حکومت الهی است و اینگونه باید طراحی شود. چشم حقیقت بین همه چیز را سر جای خودش می بیند. و هدف از نظریه حق، تبیین راهی است که رونده خود را به این مرحله برساند. که در آن صورت اکثر مشکلات جامعه بشری، حل خواهد شد.

نظریه حق و شناخت جایگاهها در حدیث معروف جنود عقل و جهل

الکافی، ج ۱، ص: ۲۱ سماعه گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و جمعی از دوستانش هم حضور داشتند که ذکر عقل و جهل بمیان آمد، حضرت فرمود:

عقل و لشکرش و جهل و لشکرش را بشناسید، سماعه گوید من عرض کردم قربانت گردم غیر از آنچه شما بما فهمانیده اید نمیدانیم.

حضرت فرمود خدای عز و جل عقل را از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و آن مخلوق اول از روحانیین است پس بدو فرمود، پس رو، او پس رفت، سپس فرمود پیش آی، پیش آمد. خدای تبارک و تعالی فرمود: ترا با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم، سپس جهل را تاریک و از دریای شور و تلخ آفرید باو فرمود پس رو، پس رفت، فرمود پیش بیا، پیش نیامد، فرمود: گردن کشی کردی؟ و او را از رحمت خود دور ساخت.

سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد، چون جهل مکرمت و عطاء. خدا را نسبت به عقل دید دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد، پروردگارا این هم مخلوقی است مانند من. او را آفریدی و گرامیش داشتی و تقویتش نمودی من ضد او هستم و براو توانائی ندارم، آنچه از لشکر به او دادی بمن هم عطا کن. فرمود بلی میدهم ولی اگر بعد از آن نافرمانی کردی، ترا و لشکر ترا از رحمت خود بیرون میکنم، عرض کرد خشنود شدم، پس هفتاد و پنج لشکر باو عطا کرد. و هفتاد و پنج لشکری که به عقل عنایت کرد (جنود عقل و جهل) بدین قرار است:

خیر و آن وزیر عقل است و ضد او را شر قرار داد، که آن وزیر جهل است؛

و ایمان و ضد آن کفر؛
و تصدیق حق و ضد آن انکار حق؛
و امیدواری و ضد آن نومیدی؛
و دادگری و ضد آن ستم؛
و خشنودی و ضد آن قهر و خشم؛
و سپاسگزاری و ضد آن ناسپاسی؛
و چشم داشت رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش؛
و توکل و اعتماد بخدا و ضد آن حرص و آز؛
و نرم دلی و ضد آن سخت دلی؛
و مهربانی و ضد آن کینه‌توزی؛
و دانش و فهم و ضد آن نادانی؛
و شعور و ضد آن حماقت؛
و پاکدامنی و ضد آن بی‌باکی و رسوائی؛
و پارسائی و ضد آن دنیاپرستی؛
و خوشرفتاری و ضد آن بدرفتاری؛
پروا داشتن و ضد آن گستاخی؛
و تواضع و ضد آن کبر؛
و آرامی و ضد آن شتابزدگی؛
و خردمندی و ضد آن بیخردی؛
و خاموشی و ضد آن پرگوئی؛
و رام بودن و ضد آن گردنکشی؛
و تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن؛
و شکیبائی و ضد آن بیتابی؛
و چشم‌پوشی و ضد آن انتقام‌جوئی؛
و بی‌نیازی و ضد آن نیازمندی؛
و بیاد داشتن و ضد آن بی‌خبر بودن؛
و در خاطر نگه‌داشتن و ضد آن فراموشی؛
و مهرورزی و ضد آن دوری و کناره‌گیری؛
و قناعت و ضد آن حرص و آز؛
و تشریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری؛
و دوستی و ضد آن دشمنی؛
و پیمان داری و ضد آن پیمان‌شکنی؛
و فرمانبری و ضد آن نافرمانی؛
سرفرودی و ضد آن بلندی جستن؛
و سلامت و ضد آن مبتلا بودن؛
و دوستی و ضد آن تنفر و انزجار؛
و راستگوئی و ضد آن دروغگوئی؛

و حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی؛
و امانت و ضد آن خیانت؛
و پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی؛
و چالاکی و ضد آن سستی؛
و نشاط و زیرکی و ضد آن کودنی؛
و شناسائی و ضد آن ناشناسائی؛
و مدارا و رازداری و ضد آن راز فاش کردن؛
و یک روئی و ضد آن دغلی؛
و پرده پوشی و ضد آن فاش کردن؛
و نماز گزاردن و ضد آن تباه کردن نماز؛
و روزه گرفتن و ضد آن روزه خوردن؛
و جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد؛
و حج گزاردن و ضد آن پیمان حج شکستن
و سخن نگهداری و ضد آن سخن چینی؛
و نیکی بپدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر؛
و با حقیقت بودن و ضد آن ریاکاری؛
و نیکی و شایستگی و ضد آن زشتی و ناشایستگی؛
و خود پوشی و ضد آن خود آرائی؛
و تقیه و ضد آن بی پروائی؛
و انصاف و ضد آن جانبداری باطل؛
و خود آرائی برای شوهر و ضد آن زن دادن؛
و نظافت و پاکیزگی و ضد آن پلیدی؛
و حیا و آزر و ضد آن بی حیائی؛
و میانه روی و ضد آن تجاوز از حد؛
و آسودگی و ضد آن خود را برنج انداختن؛
و آسان گیری و ضد آن سخت گیری؛
و برکت داشتن و ضد آن بی برکتی؛
و تندرستی و ضد آن گرفتاری؛
و اعتدال و ضد آن افزون طلبی؛
و موافقت با حق و ضد آن پیروی از هوس؛
و سنگینی و متانت و ضد آن سبکی و جلفی؛
و سعادت و ضد آن شقاوت؛
و توبه و ضد آن اصرار بر گناه؛
و طلب آمرزش و ضد آن بیهوده طمع بستن؛
و دقت و مراقبت و ضد آن سهل انگاری؛
دعا کردن و ضد آن سرباز زدن؛
و خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت؛

و خوشدلی و ضد آن اندوهگینی؛
 مأنوس شدن و ضد آن کناره گرفتن؛
 و سخاوت و ضد آن بخیل بودن.

پس تمام این صفات (هفتاد و پنجگانه) که لشکریان عقلند، جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنی که خدا دلش را بایمان آزموده جمع نشود، اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند تا تدریجا همه را دریابند و از لشکریان جهل پاک شوند، آنگاه با پیغمبران و اوصیاءشان در مقام اعلی همراه شوند و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش بدست نیاید خدا ما و شما را بفرمانبری و طلب ثوابش موفق دارد.

نظریه حق و مفهوم کمال قرآنی

... الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا... (المائدة/۳) امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم-

معرفت قرآنی پدیده‌ها و افعال را با معیار حق فرق می‌گذارد و به دسته حق، فرمان، امر، حکم و تبشیر و انبعاث می‌کند، و از دسته باطل تحذیر و تنذیر می‌دهد. کلمه‌ای که در تفکر مدرن نیست، اسمش کمال است. انسان قرار است، به آنجا برسد، ما باید یک چیزی بشویم تا رستگار بشویم، آن شدن یک معیاری دارد، آن معرفتی که به ما می‌گوید، صدی که باید بشوید چیست، و مثلا تو امروز ۲۰ هستی، باید تا آن سطح پله‌های تعالی را طی کنی.

نظریه حق می‌گوید خود آن معیار و شاخص و اندازه اصلی و وسیله اندازه‌گیری، ثابت و لایتغیر است، یعنی مثلا همچون مبادلات ارزی بین کشورها شاخص و متر مدام تغییر نمی‌کند، متر ثابت است. (ارزهای مختلف مدام خود را با یکدیگر قد می‌گیرند) برای تعیین وسیله اندازه‌گیری، باید ابتدا و انتها، حد و حدود مشخص باشد، در نظریه حق، درجه کمال بالاترین درجه‌ای است که شاخص مبتنی بر حق، به آن تکیه داده است، به عنوان حد بالای متر، بدیهی است آن جایگاه فقط از آن پیامبر اکرم (ص) می‌باشد و هر شخص دیگری بنا به تشبه و نزدیکی اش به ایشان، صاحب درجات بالا و کمال خواهد شد.

وَيَوْمَ نَبُتُّ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (النحل/۸۹)

(به یاد آورید) روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها برمی‌انگیزیم؛ و تو را (ای محمد) گواه بر آنان قرار می‌دهیم! و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!

نظریه حق و تبلور آن در شخص

وقتی کسی حق است که با حق باشد، در حق باشد، ممزوج با حق باشد، و به گواهی دوست و دشمن، پس از پیامبر (ص)، علی (ع) شاخص‌ترین فرد صاحب این وصف است. حق در کسی همچون علی (ع) متبلور شده است. واقعیت دینامیک است ولی حق ایستا استاتیک و یکتا و ثابت.

حکمت حق، تبیین پویایی در عین قطعیت حق است، و ایستایی در امر نسبیت واقع است

اگر کسی به بر حق بودن کس اعتراف دارد، و می داند، ولی حضور او را بر آن جایگاه بر نمی تابد، در نتیجه آن فرد بر عدل نیست، حالا یک موقع به بر حق بودن چیز یا کس در محل و جایگاه خاصش واقفند، ولی اعمال نمی کنند، در نتیجه بر نظم نیستند.

ممکن است برخی بگویند به ما مربوط نیست، یا مسئولیتی نداریم، این نشانه تنبلی است، بی نظم عدل را قبول دارد ولی اراده و اعمال آن را نمی کند.

بعضی آدمها متوجه زشتی نمی شوند، با زشتی زندگی می کنند و خو می گیرند.

علی کسی است که هر چیزی را سر جای خودش قرار می دهد، کاری به بقیه ندارد، چون فقط رضایت خدا را می بیند و هر چیزی که باید سر جای خودش باشد را سر جای خودش قرار می دهد و در آنجایگاه درست، جمیل می بیند. ولی کسی که بی نظم است، عادل نیست، به زشتی گرایش دارد و اهل حق نیست، وقتی وکیل و نماینده و ... می شود حالا می گوید، خوب و بد، درست و غلط، حق و ناحق باید با من تعریف شود و ... چنین فردی قطعاً در زندگی شخصی خودش را معیار می گیرد و میگوید همه چیز با من تعریف می شود. امام جامعه باید در حق ممهض شده باشد.

اگر امام یا ولی از دین فاصله بگیرد، چیزی از او باقی نمی ماند. در حالیکه دین ثابت و قطعی و ومحکم باقی است، آن امام و ولی را به دین می شناسند به آنچه در او ممهض شده است. و دین چیزی جز قطعیات حق نیست، حال اگر فرد بخواهد با خرد خودش که مثلاً معارض با دین است، کار را جلو ببرد، به مشکل می خورد و سیلی محکمی بابت بازخورد کارش از نظام بر حق آفرینش می خورد. سرگذشت فرعونها و مستکبران عالم، موبد این گفته است.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعَنَى يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (الأعراف/۱۴۶)

بزودی کسانی را که در روی زمین بناحق تکبر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند؛ اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی کنند؛ و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) بخاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند!

فَأَلْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بَدَنِكَ لَتَتَّكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (یونس/۹۲)

(ای فرعون) ولی امروز، بدنت را (از آب) نجات می دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی! و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند!

نظریه حق و اراده فردی برای تحقق آن

حق ثابت است، آنچه واقع می شود نسبی است. مثلاً اگر جای تریبون را انتهای سالن انتخاب کردیم، آن جا باطل است، چون حق (جایگاه) تریبون آنجا نیست، حق جایش جلوی جمعیت و روی سن است. نابجایی شی و پدیده ای که می خواهیم قرار دهیم، یا نابجایی آدمی که می خواهیم، جائیکه شانسی نیست قرار دهیم، همه از نمونه های عدم حق است.

آن فرد از اول اشتباهی بوده آن فرد جایش اینجا نیست.

نه اینکه الزاماً آن جا (جایگاه) باطل است یا آن شی یا آدمی که آنجا قرار می دهیم، باطل است، خیر، برای این باطل می شود، چون هر کسی برای یک جایگاه حقی، ساخته شده است.

اگر خودش آن جایگاه خاص را پیدا کند، یا دیگرانی او را کمک کنند که به آن جایگاه برسد و در آنجا قرار بگیرد، این میشود، عدل، وقتی سر جای خودش نبود، موضعش عدل نیست، موضعش ظلم و جور است.

جای گیری شما در تناسب و نظم با دیگران تعریف می شود، در نتیجه زیبایی هم ندارد، وقتی همه چیز مرتب جای خودش قرار گرفت می شود "نظم". فحشا هر چیزی سر جای خودش نباشد. را گویند.

نظریه حق و تناسب فرد و جایگاه حق و باطل

تناسب فرد و جایگاه ۴ حالت دارد .

یا فرد خودش حق (قریب به مضمون، سالم درست) است و آدم درستی است و در جایگاه حق و درستی قرار می گیرد و انجام وظیفه می کند . که ترکیب آنها نیز حق است . مثل بسیاری از پلیس ها و قضات سالمی که در جایگاه حقی قرار گرفته اند .

یا فرد خودش حق است ولی در جایگاه باطلی قرار گرفته است و هر کاری که می کند ، نتیجه باطلی را تولید می کند ، مثلا حسابدار سالمی که برای گروه مافیایی کار می کند ، ترکیب آنها باطل است .

یا فرد خودش باطل است ولی در جایگاه حقی قرار گرفته است ، نتیجه باطلی را تولید می کند ، مثلا افراد منافق و ریاکاری که در نظام های حق و سالم با مکر و حيله صاحب مقام می شوند و از داخل به مجموعه ضربه می زنند .

یا فرد خودش باطل است و در جایگاه باطلی هم قرار گرفته است . مانند همه کسانی که در گروههای گنگستری و تروریستی ، به دزدی و ایجاد ناامنی و ... مشغولند که اظهر من الشمس است که باطلند .

با تفکیک افراد از جایگاهی که در آن مشغولند و قضاوت جداگانه در مورد هر کدام از آنها ، می توان به ۴ دسته فوق اشراف پیدا کرد .

این تقسیم بندی تا سطح گروه و قوم و کشور هم قابل تعمیم است .

مهم این است که بدانیم تنها وقتی امور به سامان می شود ، که هم افراد حق بر افراد باطل غلبه داشته باشند و هم اینکه افراد حق در جایگاههای حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و نظام جعل معرفت) قرار گرفته باشند . در غیر اینصورت به هر حال نتیجه کار باطل می شود .

نظریه حق و راز ماندگاری باطل

حق پویا و ثابت است ، باطل پویا و نسبی است ، راز ماندگاری باطل هم در این پویایی اش است ، خود را به رنگ شرایط در می آورد . حکومتهای جور و ظلم و آناارشی و هرج و مرج طلب از بین می رود ، ولی باطل می ماند ، چون پویا است . سنگهای فروریخته ای از آن تمدنها باقی مانده است که که توریستها به عنوان آثار باستانی ، می روند و آنها را می بینند . باطل تا آخر دنیا هم باقی می ماند ، چون مدام به طور پویا تغییر می کند .

با مبارزه نیروهای حق طلب ، آنی که از بین می رود ، ظلم و جور و فحشاست ، زشتی هرج و مرج آناارشی بی نظمی اما تا وقتی منشا صدور شر یعنی شیطان ، مجال فعالیت دارد ، حکایت همچنان باقی است . و در این رهگذر مبارزان حق طلب با ضرباتی که بر باطل می زنند ، هم درجه کمال خود را و هم درجه کمال جامعه خود را ارتقاء می دهند .

نظریه حق و ارائه مدلی برای نظام سازی آموزش و پرورش

اگر نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در چرخه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان) را مبنای آموزش و پرورش نسل های جدید قرار دهیم ، اهداف کلان به این صورت در می آید : ۱- شناساندن چیزها و موضوعات و جایگاه و محل قرارگیری آنها در چرخه های خلقی (شناساندن موضوعات و جایگاههای حق) ۲- ترغیب و پذیراندن و اقناع به انتخاب حق در جایگاه خاص خودش ، عدل ۳ - اراده قرار دادن آن چیز در جای خودش نظم ۴- و تجربه عملی با به نمایش گزاردن افرادی که چیزها را در محل مخصوص خودش قرار می دهند و در نتیجه حسن و

زیبایی محصول یا کارکرد به نمایش و تصویر در می‌یاد، همه آن را زیبا می‌بینند، کارگاه‌های استاد - شاگردی و کار عملی و ...

نظریه حق و حرکت انبیاء

قرآن به عنوان معجزه جاوید که آن به آن تغییرات عظیمی را در دستگاه معرفتی، مخاطبان خود ایجاد می‌کند، مشخص کرده است که جای هر موضوع معرفتی حق، در نظام جعل (حوزه علوم انسانی و اختیار و انتخاب انسان‌ها) کجاست، قرآن رشد را از غی تفکیک کرده است، تسلیم شده گان به حق (مسلمانان) دیگر نباید برای جایگاه رشد و غی و حق و باطل کجاست، انرژی بیشتری بگذارند.

از اینجا به بعد خاتمیت رقم می‌خورد و امامت موضوعیت پیدا می‌کند.

حالا دوره ای است که کسانی بیایند و از حقیقت به واقعیت، ممزوج شدن را رقم بزنند.

همه انبیا، زحمت کشیدند، که جای حق را مشخص کنند، که اینجا حق است، این را قبول داریم.

تحقق عدل و نظم و حسن، علی این مراحل را، یک نفری در مورد خودش صورت داده است و بقیه ائمه و شیعیان آنها هم کارشان همین بوده است.

اینه که درگاه، خبر آوردن "نباء" دیگر ضرورت نداشت.

خبر آوردند که این جایگاه حق است، خوب مدام که نباید بگویند، تمام شد، پویا و قطعی است.

امام می‌آید تا تدریس کند، تعلیم دهد، تفهیم کند، الفا کند، که این حق، اینجا ضرورت دارد، هر چیزی را سر جای خودش قرار بدهیم.

بعد از درک قرار دادن هر چیز سر جای خودش، می‌گوید، کمک کنید، مشارکت کنید، همکاری و مساعدت کنیم

هر چیزی را سر جای خودش قرار بدهیم. و بعد همگی می‌توانند، هر چیزی را سر جای خودش روئیت کنند.

از حکمت حق به واقعیت، از گذرگاه عدل عبور می‌کند. ویژگی علی (ع) انطباق واقع با حق است که هر ۴ جزء را با هم اعمال می‌کرد.

نظریه حق و حکمت مضاف آن در انتخابات سیاسی

اگر بخواهیم از نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موضوع در دستگاه خلقت و نظام معرفت) در امور سیاسی استفاده کنیم، می‌توانیم مردم را اینگونه توجیه کنیم،

مردم مسئله این است که به حق رای بدهیم، کار حق و درست را انجام بدهیم، کاری که نفعش همگانی است، کاری که

به مصلحت است، کاری که آخرش به آشتی، دوستی و صلح و سعادت ختم شود. لذا باید به شخص درستی، که برای

مقام و جایگاه درست متناسب است، رای دهیم. اگر به تشخیص کافی در مورد جایگاه حق و فرد حق نرسیده اید، به

متخصص و مشاور مورد اعتماد خود، رجوع کنید و رای او را ملاک عمل خود قرار دهید. به هر حال در نظام سیاسی

امروز رای هر کس هم در سرنوشت خودش، هم سرنوشت همه مردم کشورش و هم سرنوشت همه مردم دنیا، موثر است

و لَهُ مَعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ

اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (الرعد/۱۱)

برای انسان، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از فرمان خدا [= حوادث غیر حتمی] حفظ

می‌کنند؛ (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان

است تغییر دهند! و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، سرپرستی نخواهند داشت!

جهاد و مبارزه باید بر علیه ظلم و به نفع عدل صورت بگیرد. برای اینکه انتخاب و تصمیم حق را گرفت، باید حق را شناخت و شناساند، حق باید در همه افکار و اعمالمان، بروز و ظهور پیدا کند.

نظریه حق و بررسی پدیده جنگ

رویکرد حدود مدار، در بررسی پدیده ها، به ما قدرت قضاوت در مورد حد بندی ها را می دهد. به بررسی موردی، کاربرد اعتقاد به نظریه حق (جایگاه هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان (عالم جعل)) می پردازیم.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/۲۱۶)

جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدا می داند، و شما نمی دانید.

جماعت روشنفکر غربزده، بزرگترین عاروقش این است، که جنگ بد است.

جنگ ستایش نمی شود ولی هر در یوزگی و وادادگی و خمودگی هم که واجد ارزش نیست.

کتب علیکم الصیام، مگه خود را زجر دادن در تابستان ستایش شده است، این سختیها تمرین است و تزکیه شدن جامعه همانطور که کسی راضی نیست کشته شدن دیگران را ببیند، هیچکس هم مقاتله خوش آیندش نیست.

ولی اگر دشمن به شما حمله کرد باید یک جایی را باز بگذارید، در جنگ ویتنام، این ویتکونگ های کافه نشین، یک سطر برای حمایت از مردم در جنگ، نوشتند، عظیمترین پدیده اجتماعی بر سر خودشون و جامعشون می آمد و می رفت اینها حتی گوشه ای ازش نبودند. در داخل کشور خودمان هم مشابه آنها بود، افرادی چون، شاملو، دولت آبادی، ... بودند که صرف استعدادشان در این راه دریغ کردند، وقتی ملتی داشت تا سر حد نابودی می رفت، یک بیت در دفاع مقدس و در حمایت از مردم خودش نسرودند. فقط اهل افیون و ... به این جور آدمها توجه می کنند.

نهایتا آن چیزی که اینها از آن سوی مرزها یاد می گیرند، سبک و سیره افراد مریض آن سوی مرزهاست، آبجو کافه سارتر، وقتی که مردها رفتند تا از کیان دفاع کنند، هیچ یادی از آنها نمی کنند، وقتی آب ها از آسیاب افتاد، آنوقت اینها بند از ایران می سرایند. روشنفکر غربزده مریض، دروغ می گوید، هیچ بردی در جامعه مسلمین ندارد، حدود جامعه را بر نمی تابند، آن کسی که با اختیار به میدان جهاد و دفاع می رفت، به عشق شهادت می آمد، نمی ترسید.

رویکرد حدود مدار، کتب علیکم القتال، انقلاب را در ۸ سال نگه داشت. ای قوم مومن، برید دشمنان را به قتل برسانید

حقوق بشری های غربگرا، می خواهند باشند یا نباشند، تاثیری ندارد، امروز آزادگی انسان ایرانی، به تبع این ۳ کلمه است.

و اینگونه است که اعتقاد راسخ به حق و حقیقت، حکم حق را به افراد می شناساند، وظیفه و تکلیف حق را به آنها نشان می دهد، آنها را به اختیار خود به جرگه حق گرایان می کشاند و در مورد مهمترین موضوع بشری یعنی جنگ و آشتی ملتها، می تواند راهگشا باشد.

نظریه حق و فتوای مبارزه

مقاتله گزاره ای است که در مواجهه با دشمنان از آن گریزی نیست و واجب است، فاصله گرفتن از واجب به معنی رد یک حد الهی و گناه کبیره است، زندگی هیچ نیست جز مسئله علم مبارزه آن به آن. با حالتهای نا بسامان خودمان مبارزه کنیم و اصلاح کنیم، همه چیز را سر جای خودش قرار بدیم. در جامعه، ببینیم بی عدالتی ها کجاست، بایستیم و موضع بگیریم و برای اصلاح آنها تلاش کنیم. ما در شرایط مختلف زندگی مان، در شرایط ذلت قرار می گیریم، رودر وادی مسائل مادی و ... با این فتنه ها امتحان می شویم، خداوند ذوبمان می کند تا مشخص بشود، درجه و عیارمان چقدر است. فتنه های فردی و اجتماعی، حکومتها میدان آزمایش مردان اند. بی تفاوتی وقتی در جامعه به وجود می آید، که روح امر به معروف و نهی از منکر در ما کشته شود. رعایت و سفارش به رعایت حدودی که از آنها نهی شدیم و حدودی که به آنها امر شده ایم، سلامت جامعه مان را رقم می زند. علم مبارزه اسلامی شامل این ۲ تا است، علت اینکه، حاضر نیستیم به هم تذکر بدهیم، فردیت و خودخواهی است. مشکل اصلی مان این است، در درون خودمان است، مشکل داریم، جامعه آباد و دل آباد در دانستن و به کاربردن علم مبارزه است. در رمضان همه جامعه به خودشان می پردازند و سعی می کنند مشکلات خودشان را اصلاح کنند. عدم مبارزه اسلامی، فرد و جامعه را فاسد می کند، اصلاح اساسی به دانستن این علم است، زنده بودن فرد به این فاکتور مهم بستگی دارد، آیا فکر و ذکرش مسئله مبارزه هست یا نه!! مبارزه با خودش و با مشکلات جامعه، هر کس این وظیفه را به دیگران واگذار کند، به موجودی خنثی تبدیل می شود. در صحنه سیاسی حرفی می زند که خوشایند این و آن باشد و به کسی بر نخورد، در امور اجتماعی هم همینطور، خوشایند این و آن می گوید، و مدام است مراقب است مبدا به کسی بر بخورد. این نوع رفتارها کاملا از ذهنیت سیال و نسبی فرد خبر می دهد، که هنوز تکلیفش با خودش، بر سر مواضع درست و حق مشخص نیست، یک حالت هم ممکن است این باشد، که شخصی حق را می شناسد و می فهمد ولی جرات یا توان بیان آن را ندارد و حتی از ۱ اعتراض ساده هم امتناع می کند، و...

نظریه حق و بررسی تبعیت از حدود

حالا این حدود می تواند در جامعه، پایه طراحی قانون باشد. عرف هم اگر خودش را با این حدود تعریف و تدقیق کرد به نتیجه خواهد رسید. حدود شرعی همواره در قانونگذاری، بنیادی تر و اساسی تر از حدود طبیعی و عرفی است. برخی حدودی که از معجزه جاوید و آن به آن، قرآن کریم می توان برداشت کرد، مثلا حدود نبی: تبعیت از هوای نفس مردم نکنید

فَلذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حِجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (شوری/۱۵)

پس به همین خاطر تو نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آنچه که مأمور شده ای استقامت نما، و از هوی و هوسهای آنان پیروی مکن، و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آورده ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم؛ خداوند پروردگار ما و شماست؛ نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما، خصومت شخصی در میان ما نیست؛ و خداوند ما و شما را در یکجا جمع می کند، و بازگشت (همه) به سوی اوست!»

حد برای مومنین : قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيَحْفَظُوا أَرْوَاحَهُمْ ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (النور/۳۰)

به مؤمنان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است!

حد برای مومنین : قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْأِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (الأعراف/۳۳)

بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم بناحق را؛ و اینکه چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید.»

اگر اینها توسط همه یا اکثر افراد یک قوم شد، آن وقت دیگر لازم نیست، گشت ارشاد بزارند و هزار ماجرای تبعیض، مرد و زن باید از درون خودشان را بپوشانند، از درون سالم باشند، فاسد نشوند، و فقط این نباشد که صورت ظاهر را رعایت کند.

برای نبی نماز شب هم واجب بود، برای پیروان راه حق، حفظ دامنه حدود دشوار تر و سنگینتر است. هر کس که به درجه بالاتری رفت، برای خودش فرض می‌کند، که حدود بیشتری را رعایت کند. حدودی که انبیا بر می‌تافتند را بر بنابند، جامعه متعالی هم همین است. برای رسیدن و داشتن یک جامعه متعالی، همه افراد آن باید حدود مندی مبتنی بر حق قرآنی را هم بر بنابند، هم حفظ و بسط دهند.

نظریه حق و بررسی جنگ با خدا

در قرآن بارها و بارها در مورد گناهان افراد و اقوام مشرک و کافر یاد شده است و اینکه خداوند با آنها چه کرده است ولی تنها و تنها یکبار موضوع حرب با خداوند مطرح شده است :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (البقرة/۲۷۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید!

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (البقرة/۲۷۹)

اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما، از آن شماسست [= اصل سرمایه، بدون سود]؛ نه ستم می‌کنید، و نه بر شما ستم وارد می‌شود.

مشکل امروز جامعه ما این است که جنگ با خدا انجام میشود، و عادی هم گرفته می‌شود. اینقدر که برای حجاب برنامه گذاشته می‌شود، آیا شوراها، کلان برای ربا کاری کرده‌اند، آیا شنیده‌اید دولت یا دستگاه قضایی چنین اراده‌ای داشته باشند، اثلا چنین توانی در هیچکس نیست با بانک در بیافتد و ربای سازمان یافته و قانونی را به چالش بگیرد.

کسانی که با خدا می‌جنگند ابایی ندارند به سمت زنا هم بروند و اینگونه زیرساخت همه گناهان دیگر روی ربا بنا می‌شود و جریان مالی طبیعی در جامعه قطع می‌شود، حتی الفتهای خانوادگی بین پسر و پدر قطع می‌شود، ارزش زمانی پول خودش را بر همه روابط تحمیل می‌کند. مالداران، بین انتخاب قرض دادن و رفع حاجت برادر مومن خود و نزول دادن به بانکها با نرخ ۲۵ درصد دومی را انتخاب می‌کند. و وقتی این رفتار نهادینه می‌شود، هزاران مشکل بر سر جامعه آوار می‌شود و ...

تنها راه نجات از این وضع، برگشت به نظام حق (جایگاه هر موضوع در نظام معرفتی، امور مالی و معیشتی حق) است.

نظریه حق و تفاوت واقعیت علمی و حقیقت

حقیقت مطلق تغییر بردار نیست ، واقعیت علمی است که تغییر می کند ، فیلسوف ها اگر به حقیقت رسیده بودند ، نفر بعدی نباید می آمد نظر قبلی را رد می کرد ، اگر همه دکترینهای قرآن را در بیاورید و تعمق کنید ، می بینید ، کاملاً قطعی است و در زمان و مکان نمی گنجد ، قطعی و لا تغییر است . حقیقت مطلق یعنی حرفهای اینچنینی .

چطور ممکن است ، هیچ ۲ نفری در فلسفه نتوانسته باشند ، ۱ حرف متقن و یقینی بیاورند . آنجا همه چیز نسبی است ، و هر کلام بسته به اینکه چه کسی گفته است ، نزد هواداران او معتبر می شود ، برای بقای جریان فلسفی ، چاره ای جز نسبی گرایی ندارند ، حال اگر همان کلام از زبان شخصی دیگر باشد ، علیه آن موضع می گیرند و ...

در قرآن حرفهای مطلق زده شده است ، که تغییر بردار نیست ، و هیچ یک از پیامبران و امامان ، حرفی در تضاد و مخالفت با آن نیاورده اند و همگی در جهت تأیید آن ، همه نوع هزینه ای پرداخته اند ، تا جائیکه اکثر آنها به قتل عمد ، کفار و مشرکین به درجه شهادت رسیده اند . آیا رفتار مشابهی را در دو فیلسوف ، سراغ دارید .

پس خط فلسفی مغرب زمین که در پارادایم پاگانسیسم روئیده است ، و خود را به جهان تحمیل کرده است ، کاملاً با خط حکمت بنیان جغرافیای توحیدی ، در اختلاف و حتی تضاد قرار دارد ، و دلیل اینکه پیروان این حوزه فکری نمی توانند با هم متحد شوند ، همین است . تنها راه این است که یکی از این دو فرقه از تعصب به پارادایم خود دست بردارد . از آنجائیکه پارادایم توحیدی با حقایق مطلق سرو کار دارد ، پارادایم فلسفی با موضوعات نسبی و پراکنده و از طرفی ، متدینین تا پای جان خود حاضر به ایستادن بر سر اعتقادات حق خود هستند و حال اینکه هواداران تفکر فلسفی ، هیچ تعصبی روی آموزه های دیگران حتی تفکرات نسبی خود ندارند ، تنها یک راه وجود دارد ، اینکه هواداران فلسفه دست از لج بازی بردارند ، حقیقت را آنطور که هست باور کنند و تسلیم آن شوند ، بر کفر و نسبیت حاصل از آن کافر شوند و به جرگه موحدین در آیند ، و هویت پست پاگانی را به هویت متعالی و رشد یافته اسلام و سپس ایمان و سپس ایقان و سپس یقظه ارتقاء دهند . و یا حداقل دست از عناد با اهل حق بردارند تا آنها بتوانند آشتی و صلح پایدار را در کره زمین استقرار دهند .

نظریه حق و بررسی اوضاع سیاسی جهان

امروز معتبرترین ایدئولوژی که خود را بر اکثر مردم جهان هژمون کرده است ، لیبرالیسم است که در بخش اقتصادی بر پایه کاپیتال (سرمایه) استوار است ، اساس کاپیتالیسم بر انباشت پول و ربا است ، سیستمهای مبتنی بر آن ، ذاتش در جنگ با خداست .

مافیای علمی در سطح جهان و حتی کشور خودمان ، کاری کرده اند که در مبانی ، همه مجبور باشند ، افکار سکولاریست های دوره جدید یعنی هابر ماس را مبنا قرار بدهند (در حالیکه حق نیست) ، در این شرایط بشر امروز تکیه اش به آراء و عقاید پوپر و وبر و داروین است ، سیاستمداران فاسد ، به عنوان مدیر حق ندارند جای انبیا و ائمه بنشینند .

آنها اثلاً خودشان گمراهند و در ظلمت ، متاسفانه اگر اعتراض کنید ، میگویند ، رای اکثریت ، مردم تشخیص داده اند . اندیشه ناب الهی و دینی مبنا قرار نگرفته است ، اندیشه ای که ریشه در غیب دارد . جریان ما نمی توانیم، سراسر جهان دستهایش را بالا برده ، میگه همینی که هست ، باید به فساد و ظلم تن در بدهید و راه چاره ای نیست . به لطایف الحیل متوسل می شوند ، اثبات کنند، که نمی شود علم بومی و راهگشا و حق تولید کرد.

نظریه حق، به چهارچوب و ساختار و طرح حق و ثابتی، اشاره می‌کند که باید به اجزاء و کلیت آن رسید و اجرائیش کرد. همینکه بدانیم که باید به یک طرح ثابت برسیم، ویژن و چشم اندازی به متفکرین و دانشمندان ما می‌دهد که همت تلاشهای بلند مدت حتی چند دهه ای را توجیه می‌کند. زدن نسبی گرایي و ایده‌ها و خواسته‌های موهوم شخصی، همچون زدن بتهایی است که سر راه این هدف بزرگ قرار دارند. و این کار فقط از مومنین بر می‌آید.

نظریه حق و تعریف علم و حقیقت

علم چیزی که انطباق با عالم واقع دارد، ما آنچه را که انطباق با عالم واقع دارد، علم می‌دانیم، نه حقیقت. مثلاً، من می‌گویم الان ظهر است، شما بیرون می‌روید، می‌بینید این خبری که من به شما دادم، با عالم واقع انطباق داشت، در نتیجه شما آگاه شدید، علم به آن پیدا کردید. آن خبر صدق بود، کذب نبود. درست بود، غلط نبود. این حوزه انطباق، حرف با عالم واقع می‌شود، علم، آگاهی، ولی حقیقت معنی نمی‌دهد. حقیقت یک انگاره مطلق است که واقعیت با آن منطبق می‌شود، نه اینکه بر عکس کنیم، یعنی حقیقت را ذیل واقعیت بیاوریم. هایدگر می‌گوید: اشتباه فلسفه این بوده که در ۲۵۰۰ سال گذشته بشر غربی حقیقت را زیر رادیکال واقعیت می‌برده است. که اگر انطباق داشت، بپذیرند، او می‌گوید این روند غلط بوده است. ما در اینکه ۲۵۰۰ سال، بشر غربی، با پیگیری پارادایم فلسفی به جای پارادایم حکمت بنیان دینی، انحراف داشته، هیچ تردیدی نداریم.

در آرخه فلسفی، فاعلیتی نیست، آرخه آنها ماده اولیه است، که همه پدیده‌ها را خارج شده از آن می‌دانند و سپس به آن بر می‌گردانند. نه فاعلیتی دارد، نه چنین معنی می‌دهد و نه اثلا در آن پارادایم شدنی است. هایدگر (شاخص ترین فیلسوف قرن ۲۰) می‌گوید: حتی اگر برگردیم از اول فلسفه را بنویسیم، هیچ دردی دوا نمی‌شود. در پارادایم فلسفی می‌گویند: وقتی فکر شما انطباق با عالم واقع داشته باشد، می‌شود علم و اگر نه خیال و وهم است. با این حساب بیش از ۸۰ درصد تلاشهای فکری بشر عمدتاً حول خیال است، تا علم. معیار تفکر انطباق با عالم واقع است، یک عالم واقع داریم، که ترکیب، دو بعد مادی و بعد غیب است. تعریف تفکر در حوزه اسلامی این است: حرکه من المبادی الی المرادی، نظم و نسق دارد. تخیل بی حساب و کتاب است، تعقل دریافت الهام قلبی است، تمایز اینها مهمه نباید با هم خلط بشوند. نتیجه اینکه، برای کار پژوهشی و علمی باید تفکر را به جای شعر گفتن، تقویت کرد.

نظریه حق و اثر دکترین های ثابت قرآن بر جریانات سیاسی

در نظریه حق (جایگاه یونیک و انحصاری هر موضوع در نظام معرفتی عالم جعل) ولایت زیربنای نظام حکومتی اسلامی را تشکیل می‌دهد و معنای ثابتی دارد، ولایت نگره داشت حدود الهی است، و اعمال نیرو به قصد هدایت است. تجربه سالهای اول انقلاب اسلامی که بعد از قریب ۱۴۰۰ سال حکومتی با ادعای مبانی دینی، اظهار وجود کرده بود، بسیار ارزشمند است، حزب لیبرالی، جبهه ملی آن روز، که حزب رئیس جمهور منتخب، بنی صدر بود، اعلام کردند که چرا قصاص باید در قوانین کشور باشند، و این حرف را جهت هماهنگ شدن با نظام لیبرال جهانی و بلکه به خواست آنها زدند. امام خمینی بیرون آمده، بدون بسم الله، عزای عمومی اعلام می‌کند، به حضرت ولی عصر تسلیت می‌گوید و فرمودند، قرآن گفته "کتب علیکم القصاص" بعد یکی از این حزبه‌ها آمده و گفته است، این حکم قطعی خداوند نباشد و... حزب رئیس جمهور کشور را غیر قانونی و مرتد اعلام کرد. از آنجا به بعد جبهه ملی مرد. و این

قدرت ولی امر را در تاثیر گذاری بر مهمترین رکنهای سیاسی کشور، نشان می دهد. ولی امر چگونه با این قدرت و قاطعیت، آن حکم معروف را داد، جز اینکه قلبش به حقایق مطلق و ثابت، لایتغیر با زمان و مکان مطمئن بوده است. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بِعَدْوٍ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (البقرة/۱۷۸)

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! **حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است:** آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن، پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد)، باید از راه پسندیده پیروی کند. (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد.) و او [= قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند). این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما! و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (البقرة/۱۷۹)

و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید.

نظریه حق و اهمیت آن

اگر حق جایی است، باطل نابجایی است. اگر اشتباه کردید در تبیین جای حق، حالا از اینجا به بعد هر قدر، هر چیز و کس را جای خودش قرار بدهید، باز نتیجه حق نخواهد شد، چه بسا فاجعه ای شود. اگر ما در ابتدا جایگاه حق را بد و نامناسب انتخاب کردیم، تا ثریا هم برویم، دیوار کج می رود و بالاخره سقوط می کند. اول تشخیص جای حق اهمیت دارد، که اینجاست یا آنجا، اگر هر موضوع در جایگاه یونیک و انحصاری خودش مستقر نشود، مشکل شروع می شود، قضاوت از همین جا مخدوش می شود. نیچه (کاملاً نسی گرایانه و خودخواهانه و من محورانه) می گفت: روش زندگی من حقیقت را می سازد، ما می گوئیم، خیر، تنها یک حقیقت هست، که ما باید رویمان را به سمتش برگردانیم. از اینجا به بعد همه چیز شکل می گیرد، حقیقت مطلق و ثابت، دین حنیف اسلام (تسلیم حق شدن)، در مقابل این جریان حق گرا، که پرچمش در دست انبیاء و ائمه بوده است، جریان فلسفی ابراز وجود کرده بود. و امروز انتهای آن جریان به فیلسوفانی رسیده است، که ته علمشان می رسند به همجنس بازی (ویت کن اشتاین و میشل فوکو ...) انسانهایی به شدت فاسد الاخلاق، که انسان عاقل نباید نزدیک او شود. هر چند اسمهای قشنگی روی خود و کلام خود می گذارند، ولی از معنا تهی هستند، و با این فرض است که می توان گفت، بسیاری از فیلسوفان سابق به بشریت خیانت کرده اند و آنها را از حقیقت موجود گرفته اند و به باطل وهم و خیالی سوق داده اند. اینجاست که اهمیت نظریه حق مشخص می شود، جائیکه می توان از ریشه، بنای شیشه ای باطل را نابود کرد و حرکت بشریت را به مسیر درست خود سوق داد.

نظریه حق و اسوه حسنه

همیشه، افراد الگو، نمونه، امام و پیشرو سایرین هستند، و در یک تقسیم بندی کلی افراد بشر به امامان شان شناخته می شوند، **يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يظَلُمُونَ** (الإسراء/۷۱)

به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند؛ و بقدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود!

کسانی هم که در پارادایم حق زیست می‌کنند، دارای امام و اسوه هستند. لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (الأحزاب/۲۱)

مسلمانا برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخَدَّهٖ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (الممتحنة/۴)

برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم (مشرك) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید! - جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [= عمویش آزر] گفت (و وعده داد) که برای تو آموزش طلب می‌کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم (و اختیاری ندارم) - پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم، و همه فرجامها بسوی تو است!

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيءُ (الممتحنة/۶)

(آری) برای شما در زندگی آنها اسوه حسنه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سرپیچی کند به خویشتن ضرر زده است، زیرا خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است! آن اسوه حسنه چگونه زندگی می‌کرد؟ شاخص زندگی را روی آن می‌گذاریم و تشبه به زندگی او معنای بهتر و بیشتری را از زندگی به ما می‌شناساند.

او زیر بار زور نرفت، استقامت کرد، در غرب به فرآیند اسوه‌گرایی می‌گویند، سوپر استار سازی.

جامعه باید خودش را به سمت این قله‌ها بگیرد، به سمت آن بروند، تا مثل او بشوند، باید جلوی کارکرد هر هنرمند و سوپر استاری که نمی‌خواهد، اسوه حسنه باشد، گرفته شود.

مارادونا، آلوده و فاسد، قاچاقچی، اسوه حسنه نیست. سیاستمدار فاسد اسوه حسنه نیست.

اینها هیچکدام اسوه حسنه نیستند، که جامعه بخواهد عین آنها بشود.

با نگاه به غرب از این منظر، این سوال مطرح می‌شود، تمدن غرب در اسوه‌هایش به چی رسیده‌اند، به کجا رسیده‌اند؟

سبک زندگی آمریکایی، خواننده‌ها و هنرپیشه‌ها را به عنوان اسوه‌ها معرفی می‌کند.

در اقتصاد، بیل گیتس، راکفلر را برجسته می‌کنند، دارندگی و برزندگی و در عرصه سیاست، سوپر استار سیاست کسینجر، را برجسته می‌کنند که دستش به خون ملتهای مختلف آغشته است. متاسفانه جریان غرب‌گرایی وطنی هم، فارغ از هویت خویشتن، تشبه به آنها را راه حل خود می‌داند، سیاستمدارهای ما با اداها و مینیک صورتشان می‌خواهند، سوپر استار بشوند، اینها در سیاست، کپی‌های دست ۱۰ آنها هستند.

اما پیروان نظریه حق، با روند سوپر استارسازی در غرب از اساس مخالفند، نهایت چیزی که تمدن هژمون غالب (غرب) به آن رسیده است، هیچ الهام بخشی و تاثیری در مومنان ندارد، عمده، هنرپیشه‌های دنیا چون بی‌حیا هستند، مرده‌اند، نمی‌توانند و نباید الگوی دیگران باشند. زندگی‌ای که آنها به پیروانشان هدیه می‌کنند حیات خبیثه است، زندگی توأم با زشتیها.

در نظریه حق (، جایگاه ثابت و یونیک و انحصاری هر موجود در دستگاه خلقت و هر موضوع در نظام معرفت حکمت بنیان عالم جعل) افراد پس از ورود به این وادی نظم را بر می‌تابند و به عدل می‌رسند و با اراده خود هر چیزی را سر جای خودش قرار می‌دهند و به قسط می‌رسند و سهم هر کس را هر چی که باشد به او می‌دهند و در نهایت به حسن می‌

رسند، که ما رایت الا جمیلا . هیچ ندیدم جز زیبایی . (جمله حضرت زینب (س) پس از گذر از سخت ترین شرایط زندگی مادی در کربلا)

نظریه حق و سبک زندگی

در پارادایم توحیدی و نظام حکمت بنیان مسلم به حق ، باید خودش را بیاید، خودش را از چشم خدا ببیند، هر چی خدا دوست ندارد او انجام ندهد . حکمت حق منشا روش زندگی است. حسین حقیقت مطلقى را می بیند و می رود و فدای آن می شود . روش زندگی اش متأثر از آن حقیقت مطلق است نه برعکس ، دقیقاً فکر نیچه روبرو رفتار امام حسین قرار می گیرد. که (کاملاً نسبی گرایانه و خودخواهانه و من محورانه) می گفت : روش زندگی من حقیقت را می سازد . پس از این منظر هم اعتقاد به نظریه حق ، مهمترین انتخاب و تصمیم هر کسی خواهد بود ، چون این انتخاب دوراهی بزرگ سرنوشت هر کس را می سازد یکی از راهها به زندگی پیامبران و ائمه با همه زیباییها و سختی های خودش ختم می شود و یکی دیگر به حیات خبیثه نیچه ای ، که فرد مجبور است ، هر طور که زندگی می کند ، آن را حقیقت بیندازد

نظریه حق و مصلحین اجتماعی

ما در جامعه امروز تعداد زیادی گپ و حفره فساد آمیز داریم ، و عناصری که در پی ناحق کردن امور هستند، پیروان نظریه حق ، حق مداران جامعه باید آن حفره ها و آن افراد را شناسایی کنند ، و اگر نه ، جامعه مان با همین ها سقوط می کند . آن موارد ریز را باید شناسایی کرد و برای اصلاحش قدم برداشت ، اثلاً نباید کوتاه آمد ، مصلح اجتماعی یا بسیجی یا هر عنوان دیگه ای می خواهند رویش بگذارند ، مصلح اجتماعی روبرو مفسد اجتماعی می ایستد، مفسد نیست . برای اصلاح روی افساد خط نمی کشد ، بگوید به من مربوط نیست .

مصلح نمی گوید کس دیگری مسئول است، همه ما مسئولیم . کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته . آنجایی که مصلح اجتماعی در صحنه می آید و داد می زند و قیام می کند ، آخرت همین مسئولین را می خورد . و جلوگیری می کند از جرائم آتی ، تا زندگی مردم که به تبع این فسق و فجورها به نابودی کشیده نشود . وقتی یک حرکتی را یک مصلحی می کند ، فقط خدا می داند چقدر زندگیها از هم نمی پاشد . چقدر حق ها ناحق نمی شود ، چقدر آدمها فقیر تر نمی شوند .

مصلح اجتماعی وقتی به صحنه بیاید و محکم بایستد و سیستم منحرف را به لرزه در بیاورد ، برخی وزرا و رئیس جمهور ها را سر جایشان بنشانند، چشم نماینده های مردم را در مجلس و شوراها باز کند ، خدا می داند این صدقه جاریه ای که در زندگی تان نوشته می شود ، چقدر است . جلو این کفر و فسق را بگیرید، هر زندگی ای که شما نجات دادید آنجا آخرتتان را خریدید ، اینه که نگران نباشید ، چه کسی خوشش می آید ، چه کسی بدش می آید . قرار نیست ما به میل و رغبت خیلی ها عمل کنیم.

ما باید سیستم سلبی را شناسایی کنیم و نابود کنیم . و این دملهای چرکین را از بدن و پیکره جامعه مان خارج کنیم . برای چنین حرکتیهای شجاعانه و قاطعانه ای ، الا و لابد باید به یک جای محکم تکیه داشت ، حقیقتی که با گذر زمان تغییر نکند و آن حقیقت چیزی جز اراده های خلقی و جعلی خداوند نیست . و کمال ما در این است که به سنتها و قوانین و فرمولهای عالم خلق تسلیم بشویم و در عالم جعل ، احکام و اوامر و ما یشاء الهی را مبنای انتخاب خود قرار دهیم .

نظریه حق و بحث حلال و حرام

هر چیزی که حرام است، برای ما بد است، نباید انجامش بدهیم.
 هر چیز که حلال است برای ما خوب است، باید انجامش بدهیم.
 هر چیزی که برای امت شما خوب است، برای شما هم حلال است.
 هر چیز که برای امت شما بد است، برای شما هم حرام است.
 اما مسئله، تشخیص این خوبی و بدی است.
 درست و غلط، خوب و بد، حق و باطل، موارد ساده را ساده می‌شود، فهمید.
 مثلا یک نفر بیاد بگوید، من خوشحال می‌شوم اگر شما مالت را به من بدهی!! این شاید به تشخیص او در پاسخ به هوای نفسش خوب باشد، ولی به تشخیص شما این کار بدی است. تشخیص این مطلب ساده است.
 ولی بعضی مسائل بسیار پیچیده است، باطل در لباس حق، شرک پنهانی، اینجا باید به تشخیص متخصص متعهد اقتدا کرد از او تبعیت کرد، آنچه را او خوب می‌داند، خوب (حلال) بدانیم، و آنچه را او بد (حرام) می‌داند، بد بدانیم.
 کارکرد، اصلی امام این بوده و هست، و به شخص امام و تشخیص او اقتدا می‌کنیم.
 قرآن در درجه اول شما را دعوت می‌کند به فرقان که از راه تقوا به دست می‌آید، می‌گوید خودتان توانایی تشخیص پیدا کنید، در موضوعاتی که نتوانستید، تقلید کنید.

نظریه حق و دلیل تذکر به جامعه

می‌گویند، به کودک چیزی نگویید، بچه است. می‌گویند به نوجوان چیزی نگویید، حساس است
 می‌گویند، به جوان چیزی نگویید، روح سرکشی دارد، نوگرا و نوخواه است، بگذارید طغیان کند و هر چی می‌خواهد بگوید، منعش نکنید، تذکرش ندهید. می‌گویند به میانسال چیزی نگویید، این خودش الان پدر است، ...
 پس کی باید همدیگر را نصیحت کنیم و مشکلات نفسانی هم را به هم تذکر بدهیم!؟؟، همدیگر را آنالیز کنیم و مراقب همدیگر باشیم، لیبرالیزم در اساسش مخالف امر به معروف و نهی از منکر است، این ادبیات، ولش کن، بگذار هر چه می‌خواهد بکند، چیزی نگویید، و... از دل اندیشه لیبرالی در آمده، است و نقطه مقابل تعالیم اسلام است.
 می‌گویند عقیده شما برای خودت محترم است. یعنی حریم برای خودشان تعریف می‌کنند، تو برای خودت من هم برای خودم، در این صورت است که چون مشکلات همدیگر را رصد نمی‌کنیم، برایمان، بی‌عدالتی اجحاف، عادی می‌شود.

چرا چون دیدن زشتیها برای ما عادی شده است، پس مشکل از خود ماست. و به قول ضرب المثل از ماست که بر ماست انسان طبعش به زشتیها، خو می‌کند اگر مدام برایش تکرار شود، برایش عادی می‌شود و اگر روزی نبیند یا نباشد، فکر می‌کند، یک چیز کم است. آرام آرام با آن زشتیها و بی‌عدالتیها، همزیستی مسالمت آمیز می‌کنند.
 نمی‌شود، بدون جهاد اصلاح کرد و به جایی رسید. نمی‌شود، به جای مردم کار کرد. باید با مردم کار کرد، همه مردم باید بخواهند. نمی‌شود دولتی سر کار بیاید، و انتظار این باشد که او به جای ما کار کند.
 نمی‌شود یک سیستم ارتش به وجود آورد به جای شما برود و بجنگد. اصل جهاد و مقاتله مال همه هست.
 حالا بنا به حکم واجب کفایی یک جاهایی از گردن برخی برداشته می‌شود، بیماران و کودکان و...
 وظیفه همه هست، همه جایگاهها در سیستم یک نقش مبارزه ای و دفاعی هم دارد. جهاد مال همه است
 ما یک ظرفی داریم، به نام نیروهای مسلح، که وقتی جنگی به وجود آمد، مردم می‌روند در داخل آن ظرف به عنوان مظلوف می‌جنگند.

اصل هر جنگی به دفاع بر می گردد که سربازان هر طرف جبهه مدعی اند، برای آن به صحنه کارزار آمده اند، اگر نسبی گرایانه به موضوع نگاه کنیم هر دو طرف خود را بر حق می دانند، ولی اگر با شاخص های ثابت حق و نه منیت های خود محورانه، موضوع را بررسی کنیم، می بینیم که تنها یکی از طرفین بر حق است.

نظریه حق و قانونگذاری خداوند

همه چیز این دنیا به دستور خدا کار می کند، پس در اصل او، دارد همه کارها را می کند. تمام قوانینی که می شناسید، اگر جواب می دهد، چون خداوند وضع کرده است، او ارتباط همه چیز را با هم تعریف کرده است و در حال اعمال آن است. این قوانین، حیاتشان را از قانون گذارش می گیرند. ما همه داریم در جهانی که او درست کرده است، شنا می کنیم.

ما با همه ادعایمان در پیشرفت در علوم در قرن ۲۱، حتی نمی دانیم این صدایی که از دهان من به گوش شما می رسد چگونه برای شما فهم می شود و مغز، چطور امواج ضعیف الکتریکی را به موضوع قابل درک برای فهم انسان، تبدیل می کند، تمام دستگاههای بدنمان، (که بسیاری از آنها را حتی نمی شناسیم) در حال کار به خواست و دستور خداوند است، ما داریم تو ساخته ها و قوانین خدا شنا می کنیم، چرا حضور کسی را حس نمی کنیم که، زنده تر از همه ما، در همین جا ست و در حال تماشای شاهکارهای خلقتش است.

یک خورده از قانون ها و احکامش را به ما نشان داده است، ولی ما چنان به خودمان مغرور شده ایم، که از او اظهار بی نیازی می کنیم و گاهی تا حد انکارش پیش رفته ایم، اگر ما هنر مان این است، که این قانون ها را کشف کنیم، هنر خدا این بوده که این قانونها را وضع کند و نگه دارد تا ادامه کار دهند، به واقع کدام یک از ما می تواند، حتی یک قانون کوچک طبیعی از خودش وضع کند، هیچکس نتوانسته و نخواهد توانست، همه فرمولها و نظریات علمی تنها روگرفتی از طبیعت هستند ما که در قانونگذاری عالم خلق، اینقدر کوچک و حقیر هستیم (که حتی یک دانه ریگ حاضر نیست به قانون ما عمل کند) چطور مغرورانه و متکبرانه در عالم جعل، قوانین و احکام و اوامر الهی را نقض می کنیم و از خودمان، و غالباً بر خلاف آنها، قوانین جداگانه ای را وضع می کنیم.

نظریه حق، (جایگاه یونیک و انحصاری هر موجود در عالم خلق و هر موضوع در عالم جعل)، پیروان خود را به اطاعت از قوانین خلقی و احکام جعلی (در عالم جعل، حوزه اختیار و انتخاب انسانها) خداوند، و او می دارد و در یک کلام به نفی خود و اثبات وجود حق می گمارد.

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (مریم/۶۷)

آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟!

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (الإبراهيم/۳۴)

و از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد؛ و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد! انسان، ستمگر و ناسپاس است!

إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِقَ هَلُوعًا (المعارج/۱۹) به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است،

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (الإنفطار/۶) ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟!

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (عبس/۱۷) مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است!

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (الطارق/۵) انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است!

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (العاديات/۶) که انسان در برابر نعمتهای پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است؛

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (العصر/۲) که انسانها همه در زیانند؛

نظریه حق و خودشناسی

ما گزاره ای را می توانیم حسن ببینیم، که سر جای خودش ببینیمش .
 کلیت های قرآن به صورت سیستم عامل در درون ما نهاده شده است ، آن فطرت است
 انسان اول باید تسلیم نور بشود ، تسلیم فطرت درون خودش بشود .
 از آن ظلمات درون هدایت شدن به نور کار ولایت است . "ولی امر" ، مومن را از نقطه ای در درونش یعنی ظلمات، به
 نقطه ای دیگر درونش یعنی نور ، رهنمون می شود .
 آن نور درون ما یعنی فطرت ما ، حق است ، آنجایی که درون ما ظلمات است، آنجا باطل است .
 آن محل (جایگاه) در درون ما کجاست ؟ در عالم و هستی نور یا ظلمات حق یا باطل ، اینکه بپذیریم در آن نور باشیم
 همیشه عدل ، اینکه تلاش کنیم برسیم به آن نور همیشه نظم .
 اینکه خودمان را در آن نور ببینیم ، همیشه حسن ، معکوسش همیشه باطل و جور و بی نظمی و زشتی و خباثت ،
 قسمت اول نور مال فطرت است ، چهار بخش بعدی مربوط به عقل است ، که ما مسلم ، مومن ، موقن، موقظ بشویم و
 این مراتب را طی کنیم .
 این مراحل با فلسفه به دست نمی آید ، با علم هم به دست نمی آید . با تقوا و برتافتن کلام وحی به دست می آید .
 قرآن مجسم شدن جامعه ، اول قرآن مجسم شدن ما را نیاز دارد . سبک حیات فطری و سبک حیات عقلانی
 که فطرت ما ، بر غرائز ما دهنه می زند . و عقل ما ، بر فکر و خیال ما دهنه می زند .
 و اگر نه در این دانشگاهها ، اگر افراد لاقید و ناحقی ، انیشتن هم که بشوند ، مصیبت و بد بختی برای دیگران به ارمغان
 می آورند ، و ۸۰ سال جامعه بشری را با ترس وقوع جنگ اتم به خواب می برد .
 انسانها با فهم نظریه حق و رسیدن به اینکه ، مواضع حق ثابت و لایتغیر است ، تکلیف خود را با دنیا می فهمند ، به
 پرسشهایشان در حوزه جهان بینی ، جواب درستی می دهند که به آرامش قلبشان ختم می شود ، و این خود شناسی
 همراه با جهان بینی حق و توحیدی ، زندگی پر سعادت را در دنیا و آخرت به آنها نوید خواهد داد .
 لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا
 وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (البقرة/۲۵۶)

در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابر این، کسی که به طاغوت [= بت و
 شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن
 نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

وَمَنْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (لقمان/۲۲)

کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، به دستگیره محکمی چنگ زده (و به تکیه‌گاه مطمئنی
 تکیه کرده است)؛ و عاقبت همه کارها به سوی خداست.

نظریه حق و رابطه مومن با کلام خدا

قرار نیست ما در عالم خلق یا جعل ، حرفی بالاتر از حرف خدا بزنیم ، که این همه بشر به خودش فشار می آورد ،
 نهایت چیزی که ما باید بدانیم ، درک احکام و اوامر و سنتها و کلام خدا است .

علم درجه فهم و اشراف ما، نسبت به کلام وحی موجود است. همه چیز دیگر ذیل این موضوع تعریف می شود. فهم آیات و نشانی ها در قرآن، با طوطی وار خواندن قرآن فرق می کند. برای فهم قرآن لازم نیست، به عنوان مقدمه، یک کتابخانه از کتب ادبا و شعرا را حفظ کنیم، لازم نیست یک کامیون فیلم و سریال ببینیم. لازم نیست یک عمر تلاش کنیم، تا از خودمان نظریه و فلسفه ای جدید و متفاوت از کلام خدا، ارائه دهیم. ایمان به کتاب خدا یعنی، فهم، قبول، تسلیم و ایمان، اراده و عمل به نشانی های آن. درجه ایمان، رابطه مستقیم با درجه علم (با این تعریف) دارد. مدارک و درجاتی که نظام دانشگاهی امروز که روی پایه های فلسفی غرب، ارائه می دهد و تعریفی که از درجه های علمی ارائه می دهد، متفاوت از تعریف علم قرآنی است، لذا مثلا می بینیم، بسیاری از دکتری های نظام دانشگاهی که در انتها درجه بی ایمانی و کفر سیر می کنند و از آن طرف بی سوادانی (با شاخص دانشگاهی)، که چنان ایمان قوی دارند، که می توانند، تاثیرات اجتماعی بزرگی را پیرامون خود به وجود آورند. به هر حال پیروان حق، رابطه مستقیمی با درجات ایمانی دارند در حالیکه پیروان نسبی گرایی، عمدتا باطل ولو با زر ورق دکتری دانشگاه، رابطه معکوسی با درجات ایمانی و تعالی و سعادت و خوشبختی دارند.

نظریه حق و رفتار مردم با امامان جامعه

یک راه شناخت حکم حق این است که تحلیل کنیم که مثلا، چطور مردم از ۳ خلیفه گذشتند و به خلیفه ۴ تشنه شدند. در جایی که حکومت حق غلبه دارد، جمع شدن اکثریت مردم حق، دور ۱ حکیم، نشانه آن است که آن حکم به حکم حق نزدیکتر است.

در جائیکه حکومت باطل غلبه دارد، بالعکس، جمع شدن مردم مملو از هوای نفس، دور یک نفر نشان می دهد آن حکم اشتباه است، امام بر حق قرار نیست از خودش یک نوع نماز واحکام جدیدی، ابداع کند و به بقیه پیروان خود بگوید، طبق نماز جدید از من تبعیت کنید، قطعاً خیر، در گذشته هیچوقت چنین موردی را در بین انبیاء و ائمه حق سراغ نداریم، بلکه فقط باید نماز موجود را (آنچه از طرف الله حکم شده است) ادا و اقامه و اجرا کند،

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (البقرة/۳)

(پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [=آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می آورند؛ و نماز را برپا می دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ (البقرة/۸۳)

و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید؛ و به مردم نیک بگویید؛ نماز را برپا دارید؛ و زکات بدهید. سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما -جز عده کمی- سرپیچی کردید؛ و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (النجم/۲) که هرگز صاحب شما [=محمد «ص»] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است،

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (النجم/۳) و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید!

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (النجم/۴) آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (النجم/۵) آن کس که قدرت عظیمی دارد [=جبرئیل امین] او را تعلیم داده است؛

نظریه حق و سجده عناصر اصلی عالم به مرکزی ثابت

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يَبْهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (الحج/۱۸)

آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم! اما بسیاری (با دارند، و) فرمان عذاب درباره آنان حتمی است؛ و هر کس را خدا خوار کند، کسی او را گرمی نخواهد داشت! خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد!

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (الأحزاب/۷۲)

ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را شناخت و به خود ستم کرد)!

سجده یعنی اطاعت محض، اشیاء مختلف وقتی نظم دارند، که نسبت به مرکزی ثابت اطاعت پذیر باشند. آیا وظیفه ای غیر از سجده کردن، برای انسان متصور است، مهمترین مظهر سجده کردن به الله، تسلیم شدن به همه احکام و اوامر حق است که در کلام الله مجید، آمده است، پیروان حق، خود را، همسو و همراه با کل کائنات، در اطاعت حق در می آورند و سجده کنان، و حدانیت و بزرگی خداوند را فریاد می زنند.

نظریه حق و سیر خاص هر انسان

هر کس باید از خودش وارد شود، هر کس یک حرکت سیر عام و یک حرکت سیر خاص دارد.

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ (الصافات/۹۹)

(او از این مهلکه سلامت بیرون آمد) و گفت: «من به سوی پروردگارم می روم، او مرا هدایت خواهد کرد!

حرکت را باید از خود شروع کرد، نظریه حق به صیورورت خاص، یونیک و انحصاری هر موجود در عالم هستی دلالت می کند، خداوند هم رحیم است و دارای هدایت عام و هم رحمان است و دارای هدایت خاص، به هر انسانی یک سری استعداد خاص عطا کرده است و بر آن مبنا، یک خط سیر مشخصی را برایش، طراحی کرده است، اگر به انسانهای خوشبخت و با سعادت دنیوی و عاقبت به خیر نگاه کنیم، می بینیم آنها در کار و شغلشان، انطباق زیادی با استعدادهای خدادادیشان، دارند. پس یکی از مظاهر حق، تسلیم شدن به جریان درست کارها و امور و همراه شدن با استعداد و انگیزه شخصی است. یعنی استعداد و کار در جایگاه درست خود قرار گرفته است.

نظریه حق و یکسانی فهم در همه مردم

می دانیم فهم هر انسان از یک موضوع خاص، تصمیم او را شکل می دهد، حال اگر فهم همه انسانهای با فطرت پاک و کثیف نشده (از یک موضوع یکسان باشد، قاعدتا تصمیمی که گرفته می شود، یکسان است. مگر اینکه آن دستگاه تصمیم گیری یک یا تعدادی از انسانها، در اثر چرک شدن با هوای نفس، غلط کار کند.

یعنی اگر مرکز فهم (انسان طراز، با فطرت پاک) را روی خدا بگذاریم و فهم و اراده از خلقت، نتایج تحلیل اکثر مردم یکی خواهد بود. اثبات این مطلب را به راحتی می توان با آزمایشهای گوناگون، روی کودکان تا ۶ سال آزمود. مثلا اگر

بین ۲ کودک ۲ بسته مختلف داده شود، که در یکی مثلا یک ساندویچ و در دیگری، چیزی نباشد، در ۹۹ درصد موارد کودکی که ساندویچ دارد، آن را نصف کرده و به دوست خود می دهد، حال اگر این آزمایش را در بزرگسالان تست کنیم و موضوع آزمایش را نه یک ساندویچ بلکه مثلا با یک جایزه بسیار بزرگ، خواهیم دید که در ۹۹ درصد موارد شخص برنده، همه جایزه را برای خود برداشته و به هیچ کس دیگر، هیچ چی تخصیص نمی دهد.

در اینصورت افرادی که طبق نظریه های امانیستی، تربیت شده اند، مرکز فهم را روی من یا ما (محدود) می گذارد، و نزد آنها، همه جایگاهها نسبی می شود و حرف آقای پوپر در نسبی گرایی درست در می آید. ولی پیروان نظریه حق، مرکز فهم را از روی خود بر می دارند و روی کلام حق خداوند، می گذارند. و در اینصورت به فهم درست و مشترکی از موضوع واحد می رسند و به راحتی بر سر، راه حلها کنار می آیند.

همه افراد جامعه باید کار درست و حق را انجام بدهند، تا جامعه درست شود. نمی شود ما صفات بد داشته باشیم، عادات بد داشته باشیم و ... بعد خوشبخت هم باشیم، سعادت مند هم بشویم، موفق هم باشیم، محال ممکن است.

نظریه حق و رابطه اش با تکلیف

در نگاه دین، فرد از تکلیف شروع می کند، به حق می رسد. البته با قید ... لَأُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا... (الأنعام/۱۵۲) هیچ کس را، جز بمقدار تواناییش، تکلیف نمی کنیم، حال آنکه در نگاه لیبرالی (اباحه گرایی، به عنوان ایدئولوژی مدعی مقابل دین) فرد از نگاه پاگانستی (کفر کیشی)، از "حق من" (هیومن رایت) شروع می کند، می خواهد برسد به تکلیف در هر دو صورت کسی که برای خودش حقی قائل است، نسبت به آن تکلیفی برای خودش مترتب می داند.

در نگاه دینی، اول به فرد می گویند، شما مکلفید حجاب بگذارید، شرب خمر نکنید، نماز بخوانید و... از تکلیف شروع می شود، بعد می بیند که شما حق داری که حجاب داشته باشید، حق داری چون نمی خوای هر کسی شما را ببیند. حجاب محدودیت نیست.

معناش این است، من یک گوهر گرانبهایی دارم، نمی خواهم کسی این را ببیند، من حجاب را رعایت کردم و می کنم. ولی در نگاه اباحی (همه چیز را مباح می خواهد، یعنی حکم می دهد که این عمل، نه حلال است، نه حرام) می گویند من حق دارم، هر جور می خواهم، لباس بپوشم، به هیچ کس هم مربوط نیست و دیگران نباید اعتراضی کنند.

مگه می شود، این پوشش (متظاهرانه)، نماد این است که هر کسی چیزی به اون بگوید، اگر امروز نسبت به دیروز یکی کمتر بهش متلک بگویند، او افت داشته، مقبول خاص و عام نبوده، ناراحت می شود.

هر آزادی و حق، خودش تکلیف می یاره، هر تکلیفی وقتی جلو می ری می بینی به یک حقی منتج می شود، من مرد حق دارم در جامعه که بیرون می آیم، خانمها رفتارشان زننده نباشد.

خانم ها حق دارند در جامعه ای باشند، که وقتی در عرصه های اجتماعی حضور دارند، مردها نگاه و چشم حیض و زننده ای نداشته باشند.

اگر هر کدام اینها چنین حقی دارند، باید به تکالیف خود هم پایبند باشند، این حق ها لازم و ملزوم همدیگرند.

این دو، دو تکلیفی است که به تبع ۲ حق شکل گرفته است.

حق حتما در ذات خودش تکلیفی دارد، قائل بودن به هر حقی، یعنی حتما فرد داره بندگی آن را می کند.

آن حق یکبار خداست، یکبار عقل است، یکبار قوانین اداری آن جامعه است.

قانون گفته چراغ قرمز یعنی بایست، تکلیف ایجاد کرده، همانطور که در چراغ قرمز حق ندارید برید، (وقتی چراغ سبز شد، باید برید) و اگر نه همه ماشینها از عقب بوق می زنند. تناسب تکلیف و حق، حتی در گروه های منفی و شر و مافیایی هم معتبر است.

وقتی کسی وارد سیستم مافیایی می شود، حتما باید ضریب وفاداریش را اعلام کند.

باید تضمین‌هایی بدهد، باید اصول آن گروه را عبودیت کنند، تا به بندگی آنها در بیاید. چطور ممکن است، کسی حق داشته باشد، برود در گروه آنها، بعد به او تکلیف نکنند، که نرود و یک نفر را بکشد. تا معلوم بشود، او بی رحمی لازم را دارد، آنها می‌خواهند همه را در گناه و جرم خودشان شریک کنند. لذا تقسیم کار می‌کنند، تکلیف تعیین می‌کنند. انسان خدا گرا، حق را به الله می‌دهد، ما به تبع او تعریف می‌شویم، او برای ما حد و حدود، تعریف می‌کند. ما ابتدا به ساکن، خودمان حدود نمی‌گذاریم، نتیجه اش تکلیف و حدود بشر تابعی از حدود خدا می‌شود.

نظریه حق و رابطه شخصیت افراد با کاری که می‌کنند

آدمها ۲ دسته اند، یا تسلیم حرف حق و درست یا لج باز و خود خواه، و در مواردی که باید انتخاب کنند یا کاری که درست و حق است و می‌توانند حق بودن آن را تشخیص دهند، انجام می‌دهند، یا به افراد و مشاوران و مراجع متخصص صاحب صلاحیت مراجعه می‌کنند و حکم حق را می‌یابند و آن را عملی می‌کنند و به طور عامیانه، یا حرف گوش می‌دهند و تو چاه نمی‌افتند، یا لج می‌کنند، می‌روند و در چاه می‌افتند. و به خود می‌گویند (خودم کردم که لعنت بر خودم باد)

آدم صالح، به مصلحت، مشورت می‌دهد و خیر بلند مدت را در نظر دارد، آدم شرور، به دنبال مفسدت است و نفع زودگذر خود را می‌جوید، و در مشورت خواهی امر به کار منکر می‌کند. کیفیت مشورت گیر هم مهم است، اهل حق فقط حرف خوب و گزینه‌های خوب را انتخاب می‌کنند. اهل باطل، فقط به دنبال حرف بد و باطل و سیاه و گزینه‌های عناد با اهل حق می‌گردند. البته این میان ضالین و گمراهانی هستند، که در جستجوی حق هستند ولی یا آن را نیافته‌اند یا هنوز اراده عمل به آنها را نکرده‌اند.

به هر حال نظریه حق، مهمترین تاثیر را در شخصیت افراد می‌گذارد و کسانی را که قانع می‌کند، به انتخاب‌های حق و مبارزه با انتخاب‌های باطل دعوت می‌کند و وعده خداوند که فرمود:

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (الإسراء/۸۱) و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است!»

نظریه حق و بررسی تعارضهای شخصیتی

برخی حقیقت خودشان را نمی‌پذیرند، خود درگیر، می‌شوند. فمنیستها، زن بودن و شان و جایگاه خودشان را نمی‌پذیرند، رفتارهای مردانه از خود بروز می‌دهند. این افراد از همه چیز ایراد می‌گیرند، چرا در این خانواده به دنیا آمده‌ام، چرا جنس مذکر نیستم و... از آن طرف فالانیست‌ها به عکس از مرد بودن خود ایراد می‌گیرند و اینکه چرا زن نیستند و... غافل از اینکه، همه انسانها در امور خلق خود و جنسیت و مکان و خانواده تولد خود کاملاً در جبر الهی هستند و اختیار هیچ انتخابی را ندارند، افرادی که از پذیرش حق سر باز می‌زنند، یک انگاره مجازی را برای خود بت و الهه می‌کنند، کمترین بازدهی و تولید را دارند، بیشترین مصرف کالاها و خدمات را دارند و غر زدن دائم، هیچ وقت هم راضی نیستند، و البته دچار مشکلات روحی و روانی میشوند، شروع می‌کنند به شکل دادن آن شخصیت‌های خیالی، مصیبت برای خودشان و جامعه شان درست می‌کنند.

بحران فردی، هر قدر این شخصیتی که می‌سازد با واقعیت او، فاصله و گپ بیشتری داشته باشد، آن افراد بحران بیشتری دارند، اگر واقعیت‌های کسی با آنچه انجام می‌دهد، در دنیا با هم منطبق باشد، زندگی اش به سعادت ختم می‌شود

نظریه حق و دلیل یکتایی مدل و نظام حکمت بنیان

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آل عمران/۱۹)

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا) به حساب او می‌رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

دین حق یا دین نزد حق ، یکی بیشتر نیست . (دین به معنای راه و روش زندگی)، نظام حق یک مدل بیشتر ندارد ، مدل دین همین است ، لذا نظام یک مدل حق بیشتر نمی تواند داشته باشد ، مدل اسلام این است ، مدل یهود این است ، مدل مسیحیت این است، مدل ابراهیم این بود، مدل یعقوب این بود ، مدل نوح این بود ، همه انبیاء اجزاء مختلف یک مدل و نظام را طرح و ایجاد و تثبیت کرده اند و حکومت قائم آل محمد ، میراثی از زحمات و تلاشهای ۱۲۴۰۰۰ پیامبر و ۵ پیامبر اولوالعزم و ۱۱ امام معصوم قبل از خود است .

نظریه حق و نامه اعمال پاداش دنیوی و اخروی عمل

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا فَرَّوْتُكَ يَا مَحْشُرُ! (الحاقة/۱۹) پس کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند (از شدت شادی و مباهات) فریاد می‌زند که: «ای اهل محشر! نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید!

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهٗ (الحاقة/۲۵) اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می‌گویند: «ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی‌دادند.

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يظَلُمُونَ فَتِيلًا (الإسراء/۷۱)

(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند؛ و بقدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود!

وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْرَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (الجاثية/۲۸)

در آن روز هر امتی را می‌بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته؛ هر امتی بسوی کتابش خوانده می‌شود، و (به) آنها می‌گویند: امروز جزای آنچه را انجام می‌دادید به شما می‌دهند!

ما فطرت داریم ، همه عالم داره کارهای ما را ضبط می کند ، و نامه اعمالمان را می نویسند .
 تو وقت امتحان کاری باهات ندارند ، فقط می گویند ، سرت تو کار و برگه خودت باشد ، برگه ات را پر کن ، وقت امتحان که تمام شد ، دیگه مهلت اضافی در کار نیست ،

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (السجده/۱۲)

و اگر ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده، می‌گویند: «پروردگارا! آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم؛ ما را بازگردان تا کار شایسته‌ای انجام دهیم؛ ما (به قیامت) یقین داریم!»

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ (فاطر/۳۷)

آنها در دوزخ فریاد می‌زنند: «پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انجام می‌دادیم!» (در پاسخ به آنان گفته می‌شود): آیا شما را به اندازه‌ای که هر کس اهل تذکر است در آن متذکر می‌شود عمر ندادیم، و انذارکننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟! اکنون بچشید که برای ظالمان هیچ یآوری نیست!

نظریه حق و کاربرد آن در تحزب

باید مدافع علم حق بود، نه علم دار و دسته و گروه خود، در همه زمینه‌ها موضوعیت دارد، الا و لابد باید مدافع حق بود، جدا از هر گونه حزب‌گرایی، اگر همه احزاب و گروه‌ها به مواضع حق چنگ بزنند، مصداق السابقون السابقون می‌شود و دیگر رقابتهای آنها برای کسب مقامها و پست‌های حکومتی رنگ کسب قدرت بودن ندارد، بلکه رنگ شیفته خدمت بودن به خود می‌گیرد. تشریک مساعی و تعاون معنا پیدا می‌کند و سعادت دنیوی و اخروی نزدیک می‌شود.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (المجادلة/۲۲)

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب الله» اند؛ بدانید «حزب الله» پیروان و رستگارانند.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (الواقعة/۱۰) و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامند،

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (الواقعة/۱۱) آنها مقربانند!

... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (المائدة/۲)... و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید! و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که مجازات خدا شدید است!

نظریه حق و یکی از مصادیق کاربردی (زمان به مرکز گرینویچ)

هر چیزی استاندارد دارد، برای زمان هم از سوی همه کشورهای جهان، استاندارد پذیرفته شده است.

همه کشورها، نسبت به زمان در نقطه جغرافیایی خاص توافق کرده اند (گرینویچ)

حتی ژاپن، حتی برزیل با هزاران کیلومتر فاصله از هم، در درک زمان هیچ مشکلی ندارند، چون یک چیز ثابت را به عنوان مبنا بین خود توافق کرده اند. پس ثابت‌ها هستند که لنگر نظم واقعی هستند و نظم را شکل می‌دهد.

چیزی به گرینویچ اضافه یا کم نمی‌شود و سیستم عظیم منظومه شمسی به دقت ثانیه، کار خود را می‌کند.

این مبنای زمانی، می‌توانست هر جایی در کره زمین باشد. مهمتر از مکان آن نقطه، توافق همه کشورها به مرکز دانستن آن جایگاه است، که کار انجام می‌دهد. و اگر نه مثلا اگر ژاپن بگوید نخیر من، گرینویچ را به عنوان مکان

جغرافیایی خاص قبول ندارم، یا آن مکان باید مثلا در یوکوهاما باشد یا من نیستم. چه اتفاقی می‌افتاد، بقیه دنیا با آنها در مبادلات تجاری و ... که زمان مهم است، مشکل پیدا می‌کردند. و خود آنها هم با بقیه جهان مشکل پیدا می‌کردند. این آیت و نشانی بزرگی از نتیجه اعتقاد به نظریه حق است (جایگاه یونیک و انحصاری هر موضوع در نظام معرفت

حکمت بنیان) آن ثابت گرایي و توافق همه کشورها روی نقاط و مواضع ثابت است، که برکات زیادی را برای همه آنها به همراه دارد. نظریه حق، دقیقاً قصد تئوریزه کردن این موضوع را دارد تا بتوانیم این همکاری و توافق جهانی را، در همه عرصه های دیگر توسعه دهیم.

نظریه حق و قبله یونیک (یکتا) و انحصاری

قبله استاندارد، جهت عبادت را نشان می دهد، درست است که اول بیت المقدس بود و بعد کعبه در شهر مکه تغییر پیدا کرد، ولی همه پیروان پیامبر (ص) ملزم به تبعیت و همسویی با امام خود بوده اند. به هر حال برای ماموم قبله ای ثابت است.

این توافق جهانی، از یک حکم جهانی می آید، اینکه همه مسلمانان جهان یک نقطه ثابتی را به عنوان مرکز توجه و مرکز عبادت خود، قبول کرده اند و تسلیم آن شده اند، درسی است که می توان در همه موضوعات دیگر، آن را گسترش داد و در واقع نماز جماعت به سوی قبله ای واحد، درسی اجتماعی است که خداوند توسط پیامبر اکرم (ص) ۱۴۰۰ سال پیش پیروان خود را به آن امر کرده بود،

أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (العنکبوت/۴۵)

آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن، و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه بازمی دارد، و یاد خدا بزرگتر است؛ و خداوند می داند شما چه کارهایی انجام می دهید!

نظریه حق و کارکرد دین

کارکرد دین قسط است، از ابتدای تاریخ، دین مهمترین موضوع بشر و جهان بوده است، وقتی کارکرد مهمترین موضوعات عالم، قسط است به طور طبیعی کارکرد سایر موضوعات عالم هم باید به قسط ختم شود.

حق یعنی هر موضوع یا موجودی در عالم خلق یا جعل یک جایگاه خاص، یونیک و یکتا دارد، عدل یعنی برتافتن آن جایگاه، نظم یعنی قرار دادن آن موضوع یا موجود، در آن جایگاه، حسن یعنی کارکرد درست آن موجود در آن جایگاه و دیدن زیبایی آن، و قسط یعنی دادن سهم هر کس به خودش، پس قبل از تعریف این موضوع باید قبول کرد هر چیز ۱ جای خاص و به خصوص و یکتایی را در عالم اشغال کرده است و کمال او در آن است که دقیقاً در همان جا قرار بگیرد. در همان جا دیده شود، در همان جا به کار برده شود، در همان جا از او انتظار برده شود، در همان جا ایفای نقش کند، در همان جا خروجی دهد، پس شرط درک درست عالم این است که اول جاهای (جایگاههای) هر چیز را در عالم کشف کنیم، یا شان و مقام آن موضوعات را در نظام معرفت حکمت بنیان در عالم جعل درک کنیم.

نظریه حق و حل مسئله اختلاف سلیقه

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (العنکبوت/۶۹)

و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راههای خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است. اولاً سبل و نه سبیل، یعنی برای رسیدن به هدف حق خاص مورد رضایت الله، چند سبیل (راه) وجود دارد، اینجا بحث اختلاف سلیقه مطرح می شود.

اختلاف سلیقه صرفاً در راه رسیدن به هدف موضوعیت دارد و نه اصل هدف حق ، یعنی اگر کسی مدعی شد ، سلیقه من با شما فرق دارد ، اگر به هر حال آن هدف حق و نتیجه درست ، حاصل بشود ، اشکالی ندارد ، ولی اگر به این بهانه ، به هوای نفسش جولان دهد و هدف باطلی را پیگیری کند ، و زیر بار نتیجه غلط به وجود آمده هم ، نرود . باید به او شک کرد .

نظریه حق و جبر و اختیار

در مورد همه موجودات عالم خلق غیر انسان و جن ، مسئله اجبار مطرح است ، یعنی مثلاً آهن ، مجبور است که آهن باشد و خاصیت آهن را از خود بروز دهد ، یا مثلاً فرشته (ملک) مجبورند ، ملک باشند و خاصیت تعریف شده قبلی را از خود بروز دهند . در مورد جسم انسان هم ، جبر موضوعیت دارد ، یعنی مثلاً کارکرد چشم ، جابه جایی اجسام نیست و اگر جسم سخت تری به آن برخورد کند، آسیب می بیند . ولی در مورد روح انسان ، جعل موضوعیت دارد . و جعل دو گونه است ، جعلیاتی که خداوند ، انجام داده است و حق محض است و جعلیاتی که انسان به واسطه اختیار و جایگاهش در دستگاه هستی ، صورت می دهد . حال کاری که خداوند می کند ، هدایت آن انسان خاص است تا او به اختیار خود همان را جعل کند، که الله جعل کرده است . و این معنای هدایت است . پس هدایت ، انتخابی درونی است و نه اجبار بیرونی . یعنی قرار است انسان مختار با اختیار خود به سبیلی که الله نشانه هایش را نهاده گام نهد .

نظریه حق و بررسی امثله جهانی در مورد قانون

۱. حق پیرتر از قانون است. (اسلونی)
۲. باور کردن قوانین الهی آسان است ولیکن پابندی به آن دشوار است. (چینی)
۳. هر کشوری، قوانین خاص خود را دارد. (آلمانی)
۴. قانون همه را می لیسد. (اسکاتلندی)
۶. قانون (عرفی) مثل موم در دست می باشد. (آذربایجان)
۷. قانون (عرفی) مثل تار عنکبوت است، سوسک از آن رد می شود ولی مگس گرفتار می شود. (چکواسلواکی)
۸. قانون (عرفی) روی میز است و عدالت زیر میز. (استونی)
۹. قانون (عرفی) روی چرخ های طلایی حرکت می کند. (مجارستانی)
۱۰. قانون (عرفی) مانند مالبند دلیجان است، شما می توانید آن را به هر سو که بخواهید بگردانید. (روسی)
۱۱. قانون (عرفی) پرچم است و طلا بادی است که آن را به اهتزاز در می آورد. (روسی)
۱۲. قانون (جزا) چاه بی انتهاست، هر که گرفتارش شد کارش ساخته است. (چینی)
۱۳. قانون غالباً دندان خود را نشان می دهد ولی گاز نمی گیرد. (انگلیسی)
۱۴. قانونی که درباره شیر و گاو یک جور حکم کند قانون نیست. (انگلیسی)
۱۵. قانون خود را در مقابل زور جمع و جور می کند. (لاتینی)
۱۶. قانون سه روز پیرتر از دنیا است. (استونی)
۱۷. چیزی که امروز قانونی عادلانه است ممکن است فردا ظالمانه باشد. (ایتالیایی)
۱۸. دزد وقتی رفیق قاضی شد فاتحه قانون را بخوان!
۱۹. کسی که از قانون کمک بگیرد می تواند گرگ را از گوش نگاه دارد. (آفریقایی)

۲۰. برای آنکه پیش روی قاضی نایستی، پشت سر قانون راه برو! (انگلیسی)
۲۱. در یک خروار قانون یک مثقال محبت وجود ندارد. (فرانسوی)
۲۲. قانون وقتی زیاد شد اصل عدالت از بین می رود. (فرانسوی)
۲۳. قانونی که با گذشت زمان تغییر کند به درد نخواهد خورد. (یونانی)
۲۴. حق بالاتر از قانون است. (روسی)
۲۵. قانون ملت نمی سازد، ملت قانون می سازد. (انگلیسی)
۲۶. وقتی متهم قاضی شود، فاتحه قانون خوانده شود. (چینی)
۲۷. یک ناطق فاسد، قانون را تحریف می کند. (رومی)
۲۸. وضع شتابزده قانون، همراه با راه های گریز از آن ها است. (رومی)
۲۹. بی قانونی، بهتر از قوانین بلا اجراء است. (دانمارکی)
۳۰. تاخیر قانون، مضمئن کننده است. (رومی)
۳۱. حتی خدایان آسمانی نیز توابع قوانین هستند. (رومی)
۳۲. دزدان نیز قوانین خاص خود را دارند. (رومی)
۳۳. قانون افراطی، خطای افراطی را به دنبال دارد. (رومی)
۳۴. واضع قانون نباید قانون شکن باشد. (آلمانی)
۳۵. از اخلاقیات بد است که قوانین خوب حاصل می شود. (رومی)
۳۶. قوانین خوب ناشی از اعمال پلید می شود. (رومی)
۳۷. موارد دشوار، سبب بدی قانون می شود. (رومی)
۳۸. قانون تازه ای که با مجوز پیشین اجراء می شود، سخت است. (ایتالیایی)
۳۹. واضع قانون باید پایبندش باشد. (اسپانیایی)
۴۰. چقدر عجولانه قانون انسانی را بر علیه خودمان وضع می کنیم. (رومی)
۴۱. جهل به قانون، مجوزی برای نقض کردنش نیست. (رومی)
۴۲. قانون کور است. (ایرانی)
۴۳. قانون عطف به ماسبق نمی شود. (ایرانی)
۴۴. تمام قوانین عادلانه نیستند. (اسکاتلندی)
۴۵. هر قدر بر شمارنده قوانین افزوده می شود، به همان نسبت عده تبهکاران رو به افزایش می گذارند. (چینی)
۴۶. دل انسان آهن است و قوانین کشور کوره. (چینی)
۴۷. عدم خشونت، قانون برتر است. (هندی)
۴۸. عدالت از آنچه در قانون نوشته شده معلوم می شود. (چینی)
۴۹. عرف و عادت قانون ثانوی است. (لاتین)
۵۰. دفاع از خود اولین قانون طبیعت است. (انگلیسی)
۵۱. یک قاضی یک قانون ناطق بوده و قانون، یک قاضی خاموش است. (رومی)
۵۲. خدا، اراده می دهد و نیاز، قانون را. (دانمارکی)
۵۳. در کشورهای فاسد، تعداد قوانین بی شمار است. (رومی)
۵۴. پایبندی به قانون نمی تواند زیانبار باشد. (رومی)
۵۵. مهربانی بزرگتر از قانون است. (چینی)
۵۶. سلاطین و ابلهان، چیزی از قانون نمی فهمند. (آلمانی)

۵۷. زمانی که قانون از مجازات کردن ناتوان است، نمی تواند متقاعد کند. (آلمانی)
۵۸. قانون یاریگر آدم بیدار بوده و شانس از خواب زدگان دستگیری می کند. (دانمارکی)
۵۹. قوانین برای نقض شدن وضع می شوند. (اسپانیایی)
۶۰. قوانین به حال عرف، نافع هستند. (رومی)
۶۱. قوانین آدم بازنده را کنترل کرده و رفتار درست، آدم بزرگ را. (چینی)
۶۲. قوانین در مسیر سلاطین حرکت می کنند. (اسپانیایی)
۶۳. قوانین، هم نشین پول هستند. (پرتغالی)
۶۴. قوانین، برای مهار فرادستان وضع شده اند. (رومی)
۶۵. نه قانونی را وضع کن و نه قانونی را نقض کن. (ایرلندی)
۶۶. مراسم و قانون خواهران یکدیگرند. (اسلواکی)
۶۷. نیت هیچ قانونی نیست که فرد در گرسنگی و سینه سوزی بمیرد. (رومی)
۶۸. هیچ قانونی نمی تواند مناسب حال همه مردم باشد. (مجارستانی)
۶۹. این قلم نیست که قانون را می نویسد، بلکه عمدتاً قانون به وسیله سلاح نوشته می شود. (مجارستانی)
۷۰. بنیاد قانون، طبیعت است نه ایده و فکر. (رومی)
۷۱. تنها این اراذل هستند که به واسطه قانون مهار می شوند. (ناشناس)
۷۲. قوانین برای اراذل و اوباش وضع شده اند. (ایتالیایی)
۷۳. گاهی، خطای رایج، قانون ساز می شوند. (رومی)
۷۴. بنای قانون، زبانی را متوجه کسی نمی کند. (رومی)
۷۵. قانون، کسی را مجبور به انجام ناممکن نمی کند. (رومی)
۷۶. قانون، دور و مشت نزدیک است. (کره ای)
۷۷. ذات قانون، سخت است. (رومی)
۷۸. قانون، در صبح و شب یکسان است. (انگلیسی)
۷۹. قانون، مجیز سلطان را می گوید. (فرانسوی)
۸۰. اگر چه قانون گاه گاهی می خوابد، ولیکن هرگز نمی میرد. (رومی)
۸۱. قوانین، در زمان جنگ خاموش هستند. (رومی)
۸۲. قانون، یاریگر آدم هوشیار است، نه آدم خواب زده. (رومی)
۸۳. قانون زدگی باختن حق است. (دانمارکی)
۸۴. قوانین زیاد، عدالت کمتر. (اسپانیایی)
۸۵. هر قانونی گریزگاهی دارد. (اسپانیایی)
۸۶. زمانی که اخلاقی در کار نباشد، قوانین به چه دردی می خورند؟ (رومی)
۸۷. قانون زدگی، عدالت گریزی است. (آلمانی)
۸۸. قانون تردید زده، بی قانونی است. (رومی)
۸۹. قانون، درمان است. (رومی)
۹۰. زمانی که حق با اراده است، قانون تبعید می شود. (دانمارکی)
۹۱. مراسم و قانون همسایه یکدیگرند. (مونتونگرویی)
۹۲. احتیاج قانون را تغییر می دهد. (روسی)
۹۳. از قانون مترس، از قانون بترس. (روسی)

۹۴. شوهر قانون است برای همسرش. (روسی)
۹۵. عرف و عادت قانون نیست ولی قدرت قانون را دارد. (بلغارستانی)
۹۶. هدایا، قانون را فلج می سازد و روغن، چرخ را بگردش در می آورد. (هلندی)
۹۷. زمانی که غایت قانونی باشد، وسایل تسخیر هدف نیز، قانونی است. (رومی)
۹۸. پیروز شدن بر جنایت به وسیله جنایت، قانونی نیست. (رومی)
۹۹. چیز آزار دهنده نمی تواند قانونی باشد. (رومی)
۱۰۰. قانون طلایی یعنی همان چیزی را که برای خود می خواهی، برای دیگران بخواه. (رومی)

نظریه حق و احادیث از بزرگان دین

ای مردم! جز این نیست که خداست و شیطان، حق است و باطل، هدایت است و ضلالت، رشد است و گمراهی، دنیاست و آخرت، خوبی هاست و بدی ها. هر چه خوبی است از آن خداست و هر چه بدی است از آن شیطان ملعون است.

کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۱۶

اگر باطل با حق درنیامیزد، بر حقیقت جویان پوشیده نمی ماند و اگر حق با باطل آمیخته نشود، زبان دشمنان آن بریده می شود، لیکن مشتی از آن برداشته می شود و مشتی از این. (و بدین ترتیب حق و باطل درهم آمیخته می شود و شبیه پیش می آید.

هرگز دل به باطل بودن حق و به حق بودن باطل یقین نمی کند. حق شمشیر برنده ایست.

الْحَقُّ سَيْفٌ عَلَى أَهْلِ الْبَاطِلِ، حق شمشیری است بر اهل باطل.

اندکی حق، بسیاری باطل را نابود می کند، همچنان که اندکی آتش، هیزم های فراوانی را می سوزاند.

حدیث (۳۲) امام صادق علیه السلام: *إِنَّ لِلْحَقِّ دَوْلَةً وَ لِلْبَاطِلِ دَوْلَةً وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي دَوْلَتِهِ صَاحِبٌ ذَلِيلٌ*، برآستی که حق را دولتی است و باطل را دولتی، و هر یک از این دو، در دولت دیگری ذلیل است

حدیث (۴۳) امام حسین علیه السلام: *لَا يَكْمَلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ*، عقل کامل نمی شود مگر با پیروی از حق.

بحار الانوار (ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۱۲۷

«۴» امام علی علیه السلام: *لَا يُؤْنِسُنَكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوْحِشُنَكَ إِلَّا الْبَاطِلُ*؛ (نهج البلاغه، از خطبه ۱۳۰)

مبادا جز حق، با تو انس بگیرد و جز باطل، از تو بهراسد.

سه ویژگی است که در هر کس یافت شود، ویژگی های ایمان کامل می گردد: آن کیهوتی خشنود گردد، خشنودی اش او را به باطل نکشاند و خشمش او را به هنگام خشم، از حق برون نبرد و هر گاه توان یافت، به آنچه از او نیست، دست درازی نکند. از حقیقت ایمان این است که حق را بر باطل مقدم داری، هر چند حق به ضرر تو و باطل به نفع تو باشد و نیز از حقیقت ایمان آن است که گفتار تو از دانشت بیشتر نباشد.

امام علی علیه السلام: *مَنْ رَكِبَ الْبَاطِلَ أَذَلَّهُ مَرَكَبُهُ. مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ*؛

کسی که بر باطل سوار شود، مَرَكَبش او را ذلیل خواهد کرد. کسی که از راه حَقْمَنحرف شود راه بر او تنگ خواهد شد.

امام علی علیه السلام: *مَنْ أُبْدِيَ صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ*، هر که در برابر حق سینه سپر کند نابود شود.

امام علی علیه السلام: *مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَ*، هر که با حق پنجه در افکند به خاک افتد.

امام علی علیه السلام: *قَلِيلُ الْحَقِّ يَدْفَعُ كَثِيرَ الْبَاطِلِ*، *كَمَا أَنَّ الْقَلِيلَ مِنَ النَّارِ يُحْرِقُ كَثِيرَ الْحَطَبِ*.

اندکی حق، باطل بسیاری را نابود کند، همچنان که اندکی آتش، هیمه های فراوانی را بسوزاند.

امام علی علیه السلام: *الْمَغْلُوبُ بِالْحَقِّ غَالِبٌ*، مغلوب حق، ادر حقیقت ا غالب است.

لیس من باطل یقوم بآزاء الحق إلا غلب الحق الباطل، و ذلك قوله: *«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ»*•••

هیچ باطلی نیست که در برابر حق بایستد مگر آن که حق بر باطل چیره شود و این سخن خداوند است : «بلکه حق را بر سر باطل می‌زنیم تا آن را درهم کوبد.» ●●●
 امام علی علیه السلام: اصبرْ علی مَرَارَةِ الْحَقِّ ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تَنْخَدِعَ لِحَلَاوَةِ الْبَاطِلِ .
 تلخی حق را تحمل کن، و مبدا که فریب شیرین بودن باطل را بخوری

فرق یکجانبه‌گرایی و حق‌گرایی

یکجانبه‌گرایی خنثی است، فرد یا گروه، سازمان صرفاً از جانب خود و صرفاً با هدف نفع خود به موضوع مشخص می‌نگرد و هر جا حقوق طرف مقابل را مزاحم دید، سعی می‌کند، آن را نادیده بگیرد، و اولویت را به حقوق خود می‌دهد.
 فرد به یک حقیقت مطلق و ثابت باور و ایمان دارد.
 در حق‌گرایی کاملاً ارزشمدار و ایدئولوژیک باور دارد، ضمن اینکه همه‌جانبه‌نگری دارد، سعی می‌کند نگرش از جانب خود را به حق ثابت و لایتغیر با زمان و مکان نزدیک کند و کمک کند طرف مقابل هم با این منطق و به آنچه حق است و از جانب الله به عنوان حق تعیین و تثبیت و تشریح شده است، باورمند شود.
 و ضمناً در مقابل خواست و منطق طرف مقابل، که این هدف را دنبال می‌کند، نیز سر احترام فرود آورد.
 وقتی همه طرفها بر روی حق و اصولی ثابت با هم توافق داشته باشند و زیاده‌خواهی نکنند، پیمانهای بلند مدت، مفید بسته خواهد شد.

نظریه حق و اصالت حق یا شخص

معیار شناخت حق، امام علی علیه السلام - در پاسخ به حارث بن حوط وقتی نزد ایشان آمد و گفت:
 أ تَرَانِي أَظُنُّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ كَانُوا عَلَى ضَلَالَةٍ؟! - : یا حارثُ ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتِكَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرَّتْ ، إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعَرَّفَ مِنْ أَتَاهُ ، وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعَرَّفَ مِنْ أَتَاهُ .
 آیا فکر می‌کنی که من اصحاب جمل را گمراه می‌دانم؟! - فرمود: ای حارث! تو پایینت را نگریسته‌ای و بالایت را نگاه نکرده‌ای و از این رو در حیرت و سرگردانی به سر می‌بری. تو حق را نشناختی، تا اهلش را بشناسی و باطل را نشناختی، تا باطل‌گرایان را بشناسی.

امام علی علیه السلام - در پاسخ به سخن حارث که گفت: به نظر من طلحه و زبیر و عایشه به حق احتجاج می‌کردند - فرمود
 مَا أَرَى طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ وَ عَائِشَةَ اِحْتَجَّوْا إِلَّا عَلَى حَقٍّ - : إِنَّ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ بِلِنَاسٍ ، وَ لَكِنْ اِعْرِفِ الْحَقَّ بِاتِّبَاعِ مَنْ أَتْبَعَهُ ، وَ الْبَاطِلَ بِاجْتِنَابِ مَنْ اجْتَنَبَهُ
 همانا حق و باطل به مردم (شخصیت افراد) شناخته نمی‌شود، بلکه حق را به پیروی کسانی که از آن پیروی می‌کنند
 بشناس و باطل را به اجتناب کسانی که از آن اجتناب می‌کنند.

امام علی علیه السلام: إِنَّ الْحَقَّ لَا يُعْرِفُ بِالرِّجَالِ ، اِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفُ أَهْلَهُ .
 حق به شخصیتها شناخته نمی‌شود؛ خود حق را بشناس تا پیروان آن را بشناسی.
 الْأَمَالِي لِلْمَفِيدِ : فَقَالَ لَهُ [الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] الْحَارِثُ : لَوْ كَشَفْتَ - فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي - الرِّينَ عَن قُلُوبِنَا وَ جَعَلْتَنَا فِي ذَلِكَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِن أَمْرِنَا . قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِدَاكَ ؛ فَإِنَّكَ أَمْرٌ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ ، إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرِفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِأَيَّةِ الْحَقِّ ، فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفُ أَهْلَهُ

حارث به آن حضرت (امام علی علیه السلام) عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! کاش زنگار از دل‌های ما می زدودی و در این موضوع ما را از بینش لازم برخوردار می ساختی. امام علیه السلام فرمود: بس کن. تو مردی هستی که امر بر تو مشتبه شده است. همانا دین خدا با اشخاص شناخته نمی شود، بلکه با معیار و نشانه حق شناخته می گردد؛ پس حق را بشناس، تا اهلش را بشناسی.

نظریه حق و آسیب شناسی مدعیان آن (بررسی موردی، احمدی نژاد)

یکی از وقایع مهم در زمان رئیس جمهور نهم و دهم ایران (آقای محمود احمدی نژاد) مسئله، اختلاف ایشان با مقام معظم رهبری بود، بازخوانی آن واقعه، درسهای ارزشمندی را برای ما دارد که مدعیان اصول گرای و حق گرای را در قول و عمل بشناسیم.

او یک نفر را معاون اولش گذاشت، و رهبری مشخصا نامه نوشت که، حتی طرفداران خودت هم با این کارت موافق نیستند و او شایسته این مقام نیست. تکبر و چموشی علیه رهبری را از همان لحظه اول شروع کرد، کشور درگیر تنش شد

بعدها عملا ایشان جریان انحرافی را تایید کرد، احمدی نژاد حاضر شد، ولایت، همه نظام، مراجع تقلید و متدینین و خانواده شهدا و این همه دانشجوی علاقه مند و طلبه زجر کشیده را کناری گذاشت، حاضر نشد همه این افراد را بگذارد یک طرف و این چند نفر را در کفه دیگر و اینها را جایگزین کند.

همه را گذاشت کنار و گفت این ۵ نفر، بقای، جوانفکر و مشائی... حق اند بقیه باطل

نتیجه آن انحراف معلوم بود که ۱ سال بعد میرود خانه نشین می شود و...، یعنی گفت حالا من محورم، ولایت با من هماهنگ بشود، من محورم مردم متدین با من هماهنگ بشوند، من محورم قرآن و مراجع و جوانها با من هماهنگ بشوند، این راه قبلا، اسلافش بازرگان و بنی صدر و منتظری و خاتمی... را زمین زد، حالا این را هم زمین می زند. فکر می کرد این ۲۴ میلیون که به او رای داده بودند به خاطر خودش بهش رای داده اند و حالا در طرفداری اش، می ریزند در خیابون، از آن جمعیت ۲۴ تا ۱ نفرشان هم ۱ جا جمع نشدند.

مردم به او رای نداده بودند، به اسلام رای داده بودند، به امام جامعه به قرآن رای داده بودند، چرا خودتان را در برابر عظمت یک مردمی که ماحصل خون شهدا بوده و حرکت انبیا بوده و قراره وصل بشود به یک حرکت نابی به نام زمینه سازی ظهور کوچک کردید، چرا فکر می کنید سیستم و جامعه باید به ما تاصی کند، چرا باید ما بمانیم، ولو دین و حقیقت فدا بشود.

چرا ما نباید فدای دین بشویم، مسئولین جمهوری اسلامی هر کدام که به جایی رسیدن گفتند، اینجا مرکز عالم است عالم با ما هماهنگ شو، آنکه امام جامعه است گفت: من فدا می شوم تا دین جدم بماند، با این سخن، حکم بقیه کاملا روشن است.

این نوع افراد میگویند دین باید با ما تعریف بشود، حق باید با ما تعریف بشود، مگه ما کی هستیم؟؟

قرآن می فرماید، شما اگر پشه ای ازتون چیزی بدزده نمی تونید پشش بگیرید، اگر این را بفهمیم دیگه فکر استکباری در وجود ما نمی ماند، خوب، خدا ۴ روز بهت توفیق داده، معلمی کنی، تربیون داشته باشی، پزشکی کنی... می دونی چه توفیقی بهت داده اند، این را قدر بدانید.

تفکر آقایان اگر، قرآن و اهل بیت و... باشد، که چراغی که ایزد بر فرزند، چه کسی می تواند خاموش کند، این مسیر، مسیر انبیا است.

پیش خود گفتند، ۴سال دیگر ما در قدرت نیستیم، چه کنیم. باز پیش خود گفتند: خودمان را تثبیت می کنیم، شد عبور از حدود الهی، مدعیان هر وقت خواسته اند، خاشع نباشند و علو و برتری در زمین بجویند، زمین خورده اند،

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنَكَفُوا فَاسْتَكَبُرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (النساء/۱۷۳)

اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان را بطور کامل خواهد داد؛ و از فضل و بخشش خود، بر آنها خواهد افزود. و آنها را که ابا کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد؛ و برای خود، غیر از خدا، سرپرست و یآوری نخواهند یافت.

نظریه حق و مبارزه با نسبی گرایی

امام صادق علیه السلام : اغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبْغِضُ مِنْ خَلْفِهِ الْمُتَلَوْنَ ، فَلَا تَزُولُوا عَنِ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ ؛ فَإِنَّ مَنْ اسْتَبَدَّ
بِالْبَاطِلِ وَ أَهْلِهِ هَلَكَ وَ فَاتَتْهُ الدُّنْيَا.

بدانید که خداوند متعال از بنده ای که هر لحظه به رنگی در آید، نفرت دارد . پس ، هیچگاه از حق و پیروانش جدا نشوید، که هر کس به باطل و باطل گرایان بیاویزد، هلاک شود و دنیا از دستش برود.

بحار الأنوار: ویژگی مواضع حق و ثابت این است که پیروان خود را ، محکم می کند ، و پیروان وقتی به آن لنگر می اندازند ، از تلاطم حوادث روزگار ، ایمن می شوند ، ولی بازیگوشی و لهو و لعب و نان به نرخ روز خوردن و تغییر رنگ مدام دادن ، ولو با عناوین قشنگی همچون انطباق با محیط ، خوانده شود ، لیکن هیچ اثر پایداری ایجاد نمی کند .

نظریه حق و استاندارد دو طرفه

در حسابداری پیشرفته امروز ، به این حد از علم رسیده ایم که درستی فرآیند حساب و کتاب بر استاندارد دو بل استوار است . به طور خلاصه در حسابداری دو بل ۲ نفر داریم و یک واسطه پول یا اعتبار که می خواهند کالا یا خدمتی را با هم معامله کنند . نفر ۱ ، کالا می دهد و پول می گیرد ، نفر ۲ کالا می گیرد و پول می دهد . نفر ۱ که کالا می دهد حق دارد پولی بگیرد و نفر ۲ که پولی می دهد ، حق دارد کالای توافق شده را تحویل بگیرد . از آن طرف نفر ۱ مکلف است در برابر پولی که می گیرد کالایی را تحویل دهد و نفر ۲ مکلف است در برابر کالایی که می گیرد پولش را بدهد . (البته اینجا پول صرفا به عنوان یک اعتبار مقبول ، آورده شد و این اعتبار مقبول بنا به نظر دو طرف می تواند هر چیز دیگری نیز باشد حق نیز اینگونه است ، حق دو جانبه است.

امام علی علیه السلام: الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ ، وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ ، وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ ، وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ.

حق در توصیف و گفتار گسترده ترین چیزهاست، اما در عمل تنگترین چیزهاست. کسی را حقی نیست جز آن که بر او نیز حقی است و بر او حقی نیست جز آن که او را نیز [بر دیگری] حقی است . اگر بنا بود کسی را حقی باشد اما بر او حقی نه ، آن کس فقط خداوند سبحان بود.

امام علی علیه السلام:

لَا تَمْنَعَنَّكُمْ رِعَايَةُ الْحَقِّ لِأَحَدٍ عَنِ إِقَامَةِ الْحَقِّ عَلَيْهِ رِعَايَةَ حَقِّ كَسِي نَبَايِدَ مَانِعَ شَمَا از اقامه حق بر او شود.

ظَلَمَ الْحَقَّ مَنْ نَصَرَ الْبَاطِلَ؛ هر کس باطل را یاری کند، به حق ستم کرده است .

در عصر حاضر چطور راه غلط را بفهمیم ؟ هر وقت کاری کردید، که فطرتا، عذاب کشیدید بدانید آن راه غلط است !

نظریه حق و تکلیف حق گرا

امام علی علیه السلام:

خُضِّ الْعِمْرَاتِ إِلَى الْحَقِّ حَيْثُ كَانَ. برای رسیدن به حق هر جا که باشد، در سختی‌ها غوطه‌ور شو .
 امام علی علیه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ طُوبَى لَهُمْ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ هُمْ؟ فَقَالَ: الَّذِينَ يَقْبَلُونَ الْحَقَّ إِذَا سَمِعُوهُ، وَيَبْذُلُونَ إِذَا سُئِلُوهُ، وَيَحْكُمُونَ لِلنَّاسِ كَحُكْمِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ
 پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال شتابندگان به سوی سایه عرش. عرض شد: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که چون حق را بشنوند، بپذیرند و هرگاه حق از آنان خواسته شود، دریغ نورزند و برای مردم همان گونه داوری کنند که برای خود می‌کنند.
 کلام امام معصوم، موضوع را کاملا روشن کرده است، صرف اعتقاد به حق کافی نیست، کسی که به موضع حق، مومن شد، تکالیفی بر عهده اش است. بسیاری مواقع باطل گرایان در پایبندی به جبهه باطل خود مصمم تر عمل کرده‌اند، حق گرایان باید در مبارزه با باطل گرایان، قدرت و استقامت بیشتری داشته باشد. چون صاحب حق خداست و باطل جز وهمی بیش نیست.

نظریه دین و روش آموزشی آزمون و خطا

یک کودک تا زمین نخورد، راه رفتن را یاد نمی‌گیرد.
 تمام یادگیری‌های مبتنی بر تجربه، بر همین اصل استوار است، در بین انبوهی از راه‌های غلط، فقط یک راه درست است، و باید آن را کشف کرد و انجام داد. (پندار نیک، گفتار نیک، اعمال نیک)
 مهندس تا چیزی را خراب نکند و بعد درستش نکند، به حرفه خود مسلط نمی‌شود. یا به عبارت دیگر، مهندس تا راه خراب کردن آن چیز را بلد نباشد، راه درست کردن آن را بلد نیست.
 مهندس استاد و ... باید بداند، که فلان کار، آن وسیله یا موضوع را خراب می‌کند و نباید انجام شود و در عوض عمل درست کدام است.
 درست کردن و درست کار کردن، درست یاد دادن در برابر غلط و اشتباه کردن و اشتباه کاری و غلط و اشتباه یاد دادن قرار دارد. وقتی این موضوع بدیهی، در زندگی ما جاری است، پذیرش همه درست‌ها به عنوان حق و همه غلط‌ها به عنوان باطل، کار ساده‌ای است، به شرطی که عقل سلیم و روحیه غیر متکبر و غیر لجباز باشد.

نظریه حق و مبنای مکتب آموزشی

امام علی علیه السلام: لَا دَلِيلَ أَنْصَحُ مِنَ اسْتِمَاعِ الْحَقِّ. هیچ راهنمایی صادق‌تر از گوش سپردن به حق نیست.
 می‌گویند در زمان معاویه در شام کلاس‌های حق شناسی بسیار زیاد بود ولی حتی یک کلاس باطل شناسی نبود، چون در آن صورت با تبیین باطل بلافاصله مصداق پیدا می‌کرد و آقایون را به زیر می‌کشاند. در اذان خداوند اصرار دارد به مسلمان بفهماند که اول طنین لا اله الا الله را محکم و بلند بگو و به همه طاغوت‌ها کافر شو، سپس به جرگه مومنین در آی و بگو الا الله.
 روی دیگر حق شناسی، باطل شناسی است و تا کسی باطلها و دروغها و اشتباه‌ها و ... را نشناسد، چگونه می‌تواند به آنها کافر شود. گرایش به باطل، قطعاً و الا و لابد به شکست می‌انجامد ولو اینکه به طور موقت باطل گرا خود را خوشحال و پیروز نمایش دهد، گرایش به حق، قطعاً و الا و لابد به موفقیت و پیروزی (دنیا و آخرت) می‌انجامد، ولو اینکه به طور موقت مجبور به تحمل سختی و مبارزه با ظلم شود.

نظریه حق و دلیل عدم فهم حق توسط ، برخی از عوام

فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لُبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَلَكِنْ يُؤَخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ وَمِنْ هَذَا ضِعْثٌ؛

اگر باطل با حق درنیامیزد، بر حقیقت جویان پوشیده نمی ماند و اگر حق با باطل آمیخته نشود، زبان دشمنان آن بریده می شود، لیکن مشتبی از آن برداشته می شود و مشتبی از این. (و بدین ترتیب حق و باطل درهم آمیخته می شود و شبهه پیش می آید) .

با توجه به آیات زیر در مورد وظایف شیطان در عالم هستی ، نتایج زیر گرفته می شود :

وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَأَمْرُنَّهُمْ فَلَيُبِتِّكُنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَأَمْرُنَّهُمْ فليغيرن خلق الله ومن يتخذ الشيطان وليا من دون الله فقد خسر خسرانا مبينا(النساء/۱۱۹)

و آنها را گمراه می کنم! و به آرزوها سرگرم می سازم! و به آنان دستور می دهم که (اعمال خرافی انجام دهند، و) گوش چهارپایان را بشکافند، و آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند! (و فطرت توحید را به شرک بیالایند!)» و هر کس، شیطان را به جای خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است.

يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيَنَّهُمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا(النساء/۱۲۰)

شیطان به آنها وعده ها(ی دروغین) می دهد؛ و به آرزوها، سرگرم می سازد؛ در حالی که جز فریب و نیرنگ، به آنها وعده نمی دهد.

باید با اراده و عمل به مبارزه با شیطان و خواسته های او ، ارتقاء درجه پیدا کرد .
جهان را نمی توان تا سطح فهم عوام پایین آورد ، بلکه سطح فهم عوام را باید متناسب با تهدید شیطان و لشکریانش بالا برد .

فهم را خداوند به بندگان اعطا می کند. فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ... (الأنبياء/۷۹) ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهماندیم؛... ولی لیاقت دریافت فهم را ، انسانها باید داشته باشند ، پیدا کنند .

طبق حدیث قدسی : شما به آنچه می دانید عمل کنید من ، نادانسته های مورد نیازتان را به شما یاد می دهم .
عوام باید با اراده به تسلیم حق شدن و در عمل ثابت کردن آن ، لیاقت خود را به معبود حق نشان دهند ، در آن صورت صاحب فهم درست می شوند و فریب باطلگرایان حق نما را نمی خورند .

أَبَى اللَّهُ أَنْ يُعْرِفَ بَاطِلًا حَقًّا أَبِي اللَّهِ أَنْ يُجْعَلَ الْحَقُّ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بَاطِلًا لَا شَكَّ فِيهِ وَ أَبِي اللَّهِ أَنْ يُجْعَلَ الْبَاطِلَ فِي قَلْبِ الْكَافِرِ الْمُخَالِفِ حَقًّا لَا شَكَّ فِيهِ وَ لَوْ لَمْ يُجْعَلْ هَذَا هَكَذَا مَا عُرِفَ حَقٌّ مِنْ بَاطِلٍ؛

خداوند ابا دارد از این که باطلی را حق معرفی نماید، خداوند ابا دارد از این که حق را در دل مؤمن، باطلی تردیدناپذیر جلوه دهد، خداوند ابا دارد از این که باطل را در دل کافر حق ستیز به صورت حقی تردیدناپذیر جلوه دهد، اگر چنین نمی کرد، حق از باطل شناخته نمی شد .

نظریه حق و حرکتهای اجتماعی

در تحولات اجتماعی ، حرکت سینوسی است ، ما سنت ناکارآمد داریم این را حذف می کنیم ، در نتیجه نیاز به اندیشه نو پیش می آید ، آن را تولید می کنیم ، به آن گرایش پیدا می شود ، جامعه را نوسازی می کنیم ، آن اندیشه نو دوباره ناکارآمد میشود ، دوباره باید بزداييم ، تا اندیشه نو دیگری به وجود بیاید ، حرکت مبتنی بر توسعه حرکت سینوسی است که باید بدانیم ، سنتی که دیگران تولید کرده اند ، ممکن است ، امروز ناکارآمد باشد ، ما باید اندیشه جدید تولید کنیم ، اندیشه جدید ما فردا میشود سنت ، دوباره حرف جدید تولید کنیم ، نسلهای بعد باید آماده شوند که آقا شما باید برای

زمان خودتان اندیشه جدید تولید کنید ، نه اینکه کل سنت قبلی را حذف کنید ، آن قسمتهای ناکارآمدش را حذف کنید ، و اندیشه جدید برای آن ارائه بدهید ، حرکت توسعه ای رو به جلو ، سنتهای مطلق دینی معیارهایی هستند که ما با آنها به تعالی می رسیم .

نظریه حق و شاخص زیرکی

الْكَيْسُ صَدِيقَةُ الْحَقِّ وَ عَدُوَّةُ الْبَاطِلِ؛ انسان زیرک، دوستش حق است و دشمنش باطل .علی (ع) پس ، اینکه اهل باطل ، با فریب و دروغ و دغل می خواهند خود را حق بنمایند ، از دید علی (ع) کیس و زیرک نیستند . و اگر اهل حق ، با ستون حق و همراهانش دوستی نکنند و بر دشمنی بر باطل اصرار نورزند ، کیس و زیرک نیستند .

نظریه حق و شاخص نجات

ثَلَاثٌ فِيهِنَّ النَّجَاةُ: لُزُومُ الْحَقِّ وَ تَجَنُّبُ الْبَاطِلِ وَ رُكُوبُ الْجِدِّ؛

نجات و رستگاری در سه چیز است: پایبندی به حق، دوری از باطل و سوار شدن بر مرکب جدیت . نجات از مشکلات سخت ، مهمترین هدف و مقصد امامان جامعه و مصلحان و بزرگان مردم است ، در آزمایشگاه دنیا نباید در پی جایی فارغ از مشکلات گشت ، بلکه باید در مشکلات و مسائل و امتحانات و فتنه هایی که خداوند سر راه ما می گذارد ، در پی نجات بود . و چراغ راهنمای ما در نجات این سخن بزرگ است . شناختن و استقامت در مواضع حق ، اجتناب از نزدیک شدن به باطل و مواضع ظاهر فریب ، و جدیت داشتن در اقامه این دو اصل .

نظریه حق و انفکاک آن از اهل حق و اهل باطل

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اَقْبَلِ الْحَقَّ مِمَّنْ أَتَاكَ بِهِ - صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا - وَ إِنْ كَانَ بَغِيضًا ، وَ ارْذُدِ الْبَاطِلَ عَلَى مَنْ جَاءَ بِهِ مِنْ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ وَ إِنْ كَانَ حَبِيبًا.

حق را از هر کس که برایت آورد - کوچک یا بزرگ - بپذیر هر چند دشمنت باشد و باطل را هر که آورد کوچک یا بزرگ به خودش برگردان هر چند دوستت باشد.

خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ، كُونُوا نَقَادَ الْكَلَامِ؛

حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج باشید .

بحارالانوار(ط-بیروت) ج ۲، ص ۹۶ مسیح

حق و مواضع حق ثابت و لایتغیر زمانی و مکانی است و با حقگذار عالم نسبت مستقیم دارد و از آنجائیکه هیچ تغییر و تحولی در ذات خداوند معنا ندارد ، حق او نیز با گذر زمان تغییر نمی کند . حال اگر اهل باطلی ، خود را صاحب حق نشان داد ، باید بین او و حق تفکیک قائل شویم ، حق را از او بگیریم و او را با سایر باطلهایش رها کنیم . مبدا به بهانه گرفتن ۱ حق از او ، تسلیم سایر باطلهای او شویم ، مثال در کشورهای اروپایی موارد زیادی از مظاهر پیشرفت مادی وجود دارد که ، درستی شان ثابت شده است و امروزه در خدمت بشریت قرار دارد ، مثلا سیستمهای نرم افزاری و سخت افزاری که به جرات می توان گفت ابزار مفید و حقی در خدمت معاش امروز جامعه است . ما باید آن جزء جزء ، خوب و حق مادی مربوط به عالم خلق را از آنها بگیریم و در راه حق استفاده کنیم ولی هیچگاه تسلیم تئوریهای پاکانیستی (کفر کیشی) و باطل آنها در عالم جعل نشویم . چون قوانین عالم خلق و ماده ، جبرا توسط خداوند تعیین شده است و امکان

خطا در آنها نیست ، لذا ماشین یا وسیله ای که خوب کار می کند، یعنی خداوند خوب ، آن را اینگونه قانونگذاری و طراحی و خلق کرده است ، اما قوانین عالم جعل در تمدن رقیب ما (غرب) توسط فیلسوفها و استراتژیستهای عموماً فاسد الاخلاق و کفر کیش ، تعیین شده است که هویت و ماهیت اجتماعی و تمدنی آنها را زیر سوال برده است (در انتخابات ۲۰۱۷ فرانسه ، شاخصترین مرد آنها ، ماکرون همجنس باز ، برنده انتخابات شد و در مجامعی که زنان سایر رؤسای جمهور حضور دارند ، او را به عنوان همسر خود روانه می کند و ...) ما در عالم جعل (حوزه اختیارات و انتخاب انسانها و اوامر الهی) ، از زمان زرتشت پیامبر ۲۴۰۰ سال پیش تا کنون ، به قوانین و احکام و اوامر و فرامین و اعتقادات ، مبتنی بر توحید (یگانگی خداوند) توکل و تکیه داریم .

از آن طرف ممکن است کس یا کسانی خود را ظاهر الحق و اهل حق معرفی کنند در عین حالیکه اجزاء کارهایشان فریاد می زند که باطل اند ، مثلاً خانواده آل سعود در عربستان که با ظاهر و جلوه حق ، در مجامع حضور می یابند و خود را خادم الحرمین الشریفین معرفی می کنند ، در پنهان و آشکار با باطل ترین نظام حکومتی جهان یعنی اسرائیل صهیونیستی ، همپیمان هستند و روابط خوبی دارند . در اینجا هم طبق این حدیث بزرگ نباید فریب ظاهر حق را خورد . قدرت تشخیص حق از اهل باطل و باطل از اهل حق ، فرقان است که با خداوند آن را با تقوا در مومن جعل می کند .

چطور یک تصمیم ساز طراحی تصمیم می کند ؟ با تفکیک پارادایم ، ما باید راههای غلط را هم، کنار راههای درست بشناسیم ، نتیجه اینکه جلوی خلط مباحث گرفته می شود . ما باید تسلیم راه درست بشویم .

نظریه حق و نسبتش با شاخص عقل

لا یکمل العقل إلا باتباع الحق؛ عقل کامل نمی شود مگر با پیروی از حق .
 حدیث امام حسین علیه السلام ، بحار الانوار (ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۱۲۷
 إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ إِذَا عَلِمْنَا الْحَقَّ تَمَسَّكْنَا بِهِ ، ما خاندانی هستیم که هرگاه حق را شناختیم ، بدان چنگ در می زنیم .
 حدیث امام حسن مجتبی علیه السلام: بحار الانوار (ط-بیروت) ج ۴۴، ص ۶۰

نظریه حق و بقامندی تمدن و قوم

أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ، لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَ لَمْ يَقْوِ مَنْ قَوَى عَلَيْكُمْ...؛

ای مردم! اگر در یاری حق کوتاهی نمی کردید و در خوار ساختن باطل سستی نمی کردید، کسانی که همپایه شما نیستند، در شما طمع نمی کردند و هیچ قدرتی بر شما مسلط نمی شد. حدیث امام علی علیه السلام: نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۲۴۱

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (النساء/۱۴۱)

منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار می کشند و مراقب شما هستند؛ اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد، می گویند: مگر ما با شما نبودیم؟ (پس ما نیز در افتخارات و غنائم شریکیم!) «و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد، به آنان می گویند: مگر ما شما را به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان، تشویق نمی کردیم؟ (پس با شما شریک خواهیم بود!)» خداوند در روز رستاخیز، میان شما داوری می کند؛ و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.

نظریه حق و دوقطبی حق و باطل در سیاست

إِنَّ لِلْحَقِّ دَوْلَةً وَلِلْبَاطِلِ دَوْلَةً وَ كُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي دَوْلَةٍ صَاحِبِهِ ذَلِيلٌ؛

براستی که حق را دولتی است و باطل را دولتی، و هر یک از این دو، در دولت دیگری ذلیل است .

امام صادق ع کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۴۴۷

به عبارت دیگر اهل حق در دوره ای که حکومت با اهل باطل است ، خوار و ذلیل شمرده می شوند و به عکس اهل باطل در دوره و سرزمینی که اهل حق غلبه دارند ، خوار و ذلیل خواهند شد .

از این فرمول می توان برای شناخت حکومت‌های حق و باطل هم استفاده کرد ، اگر حکومتی اهل حق را خوار و مسخره می کرد ، و به اهل باطل ، احترام و ارزش می گذاشت ، می توان به باطل بودن آن حکومت و کارگزارانش پی برد ، و از آن طرف اگر حکومتی ، فضا را برای فعالیت اهل حق باز می گذاشت و راه را بر اهل باطل می بست و مانع آنها بود ، می توان به حق بودن آن حکومت و کارگزارانش پی برد .

نظریه حق و مقابله با التقاط

امام خمینی فرمودند : التقاطی فکر و عمل کردن ، خیانتی بزرگ به اسلام و مسلمین است .

اگر تفکیک حوزه ها و پارادایم درست و غلط و حق و باطل به درستی صورت بگیرد ، دیگر برخی نمی آیند ، پشت هر کلمه وارداتی از غرب ، یک اسلامی بگذارند و آن موضوع رابه التقاط بکشانند . بانکداری اسلامی ، جامعه شناسی اسلامی ، مدیریت اسلامی و ... همه اینها اسامی غلطی هستند و به تبع ، مفاد آنها هم غلط و اشتباه است ، امکان ندارد مبانی برخاسته از کفر کیشی (پاگانیزم) به توحید و ایمان ختم شود ، تنها راه زندگی درست و سالم و حق ، اراده و فکر کردن درست و حق است و اراده و فکر درست ، تنها بر مبانی درست و حق ، امکان بروز و ظهور پیدا می کند . اهمیت نظریه حق و مباحث پیرامونی اش ، اینجاست که حق و باطل را می شناساند ، عزم و اراده و انگیزه لازم برای مبارزه با باطل و اقامه حق را ، ایجاد می کند و در افراد جوینده حق و راستی ، قدرت فرقان می دهد و تلاش جنود شیطان و اهل باطل را برای تشبه به حق و فریب عوام ، خنثی می کند و ...

نظریه حق و تعریفی از مسلمانی

مسلمانی یعنی این ، هر کس راه درست را انجام می دهد، او مسلمان است ، چه خودش بخواهد یا نخواهد ، چه بداند ، چه نداند . هر کس راه غلط را انتخاب کند ، او تسلیم شیطان است ، چه بخواهد ، چه نخواهد !

چه اسم خودش را آیت الله بگذارد ، چه دجال !

راه درست راهی است که آخرش به خیر و صلاح و دوستی و محبت و سعادت و عشق و همه خوبیها ختم می شود و در فطرت ماست و همه آدمها از هر رنگ و نژادی آن را می فهمند .

راه غلط راهی است که به ترس و زشتی تباهی و پوچی و فساد و ظلم و ... ختم می شود .

حالا ما چطور بفهمیم که راهی درست است یا غلط ؟ شاخص و مبنای درستی ، یک موضوع یا راه چیست ؟

حق ثابت و لایتغیر است و باطل ، سیال و متغیر ، ثابت بودن حق بستگی به اراده ای دارد که در پشت آن است ، حق با خدایی که همه آن راههای درست را خلق کرده و دلیل و منبع همه آن خوبیهاست شناخته می شود و با پیامبر بر حقی که به ولایت خداوند تکیه دارد و به وصی و اولی الامر پیامبر (ص) یعنی اهل بیت مطهرشان شناخته می شود که علی و اولاده مع الحق و حق مع العلی و اولاده و سلام علی حجه بن الحسن مهدی (عج) وصی و ولی الله الاعظم

قیمت ما چقدر است؟ یا قیمت فروختن حق چقدر است؟

به مثالی از تاریخ اسلام، توجه کنید، خود به خود، اهمیت اختیار و انتخاب انسانها برایتان مشخص می شود. سی هزار دینار رقمی بود، که یزید به هر خواص کوفی داد. و دینشان را خرید. هر دینار کوفی چهار و نیم گرم طلای خالص بوده است. اکنون هر گرم طلا در بازار ۹۸ هزار تومان میباشد. یعنی به پول امروز چیزی نزدیک به ۱۳ میلیارد تومان برای هر نفر!!! برآستی اگر در آن زمان بودیم یار حسین میماندیم؟؟؟

مقاله: حق چیست و چگونه می توان تابع حقیقت بود؟

پاسخ اجمالی حق به معنای در میان طریق راه رفتن و راستی و درستی را دنبال نمودن و از روی حکمت چیزی را در جای خود قرار دادن است. و تبعیت از حق و حق مداری در باب اندیشه و نظر، مجهز گشتن به سلاح منطق و مزین شدن به جامه یقین و دوری از مغالطه کاری و خیال بافی و پرهیز از تبعیت اشخاص، به جای تبعیت از قول حق و درست است و در باب عمل، محاسبه نفس، بندگی، خداترسی و یاد مرگ و قیامت، سلوک در طریق حق می باشد و مسلماً وقتی حق برای انسان آشکار شد اهل حق، ملازمان و یاران حق و حقیقت اند.

پاسخ تفصیلی

در ابتدا باید حق و حقیقت را شناخت تا در مرحله بعد با پوشیدن جامه حق بتوان اهل حقیقت گشت. در بیان حضرات معصومین(ع) وارد شده است که: حق سنگین است اما گوارا و باطل سبک است اما کشنده. [۱] حق را بگوی ولو بر علیه خودت باشد. [۲] صبور و شکیبا باش در ملازمت حق ولو این که تلخ باشد. [۳]

از این منظر به نحو اجمال معلوم می گردد که تبعیت از حق دشوار است ولو این که کمال آدمی در آن است و واگذاری حق و سلوک در مسیر باطل آسان است، اما انسان را به تباهی می کشد. در یک مثال ساده ماجرای ملازمت از حق، صعود بر قله ای رفیع را می ماند که دشوار است اما نتیجه ای بس شیرین و مسرت بخش را به دنبال دارد.

حق به معنای قطعی، موجود ثابت، عدل و یقین است و حقیقت به معنای راستی و درستی.

«حَقَّ الْفَرَسُ»؛ یعنی اسب در دویدن سُم پا را جای سُم دست گذاشت و کلام مُحَقَّق به معنای سخن محکم و متقن، و سخن منظم است. [۴] «حَقَّ الطَّرِيقُ»؛ به معنای میانه راه را گرفت در رفتن. «مُحَقَّق»؛ یعنی درست گوی و درست رأی.

و «حَاقٍ» به معنای وسط و میانه چیزی است. (نویسنده: این نظر مبتنی بر منطق حد وسط ارسطویی است و چون آن منطق در امور جعل باطل شده است، این تعریف هم باطل است، یعنی ما بین راست و دروغ و حسن و قبح و حلال و حرام و ... حد وسط و میانه ای نمی شناسیم)

حق آن چیزی است که از روی حکمت در جای خود قرار گیرد و فقط در موارد نیک و خوب به کار رود. [۶]

با در نظر گرفتن روایات به این نتیجه می رسیم که؛ در میان طریق راه رفتن و راستی و درستی را دنبال نمودن و از روی حکمت چیزی را در جای خود قرار دادن، معنای حق است. به فرموده امام علی(ع): «ملازم حقیقت بودن، اصل و اساس حکمت است».

باز آن حضرت می فرماید: «دلایل واقعی را فرا گیرید و خود را با برهان و منطق، مجهز و مسلح سازید و از شبهه و مغالطه کاری بپرهیزید».

امام علی(ع) در این سخنان به نحوه اتخاذ روش علمی برای رسیدن به حقایق اشاره می کند و آن عبارت است از: روش استدلال و برهان که در آن به اتفاق و اجماع رجال بر قولی و یا مسلم بودن و شهرت آن نزد علما اعتماد نمی شود. پس حقیقت، حقیقت است، اعم از این که مردم آن را بشناسد یا منکر آن باشند. و از لطیف ترین بیانات در این زمینه کلام حضرت موسی بن جعفر(ع) است که فرمود: «ای هشام! اگر در دست تو گردویی باشد ولی مردم گمان برند که آن دُرّ

گرانبهایی است، هرگز تو را سود و فایده‌ای نخواهد بخشید چون تو خود می‌دانی که آنچه در دست تو است، گردویی ناچیز بیش نیست و نیز اگر در دست تو مرواریدی گرانقدر باشد اما مردم بگویند که آن گردو و چیز کم ارزشی است، به تو زیان و ضرری نخواهد رسید؛ زیرا تو یقین داری که آن گوهر ارزنده‌ای می‌باشد».

خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید: «در قیامت شما را با حق وزن می‌کنند».

لذا اگر جانتان و عملتان از حق بهره‌مند بود می‌شود سنگین و اگر از حق بهره نداشت می‌شود سبک. آنها که میزان سنگینی دارند اهل نجات‌اند و آنها که میزانشان سبک است اهل عذاب‌اند، از این‌رو؛ خود را آماده سازید و ببینید کارتان در مسیر حق است یا نه؟ برای حق است یا نه؟ از حق شروع شده است یا نه؟

به فرموده امام علی(ع): «قبل از این که روز محاسبه فرا برسد شما حسابگر خود باشید».

آیا فروختید یا خریدید و آیا در این خرید و فروش زیان دیدید یا نفع بردید؟

باز آن حضرت می‌فرماید: «فرق من و عمرو عاص این است که یاد مرگ نمی‌گذارد که من باطل بگویم و فراموشی آخرت نمی‌گذارد که او حق بگوید، او چون آخرت را فراموش کرد، حق نمی‌گوید و من چون به یاد مرگ هستم، یاد مرگ نمی‌گذارد که من به بازیچه سرگرم شوم».

نتیجه این‌که؛ تبعیت از حق و حق‌مداری در باب اندیشه و نظر مجهز گشتن به سلاح منطق و مزین شدن به جامه یقین و دوری از مغالطه کاری و خیال بافی و پرهیز از تبعیت اشخاص به جای تبعیت از قول حق و درست است. و در باب عمل، محاسبه نفس، بندگی، خدا ترسی و یاد مرگ و قیامت سلوک در طریق حق می‌باشد و مسلماً وقتی حق برای انسان آشکار شد اهل حق، ملازمان و یاران حق و حقیقت‌اند، و به فرموده حضرت امیرالمؤمنین(ع): «حق را که شناختی، اهل حق برای تو آشکار می‌شوند».

نظریه حق و نیافتادن در دام مطلق‌گرایی احزاب و گروه‌ها و مردم

حضرت در خطبه ۲۰۱ می‌فرماید که: «ان فی ایدی الناس حقا و باطلا» در دست مردم حقی است و باطلی، امیرالمؤمنین بیان می‌کند که اگر وقتی انسان دچار اشتباه مطلق‌گرایی شود دچار انحراف خواهد شد، باید بداند که آنچه در دست مردم است همیشه خوب یا بد، حق یا باطل آمیخته است، درست همان چیزی که گاه ما در جریانات سیاسی اجتماعی می‌بینیم، در جریانات گروه‌ها، اقلیت‌ها، حزب‌ها و جریانات سیاسی معمولاً هوادارها و افراد عضو و پیرو، و گرفتار یک نوع مطلق‌گرایی هستند، وقتی که صحبت از حزب خودشان، و گروه خودشان به میان می‌آید، آن را مطلقاً حق می‌دانند، و لذا امیر المؤمنین می‌فرماید: اصل را بر این بگذار که در دست مردم آنچه هست اعم از حق یا باطل با یکدیگر آمیخته است، تو باید حق را از باطل تمیز بدهی حق را بگیری و باطل را رها کنی.

نمونه‌ای دیگر از حق الله در خطبه ۲۱۶ می‌فرماید: «و لکن من واجب حقوق الله علی عباده النصیحة به مبلغ جهدهم» یعنی از جمله حقوق خدا بر مردم، خیر خواهی مردم است یعنی این حق خدا است که از مردم خواسته که خیر خواه همدیگر باشند، خیر خواه خدا باشند، همان‌طوری که در جاهای دیگر عنوان شده گویی خدا از آن سودی می‌برد، همان طور که قرآن و روایت به صراحت بیان داشته، سود این‌ها به انسان و خود بشر برمی‌گردد که خدا غنی مطلق است و بی‌نیاز مطلق، اما در عین حال برای صلاح جامعه این را به عنوان حق خود مقرر می‌کند، که حق خدا این است که مردم ناصح باشند، خیر خواه باشند.

در بیان دیگر، امام می‌فرماید: حق، سنگین است، اما گوار است، باطل، سبک است اما بیماری‌زا است، این کلام از نظر مسائل اجتماعی خیلی باردار و خیلی با مفهوم است، می‌فرماید: «ان الحق ثقیل مریء، و ان الباطل خفیف و بیء» «حق سنگین است و گوارا اما باطل سبک است و وبادار، یعنی بیماری‌زا، یعنی خوشایند است، اما به دنبال تلخی و بیماری و ناراحتی است، اما حق سنگین است و اگر تحمل سنگینی‌اش بشود گوارا هم هست

نمونه دیگر در نامه ۱۶ است که می‌فرماید:

اینان کسانی هستند که حق شمشیرها را ادا کرده‌اند، اشاره به مبارزان، مجاهدان، سلحشوران میدان جهاد و جنگ است، آنان حق شمشیرها را ادا کرده‌اند، یعنی در مبارزه با مشرکین کفار، معاندین و مخالفین اسلام، تن‌پرووری نکرده‌اند و از این سلاح به موقع استفاده کرده‌اند و حق سلاح هم همین است که در مقابل دشمن به کار گرفته شود.

معنای سومی که در مورد حق و باطل مطرح است این است که اتفاقاً در لغت هم بدان اشاره‌ای شده است، یعنی گاهی حق به معنای صدق و راستی کذب در نظر است، گاهی گفته می‌شود حق و مراد صدق و راستی است، که مقابلش کلمه کذب است، این نمونه‌ای است از موارد متعدد که کلمه حق یراد بها الباطل، که در یکی دو جا در نهج البلاغه آمده، مثلاً در خطبه چهل می‌فرماید: سخن حقی است، اما باطل از او اراده شده، اینکه آن‌ها می‌گویند: (لا حکم الا لله) حکم، حکومت و حاکمیت از آن خدا است، این سخن، سخن درستی است و راست است، پس اینجا منظور از حق، راست است، که از آن باطل اراده شده، در نهج البلاغه موارد متعددی بیان شده که چگونه انسان‌هایی حق را وسیله قرار داده‌اند برای باطل، و البته محکوم است، همچنان که باطل نمی‌تواند برای رسیدن به حق ابزار باشد.

اما مورد چهارم و معنی چهارم، تلخی و مرارت حق است، امیر المؤمنین می‌فرماید که: حق تلخ است، مر است، در مورد حکام در عهدنامه مالک اشتر می‌فرماید: «ثم لیکن اثرهم عندک اقولهم بمر الحق لک» ای مالک برگزیده‌ترین فرد نزد تو بین این والیان کسی باشد که بتواند حق تلخ را به تو بگوید، و در واقع از بیان حق تلخ امتناع نکند با وجود اینکه حق اصولاً مرارت دارد و تلخ است.

در بیان دیگر، امام می‌فرماید: حق، سنگین است، اما گوار است، باطل، سبک است اما بیماری‌زا است، این کلام از نظر مسائل اجتماعی خیلی باردار و خیلی با مفهوم است، می‌فرماید: «ان الحق ثقیل مریء، و ان الباطل خفیف و بیء» حق سنگین است و گوارا اما باطل سبک است و وبادار، یعنی بیماری‌زا، یعنی خوشایند است، اما به دنبالش تلخی و بیماری و ناراحتی است، اما حق سنگین است و اگر تحمل سنگینی‌اش بشود گوارا هم هست (حکمت ۶۸).

فرآوری: زهرا اجلال

تعریف حق و باطل از زبان نهج البلاغه

از دیدگاه لغت، حق به طور کلی به امر و چیز ثابت و پایدار گفته می‌شود، باطل در مقابل آن به چیز غیر ثابت، ناپایدار و غیر دائمی، موقت، گذرا و هر تعبیر دیگری که مناسب باشد، گفته می‌شود. (نویسنده: این تعریف به این شرط درست است که منظور جایگاهها باشد نه موجود و موضوع، مثلاً جایگاه عضوی مانند پا در جسم انسان ثابت است ولی این عضو مدام در حال حرکت و جابه جایی است)

الحق نقیض الباطل» به بیان باطل هم که می‌رسد اولین مطلبش این است: «الباطل نقیض الحق» باطل به چیزی می‌گوییم که نقیض حق است، حق چیست؟ حق چیزی است که نقیض باطل است، پس حق چیست و باطل کدام است؟ باز از لغت استمداد می‌جوئیم، در معنی لغوی و ریشه‌ای حق می‌گوید: «حق یحق حقا اذا ثبت» حق به چیز ثابت می‌گویند به چیز پایدار، به چیز استوار، محکم و متناقض آن می‌شود باطل، باطل یک چیز و شیء ناپایدار، پوچ، و امر ضایع «بطل بطلانا اذا ضاع» وقتی باطل می‌گویند که ضایع است، تباه است، پوچ است، هیچ است، پس از دیدگاه لغت، حق به طور کلی به امر و چیز ثابت و پایدار گفته می‌شود، باطل در مقابل آن به چیز غیر ثابت، ناپایدار و غیر دائمی، موقت، گذرا و هر تعبیر دیگری که مناسب باشد، گفته می‌شود.

اما مصادیقی که در کتاب‌های لغت به عنوان حق و باطل تعیین شده، خداوند متعال حق است یا اسم خداوند متعال و از جمله اسماء ذات ذوالجلال است و در مقابل ابلیس، در روایات فراوان وارد شده که باطل است، یعنی ابلیس یا شیطان به عنوان مصداق باطل معرفی شده است.

در نهج‌البلاغه همین مفهوم و معنای لغوی حق محفوظ است و آن همان تقابل با باطل است، وقتی لفظ حق گفته می‌شود، مقابلش باطل است، وقتی باطل گفته می‌شود، مقابلش به اصطلاح حق است، امیرالمؤمنین مواردی را که در کلیت حق و باطل مطرح می‌کند که به نمونه‌هایی اشاره خواهیم کرد.

حق و حقوق به مفهوم اصطلاحی کلمه در نهج‌البلاغه زیاد است، و آن هم با اقسام مختلفی آمده، مثلاً: حق الهی و حق بشری و در حق بشری هم، حق‌ولایت و زمامداران، حق ملت، امت و حق مالی و امثال این‌ها حتی نکته ظریف‌تر آنکه در نهج‌البلاغه مواردی وجود دارد که امیرالمؤمنین برای اشیاء حق معین می‌کند، می‌فرماید: که این شمشیرها حقی دارند، و در سیره رسول الله صلوات علیه هست که در یکی از جنگ‌ها پیامبر شمشیر را به دست گرفت و فرمود: کیست که حق این شمشیر را ادا کند؟ پرسیدند یا رسول الله حق این شمشیر چیست؟ فرمود: حق این شمشیر این است که آنقدر با آن جنگ کنند و بر سر دشمن بکوبند تا شکسته شود، افرادی بلند شدند و گفتند: ما می‌توانیم حق این شمشیر را ادا کنیم، پیغمبر فرمود: بنشینید تا اینکه ابو دجانة بلند شد و پیغمبر هم شمشیر را به دست او داد و او با تبختر در میان سپاه و در حضور رسول الله راه رفت و شمشیربازی کرد، پیغمبر فرمود: «تلك مشیئة يبغضها الله الا في هذا الموطن» این یک نوع راه رفتن متبخترا نه است، یک نوع راه رفتنی است که خدا آن را دوست ندارد جز در میدان جنگ.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: اصل را بر این بگذار که در دست مردم آنچه هست اعم از حق یا باطل با یکدیگر آمیخته است، تو باید حق را از باطل تمیز بدهی حق را بگیری و باطل را رها کنی

اولین معنایی که اشاره می‌کنم، ملموس‌ترین معنای حق و باطل است، و آن تقابل و تناقض این دو مفهوم است که به طور کلی این گونه مطرح می‌شود، امیرالمؤمنین سلام الله علیه هم در نهج‌البلاغه آن را به همین صورت سربسته و کلی بیان فرموده، از جمله در خطبه ۶۹ می‌بینیم که امام می‌فرماید: «لا تعرفون الحق كمعرفتكم الباطل» شما آن گونه که باطل را می‌شناسید حق را نمی‌شناسید، خطاب امیرالمؤمنین به مردم عصر خودش است، اما به صورت یک بیان کلی که شما از روی انس، عادت، تناسب، و هر عاملی که می‌توان آن را بررسی کرد، با باطل آشناترید تا حق.

وقتی محیطی، جامعه‌ای، ملتی و مردمی از نظر فرهنگی و سوابق ذهنی و آداب و رسوم زندگی این گونه بار آمده‌اند طبیعی است که با باطل مانوس‌تر و آشناتر و مالوف‌تر است و با آن چیزی که نسبت به آن ناآشنا است، یعنی حق بیگانه است، امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه خیلی زیاد درد دل دارد و مردم زمان خود را مذمت و سرزنش و نکوهش می‌کند مولا در واقع آن ویژگی و خصوصیتی که یک ملت و یک مردمی ممکن است داشته باشند و به لحاظ مجموعه فکری حاکم بر آن‌ها، با باطل بیشتر مانوسند بیان می‌کند، ما امروز این بیان امیرالمؤمنین را به صورت یک قانون بسیار دقیق می‌بینیم که در جامعه حاکم است، امروز کشورهای غرب و ابرقدرت‌ها دنیا را جز جاهایی که انشاء الله تابش نور اسلام نفوذ کرده و فرهنگ حیات بخش اسلام گسترش پیدا کند، با همین مجموعه‌های فکری نگه داشته تا با باطل مانوس‌تر و آشناتر باشند، و باطل را بهتر از حق بشناسند، طبیعی است که منظور از شناخت همان آشنا بودن و مانوس بودن است نه معرفت و شناخت به معنای نظری کلمه.

مقاله حق و باطل از دیدگاه امام علی علیه السلام

چکیده: هر انسان دردمند و بیداری در هر زمان و جامعه‌ای، در پی شناخت حق و باطل است تا بتواند راه حق را برگزیند و به سعادت و رستگاری نایل آید. با پژوهشی در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات حکمت‌آمیز حضرت علی علیه السلام در نهج‌البلاغه درباره «حق و باطل»، موضوعات ذیل جلب توجه می‌کند: حق و باطل و مصادیق آن؛ معیارهای شناخت حق و باطل و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها؛ استقامت و تلاش در راه حق؛ موانع وصول به حق؛ سرانجام اهل حق و اهل باطل. حرکت در عرصه معرفت حق با همه ارزش‌والایش برای کسانی که آمادگی‌های علمی و عملی لازم را برای صعود به قله‌های فرازمند حقیقت و معرفت توحیدی کسب نکرده‌اند، راهی است دشوار و چه بسا به جای هدایت، به تباهی و هلاکت منجر شود، پس برای رسیدن به حق، باید پیرو قرآن و سنت بود و بدون کسب صلاحیت لازم، از گرفتار شدن در باتلاق

های شبهات و چون و چراهای بی فرجام دوری کرد. توجه به بزرگ ترین معیار حق - یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، به ویژه مولا علی علیه السلام - در وساطت نزول فیض و رحمت حق و دفع موانع حق، امری حتمی و لازم است، بنابراین، باید فرصت ها را مغتنم شمرد و با دقت در ژرفای بیانات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام همچون نهج البلاغه مانع از قرار گرفتن این میراث عظیم و گنجینه پربها در کنج انزوا شد.

۱- حق و باطل الف - معنای لغوی «حق»

برای حق معنای گوناگونی ذکر شده است: راغب اصفهانی در مفردات گوید: اصل حق به معنای مطابقت و موافقت است.

(۱) صاحب تاج العروس می گوید: «حق» یعنی ضد «باطل»، صدق، وجود ثابت و (۲)

تفسیر مجمع البیان در شرح و تفسیر لغوی آیه ۷ سوره انفال و جاهایی که واژه «حق» به کار رفته است، چنین می نویسد: «حق آن است که شیء در موقع خود واقع شود.» (۳) گویی به نظر وی، «حق» هم معنای «عدل» است و این معنا بر تمام مصادیق «حق» قابل تطبیق است. خداوند در قرآن می فرماید: از میان آنان کسی هست که ضلالت و گم راهی بر او به حق واقع شد (نحل: ۳۶).

ب - معنای لغوی «باطل»

معمولاً از معنای حق، ضد آن یعنی باطل نیز فهمیده می شود: صاحب مفردات گوید: «باطل چیزی است که در مقام فحص ثبات ندارد و در فعل و قول هر دو به کار می رود. (۴) در اقرب الموارد آمده است: باطل مقابل حق است و آن را فاسد و بی اثر و ضایع می سازد. (۵) صاحب قاموس قرآن می گوید: باطل آن است که در قضاوت عمومی مضمحل می شود و بشر در عین ابتلا به باطل به ضرر و ناحق بودن آن حکم می کند. (۶)

ج - معنای «حق و باطل» در کلام حضرت علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «برای هر حقی باطلی نیز قرار داده اند.» (۷) و در عبارت دیگری از «حق و باطل» چنین یاد می کنند: «دایره حق در توصیف و بیان، از هر چیزی وسیع تر است، ولی به هنگام عمل از روی انصاف، مجال آن از همه چیز تنگ تر و کم وسعت تر است.» (۸) علی علیه السلام در این عبارات می فهماند که در تعریف لفظی از «حق»، هر کس به اندازه وسع خود با زیباترین واژه ها به توصیف آن می پردازد، ولی این ها جز تعریف لفظی چیز دیگری نیست و اصل «حق» وقتی معنا می شود که از سر انصاف و عمل به آن نگاه کنیم. مولای علی علیه السلام در کلام کوتاه دیگری به زیباترین وجه از «حق و باطل» یاد می کند: «حق سنگین، اما گواراست و باطل سبک، اما بلاخیز و مرگ آور.»

۲- معیارهای شناخت حق و باطل

مصادیق های «حق» چیست؟ مصادیق «باطل» کدام است؟ چگونه و با چه معیارهایی می توانیم آن ها را بشناسیم؟ این پرسش ها پیوسته در طول تاریخ برای همه انسان ها مطرح بوده است؛ چون هر کس راه و روشی برای زندگی انتخاب می کند. اما مهم آن است که آدمی کدام راه را برگزیند تا منطبق بر حق و متضمن سعادت و رستگاری باشد و با اهل حق در دنیا و آخرت همنشین گردد. پس ابتدا باید حق و باطل و معیارهای این دو را شناخت تا اهل حق و باطل را از هم تشخیص داد. (۱۰) در بسیاری از خطبه ها و نامه ها و حکمت های حضرت علی علیه السلام به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به مصادیق و معیارهای حق یا باطل اشاره شده است:

الف - راه مستقیم

راه خدا؛ همان راهی که خداوند برای سعادت انسان تعیین می کند، راه حق و جز آن باطل است. به عبارت دیگر، اگر بپذیریم که خالق مهربان انسان را بیهوده نیافریده و برنامه و هدف زندگی شایسته ای برای او مشخص نموده، پس منشا راستین حق و تعیین کننده معیار شایسته برای شناخت حق همان آفریننده بزرگ هستی است. در نهج البلاغه می فرماید: «انحراف به راست و چپ گم راهی و ضلالت (باطل) است و راه مستقیم و میانه جاده وسیع حق.» (۱۱) مسلم است آن جا که علی علیه السلام از خدا می خواهد تا دل های همه به سوی حق متوجه شود، منظورش روی آوری قلبی

به سوی خداست: «خداوند دل های ما و شما را به سوی حق (راه راست) متوجه سازد و شکیبایی و استقامت و تحمل حق را به ما الهام نماید». (۱۲)

ب - اسلام حق است و غیر آن باطل

مجموعه بینش ها و دستورالعمل هایی که تمام مسیر حق را تشکیل می دهد «اسلام» نام دارد و خداوند آن را مقرر کرده و معیار حق قرار داده و پیروی کامل از آن نشانه حرکت و ره سپردن در مسیر حق است: «دین اسلام آیینی است که خداوند برای خویشتن انتخاب نموده. اسلام دارای ستون هایی است که خداوند آن ها را در اعماق حق استوار ساخته و بنیان آن را ثابت و استوار گردانیده است.» (۱۳)

ج - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ بیانگر و معیار حق

از دیدگاه حضرت علی علیه السلام، وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سیره آن حضرت دقیقا حق بوده و آشکارکننده حق از جانب خدایی است که او را به حق مبعوث گردانیده و مسلم است که پیروی از آن بزرگوار، معیار شایسته ای برای تمایز حق از باطل می باشد؛ یعنی هر کس مطابق دستورات آن حضرت راه سپرد حق است، وگرنه باطل: «و گواهی می دهم که محمدصلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، خدا او را هنگامی فرستاد که نشانه های هدایت به کهنگی گراییده و جاده های دین محو و نابود شده، او حق را آشکار ساخت و مردم را نصیحت نمود.» (۱۴) در بسیاری از خطبه های آن حضرت علیه السلام می بینیم که پیامبرصلی الله علیه و آله را چنین توصیف می کنند: «خداوند پاک و منزه حضرت محمدصلی الله علیه و آله را به حق مبعوث گرداند.» (۱۵) درباره حضرت محمدصلی الله علیه و آله نیز از خدا چنین درخواست می کند: «خداوندا، برترین درودها و افزون ترین برکات خویش را بر محمدصلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده خویش، بفرست؛ همو که پایان دهنده رسالت پیشینیان و گشاینده راه سعادت و هدایت و آشکارکننده حق به وسیله حق و جلوگیری کننده از تحریکات باطل هاست.» (۱۶)

د - قرآن

یکی از بهترین معیارهای شناخت حق از باطل «قرآن» است. اگر بخواهیم درباره قرآن از منظر نهج البلاغه سخن بگوییم، بحث کاملی می طلبد. در بسیاری از خطبه ها و نامه ها و حکمت های نهج البلاغه، به قرآن و موضوعات، آیات و دانش های گوناگون آن اشاره شده است؛ چنان که می توان گفت: نهج البلاغه ترجمان قرآن به حساب می آید، تا آن جا که به موضوع «حق» ارتباط دارد، به برخی سخنان حضرت علی علیه السلام درباره قرآن اشاره می شود:

۱. بیانگر راه مستقیم: «تنها راه نجات، راه میانه است که قرآن کریم و میراث نبوت بر آن دلالت دارد و از آن مسیر سنت و طریقه رسول خداصلی الله علیه و آله آشکار می شود و سرانجام کارنیز به سوی آن است.» (۱۷)

۲. پیوسته حق گو: «کتاب خداوند در میان شما سخنگویی است که هیچ گاه زبانش از حق گویی خسته نمی شود و خانه ای است که پایه هایش هرگز فرو نمی ریزد و نیرومندی است که یارانش شکست نمی خورند.» (۱۸)

۳. بیناکننده: «این کتاب خداست که با آن می توانید حقایق را ببینید و با آن بگویید و به وسیله آن بشنوید و قسمتی از آن به وسیله قسمتی دیگر به سخن می آید و برخی از آن گواه برخی دیگر است.» (۱۹)

۴. میزان حق، راهنمای خیر و شر: «خداوند کتابی هدایت کننده و راهنما برای انسان ها فرستاده و نیکی و بدی و خیر و شر را در آن آشکارا بیان کرده است.» (۲۰)

«قرآن برای هرگونه حجت آوری و داوری و بازخواست کردن، کفایت می کند.» (۲۱)

ه. اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

اهل بیت پاک رسول خدا علیهم السلام پس از پیامبرصلی الله علیه و آله، در کنار قرآن و به عنوان مفسر و معلم قرآن و داناترین افراد به سیره و سنت رسول خداصلی الله علیه و آله راهنمایی امت را بر دوش دارند و همچون پرچم و نشانه، محور حق می باشند و افراد باید خود را با این محور بسنجند تا متوجه شوند چه قدر بر حق منطبق هستند. بدیهی است که باید به گونه ای پیرو آنان بود که نه از آنان پیش تر افتاد و نه عقب تر از آنان قرار گرفت که نجات انسان تنها ملازمت و

هم راهی با آنان است: «و خداوند در میان ما - اهل بیت علیهم السلام - پرچم و نشانه حق را برافراشت؛ هر که از آن پیش افتاد، از دین خارج شد و هر که با آن مخالفت کرد، نابود گردید و فقط هر که با آنان هم راهی نمود، به حق پیوست.» (۲۲)

این خاندان پاک و معصوم همان کسانی هستند که ذره ای از حق منحرف نشده اند. از این رو، معیار شایسته حق و آیین الهی اند و راهشان ادامه سیره رسول گرامی صلی الله علیه و آله و بازدارنده از هرگونه تحریف و گمراهی است. مسلم است هر جا حق از مسیرش خارج شود، به وسیله آن ها به جایگاه خویش بازگشته، از باطل فاصله می گیرد. بدین سان، در طوفان ها و گردبادهای حوادث، تنها در پناه ایشان می توان سالم ماند و همیشه بر مسیر حق باقی بود: «کجا می روید و رو به کدام طرف می کنید؟ پرچم های حق برپاست و نشانه های آن آشکار است. با این که چراغ های هدایت نصب گردیده است، باز گمراهانه به کجا می روید و چرا سرگردانید، در حالی که عترت پیامبرتان در میان شماست؟ آن ها زمام های حق و پرچم های دین و زبان های صدقند. آن ها را در بهترین جایی که قرآن را در آن حفظ می کنید (در دل ها و قلوب پاک) جای دهید و همچون تشنه گامان، برای سیراب شدن به سرچشمه زلال آنان هجوم آورید.» (۲۳)

مرحوم سید رضی خطبه ای را از مولا علی علیه السلام یاد می کند که به طور گسترده، به ارزش های آل محمد صلی الله علیه و آله اشاره کرده، ولی تنها بخشی از آن را نقل نموده است: «آل محمد صلی الله علیه و آله مایه حیات و علم و دانشند و نادانی در میانشان مرده است. حلم آنان، شما را از علمشان آگاه می سازد و ظاهرشان از باطن آنان و سکوتشان شما را از حکمت و منطق خود مطلع می کند. و هرگز اهل بیت پیامبر علیهم السلام با حق مخالفت نمی کنند و در آن اختلاف ندارند. آنان ستون های اسلام و پناهگاه های امن امت اسلامی اند. به وسیله آنان حق به اصل و جایگاه خویش باز می گردد و باطل از محل خویش دور و نابود می شود.» (۲۴)

امیرالمؤمنین علیه السلام؛ بزرگ ترین نماد حق: حضرت علی علیه السلام کامل ترین انسان، عصاره هستی، تجلی خدا به طور کامل در یک انسان، زیباترین و بهترین و شایسته ترین معیار حق در همه اعصار و برای همه انسان هاست. اصلا حق با علی معنا پیدا می کند و علی با حق تجلی یافته و یکی گشته است. بارها حضرت محمدصلی الله علیه و آله به این موضوع اشاره نموده اند: «الحق مع علی و علی مع الحق.» (۲۵)

هرچند هیچ کس نمی تواند حق مطلب را درباره علی علیه السلام و حق بودن وی ادا کند، ولی نهج البلاغه آکنده از کلام گهربار آن حضرت است که در مورد حق بودن خود مارا راهنمایی می کند. در بسیاری از موارد، مولا علیه السلام با اطمینان و قاطعیت و با سوگندی که از جانب صادق ترین انسان گفته شده است، درباره خود چنین تعبیراتی دارد: «سوگند به آن که جز او آفریدگار و معبودی نیست، بدون هیچ تردیدی، بدانید که من در جاده حق قرار دارم و مطمئن باشید که آن ها (مخالفان و دشمنان علی علیه السلام) در لغزشگاه باطل قرار دارند.» (۲۶)

هیچ شک و تردیدی نیست که برای شناخت حق از باطل و اهل حق از اهل باطل، حضرت علی علیه السلام ملاک و معیار شایسته و بارزی است که هر که در فکر و عمل، صادقانه و عاشقانه، با علی علیه السلام و سخنان او هماهنگ و هم گام و تابع و پیرو باشد، به حق نزدیک است و هرچه احساس دوری و غربت از علی علیه السلام کند و عمل و فکر علی علیه السلام برایش نامانوس آید، از حق نیز دور شده، به باطل روی آورده است. به عبارت دیگر، نگرش هر کس نسبت به علی علیه السلام، حق و باطل بودن خود را نشان می دهد.

نباید فراموش کرد که منظور از «علی» علیه السلام تنها یک نفر نیست، بلکه حضرت علی علیه السلام سر سلسله امامت و ولایت و تداوم دهنده حقیقت برگزیدگی خدا و رسالت در میان مردم است. آری، علی شایسته ترین مردم و بر حق ترین آنان است. خود آن حضرت بارها به مناسبت های گوناگون، مردم را به این مهم متوجه می کرد و می فرمود: «شما خوب می دانید که من برحق ترین مردم هستم و از همه مردم شایسته ترم.» (۲۷)

این معنا برای حضرت علی علیه السلام تنها به منظور نشان دادن به مسلمانان نیست، بلکه منظور از «برحق ترین» برای علی علیه السلام، در میان تمام انسان هاست؛ یعنی عامل تداوم حیات انسان ها علی علیه السلام بود؛ زیرا اگر چنین

انسان بر حق و شایسته ای در میان انسان ها یافت نشود، ترجیح انسان بر دیگر موجودات کاری ناشایست است. آنان که در مسیر حق گام بر نمی دارند و از برنامه های الهی در خلقت خویش غافلند، به طفیل وجود افراد معصوم و پاکی همچون علی علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام زنده اند، هر چند خود نمی دانند. این موضوع در کلام همه معصومان علیهم السلام و قرآن آمده است، آن جا که خداوند به رسول خود صلی الله علیه و آله می فرماید: «ای پیامبر صلی الله علیه و آله، اگر تو و اهل بیت نبوت نبودی، جهان و افلاک را نمی آفریدم». (۲۸) کیست که واقعا حق شکرگزاری و عبادت خدا را آن چنان که شایسته است، به جا آورده باشد، جز این خاندان پاک که با عمل و فعالیت مستمر و عاشقانه خویش و به دور از هرگونه ریاکاری و تنبلی و بادقت و حساسیت، که با از دست ندادن فرصت ها به این مرحله رسیده و «اسم اعظم خدا» گشته اند؟ حضرت علی علیه السلام می فرماید: «به خدا سوگند، من اسم اعظم خدایم». (۲۹)

این تنها اوست که با قاطعیت می گوید: «از آن زمان که حق به من نشان داده شده، هرگز در آن شک نکرده ام، هرگز دروغ نگفته ام و هرگز گم راه نبوده ام و هرگز کسی به وسیله من گمراه نشده است.» (۳۰) در توضیح همین سخنان است که به طور واضح، موضع گیری های حق و باطل را بر اساس وجود خویش چنین بیان می کند: «ای مردم، بدانید که به وسیله ما از تاریکی های جهالت و گم راهی درآمدید و هدایت شدید و به کمک ما، به بلند مرتبگی دست یافتید و صبح سعادت شما در پرتو وجود ما طلوع کرد. کر باد گوشی که ندای بلند پند و اندرز را درک نکند. مسلما گوشی که با صیحه نادانی و جنایت (ظلم به خدا، خود و مردم) کر شده است، آهنگ ملایم حق را نشنود. مطمئن باد قلبی که از خوف خدا جدایی نپذیرد!... آن هنگام که در جاده های ضلالت سرگردان بودید و راهنما و دلیلی نمی یافتید، شما را به جاده های حق رهبری کردم؛ تشنه رهبر بودید و او را نمی یافتید، من شما را به حق رهنمون شدم. امروز مهر سکوت را می شکنم و سخنانی می گویم که در عین فشرده گی و اجمال، هزاران زبان گویا داشته باشد. (از حق) دور است آن رای و نظری که از دستوراتم تخلف کند؛ زیرا من از زمانی که حق را یافته ام، در آن تردید نکرده ام. اگر امروز ما بر سر دو راهی حق و باطل قرار گرفته ایم، آن که حق را یافته و مطمئن است، (علی علیه السلام و یارانش) هرگز تردید نمی کند. همان گونه که اگر آب همراه کسی باشد، تشنه نگردد.» (۳۱)

این فراز از کلام آن حضرت علیه السلام چنان حق مطلب را ادا کرده و دقایق را به طور خلاصه شرح داده است که گویی علی علیه السلام تمامی عمر را با بحث و بررسی در فکر و عمل روی این موضوع (تا آن جا که علی علیه السلام خود نماد شایسته حق گشته) سپری کرده است. جالب این جاست که هرگاه روزگار به علی علیه السلام اقبالی می کرد، دیگر باطل مجالی برای خودنمایی نداشت: «پس برای دفع حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین حق پابرجا و محکم گردید.» (۳۲) حضرت علیه السلام زمانی این سخن را می گوید که مردم از اطراف و اکناف با پافشاری زیاد، با او بیعت کردند. در این حالت بود که فرمود: «ترسیدم اگر اسلام و اهلس را یاری نکنم، شاهد نابودی و شکاف عمیق تر در اسلام باشم.» (۳۳)

و چون خود در راس حکومت اسلامی قرار گرفت، فرمود: «اکنون حق به صاحبش رسیده است.» (۳۴) ایشان پیوسته بر این حال پایدار ماندند و هرگز احساس ناتوانی نکردند و تا زمانی که بر مسند خلافت بودند، پیوسته در قول و عمل، در برپا داشتن حق و دفع باطل کوشیدند. آن حضرت علیه السلام در خطبه ۳۳ به بهانه وصله کردن کفش خود به ابن عباس چنین فرمود: قیمت این کفش (که بسیار وصله خورده) چه قدر است؟ گفت: هیچ بهایی ندارد. فرمود: «به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش برایم از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر این که با این حکومت، حقی را به پا دارم و یا باطلی را دفع نمایم.» (۳۵) در ادامه همین خطبه آمده است که آن حضرت علیه السلام به سوی مردم حرکت کردند و برایشان سخنانی ایراد نمودند و در ضمن آن، ارزش پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم السلام را به آنان یادآوری کردند و با قاطعیت، پای داری خود را در احقاق حق و دفع باطل به آنان چنین گوشزد نمودند: «به خدا سوگند، من در پی این مردم (امت رسول خدا صلی الله علیه و آله) بودم و آن ها را به پیش روی و می داشتم تا باطل با همه تجملات و آراستگی اش عقب نشینی کرد و حق ظاهر گشت. در این راه، هرگز ناتوان نشدم و ترس مرا احاطه نکرد. اکنون

نیز به دنبال همان راه می روم و پرده باطل را می شکافم تا حق از درون آن خارج گردد. « (۳۶) آن حضرت تا آخرین لحظات زندگی اش بر همین روش باقی ماند.

در تاریخ می خوانیم: پس از ضربت ابن ملجم، پزشکان کوفه گرد آمدند. در بین آنان، از همه ماهرتر اثیر بن عمرو بود که جراحات را معالجه می کرد. پس از معالجات خود، گفت: یا علی وصیت های خود را بنویس؛ زیرا این ضربت به مغز رسیده و معالجه مؤثر نمی افتد. امام علیه السلام کاغذ و دواتی خواستند و وصیت خود را نوشتند. (۳۷) در محتوای این وصیت، عصاره زندگی علی علیه السلام نمایان است. در فرازی از این وصیت می خوانیم: «ای فرزندانم (حسن و حسین)، شما را به تقوا و پرهیزگاری و ترس از خداوند سفارش می کنم. در پی دنیا پرستی نباشید، گرچه به سراغ شما آید و بر آنچه از دنیا از دست می دهید، تاسف مخورید و به حق سخن بگویید. . . « (۳۸) آری، حضرت علی علیه السلام در حالی از دنیا رفت که هیچ کس همانند او، در آشکار ساختن حق صادقانه و عاشقانه گام بر نداشت. او تجسم عینی حق، قرآن ناطق، کمال علم و تجلی هدف خلقت خدا از انسان است که تشنگان حق را سیراب می کند و پرده های ابهام را از تاریکی های شبهات بر می گیرد. چنین کسی باید بهترین و اصلی ترین معیار حق و بزرگ ترین نماد حق باشد.

۳- استقامت و پای داری در راه حق

نگه داشتن حق و منحرف نشدن از آن، پس از شناختن و هدایت و رسیدن بدان، به شکیبایی و استقامت و پای داری شایسته ای نیازمند است و بسی دشوار و سخت و کسی که خالصانه جویای حق است، نباید به خاطر زیان های ظاهری، جبهه حق را ترک کند و به سوی باطل رود، هر چند ظاهراً ممکن است باطل دشواری کم تری داشته و حتی سود و بهره دنیوی به دنبال داشته باشد. از دیدگاه علی علیه السلام، پای داری و استقامت در راه حق به عوامل ذیل بستگی دارد:

الف - تلاش و کوشش

وصول به مدارج حق جز با جدیت و تلاش امکان پذیر نیست و انسان های کوشا و جدی مانوس حق هستند و آن را درک می کنند: «جز با تلاش و کوشش، حق درک نمی شود. « (۳۹) آری، تلاش و کوشش با استقامت در حفظ حق ملازم است و هرگز از آن جدانمی شود.

ب - امیدواری به حق در عین کمی افراد آن

برخی افراد همه جا خود را طرفدار اکثریت نشان می دهند، ولی انسان های حق شناس و آزاده هر جا وارد شوند تنها حق را در نظر دارند و از آن حمایت می کنند و هرگز به کثرت تعداد اهل باطل، فریفته نمی شوند تا بدان گرایش پیدا کنند و هر چند که طرفداران حق کم باشند ناامید نمی شوند: «حق و باطلی وجود دارد و برای هر یک پیروانی است. پس اگر باطل بسیار و پرتعداد باشد، این عجیب نیست و از گذشته دور نیز چنین بوده و به باطل عمل می شده است و اگر حق کم تعداد است، جای امیدواری است که زیاد گردد. « (۴۰) پس فرد حق جو با پیوستن به جبهه حق به تعداد آن ها یک نفر می افزاید و از خداوند می خواهد که طرفداران حق را افزون کند و خود نیز در شناساندن حق به دیگران تلاش می کند.

ج - علم و صبر؛ دو اصل ملازم هم برای دفاع از حق

برای دفاع از حق و آشنا شدن به همه جوانب آن، علم و صبر با هم ملازمند: «خود را برای یاری حق، هر جا که باشد، در آغوش سختی ها بیانداز، دانش دین بیاموز و خویشتن را در ناخوشایندها به صبر عادت ده که شکیبا بودن در راه حق، چه اخلاق خوب و پسندیده ای است! « (۴۱) این گونه تربیت شدگان مکتب حق به پایه ای رسیده اند که وجود خود را به طور کامل وقف حق کرده اند و برای این که حق به ظهور برسد و حاکم گردد، هر جا حق را ببینند، به یاری آن برمی خیزند و هر جا با جبهه باطل روبه رو شوند، با آن می ستیزند و یاور و طرفدار حق هستند: «خداوند رحمت کند کسی را که چون حقی را می بیند، به یاری آن برمی خیزد و هرگاه ستمی را مشاهده می کند، از آن جلوگیری می کند و همیشه یاور حق و اهل حق است تا آن حد که برای یاری حق به استقبال دشواری ها می شتابد، در هر جا که باشد؛ زیرا حق مکان نمی شناسد و اجرای حق نیاز به کمک همه حق مداران در همه جای دنیا دارد. « (۴۲)

د - انس با حق و گریز از باطل

گامی دیگر در راه استقامت و پای داری بر حق، رسیدن به مقامی است که انس آدمی با حق چنان زیاد شود که اگر قدمی به سوی باطل برداشت - اما نه به دلیل روی آوردن بدان - باطل بی درنگ و با وحشت از او بگریزد و حق سوی او بیاید و این صفت دست پروردگان مکتب علی علیه السلام همچون ابوذر است که به او فرمود: «ابوذر، بدان که هیچ چیز جز حق با تو مانوس نمی شود و جز باطل از تو به وحشت نمی افتد. (آن ها که از تو می ترسند، باطل هستند.) اگر دنیای آن ها را می پذیرفتی، تو را دوست می داشتند و با تو دشمنی نمی کردند و اگر بهره ای از دنیای آن ها برای خود برمی داشتی، تو را در امان می داشتند و تبعید نمی کردند. . . » (۴۳)

ه- اجرای حق برای خویشان و بیگانه به طور یکسان

آن که در اجرای حق بین خویشاوند و بیگانه فرق می گذارد و از عدالت خارج می شود معنای «استقامت و پای داری در راه حق» را نمی فهمد و از اهل حق دور می گردد. به همین دلیل، در بسیاری از موارد می بینیم که حضرت علی علیه السلام به کارگزارانش تذکر می دهد که «حق را درباره آن ها که خواهان حقند، چه خویشاوند و چه بیگانه، (به شایستگی) رعایت کن و در این راه شکبیا باش و به حساب خدا بگذار. (پاداش این کار را از خدا بخواه.)» (۴۴)

طبیعی است وقتی انسان بخواهد این گونه عمل کند، مورد اعتراض اطرافیان و نزدیکان زیاد طلب قرار می گیرد. ولی این اعتراض ها نباید او را از میدان حق بیرون کند یا ناامید شود، بلکه باید با شکیبایی و استقامت، به وظیفه اش عمل کند و انتظار پاداش را تنها از خدا داشته باشد، هر چند عمل به حق از نفع او بکاهد. این گونه افراد در نظر علی علیه السلام، برترین مردم نزد خدایند: «برترین مردم نزد خدا کسی است که عمل به حق، برای او محبوب تر از باطل باشد، اگرچه حق از نفع او بکاهد و برایش مشکلاتی پیش آورد و باطل برای او منافی فراهم سازد. » (۴۵)

و - آمادگی برای مقابله با روی گردانان از حق

یکی دیگر از نشانه های کسی که در راه حق استقامت می کند آن است که همیشه برای مبارزه با ظالمان و مخالفان حق و عدالت (در عین شناخت و همراهی امام معصوم زمان خویش) آماده باشد. حضرت علی علیه السلام در زمان خلافت خود، مردم خود را این گونه مخاطب قرار می دادند: «آماده شوید برای حرکت به سوی گروهی که از حق روی برگردانده و حق را نمی بینند و به ظلم کشیده شده و حاضر به پذیرش عدالت به جای آن نیستند؛ از کتاب خدا فاصله گرفته اند و از راه راست منصرف گشته اند. » (۴۶)

ز - مهم ترین صفت پرهیزگاران

پر واضح است که حضرت علی علیه السلام در بسیاری از سخنان خویش، به تقوا و صفات متقین اشاره می کنند و عدل و حق گرایی متقین را در همه موارد مد نظر دارند: «نخستین مرحله عدالت پرهیزگار آن است که خواسته های دل را بیرون کرده، حق می گوید و به حق عمل می کند و هیچ کار خیری نیست، جز آن که برای انجامش به پا خاسته و از پای نمی نشیند. » (۴۷) در جای دیگر می فرمایند: «در محیط باطل وارد نمی شود و از دایره حق بیرون نمی رود. » (۴۸) امیرمؤمنان علی علیه السلام تجسم عینی استقامت در راه حق با توصیف خود، همه پرهیزگاران و حق خواهان را این گونه تعلیم می دهد: «به جان خودم سوگند که در جنگ و نبرد با کسی که به مخالفت برخاسته و به ضلالت و گم راهی افتاده است لحظه ای مسامحه و سستی نمی کنم. » (۴۹)

۴- موانع وصول به حق

در مسیر حق موانعی پیش می آید که باید آن ها را دقیقاً بازشناخت تا هنگام مواجهه بتوان با آمادگی کامل از آن ها گذشت. می توان گفت: با شناخت معیارهای «حق» و عمل بدان و استقامت در راه آن حق تا حد زیادی موانع و آفات حق بازشناسی و برطرف می شود؛ مثلاً؛ آن جا که حق، اسلام، رسول خدای علی علیه وآله، قرآن، علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله حق هستند، هر چه جز آن هاست باطل و مانع وصول به حق است و باید از آن پرهیز کرد. همچنین بر اساس معیار مشهور «هر چیزی با ضد شناخته می شود. » (۵۰) شناخت حق و عمل به آن با شناخت دوری کنندگان از آن امکان پذیر است: «از حق فرار نکنید، آن گونه که انسان سالم از «گر» و تندرست از بیمار فرار می کند.

آگاه باشید! هیچ گاه راه حق را نخواهید شناخت، مگر کسانی که حق را ترک کرده اند، بشناسید. « (۵۱) اگر کسی موانع وصول به حق را نشناسد، به خطا می رود، هر چند مانند اهل باطل نباشد: «کسی که درجست و جوی حق بوده و خطا کرده مانند کسی نیست که جویای باطل بوده و آن را یافته است. » موانع شناخت حق

الف - پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی

هواپرستی معمولاً همچون پرده ای به روی عقل انسان کشیده می شود و حقیقت را در نظر او دگرگون می نماید و جز مقصود خود را نمی بیند و به غیر آن نمی اندیشد و بدین روی، از حق باز می ماند. آرزوهای دور و دراز آن چنان انسان را مشغول به خود می کند که هرچه غیر از آن است فراموش می گردد: «پیروی از هوا و هوس انسان را از حق باز می دارد و آرزوهای طولانی آخرت را به دست فراموشی می سپارد. » (۵۳) چنین کسی هر چند حق را می بیند و می شناسد، اما از حق دور می ماند: «و آن دو (حکمین) حق را ترک کردند، در حالی که خوب آن را می دیدند، اما جور و ستم با هوس های آنان سازگار بود. لذا، با آن هم راه شدند. » (۵۴) ناله و فریاد حضرت علی علیه السلام در شکایت از قوم خود به همین دلیل است که از حق دور شده اند: «آن گونه که باطل را می شناسید، در پی شناخت حق بر نیامده اید و آن چنان که از حق دور شده و در نابودی حق می کوشید، برای از بین بردن باطل قدم بر نمی دارید. » (۵۵) آری، اگر کسی به جای سخنان الهی و دستورات خدا، خواسته های خود را معیار قرار دهد و بر اساس آن عمل کند، مسلماً به حق نمی رسد و به باطل سوق پیدا می کند.

ب - اهمیت ندادن به جهاد

هر چند عمل نکردن به هر یک از دستورات الهی به همان نسبت، انسان را از حق دور می کند و مشکلات و گرفتاری هایی ایجاد می کند، اما در این میان، ترک جهاد با دشمنان خدا، که حریم اسلام و مسلمانان را مورد تجاوز قرار داده اند، بارزترین مانع وصول به حق - و به عبارتی نشانه باطل - است: «و آن ها به سبب نرفتن به جهاد و اهمیت ندادن به آن، از راه حق دور گشته و به نکبت و بیچارگی گرفتار و از عدل و انصاف محروم شدند. » (۵۶) حضرت علی علیه السلام در وصف برخی از کسانی که از هم راهی با او در نبرد خودداری کردند، چنین می فرماید: «آنان حق را تنها گذاشتند و باطل را یاری نکردند. » (۵۷)

ج - کنجکاوی بی جا، نزاع و جدل

گاهی انسان دچار وسوسه های شیطانی می شود و به کنجکاوی بی جا و جدل کشیده می شود و در آشکارترین امور و حتی در یقین های اساسی، شک و تردید می کند. او در این حالت، از حق فاصله گرفته است: «هر کس کنجکاوی بی جا نماید، در راه حق قدم نگذاشته است. و هر که از روی جهالت، نزاع و جدل پیشه کند، کوری او از حق پیوسته ادامه می یابد. » د - فراموش کردن قیامت

منشا بسیاری از گناهان، فراموشی روز جزاست. اگر انسان همیشه به یاد قیامت باشد و پیوسته متذکر شود که باید جواب گوی همه اعمال خود باشد، مسلماً به وادی باطل نمی افتد: «به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از بازی و شوخی باز می دارد. اما فراموش کردن قیامت، او (عمر و عاص) را از گفتن حق منع می کند. » (۵۹)

ه - آمیخته شدن حق و باطل؛ بدترین مانع

حضرت امیرعلیه السلام در مورد خوارچ فرمودند: «آنان سخن حقی را مستمسک قرار داده، از آن اراده باطل می کنند. » (۶۰) این حالت، دیگران را به اشتباه می اندازد و تشخیص حق از باطل در این حالت بسیار سخت است؛ زیرا حق با باطل آمیخته شده است. آن حضرت در خطبه ۵۰ به طور مفصل و عالمانه، به این موضوع اشاره کرده اند: «آغاز پیدایش فتنه ها، همان پیروی از هوس های آلوده و احکام و قوانین مجعول و اختراعی است؛ احکامی که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی بر خلاف حق و دین حق، به حمایت از آن برمی خیزند. اگر باطل از حق کاملاً جدا می شد، راه حق برای جوینده آن پوشیده نمی ماند و اگر حق در میان باطل پنهان نمی شد، دشمنان نمی توانستند از آن بدگویی کنند، اما قسمتی از

حق و بخشی از باطل را می گیرند و به هم می آمیزند. این جاست که شیطان بر دوستان خود چیره می شود و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده اند، نجات می یابند. « (۶۱) آری، چنان حق و باطل آمیخته می شود که می فرماید: «آگاه باشید، به زودی پس از من زمانی فرا خواهد رسید که چیزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل نخواهد بود. » بدترین فساد در یک جامعه، پیدایش امور شبهه ناک (آمیختگی حق و باطل) است که موجب گسترش فساد و فتنه می شود و در نتیجه، سخت ترین مانع حق نیز می شود؛ زیرا قدرت تشخیص حق را از باطل از انسان سلب می کند: «به زودی همه امور بر این امت مشتبه می شود و فتنه و فساد در میان آنان گسترش می یابد تا آن جا که حق را از باطل تشخیص نمی دهند و به سختی در فتنه ها فرو می روند. »

ز - تجاوز از حق

از دیگر موانع حق گرایی تجاوز از حق است که انسان را در تنگنا قرار می دهد: «آن که از حق تجاوز کند، در تنگنا قرار می گیرد. » (۶۴) آنان که از حق دوری می کنند و با تجاوز از حق پراکنده می شوند، بدترین ضربات را، هم به خود و هم به اهل حق وارد می کنند. عمیق ترین رنج های علی علیه السلام در زمان خود، از بیعت کنندگان خود همین بود که اهل حق در عین حق بودن، پراکنده بودند و اهل باطل در عین علم به باطل بودن خود، اتحاد داشتند؛ می فرمود: «شما بر حق خود اتحاد ندارید، در حالی که دشمنان شما بر باطل خود اتفاق دارند و این مایه خون دل خوردن و اندوه و تاسف است. به خدا سوگند، اجتماع و اتحاد اهل باطل بر باطلشان و جدایی و اختلاف شما در کارحقتان دل انسان رامی میراند و اندوه و غم را پیش می آورد. » (۶۵) مسلم است که نتیجه مساعدت نکردن اهل حق در اظهار و پای داری حق، موجب تسلط اشرار و بدکاران می شود: «ای مردم، اگر یکدیگر را از یاری کردن و مساعدت حق باز نمی داشتید و در به ذلت کشاندن باطل سستی نمی کردید،

هرگز دشمنانتان - که از سنخ شما نیستند - طمع نمی کردند و بر شما مسلط نمی شدند. » (۶۶)

۵- سرانجام اهل باطل و اهل حق الف - سرانجام اهل باطل

رهروان حق و باطل، هر دو سرانجام، دوران کوتاه عمر دنیایی خود را سپری کرده، با مرگ به دیار باقی می شتابند: رهروان باطل، عمری را در راه باطل گذرانده و علی رغم همه هدایت ها، رسالت ها و دعوت های انبیای الهی علیه السلام، از راه حق سربیزی کرده، گذرگاهشان تنگ شده و به بی راهه می افتند. اینان چون با حق به جنگ برخاسته اند، حق آنان را بر خاک می افکند: «هر کس به جنگ با حق برخیزد، حق او را بر خاک می افکند. » (۶۷) همچنین می فرماید: «آگاه باشید، هر کس از حق بهره نگیرد و استفاده نکند، باطل به او ضرر خواهد زد و هر کس با هدایت به راه راست کشانده نشود، ضلالت و گم راهی او را هلاک خواهد کرد. » (۶۸)

این سخن علی علیه السلام به عنوان یک سنت قطعی الهی شامل کسانی نیز می شود که نه فقط خود گمراهند، بلکه دیگران را نیز از حق باز می دارند. اینان مبعوض خدایند و دوری از رحمت و هلاکت و تباهی برای چنین کسانی از جانب خدا حتمی است: «همانا پیشینیان شما به این جهت هلاک و تباه شدند که مردم را از کار حق باز داشتند و به باطل کشاندند و مردم نیز از آنان باطل را گرفته، آن ها را پیروی کردند. » (۶۹)

اهل باطل - یعنی آنان که به حق پشت می کنند - نه فقط مشمول نفرین و غضب الهی هستند، بلکه مورد نفرین بندگان صالح و شایسته خدا همچون علی علیه السلام و اهل بیت علیه السلام نیز قرار می گیرند: «پروردگارا، اگر این ها حق را رد کردند، جماعتشان را هزیمت کن و اتحادشان را به پراکندگی مبدل ساز و بر اثر خطاهایشان، آنان را هلاک کن. » (۷۰) مسلم است که در پایان کار و آخرت، سرانجام نهایی کارشان جز آتش دوزخ چیز دیگری نخواهد بود: «هر کس در راه باطل بمیرد، به سوی آتش می رود. » (۷۱)

ب - سرانجام اهل حق

راهیان حق، که با سخن و عمل رهرو حق بوده و کسب رضای خدا کرده اند، در میان محبوب ترین بندگان خدا قرار می گیرند: «به راستی، محبوب ترین بندگان خدا نزد پروردگار کسی است که حق را بیان و به آن عمل می کند. » (۷۲) این

بندگان حق جو در مسیر حق از هرگونه جان فشانی دریغ نکرده و با پای داری وصف ناپذیر و دوست داشتنی، در راه حق جان می سپارند. اینان از نظر علی علیه السلام شهیدند، هر چند در بستر جان دهند: «به راستی، هر یک از شما در بستر خویش بمیرد، در حالی که حق پروردگار و حق رسول خدا و حق خاندان پاک و اهل بیت او را به طور شایسته شناخته باشد، شهید از دنیا رفته و اجر و پاداش او بر خداست.» (۷۳) مسلماً سرانجام این گروه از بندگان صالح خدا بهشت برین در جوار حق خواهد بود: «هر که در راه حق جان دهد، رهسپار بهشت می شود.» (۷۴)

«پروردگارا اگر ما را بر دشمن (کافر بیرونی، هوای نفس درون) پیروز ساختی، ما را از هرگونه نافرمانی و سرکشی دور دار و بر راه حق پایدارمان نگه دار.» (۷۵)

مقاله حق چیست و حقدار کیست...!؟

هر موجودی با توجه به شرایط ذاتی خلقتش حق حیات دارد. درحقوق طبیعی، همه پدیده های حقوقی، از پدیده واحدی به نام عنصر محرومیت، اشتقاق پیدا می کنند. همه قوانین و اصول صحیح حقوقی از یک اصل به نام "اصل عدم محرومیت" منشعب می شوند. هر موجودی با توجه به شرایط ذاتی خلقتش حق حیات دارد. صحت و سقم، درستی و نادرستی قوانین را از مقیاس "اصل عدم محرومیت" می توان فهمید. این اصل ثابت و تغییرناپذیر، به همه زمان ها و مکان ها تعلق دارد. دلیل تغییر ناپذیر بودن این اصل با خودش است زیرا هیچ موجودی در هیچ زمانی در صدد نبوده که برای خود ایجاد محرومیت کند.

پس این یک قانون طبیعی کهن و حتی غیر قابل تخلف است ((حقوق حیوانات))
این اصل معیار خوبی برای سنجش اعمال ما و تشخیص قانون درست است.
بهتر است از خود به عنوان یک قاضی سؤال کنیم که بر طبق اصل عدم محرومیت، آیا ما می توانیم گربه را از داشتن پنجه هایش فقط به خاطر خراب کردن اسباب منزل یا هر دلیل دیگر محروم کنیم؟
این عمل هیچ تفاوتی با قطع کردن انگشت های انسان دارد...؟
آیا عقیم سازی حیوانات به جرم اینکه به طور طبیعی نیازمند جفت یابی و تولید مثل هستند، آن هم به روش برداشت و نابودی کامل گزینه جنسی صحیح است...؟
آیا بر طبق این اصل می توانیم تارهای صوتی سگ را از بین ببریم تا پارس نکند...؟
و باز هم این عمل هیچ تفاوتی با بریدن زبان انسان دارد که دیگر برای تمام عمر خاموش باشد...؟
آیا جای پرنده در قفس است...؟
آیا ما می توانیم به خاطر آواز خوش، پرنده ای را از جفتش جدا کنیم تا از فراغ، لب به آواز بگشاید و ما لذت ببریم؟
آیا ورزش های رسمی بعضی از کشورها مثل بز کشی در افغانستان، گاو بازی در اسپانیا و جنگ بین خروس ها کاری انسانی و منصفانه است...؟
بهتر است یادمان باشد که اهلی کردن، ایجاد محرومیت نیست بلکه اهلی کردن یعنی:

راه های شناخت حق از باطل

از آن جایی که در نظام موجود هستی، حق و باطل به هم آمیخته است تا جایی که باطل به سبب شرایط و مقتضیاتی، بیش تر از حق جلوه گری می کند، شناخت حق و پیروی از آن برای بیش تری مردم دشوار و سخت است. از این دشوارتر،

عمل بر اساس حق و لوازم آن است. از این روست که اهل بصیرت و شناخت حقایق و صالحان و صادقانی که بر اساس بصیرت و شناخت خویش عمل کنند همواره بسیار اندک و قلیل است.

شگفت آن که همگی مدعیان حق و حق خواهی و عمل به آن هستیم و دیگران را متهم به باطل گرایی کرده و با انگ و ننگ حق ستیزی آنان را از گردونه تاثیر اجتماعی، ارزش و ارجمندی بیرون می رانیم. این جاست که تشخیص حق بسیار سخت می شود، زیرا حق بودن و حق گرایی به عنوان یک ارزش، حتی اهل فساد و بطلان را به سوی آن می کشاند تا از آن نم، کلاهی نیز برای خود بسازند و مردم را به فریب و نیرنگ همراه خود کنند و بهره وسود دنیوی خود را از این طریق دو چندان بر گیرند.

قرآن به عنوان کتاب راهنمای زندگی، به این مساله بسیار توجه داشته است؛ زیرا در قرارگاه انسان در زمین، چنان حق و باطل به هم آمیخته شده و شبهات چنان در همه تار و پود زندگی نفوذ کرده است که قدرت تشخیص و انتخاب حق از باطل برای بیش تری مردم باقی نمانده است. از این روست که قرآن بخشی از آموزه های خود را به راه های تشخیص حق از باطل و جدا کردن شبهات از محکمت اختصاص داده است.

مقاله دنیای شبهات و آمیختگی حق و باطل

حق، نقیض باطل و به معنای وجوب و ثبوت (لسان العرب، ج ۳، ص ۲۵۵-۲۵۶، «حقیق») و در اصل به معنای مطابقت و موافقت است. در فرهنگ قرآنی این واژه در معانی و در موارد مختلف به کار رفته است که عبارتند از: ۱۰ ایجادکننده چیزی براساس حکمت؛ ۲۰ شیء ایجاد شده بر اساس حکمت؛ ۳۰ اعتقاد به چیزی آن گونه که هست؛ ۴۰ فعل و سخنی که به اندازه و به موقع باشد. (مفردات الفاظ القرآن الکریم، راغب اصفهانی، ص ۲۴۶، (حق))

وقتی ما سخن از حق می گویم، می تواند همه این معانی و کاربردهای پیش گفته باشد ولی بیش تر اوقات ما آن را در معنای مطابقت و موافقت با امری به کار می بریم که بر اساس حکمت الهی ایجاد شده است. به این معنا که حق را در اموری می جوئیم که مطابق و موافق با فلسفه و هدف آفرینش باشد هر چند که آن امر در واقعیت تحقق خارجی نداشته و علل و عواملی از تحقق آن جلوگیری به عمل آورده باشد. از این روست که ما گاه بسیاری از واقعیت های موجود را به عنوان امری باطل و ضد حق دانسته و به مبارزه با آن می پردازیم. به عنوان نمونه ظلم و بی عدالتی را هر چند که واقعیتی اجتماعی و موجود در جامعه بشری است ولی آن را امری باطل و ضد حق دانسته و به مبارزه با آن می پردازیم تا عدالت و برابری جایگزین شود. این گونه است که عدالت خواهی و ستم ستیزی را به عنوان حق خواهی و باطل ستیزی دانسته و از این که خواهان ارزشی هستیم از خود و کار خود خشنود و راضی می باشیم.

اما مشکل در این جا ختم نمی شود، زیرا تشخیص حق در واقعیت های موجود بسیار سخت و دشوار است؛ چون جهان واقعیت ها، پر از امور باطلی است که گاه به صراحت و روشنی خودنمایی می کند و در بسیاری از اوقات خود را در شکل کمالی حق جلوه می دهد و با نمایی از حق خودنمایی می کند.

باطل از آن جایی که در نزد بیش تری مردم مورد انزجار و نفرت است نمی تواند خود را در شکل واقعی و حقیقی اش نشان دهد؛ زیرا فطرت سالم و پاک آدمی گرایش به کمال دارد و آن را در اموری می یابد که متصف به حق می باشند. از این روست که با هر چیزی که نمایی از باطل داشته باشد به شدت مخالفت و مبارزه می کنند و این مبارزه را به عنوان یک ارزش والای انسانی تلقی می نمایند.

مخالفت طبیعی انسان ها با نواقص و امور ضد کمالی از جمله باطل موجب می شود تا باطل خود را در شکل و شمایل ارایه دهد که مورد توجه و پسند مردمان است. از این روست که خود را به شکل و شمایل حق در می آورد و نمایش می دهد.

خداوند در آیه ۱۷ سوره رعد با بیان تمثیلی نشان می دهد که چگونه باطل خود را بر محور حق به نمایش می گذارد تا این گونه مردمان را بفریبد. در این آیه بیان شده است که حق و باطل چنان در زندگی آدمی آمیخته است که انسان ها به سادگی نمی توانند حق را از باطل باز شناسند و با جدایی و تشخیص آن، در مسیر کمالی و درست گام بردارند. به سخن دیگر، زندگی انسان ها در دنیا به علل گوناگون، چنان است که حق و باطل ملازم و همراه همیشگی آنان است و انسان ها به سادگی نمی توانند حق را از باطل باز شناسند و جدا کنند مگر آن که ملاک های حق را شناخته و بر اساس آن معیارها به تجزیه و تحلیل مسایل دنیوی بپردازند.

مشکل زمانی دو چندان می شود که گروهی از مردمان به صورت تعمدی می کوشند تا حق و باطل را به هم بیامیزند و این آمیختگی را تقویت کنند و افزایش دهند، زیرا منافع آنان در این آمیختگی حق و باطل و عدم امکان تشخیص و جداسازی آن نهفته است.

خداوند در آیه ۷۱ سوره آل عمران توضیح می دهد که برخی از اهل کتاب که به ظاهر می بایست خواهان حق و پیرو و مبلغ آن باشند، برای دست یابی به منافع زودگذر دنیایی به طور آگاهانه و عامدانه حق و باطل را در هم می آمیزند و از آن جایی که با این عمل خویش بسیاری از مردم ساده دل را فریب می دهند ایشان را نکوهش می کند؛ زیرا توده های مردم به سبب این که به این گروه از اهل کتاب به عنوان خواص اعتماد و اطمینان دارند، گمان نمی برند که ایشان قصد فریب و نیرنگ مردمان را دارند. از این رو، بی هیچ تحقیق و تفحصی بر پایه گفتار و رفتار این خواص عمل می کنند و به گمان آن که آنان حق را معرفی می کنند و خواهان حق و پیرو و مبلغ آن هستند، کورکورانه در پی ایشان می روند، در حالی این خواص فریبکار برای دست یابی به منافع زودگذر مادی دنیوی، حق و باطل را به هم آمیخته اند و باطل را به عنوان حق عرضه می کنند.

در گزارش دیگری که خداوند در آیات ۴۰ تا ۴۲ سوره بقره می دهد این معنا مورد تاکید قرآن است که برخی از خواص یهود توده های مردم را با آمیختن حق و باطل فریب می دهند و آنان را به سمت باطل به عنوان حق می کشانند. در حقیقت آنان گنجشک باطل خویش را رنگ کرده به عنوان قناری حق عرضه کنند و بفروشند.

مقاله تقابل حق و باطل

حق و باطل از دو جهت با هم تقابل دارند. یکی از وجوه آن این است که حق و باطل نقیض هم می باشند و برای آن وجه سوم نیست. به این معنا که هر چیزی یا حق است یا باطل می باشد و حد وسطی برای آن نیست. آیه ۳۲ سوره یونس بر نبود هیچ واسطه ای، میان حق و باطل تاکید می کند. بر این اساس نمی توان چیزی را به عنوان هم حق و هم باطل معرفی کرد؛ زیرا هر چیزی یا می بایست حق باشد یا باطل؛ هر چند که باطل گاه خود را در نمایی از حق جلوه می دهد. (رعد آیه ۱۷) آیات بسیاری از جمله آیه ۴۲ سوره بقره و ۷۱ سوره آل عمران و آیه ۸ سوره انفال بر قابل جمع نبودن حق و باطل تاکید دارد. به این معنا که اگر چیزی حق نباشد به قطع باطل خواهد بود و اگر چیزی جلوه ای از حق داشته باشد، به قطع و یقین باطل است، زیرا حق هیچ باطلی را بر نمی تابد.

وجه دیگر تقابل حق و باطل آن است که هرگز حق و باطل نمی توانند با هم جمع شوند و هر گاه حق و باطل در کنار هم قرار گرفتند به جنگ و ستیز با هم پرداختند. این بدان معناست که هرگز باطل، با خود حقی را همراه ندارد، بلکه تنها قیافه و چهره ای از حق را به خود گرفته است.

این گونه است که هر جا حق آمد باطل می گریزد و هر جا پای حق به میان آمد، باطل از میان می رود؛ زیرا باطل بر پایه هیچ و پوچ استوار است و با کم ترین حضور حق از هم فرومی پاشد. (انبیاء آیه ۱۸ و آیات دیگر) بنابراین آن چیزی که باطل خود را بدان می آراید و به عنوان حق نمایش می دهد اصولاً نمی تواند حق باشد بلکه تنها باطلی است که حق نمایی می کند و هیچ بهره ای از حق ندارد.

به هر حال در طول تاریخ بشریت، همواره حق و باطل با هم ستیز داشته است و هرگز امکان جمع شدن آن دو وجود نداشته است. بر این اساس پذیرش صلح میان آن دو به معنای پذیرش باطل خواهد بود، زیرا حق تنها در جلوه خالص خود می تواند حضور داشته باشد و هرگز باطلی را بر نمی تابد. از این روست که جنگ حق و باطل از آغاز تاریخ تا پایان تاریخ در اشکال گوناگون برقرار خواهد بود و تا دنیا، دنیاست این جنگ خواهد بود؛ زیرا حق هرگز به وجود باطل و حضور آن رضایت نخواهد داد.

مقاله راه های شناخت حق از باطل

انسان اگر بر پایه فطرت سالم باقی بماند و عوامل بیرونی چون شیطان و درونی چون چیرگی هوای نفس نباشد، به طور طبیعی خواهان حق می باشد؛ زیرا کمال را در حق می جوید و به آن گرایش می یابد. خداوند در آیاتی چون ۷۱ سوره بقره و نیز ۵۵ سوره انبیاء حق جویی و حقیقت پذیری را فطرت و طبیعت سالم انسانی می داند و هر گونه گرایش به باطل را در تغییر و تبدیل ناروا در فطرت و طبیعت وی می شمارد.

با این همه حتی اگر فطرت و طبیعت انسان سالم باشد، به عللی بیرونی ممکن است که تشخیص حق برای او مشکل و دشوار باشد، هر چند که به دنبال شناخت آن به سوی حق خواهد رفت. به این معنا که اگر کسی فطرت سالم داشته باشد هر چند که با شناخت حق به طور طبیعی به سمت و سوی آن کشیده می شود، ولی گاه به سبب خودنمایی باطل در جلوه حق شناخت و تشخیص حق از باطل برای وی دشوار می شود. در این جاست که نیازمند راه هایی برای شناخت حق از باطل می باشد.

خداوند در آیه ۲۴ سوره انبیاء بر لزوم شناخت حق از باطل تاکید می کند؛ زیرا انسان بی شناخت و تشخیص حق از باطل نمی تواند در مسیر کمالی گام بردارد و ممکن است امری باطل خود را حق جلوه دهد و اسباب گمراهی و شقاوت ابدی انسان را فراهم آورد؛ زیرا اگر انسان به باطلی به عنوان حق گرایش یابد و در مسیر آن گام بردارد زمانی از نیرنگ و فریبی که خورده بیدار می شود که دیگر فرصت های عمر از دست رفته و مرگ او را در آغوش کشیده است. از این روست که فرمان می دهد تا انسان ها حق را بشناسند و ابزارهای شناسایی آن را به دست آورند.

از مهم ترین ابزارهای شناخت حق از باطل می توان به دو امر درونی و بیرونی اشاره کرد. امر درونی که در انسان ها قرار داده شده تا به عنوان ابزار و عامل شناختی عمل کند، همان فطرت پاک و سالم انسانی و فکر و خردی است که خداوند به انسان ها ارزانی داشته است.

خرد سالم و فکر و فطرت پاک انسان به طور طبیعی گرایش به خیر و خوبی و کمال دارد و آن را به عنوان حق شناسایی کرده و در پی آن می رود. خداوند در آیه ۸ سوره روم با اشاره به فکر تبیین می کند که انسان از طریق این ابزار کارآمد می تواند حق را از باطل تشخیص دهند؛ زیرا انسان ها با تفکر در هستی و فلسفه آفرینش به سادگی و آسانی می توانند دریابند که جهان آفرینش بر مدار و محور حقانیت آفریده شده است و انسان ها می بایست در همین مسیر کمالی گام بردارند و از باطل گریزان باشند.

از آن جایی که برای بسیاری از مردم شبهات و حق نمایی باطل امکان تفکر درست و صحیح را می گیرد و انسان ها به سبب هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی، بخشی از فطرت سالم و پاک خویش را می آلاینند، در این جاست که خداوند از طریق پیامبر بیرونی، به فریاد انسان ها می رسد و آنان را برای شناخت حق از باطل یاری می رساند. آیه ۲۱۳ سوره بقره به نیاز بشر به وحی و دین الهی برای شناخت از باطل و راه راست از گمراهی اشاره دارد و تبیین می کند که اگر خداوند دستگیر انسان از طریق وحی و دین نبود بسیاری از مردم از تشخیص حق از باطل ناتوان می ماندند و در مسیری باطل گام بر می داشتند.

بسیاری از مردم با آن که از نظر عقل و خرد رشد کرده اند ولی عوامل بسیار درونی و بیرونی به ایشان اجازه نمی دهد تا به سادگی و آسانی حق را از باطل تشخیص دهند و در دام شبهات بیافتند و باطل را حق گمان کرده و در مسیر آن گام

بردارند. از این روست که نیازمند وحی و پیامبرانی هستند که راه حق را به ایشان نشان دهد و آنان را به مسیر اصلی هدایت بخواند. (بقره آیه ۲۱۳)

انسان با دست یابی به حق واقعی می تواند به ایمان واقعی (مائده آیات ۸۳ تا ۸۴) امید به آینده بهتر و برتر (همان) بهره گیری از امدادهای غیبی و استجاب دعا و نیایش از سوی خداوند (رعد آیه ۱۹) و بهره مندی از آموزه های قرآنی و هدایتگر آن به سوی کمال (مائده آیه ۸۳) و بصیرت (رعد آیه ۱۹) دست یابند.

شناخت حق به انسان این امکان را می دهد تا از کوردلی بیرون آید و حقایق هستی را چنان که هست بشناسد و نهایت و غایت هر امری بداند و در مسیر درست گام بردارد. اهل بصیرت همانند کسی است که در دره ها و دامنه کوه ها غرق در جزئیات است ولی با توجه به این که چکاد غایت سیر و حرکت خویش را می بینند و در آن مسیر گام بر می دارد، هرگز جزئیات وی را فریب نمی دهد و از اصل غایت و هدف باز نمی ماند؛ ضمن این که هدف غایی را به شکل وضوح می بینند. به سخن دیگر کسانی که با استفاده از ابزارها و عوامل شناختی چون فکر و فطرت سالم و بهره گیری از آموزه های وحیانی و امدادهای غیبی، حق را می شناسند، به بصیرتی دست می یابند که آنان را همواره متوجه غایت هر چیزی می کند که همان خداوند تبارک و تعالی است؛ زیرا در پس هر چیزی و آفریده ای خداوند آفریدگار و پروردگار را می نگرند. این گونه است که خداوند مبدا و منتهای هر سیر و حرکتی می شود و این افراد متوجه به منشأ حق یعنی خداوند آفریدگار و پروردگار می باشند و در مسیر هر گونه زمینه های تردید از ایشان برطرف می شود؛ زیرا همواره خداوند را در پس و پیش و درون و بیرون آن چیز می بینند. (بقره آیه ۱۴۷ و آیات بسیار دیگر)

انسان وقتی حق را شناخت می تواند به سادگی اهل باطل را بشناسد هر چند که نقابی از حق بر چهره زده و در پس شبهات خود را به وجود حقی زنده نگه می دارد. امیرمومنان علی (ع) می فرماید: ان الحق و الباطل لایعرفان باقدار الرجال اعرف الحق تعرف اهله، و اعرف الباطل تعرف اهله؛ به درستی که حق و باطل را با قدر و شخصیت افراد نمی توان شناخت. اول حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی و باطل را نیز بشناس، اهل آن برایت آشکار می گردد.

از آن جایی که بسیاری از مردم در دام شخصیت پرستی گرفتار می شوند، خداوند از مردمان می خواهد که به جای آن که به منزلت اشخاص توجه کنید می بایست به حق تمسک جوید تا بر اساس آن اشخاص را بشناسید و بدانید که آیا در جبهه حق هستند یا در جبهه باطل می جنگند. از این روست که می فرماید اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند. این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند. اگر حضرت عیسی (ع) شما را معاذالله به خود به عنوان حق خواند باید ببینید که این دعوت وی مطابق معیارهای حق می باشد یا آن که دعوتی به باطل است؟ اگر دعوتی به باطل باشد می بایست از چنین دعوت و شخصی پرهیز کرد. این معیاری است که قرآن به دست می دهد و امیرمومنان بارها و بارها در فتنه ها بر آن تاکید کرده و خواستار آن شده است که حقیقت راه را بر اساس معیارهای تشخیص حق از باطل بشناسید نه آن که چون طلحه و زبیر و دیگر اصحاب پیامبر (ص) با ایشان هستند و ام المومنین عایشه در آن جبهه قرار گرفته است فریب بخورید؛ زیرا همین ام المومنین اگر خطا و اشتباه و گناه کند و بر خلاف حق گام بردارد دو برابر از دیگران عذاب می شود؛ زیرا موجب شده است تا گروهی به اعتماد و اطمینان وی در دام فتنه و باطل بیافتند. این افراد هم خود به گمراهی رفته و هم به سبب اعتماد عمومی به ایشان مردمان بسیاری را گمراه کرده اند. از این رو مجازات و گناه منتسبان به پیامبر (ص) و رهبران جامعه بیش از دیگران است.

از نظر اسلام، معیار همه چیز حقیقت و معیار حقیقت، خود حقیقت است. هرکس طالب حق است، ارزشمند است؛ گو این که به حق نرسد و هرکس در پی باطل است بی ارزش و بی اعتبار است. به همین جهت است که می بینیم امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان وصیتی که باید پس از خودش به مرحله اجرا در آید، فرمود: «لا تقتلوا الخوارج من بعدی فلیس من طلب الحق فاخطاه کمن طلب الباطل فادرکه»؛ پس از من خوارج را نکشید؛ چرا که کسی که طالب حق بود و در راه رسیدن به حق به خطا رفت، مانند کسی نیست که طالب باطل بود و به باطل دست یافت. (نهج البلاغه، خطبه ۵۹۰)

فرق خوارج و اصحاب معاویه در این است که خوارج مردمی متعبد و متعصب بودند و در آن فتنه‌ای که به پا کردند، در طلب باطل نبودند و اگر با علی (ع) نمی‌جنگیدند، علی (ع) با آنها نمی‌جنگید، ولی اصحاب معاویه، تعبد به دین نداشتند و در راه رسیدن به حق، تعصبی نمی‌ورزیدند و با علم و آگاهی در پی باطل بودند. بنابراین، توصیه امام این است که پس از وی اگر می‌کشند، کسانی را بکشند که در پی باطلند و باطل را یافته‌اند، نه کسانی که حق را طالبند و به خاطر قصوری که داشته‌اند، به آن نرسیده‌اند.

در جریان جنگ خونین جمل، مردی دچار حیرت شده بود؛ چرا که می‌دید شخصیت‌های برجسته عالم اسلام، مانند طلحه و زبیر و عایشه که به نص قرآن یکی از امهات مؤمنان است («وازواجه امهاتهم»، احزاب، آیه ۶)) در مقابل علی (ع) قرار گرفته و با او سر جنگ و ستیز دارند. از این رو این مرد متحیر به محضر امیر مؤمنان علیه السلام شتافت و عرض کرد: «ایمکن ان یجتمع زبیر و طلحه و عائشه علی باطل؟»؛ آیا ممکن است زبیر و طلحه و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟ حضرت در جواب وی فرمود: «انک لملبوس علیک؛ ان الحق و الباطل لا یعرفان باقدار الرجال، اعرف الحق تعرف اهله و اعرف الباطل تعرف اهله»؛ امر بر تو مشتبه شده است؛ حق و باطل با قدر و منزلت اشخاص شناخته نمی‌شوند. حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی و باطل را بشناس تا اهل آن را بشناسی.

از افرادی که خود را اهل بصیرت می‌دانستند در حالی که چنین نبوده و از بصیرت الهی هیچ بهره‌ای نبرده بود، به امیرمؤمنان (ع) در جنگ جمل اعتراض می‌کند و می‌گوید: «ان الحارث بن حوط اتاه. فقال: اترانی اظن اصحاب الجمل کانوا علی ضلاله؟ فقال علیه السلام: یا حارث، انک نظرت تحتک ولم تنظر فوقک فحرت. انک لم تعرف الحق فتعرف من اتاه و لم تعرف الباطل فتعرف من اتاه»؛ حارث بن حوط نزد او آمد و گفت: چنین پنداری که من اصحاب جمل را گمراه می‌دانم؟ فرمود: حارث! تو کوتاه بینانه نظر کردی، نه زیرکانه به پایین پای خود نظر کردی، نه به بالای سر خود و سرگردان ماندی. تو حق را نشناخته‌ای، تا بدانی اهل حق چه کسانیند و نه باطل را، تا بدانی پیروان آن چه مردمانند. حارث که باز هم از اسارت پندار و از شخصت‌گرایی به حق‌گرایی روی نیاورده بود، چنین گفت: من با سعید بن مالک و عبد الله بن عمر کناره می‌گیرم.

آن حضرت فرمود: «ان سعیدا و عبد الله بن عمر لم یحصرا الحق و لم یخذلا الباطل» (۶)؛ سعید و عبد الله بن عمر (آدمهای بی‌خاصیتی هستند) آنها نه حق را یاری کردند و نه باطل را خوار ساختند.

مرد راستین و استوار و خردمند کسی است که هرگز گرفتار شخصیت‌گرایی و فرقه‌گرایی و نژاد‌گرایی و ملیت‌گرایی و مانند آن نشود. در حالی که اینان گرفتار شخصیت‌های چون اصحاب بدر و ام‌المومنین شده و گمان کرده‌اند که حق بر مدار ایشان می‌گردد؛ در حالی آنان هیچ عصمتی ندارند و همانند گونه‌ای که گاه بر مدار حق می‌گردند ممکن روزی بر مدار باطل بچرخند. اگر عصمتی است برای من است که پیامبر (ص) به حکم الهی در حق من فرموده است که اگر روزی بخواهند حق بر شخص بسنجند تنها علی (ع) است که مدار حق می‌باشد و می‌توان حق را عین علی (ع) و علی (ع) را عین حق دانست؛ زیرا "قال رسول الله (ص): علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار. بنابراین نمی‌توان هرگز جز در باره معصوم (ع) از مدار بودن شخصیت‌ها برای حق سخن گفت و در مورد هر کسی دیگر باید او را به حق سنجید نه حق را با او داوری نشست.

در زمانه ما بسیاری از مدعیان خط امام و یاران و اصحاب وی بودند و هستند که حق را زیر پا گذاشتند و خود را مدار و محور حق پنداشتند و خلقی را گمراه نموده و آنان را به سوی آتش دوزخ خوانده و می‌خوانند و گمان دارند که ایشان مدار و محور حق و دیگران بر مدار باطل هستند. این گونه است که حق را با شبهه آمیخته و باطل را حق نامندند تا از این فتنه‌ها برای خود قدرتی و مکتبی فراهم آورند. باشد با تیز هوشی و بصیرت و بهره‌گیری از معیارهای چون عقل سالم و وحی الهی در مسیر حق و شناخت آن گام برداریم و از آن حمایت کنیم و حق طلب و حق جو و حق خواه و حق پرست باشیم.

مقاله چگونگی تشخیص حق از باطل را در دیدگاه قرآن بیان کنید؟

پاسخ: تشخیص حق از باطل یکی از اساسی‌ترین مراحل زندگی بشر است و هر انسانی، خواه ناخواه، پیوسته با این مسأله در زندگی خود روبرو می‌شود.

انسان‌ها همیشه برای موجه جلوه دادن خود، موضع خود را حق و موضع طرف مقابل را باطل معرفی می‌کنند. حتی سرورترین افراد به این مطلب توجه دارند و در ناشایست‌ترین اعمال، خود را صاحب حق می‌دانند. حال که هر کسی خود را بر حق می‌داند، باید حق و ویژگی‌های آن را شناخت تا سره از ناسره جدا شود و «سیه روی شود» هر که در او غش باشد.»

قرآن کریم که کتاب آسمانی و به دور از هر تحریف می‌باشد و سراسر حق است، خود را «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» [۱] بیانگر همه چیز» معرفی می‌کند. یکی از روش‌های قرآن کریم برای بیان مسائل گوناگون، استفاده از مثال است. خداوند بسیاری از مسائل اخلاقی، عرفانی و عقلی و ... را در قالب مثال‌های زیبا بیان کرده است. در بحث مورد نظر نیز با یک مثال تمام ابعاد موضوع را به خوبی بیان کرده است.

خداوند در آیه ۱۷ سوره رعد می‌فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ - خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری ساخت. سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد و از آنچه (در کوره‌ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کف‌هایی مانند آن به وجود می‌آید. خداوند حق و باطل را چنین مثل می‌زند. اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین می‌ماند. خداوند این چنین مثال می‌زند.» [۲]

از نظر متخصصین لغت عربی، حق، چیزی است که ثابت، دوام و تحقق خارجی دارد. به عبارت دیگر حق آن است که واقعاً وجود دارد و وجودش اصیل است و قابل زوال نیست. [۳] به خلاف باطل که وجودش اصیل نیست و زایل شدنی است. [۴] مانند: درخت و سایه‌اش، که درخت وجودش واقعی و اصیل است، اما سایه‌اش وجود اصیل ندارد و فانی است. خداوند در آیه شریفه، حق را به آب یا فلزات سودمند برای مردم و باطل را به کفی که روی آن دو قرار می‌گیرد، تشبیه کرده است. و نشانه‌ها و معیارهای حق و باطل را در قالب این مثال بیان نموده، تا ما با ملاک قرار دادن آنها حق و باطل را تشخیص دهیم.

تفاوت‌های حق و باطل:

۱. باطل، همواره مستکبر، بالانشین و پر سر و صدا است، ولی تو خالی و بی‌محتوا. مثل کف که حباب‌های تو خالی است، اما حق متواضع، کم سر و صدا، پر محتوا و سنگین است. [۵]

۲. حق، همیشه مفید و سودمند است، مانند آب که مایه حیات است و مانند طلا و نقره که با ارزش است، ولی باطل

بی‌فایده و بیهوده می‌باشد. کف‌های روی آب هرگز کسی را سیراب نمی‌کند و گیاهی نمی‌رویانند و ارزشی ندارد. [۶]

۳. حق، همیشه متکی به نفس است و هرچه دارد از خود دارد. اما باطل همیشه از آبروی حق بهره می‌برد و از حیثیت او

استفاده می‌کند و در سایه حق قدم بر می‌دارد. همان گونه که هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد و اگر سخن راستی در

جهان نبود هرگز کسی دروغی را باور نمی‌کرد. پس فروغ زودگذر باطل از برکت حق است و علت پایداری موقت باطل نیز

با لباس حقانیت به میدان آمدن است. [۷]

۴. هر چند که «لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَ لِلْبَاطِلِ دَوْلَةٌ» [۸] حق و باطل هر یک دورانی دارند. اما دوران حق همیشگی و دوران باطل

زودگذر است. باطل، مانند کف روی آب بعد از مدتی از بین می‌رود، ولی آب زلال و مفید برای مردم می‌ماند. «ما ینفع

الناس فی الارض» [۹] آنچه برای مردم سودمند است در زمین باقی می‌ماند.»

۵. باطل همواره دنبال بازار آشفستگی می‌گردد و از هرج و مرج استفاده می‌کند تا خود را نشان دهد، اما هنگامی که نظم

برقرار شود، هویت آن آشکار می‌گردد و به سرعت کنار می‌رود. مثل سیلاب که وقتی در جوش و خروش است، آب با کف

و اجسام دیگر مخلوط است، اما هنگامی وارد دشت می‌شود و آرام می‌گیرد، کف‌ها زایل می‌شوند و آب زلال نمایان می‌گردد. [۱۰]

۶. امام علی - علیه السلام - در نهج البلاغه می‌فرمایند: «اگر باطل با حق آمیخته نمی‌شد، حق بر حق خواهان پوشیده نمی‌گردید.» [۱۱]

مردم چند دسته‌اند: گروهی حق را می‌شناسند و از آن پیروی می‌کنند و گروهی باطل را می‌شناسند و دنبال آن حرکت می‌کنند و گروهی دنبال حق هستند ولی حق را نمی‌شناسند. این گروه دچار شبهه می‌شوند و گمراه می‌گردند. این افراد خواهان از حق‌اند، ولی چون کوتاه فکر و ظاهرین هستند، از راه حق منحرف می‌شوند و با اندک تبلیغات توخالی فریب ظواهر را می‌خورند. بنابراین: برای تبعیت از حق، اول باید حق را بشناسیم «إِغْرِفِ الْخَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ؛ [۱۲] حق را بشناس تا اهلش را بشناسی.»

اگر ما معیارهای حقانیت را بدانیم، هر کس که طبق آن معیارها حرکت کند حق می‌دانیم و هر کس را که بر خلاف آن قدم بردارد، باطل می‌شماریم.

نتیجه: یکی از راه‌های شناخت حق از باطل توجه به مشخصه‌های حق است که با استفاده از آیه قرآن ذکر شد. اگر کسی به نیروی تقوا مسلح باشد، تشخیص حق و باطل برای او یک وعده الهی است. «هر کس تقوا پیشه کند خداوند به او نیروی تشخیص حق از باطل (فرقان) را عطا می‌کند.

مقاله چگونه میتوان حق و باطل را از هم تشخیص داد؟

برای تشخیص حق و باطل ملاک‌ها و معیارهایی وجود دارد که به سه محور اساسی و عمده آن اشاره می‌کنیم؛ ۱. علم و آگاهی؛ علم و آگاهی زیر بنای اصلی شناخت و تشخیص امور را تشکیل می‌دهد که بدون آن انسان گرفتار گمراهی و انحراف خواهد شد. برای تشخیص حق و باطل نقطه آغازین کسب علم و شناخت حق و باطل و به تعبیر دیگر شناخت سره از ناسره است بدون علم و آگاهی انسان قادر به رسیدن به شناخت صحیح نخواهد بود و چه زیبا حضرت علی علیه السلام می‌فرماید «لا تری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً» «انسان نادان را نمی‌بینی مگر اینکه در میان افراط (زیاده روی) و تفریط (کند روی) (نهج البلاغه، حکمت، ۷۰) حرکت در مسیر اعتدال و مصون ماندن از زیاده روی و کند روی که انحراف را به دنبال خواهد داشت، در گرو کسب علم و معرفت است. به ویژه تشخیص حق و باطل در دین، نیازمند شناخت و آگاهی کامل نسبت به مبانی و اصول دینی از منابع اصیل و کارشناسان متعهد علوم دینی است چه در غیر این صورت خطر افتادن در ورطه خطا و گمراهی وجود دارد.

۲. عیار قرار دادن حق و سنجش افراد بر اساس آن؛ یکی از معیارهای مهم تشخیص حق و باطل، شناخت حق و باطل و سنجش افراد بر اساس آن است نه اینکه افراد ملاک و معیار سنجش حق و باطل قرار بگیرند حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «انّ الحق لا یعرف بالرجال اعرف الحق تعرف اهله» همانا حق به شخصیتها شناخته نمی‌شود، خود حق را بشناس تا پیروان آن را بشناسی» (محمدری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۲۳۸) همچنین فرمودند «ان دین الله لا یعرف بالرجال بل بآیه الحق، فاعرف الحق تعرف اهله» «همانا دین خدا با موقعیت اشخاص شناخته نمی‌شود بلکه با معیار و نشانه حق شناخته می‌گردد، پس حق را بشناس تا اهلش را بشناسی» (همان) در پاره ای موارد انحرافات و کجروی‌ها به دلیل معیار قرار دادن افراد بجای محور قرار دادن حق و باطل و سنجش افراد بر اساس آن است. در این راستا حضرت علی علیه السلام فرمودند: «وانظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال» «بنگر به آنچه گفته شده نه به گوینده سخن» (آمدی، عبد الواحد، غرر الحکم، ترجمه محمد علی انصاری، ج ۱، ص ۳۹۴)

۳. آگاهی و شناخت نسبت به زمان و مقتضیات و شرایط زمانه؛ از معیارهای مهم شناخت حق و باطل علم و آگاهی نسبت به احوال و مقتضیات زمان است که بدون توجه به آن نمی‌توان حق و باطل را در زمان خویش به صورت صحیح تشخیص

داد. امام صادق علیه السلام فرمودند: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس» «کسی که به زمان خویش آگاه باشد مورد هجوم اشتباهات قرار نمی گیرد.» (مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، مکتبه الاسلامیه، ج ۷۸، ص ۲۶۹)

مقاله شاخص ها و معیارهای تشخیص حق از باطل

کمال‌گرایی و نقص‌گریزی امری فطری و طبیعی است. تنها بیماردلان و کسانی که از فطرت سالم بیرون رفته‌اند و پرده بر قلب و گوش و چشم و دیگر منابع شناختی آنان افکنده شده، از کمال‌گریزان هستند و یا نقص را کمال می‌بینند و از باب اشتباه در تطبیق به سوی نقص می‌روند.

حق، کمالی است که هر انسان سالمی به سوی آن گرایش دارد و از نقیض آن یعنی باطل می‌گریزد. با این همه، مردم بسیاری را می‌بینیم که به سوی باطل می‌روند و گرایشی به حق ندارند. پرسش این است که چرا این افراد این‌گونه عمل می‌کنند؟ چه چیزی ایشان را از گرایش به امر کمالی و حق باز می‌دارد؟ چگونه می‌توان در جهانی که آمیخته از حق و باطل است و شناخت حق دشوار و گاه ناشدنی می‌نماید، حق را شناخت و به سوی آن رفت؟ به خصوص آنکه باطل و طرفداران آن نیز خود را حق نشان می‌دهند و خود را برحق می‌دانند. در چنین حالتی امر بر بیننده مشتبه می‌شود و خود را در برابر دو به ظاهر حق می‌یابد و نمی‌داند که کدام طرف واقعاً حق است و آن دیگری باطل، از این رو لازم است معیارهایی قرآنی در اختیار او گذاشته شود تا به کمک آنها بتواند به راحتی حق را بشناسد و باطل حق نما را نیز تمیز دهد. مقاله حاضر درصدد است تا این معیارها را در اختیار خواننده قرار دهد که اینک آن را از نظر می‌گذرانید.

کمال‌گرایی و حق‌جویی انسان

انسان موجودی کمال‌گراست. به سبب همین کمال‌گرایی است که انسان به سوی حق گرایش می‌یابد و به سمت آن می‌رود، زیرا انسان به این باور رسیده که نقیض حق، یعنی باطل، نه تنها نقص است بلکه اصولاً پوچ و هیچ است. از این رو در میزان اعمال در رستاخیز، چنین انسانی، وزنی ندارد. خداوند در قرآن در گزارشی از وضعیت اهل باطل در رستاخیز آورده است کسانی که از حق گریخته و بدان نپیوسته‌اند، در قیامت سبک وزن می‌باشند؛ زیرا اهل باطل را چیزی بارشان نیست؛ چون آنچه از هستی، بهره می‌برد همان حق است اما آنان در فرصت عمر خویش از آن بهره‌ای نبرده و آن را در خود نیاورده‌اند.

کمال‌گرایی انسان موجب می‌شود تا انسان موجودی حق‌جو و باطل‌گریز باشد. اما اینکه چرا برخی از مردم بلکه بیشتر آنان به سوی باطل می‌روند؟ می‌تواند علل و عوامل چندی داشته باشد که قرآن به تحلیل آن پرداخته و همه آنها را تبیین کرده است.

در تحلیل قرآنی، گرایش به باطل از سوی انسان‌ها می‌تواند علل و عوامل چندی داشته باشد که یکی از آنها اشتباه در تطبیق است که بسیاری از مردم گرفتار آن هستند. به این معنا که شخص به سوی حق گرایش دارد، ولی به عللی، باطل را حق می‌یابد و آن را به قصد اینکه حق است می‌جوید و گرایش به آن پیدا می‌کند.

اشتباه در تطبیق نیز علل و عواملی دارد که از جمله آنها می‌توان به نقصان در منابع و ابزارهای شناختی شخص اشاره کرد. به این معنا که شخص یک یا چند ابزار شناختی چون بینایی و شنوایی را از دست داده است. چنانکه ممکن است شخص با ازدست دادن قوه درک و تحلیل یعنی قلب، ناتوان از تشخیص حق از باطل شود و باطل را حق بپندارد و به سمت و سوی آن گرایش یابد.

البته قرآن بیان می‌کند که همه مردم در حالت استوا و اعتدال کامل آفریده شده‌اند و از ابزارهای شناخت و قوای آن بهره مند می‌باشند. حتی کسانی که فاقد برخی از ابزارهای شناختی مانند چشم و گوش هستند، ابزارهای دیگر به یاری آنان می‌آید و به آنها کمک می‌کند تا قدرت شناخت حق از باطل را پیدا کنند.

به هر حال، هر انسانی بطور طبیعی و فطری از ابزارها و منابع شناختی و تشخیص حق از باطل برخوردار است، به ویژه آنکه فطرت و غریزه آدمی بطور طبیعی و خودکار گرایش به حق داشته و از باطل گریزان است؛ زیرا گرایش به کمال و نقص گریزی، طبیعی آدمی است و از آن جایی که حق، امری کمالی است بدان گرایش طبیعی دارد.

از دیگر علل مخالفت با حق و موافقت با باطل، تغییر در فطرت و طبیعت آدمی است. به این معنا که شخص به علل درونی و یا بیرونی، از فطرت سالم و شخصیت متعادل بیرون می‌رود و نسبت به حق و کمال بیزاری می‌جوید و به سوی باطل و نقص گرایش می‌یابد. چنین اشخاصی با پیروی از هواهای نفسانی درونی و وسوسه‌های شیطانی بیرونی، فطرت خویش را تغییر می‌دهند و نه تنها راه‌های شناخت حق از باطل را بر خود می‌بندند بلکه به سوی باطل و نقص به عنوان کمال گرایش می‌یابند. این‌گونه است که در شر و بدی، کمال خود را می‌جویند و در ظلم و ستم، حق را می‌خواهند. خداوند در آیات قرآنی گزارش می‌دهد که بسیاری از گمراهان و کافران و مشرکان کسانی هستند که با پیروی از هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی، پرده بر چشم و گوش و قلب خویش افکنده‌اند و گوش هایشان چنان سنگین شده که صدای سهمگین فرو غلتیدن در چاه و بل باطل را نمی‌شنوند و زبانه‌های فروزان آتش جهل و ضلالت و گمراهی را نمی‌بینند و ناتوان از درک و تحلیل درست وقایع هستند و در درون فتنه‌ها، دست و پا می‌زنند و نمی‌توانند راه را از چاه تشخیص دهند.

در تحلیل قرآنی، این امور و مانند آن آدمی را از تشخیص حق از باطل و کمال از نقص باز می‌دارد و اجازه نمی‌دهد تا حق را بشناسد و به سمت و سوی آن برود و از نقص و باطل گریزان شود.

مقاله شاخصه‌های شناخت حق از باطل

چنان که گفته شد، انسان‌ها بطور طبیعی و فطری به کمال از جمله حق گرایش دارند و از نقص از جمله باطل گریزان هستند مگر آنکه در تطبیق حق از باطل اشتباه کنند یا آنکه قوای تحلیلی و منابع شناختی خویش را از دست دهند و یا آن را از میان ببرند.

با این همه، در بسیاری از موارد دیده می‌شود کسانی که در ظاهر، سالم و بر فطرت خدادادی هستند، در تشخیص حق از باطل اشتباه می‌کنند و یا در انتخاب آن به بیراهه می‌روند. این مسئله برای توده‌های مردم بسیار اتفاق می‌افتد، زیرا توده‌های مردم از نظر علمی و مقامی به جایگاهی نرسیده‌اند که اهل بصیرت باشند و توانایی شناخت و تحلیل جامع و کامل امور را داشته باشند و حقیقت را از پس حق نماهای باطل ببینند.

مشکل، زمانی دوچندان می‌شود که بدانیم از نظر قرآن، دنیا به گونه‌ای آفریده شده که حق و باطل درهم آمیخته است. این آمیختگی به گونه‌ای است که تشخیص آن را از هم دشوار و گاه ناشدنی می‌سازد؛ زیرا آمیختگی آنها همانند آبی است که خش و خاشاک و کف در آن آمیخته است. (رعد آیه ۱۷ و آل عمران آیه ۷۱) از این رو، زندگی انسان نیز همواره به گونه‌ای است که حق و باطل در آن آمیخته است و انسان به سادگی نمی‌تواند حق را تشخیص دهد و به سوی آن برود هر چند که بطور طبیعی و فطری به سوی حق به عنوان کمال گرایش دارد.

تلازم حق و باطل در زندگی بشر (رعد آیه ۱۷) زمانی مسئله تشخیص حق از باطل را دشوار می‌سازد که بدانیم اصولاً باطل همانند بسیاری از انگل‌ها به حقیقت می‌چسبد. به این معنا که باطل از خود حیات و بقایی ندارد و این حیات و زندگی را از پیوستگی و آمیختگی با حق به دست می‌آورد. از سویی باطل خود را به چهره حق نشان می‌دهد و هرگز در چهره باطل خودنمایی نمی‌کند؛ زیرا اگر به شکل واقعی خود نمایان شود جز پوچی نیست و کسی به سویی گرایش نمی‌یابد.

از این رو باطل همواره در چهره حق خود را نشان می‌دهد و امکان تشخیص ساده و آسان حق از باطل را از مردم می‌گیرد. باطل از آن جایی که باطل است می‌کوشد تا با دروغ‌های بزرگ‌تر به گونه‌ای خود را نشان دهد که آدمی گمان برد که اصولاً حق همین باطل است؛ زیرا در جلوه‌گری و آراستن خویش خیلی ماهرتر و فریبنده‌تر عمل می‌کند. این‌گونه است که باطل حق نما، همواره برجسته‌تر به چشم می‌آید و زودتر دیده می‌شود و آسان‌تر به دست می‌آید و راحت‌تر با طبیعت

آدمی هماهنگ می‌شود؛ زیرا باطل حق‌نما، با طبیعت آدمی در دنیا سازگارتر و با هواهای نفسانی، مرتبط‌تر و هماهنگ‌تر است.

بخش بزرگی از آیات قرآنی به مسئله حق و باطل پرداخته است و معیارها و شاخصه‌هایی برای شناخت و تشخیص آن ارائه داده است. این شاخصه‌ها گاه با بیان اموری است که حق را به آدمی می‌شناساند و گاه از طریق اموری است که باطل را از پس هزاران افسانه و گریم و رنگ، شفاف و عریان به نمایش می‌گذارد و چهره زشت و کریه باطل را آشکار می‌سازد.

معیارهای شناخت حق و باطل

در اینجا به برخی از معیارهای شناخت حق از باطل اشاره می‌شود؛ این شاخص‌ها از جمله مهم‌ترین آنهاست که انسان با بهره‌گیری از آن به سادگی می‌تواند راه خویش را بیابد و از دام هزار چهره باطل بگریزد.

۱- سودمندی: یکی از مهم‌ترین شاخصه‌هایی که قرآن برای تشخیص حق از باطل ارائه می‌دهد، سودمندی حق است. به این معنا که حق اصولاً برای آدمی و هدف او سودمند می‌باشد. اگر انسان نسبت به فلسفه آفرینش و هدف زندگی آگاهی و شناخت داشته باشد، می‌داند که هدف زندگی برتر و والاتر از خواسته‌های زودگذر دنیایی و پاسخ‌گویی به نیازهای قوای نفسانی است از این رو، هر چیزی که تنها به همین خواسته‌های زودگذر پاسخ دهد و برای آن فراهم آمده باشد، نمی‌تواند حق باشد، مگر آن که این پاسخ‌گویی در راستای همان هدف کلی و اصلی آفرینش باشد. به عنوان نمونه اگر پاسخ‌گویی به شهوت غذایی و یا جنسی، به قصد پاسخ‌گویی به یک نیاز طبیعی و بهره‌گیری از آن برای افزایش فرصت و توان پاسخ‌گویی به نیاز اصلی بشر یعنی سعادت و خوشبختی ابدی باشد، می‌تواند این بخش از پاسخ‌گویی به نیازهای قوای طبیعی و غریزی پاسخ‌گویی حقانی باشد، ولی اگر این پاسخ‌گویی اصالت پیدا کند و همه سرمایه وجودی انسان را به خود اختصاص دهد و اجازه ندهد تا انسان از آن برای اهداف اصلی و کلان سود برد، چنین پاسخ‌گویی باطل خواهد بود، زیرا وی را سرگرم جزئیات ناپایدار کرده و از هدف اصلی بازداشته است. درحقیقت شخص از این پاسخ‌گویی، سود واقعی برنگرفته هر چند که گمان سودی زودگذر از ناحیه پاسخ‌گویی به این نیاز طبیعی به دست آورده باشد.

خداوند در آیات سوره عصر به این نکته تأکید می‌کند که بسیاری از مردم گمان می‌کنند که سود می‌برند در حالی که از سرمایه وجودی خویش همواره زیان می‌دهند؛ زیرا فرصت عمر با سرگرمی به پاسخ‌گویی به نیازهای جزئی از دست می‌رود و شخص سود اصلی را فراموش می‌کند بنابراین سرگرم شدن به هواهای نفسانی و پاسخ‌گویی به آن چه سودمندی واقعی نیست بلکه خسران و زیان واقعی است، به عنوان باطل قلمداد شده است.

۲- ماندگاری: دومین معیاری که قرآن برای شناخت حق از باطل به ویژه در دنیای تلازم حق و باطل و آمیختگی آنها ارائه می‌دهد، ماندگاری حق است. به این معنا که حق از خصوصیت پایداری و مانایی برخوردار است درحالی که باطل از چنین ویژگی محروم می‌باشد. خداوند در آیات ۱۷ سوره رعد و ۱۸ سوره انبیاء به ماندگاری و پایانی حق به عنوان یک شاخص و معیار اصلی و جامع توجه داده است. در آیه ۱۷ سوره رعد با آوردن تمثیلی زیبا باطل را به کف آبی همانند کرده که از پایداری برخوردار نمی‌باشد درحالی که آب نه تنها پایدار و ماناست بلکه با باقی ماندن در زمین به انسان و دیگر موجودات زمین سود می‌رساند. خداوند می‌فرماید: از آسمان آب فرستاد و هر رودخانه به اندازه خویش جاری شد، و آب روان، کف، برسرآورد و از آنچه بر آتش می‌گدازند تا زیور و متاعی سازند نیز کفی بر سرآید، خدا برای حق و باطل چنین مثل زد؛ اما کف به کناری افتد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است در زمین پایدار بماند. خدا این چنین مثل می‌زند.

از نظر قرآن آمیختگی حق و باطل در دنیا همانند آمیختن گوهرهای گرانبها با سنگ است که به سادگی و آسانی نمی‌توان آنها را جدا کرد، بلکه این آتش فتنه است که سره را از ناسره جدا می‌کند و موجب می‌شود تا زر و سیم گرانبها از درون سنگ‌های عظیم بیرون آید، درحالی که سنگ بزرگ است و بیشتر به چشم می‌آید و تنها ریشه‌ها و رشته‌ها و دانه‌هایی از زر به چشم می‌آید، ولی وقتی این سنگ در آتش فتنه قرار گیرد، زر آن جدا می‌شود و حقیقت آن آشکار می‌گردد. در آتش فتنه، زر سرخ حق، روشن و درخشان بیرون می‌آید و از مانایی و پایداری بیشتری برخوردار می‌باشد. حقیقتی که در

زندگی میان باطل‌ها نهان شده و آمیزه حق و باطل همواره در پیش دیدگان ما قرار دارد، در زمان آتش فتنه آشکار می‌شود و به سبب آن که حق است می‌ماند و باطل در درون آتش فتنه‌ها ذوب می‌شود و از میان می‌رود.

۳- مطابقت با فطرت: از دیگر ویژگی‌های حق آن است که همواره مطابق با فطرت و طبیعت سالم بشر است. از این رو حتی کودکان که بر فطرت و طبیعت سالم الهی هستند، آن را می‌شناسند و می‌پذیرند. تنها انسان‌هایی که فطرت و طبیعت سالم خود را از دست داده‌اند، به سوی حق گرایش ندارند و از آن گریزانند.

خداوند در آیاتی که داستان گاو بنی‌اسرائیل را تعریف می‌کند به علت حق‌گریزی این دسته از یهودیان که از اشراف یهود بودند اشاره می‌کند. در این داستان که در آیات ۴۷ تا ۷۶ سوره بقره بیان شده، به این نکته اشاره شده که علت مخالفت اشراف یهود با اجرای حدود خداوندی که حکم حق بود، قساوت قلب ایشان بوده است. دل‌های اشراف یهودی به سبب پیروی از وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی به گونه‌ای درآمد بود که خداوند آن را چون سنگ بلکه سخت‌تر از آن دانسته است. از این رو سخن حق را نمی‌پذیرفتند و با آن مخالفت می‌ورزیدند. به هر حال، از نظر خداوند قلبی که بر فطرت و سلامت آن باقی باشد، گرایش به حق دارد. لذا با استفاده از این شاخصه می‌توان دریافت که آنچه انسان سالم به آن گرایش دارد، حق می‌باشد. (انبیاء آیه ۵۵)

۴- عقلانیت: از دیگر شاخصه‌هایی که قرآن بیان می‌کند، عقلانیت است. به این معنا که حق، مطابق عقل می‌باشد و عقل بشری به سادگی حق را می‌شناسد و بدان گرایش پیدا می‌کند. البته می‌توان گفت که فطرت و عقلانیت، شاخصه‌های درونی بشر است. به این معنا که فطرت سالم و عقل مستقل، حکم می‌کند که ظلم قبیح است و عدالت حسن می‌باشد. چنین قضاوت و داوری عقل و فطرت سالم، در حقیقت بیانگر حق بودن عدالت و باطل بودن ظلم است. انسان‌ها اگر بر فطرت سالم، تربیت و پرورش یابند و محیط اجتماعی آنان آلوده نباشد، بطور طبیعی به حق گرایش خواهند داشت و عقل ایشان حق را تشخیص و تأیید کرده و فطرت سالم به سوی آن گرایش می‌یابد. البته قرآن گزارش می‌کند که برخی از جوامع به سبب آن که آلوده شده‌اند این فرصت را از مردم می‌گیرند که بر پایه فطرت سالم رشد پیدا کنند و لذا عقل ایشان به عوامل بیرونی بسته می‌شود و توانایی درک درست و تحلیل صحیح نخواهد داشت. از جمله این اقوام می‌توان به قوم نوح اشاره کرد که قرآن می‌فرماید آنان جامعه را چنان ساخته بودند که کودکان، بیرون از فطرت، زاده و رشد می‌یافتند و کفر و فجور به جای توحید و عدالت و اعتدال، فطرت ایشان شده بود. (نوح آیه ۷۲)

۵- اعتدال و تعادل: از دیگر شاخصه‌های حق آن است که همواره بر پایه عدالت، اعتدال و تعادل است. به این معنا که هرگز به سوی افراط و تفریط گرایش نداشته و ظلم دو سویه را بر نمی‌تابد. حق، اصولاً مبتنی بر اعتدال و عدالت است. از این رو هرگونه افراط و تفریطی چون اسراف، فجور، ظلم و تجاوز به معنای باطل می‌باشد و اگر به مواردی که قرآن به عنوان امور باطل از آن تعبیر کرده توجه شود، به آسانی می‌توان دریافت که شاخص اصلی حق همان استواری آن بر عدالت و اعتدال و تعادل می‌باشد.

۶- مطابقت با وحی: همان‌گونه که حق، مطابق با فطرت و عقل سالم است، مطابق و سازگار با وحی نیز می‌باشد. خداوند در آیاتی چون ۱۸۵ سوره بقره و نیز ۳ و ۴ سوره آل عمران و آیه نخست سوره فرقان به این شاخصه حق توجه می‌دهد و می‌فرماید که اصولاً حق نمی‌تواند مخالف با آموزه‌های وحیانی باشد و هر جایی دیده شود که امری مخالف آموزه‌های وحیانی است می‌توان یقین کرد که آن چیز باطل می‌باشد و هیچ بهره‌ای از حق نبرده، هر چند خود را به حق آراسته و در جامه حق، خودنمایی کند.

۷- بصیرت زایی: اصولاً حق به سبب ویژگی که دارد، بصیرت زاست و باطل در مقابل، بصیرت زداست. به این معنا که حق، پرده‌های سنگین و سهمگین را کنار می‌زند و موجب می‌شود تا انسان باطل امور و پیامدهای طبیعی آن را درک کند؛ در حالی که باطل می‌کوشد تا بصیرت را از آدمی بردارد و چشمانش را بر پیامدها و آثاری که بر آن بار می‌شود ببندد؛ زیرا با آشکار شدن پیامدها و آثار، به سادگی دانسته می‌شود که آن امر، چیزی جز باطل نبوده است. این‌گونه است که باطل همواره بر هیاهو، غوغاسالاری و تیره کردن امور مبتنی است و از شفافیت و روشنی واقعی امور هراس دارد، زیرا به سادگی

چهره باطلش آشکار می‌شود و رسوا می‌گردد. اهل باطل همواره بر عمل‌گرایی تأکید می‌کنند و به پیامدها به ویژه در بلندمدت کمتر توجه می‌دهند و یا اصولاً آن را می‌پوشانند تا آشکار نشود. در مقابل، حق، خواهان شفافیت امور، آشکار ساختن پیامدهای کوتاه و بلند می‌باشد و حتی به آخرت امر در قیامت و رستاخیز نیز توجه می‌دهد.

۸- وحدت زایی: حق، گرایش به وحدت دارد، زیرا ریشه در توحید و یکتایی آفریدگار و پروردگار دارد. از این رو همواره حق موجب وحدت و اتحاد مردم می‌شود چنان که قرآن و اهل بیت(ع) و پیامبر(ص) این‌گونه بودند؛ زیرا حق هرگز به تفرقه و اختلاف دعوت نمی‌کند و حتی با آن مبارزه و مخالفت می‌ورزد. آیاتی چند از قرآن به این شاخصه توجه داده که از جمله می‌توان به آیه ۲۱۳ سوره بقره اشاره کرد که در آن جا شاخصه باطل را تفرقه‌گرایی و ایجاد اختلاف در میان مردم می‌داند.

۹- ایمان زایی: حق، اصولاً مخالف کفر و شرک و نفاق است و مهم‌ترین عامل ایمان در بشر می‌باشد. از این رو خداوند در آیه ۳۴ سوره سبأ، کفر را نتیجه طبیعی باطل‌گرایی دانسته و به مردم هشدار داده است که یکی از راه‌های شناخت باطل از حق آن است که آن چیز آیا آدمی را به سوی ایمان سوق می‌دهد یا به سوی کفر و شرک می‌برد.

۱۰- نیک فرجامی: اصولاً پایان حق به فرجام نیک ختم می‌شود. بنابراین هر چیزی که فرجام بدی داشته باشد نمی‌تواند حق باشد. از این رو خداوند در آیات ۲ و ۳ سوره محمد از شاخصه‌های مهم حق، نیک فرجامی آن دانسته است. انسانی که دارای فطرت سالم و عقلانیت کامل و سالم باشد، در می‌یابد امری که به آن گرایش دارد آیا از اموری است که فرجام نیکی دارد یا ندارد؟ اگر امری دارای فرجام بدی باشد نمی‌تواند حق باشد و چیزی جز باطل نیست. به عنوان نمونه اگر حضور مستکبران در جامعه‌ای، مورد علاقه گروه‌ها و افرادی باشد، بی‌گمان نمی‌توان آن را گرایش به حق دانست، زیرا اصولاً حضور مستکبران جز تباهی و فساد و ظلم چیزی به دنبال نخواهد داشت. براین اساس اگر کسی از استکبار فرد و یا گروهی آگاه باشد و خواهان حضور آنان گردد بی‌گمان خواهان حضور باطل است؛ زیرا این حضور، چیزی جز بدبختی و بدفرجامی نصیب جامعه نخواهد کرد.

۱۱- اصلاح‌سازی: از دیگر شاخصه‌های شناخت حق از باطل آن است که به تبعات و پیامدهای چیزی توجه شود. در حقیقت یکی از راه‌های شناخت توجه به پیامدهای آن است. اگر امری، انسان را به سوی هنجارها سوق دهد و یا رفتارهای خوب و نیک را در آدمی پدید آورد، آن امر می‌بایست امر حقیقی باشد، زیرا اصولاً باطل نمی‌تواند پیامدهای خوب و نیکی به همراه داشته باشد و در نهایت آدمی را به سوی رفتارهای زشت سوق می‌دهد.

اصولاً گرایش به حسادت (بقره آیه ۱۰۹)، تعصبات بیجا (سبأ آیه ۳۴) اسراف و تبذیر و مانند آن نمی‌تواند ریشه در امور حقانی داشته باشد، بلکه امور حقانی اموری هستند که آدمی را به سوی کارهای نیک و صالح می‌کشاند و رفتارهای وی را اصلاح می‌کند. براین اساس باید گفت که حق اصولاً اصلاح‌ساز است و رفتارها و کردارهای آدمی را اصلاح کرده و از فساد و افساد باز می‌دارد. (مائده آیه ۲۸)

۱۲- رهایی از سرگردانی: از دیگر شاخصه‌های حق آن است که آدمی را از سرگردانی و تردید رهایی می‌بخشد. نوساناتی که در آدمی وجود دارد به سبب آن است که حق را از باطل نشناخته ولی هرگاه انسان حقی را یافت، از ویژگی‌های حق آن است که دل آدمی را آرام می‌کند و اطمینان خاصی را به آدمی می‌بخشد. از این رو قرآن، ایمان به خداوند و گرایش به توحید و عمل براساس آموزه‌های قرآنی و انجام کارهای عادلانه و صالح و مانند آن را که حق می‌باشند، عامل مهمی در آرامش و اطمینان افراد معرفی می‌کند. به هر حال حق، از چنین ویژگی‌ای برخوردار است باشد که آدمی بر پایه آن از سرگردانی رهایی می‌یابد (ق آیه ۵۰) و تردید و شک‌بردار نمی‌باشد. (بقره آیه ۲ و آیات دیگر)

این‌ها برخی از شاخصه‌ها و معیارهای قرآن برای تشخیص حق از باطل است که می‌توان با بهره‌گیری از آن دریافت که امری که اکنون در زندگی با آن مواجه است حق می‌باشد یا باطل؟ به عنوان نمونه حق هرگز دروغ را بر نمی‌تابد و هر جا دروغ آمد حق از آن جا رخت برمی‌بندد، زیرا دروغ چیزی جز باطل نیست و حق نمی‌تواند در کنار نقیض خود بماند. همه اموری که بر پایه دروغ شکل می‌گیرند، امور باطل هستند و از مانایی و پایایی سود نمی‌برند و برای انسان نیز سودمند

نیستند. هرچند که در کوتاه مدت به ظاهر سودی به شخص می‌رسد که گاه در بلند مدت زیان آن چندین برابر از آن است. اگر انسان حق را ببیند و بشناسد و در مسیر آن گام بر ندارد، باید بداند که اگر حق را انتخاب نکرده به یقین باطل را برگزیده است، زیرا نسبت میان حق و باطل، سلب و ایجاب یعنی نقیضین است. پس هر جا یکی آمد دیگری رفت؛ چنان که حافظ شیرین سخن می‌فرماید: «دیو چو بیرون رود فرشته در آید.»

مقاله ملاک تمییز حق و باطل از دیدگاه قرآن کریم

از نظر قرآن، انسان به طور طبیعی و فطری حق طلب است و گرایش به حق دارد، زیرا کمال‌گرایی و نقص‌گریزی در انسان، فطری و طبیعی است و از آنجایی که کمال تنها در حق یافت می‌شود و باطل چیزی جز نقص نیست، او به حق گرایش داشته و از باطل گریزان است

از نظر قرآن، انسان به طور طبیعی و فطری حق طلب است و گرایش به حق دارد، زیرا کمال‌گرایی و نقص‌گریزی در انسان، فطری و طبیعی است و از آنجایی که کمال تنها در حق یافت می‌شود و باطل چیزی جز نقص نیست، او به حق گرایش داشته و از باطل گریزان است.

بنابر این انسان، با توجه به ماهیت و ساختار فطری‌اش باید جوای حق و پیرو حقیقت باشد، راه درست را برگزیده و همیشه با حقیقت همراه و همدم باشد. و بنا بر مسئولیت و هدفی که از خلقت، برایش تعریف شده باید در درون و برون نفس خویش با تمسک به حق و مصادیق تعریف شده آن با باطل در پیکار و نبرد باشد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چگونه حق را بشناسد و معیار تشخیص حق و باطل چیست؟

و اصولاً آیا می‌توان گفت: که در این دنیا معیار مشخصی برای شناخت حق و باطل از همدیگر وجود دارد؟

در این نوشتار سعی بر آن است که به کمک آیات قرآن پس از روشن شدن معنا و مفهوم لغوی حق و باطل از دیدگاه علمای لغت و نظریات مفسرین در تفسیر این آیات معیارهای لازم و دقیق قرآنی برای شناسایی حق و باطل تبیین و مشخص گردند، و انسان مسلمان دریابد که حق چیست؟ و قرآن کتاب آسمانی اسلام چگونه حق و باطل را معرفی و تبیین می‌کند؟ و چه معیارهای دقیقی را برای تمییز آن دو از همدیگر در اختیار انسان قرار می‌دهد؟

● مقدمه

نخستین پرسشی که از سوی حق جوین مطرح می‌شود، این است که چگونه حق را از باطل بشناسیم؟ زیرا جهان آمیزه‌ای از حق و باطل است و باطل به سبب فریبکاری و نیرنگ بازی همواره خود را حق مطلق و محض نشان می‌دهد و در این دغلكاری، کاسه‌ای از آش داغتر و کاتولیک‌تر از پاپ می‌باشد. از اینرو مردم در شناخت حق و باطل در حیرت می‌مانند.

در حالیکه، حق عبارت است از آنچه ثابت و پایدار است و باطل عبارت است از آنچه متغیر و ناپایدار است. خداوند متعال، قرآن کریم، وحی الهی و تعالیم اسلام و پاره‌ای از موارد دیگر را از مصادیق حق بیان کرده است و مصادیق باطل را که نقطه مقابل حق است، مواردی همچون شرک، کفر، ضلالت، ظلم و گناه، شیطان و سوسه‌های شیطانی، برشمرده است.

قرآن کریم، کلمه حق را در مقابل باطل و ضلال بکار برده است، همچنین حق را به آب و باطل را به کف روی آب تشبیه کرده است. در قرآن کریم، آنجا که صحبت از حق و باطل می‌شود حق را از خداوند ولی باطل را به اذن او می‌داند. وجود باطل از سویی نتیجه قهری نقص و محدودیت موجودات است و از سوی دیگر آمیخته بودن آن با حق، ابزار تحقق یکی از بزرگترین سنن الهی یعنی ابتلا و آزمایش انسان به شمار می‌رود.

پس ضرورت دارد برای شناخت حق و باطل به سراغ مکتبی برویم که خودش براساس حق و حقیقت استوار شده است. و به استناد تمامی شواهد عقلی و نقلی تنها وسیله تضمینی و مطمئن برای شناخت حق و راهیابی به سوی آن همان قرآن (وحی آسمانی) و به تبع آن تعالیم تعالی بخش اسلام است.

زیرا با مطالعه و تدبر در آیات قرآنی درمی‌یابیم که بنیان مکتب اسلام از چنین ویژگی برخوردار است و یکی از رموز جاودانگی و زوال‌ناپذیری آیات قرآنی استواری آنها براساس حق می‌باشد. چنانچه در آیه ۱۸ سوره انبیاء در این ارتباط چنین آمده: بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ.

ترجمه: بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکنند، و بناگاه آن نابود می‌گردد. وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.

«بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم» یعنی: قطعاً آنچه گفتند، دروغ و بی‌اساس است، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی و به تعبیری شأن و وصف و سنت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌گوییم «پس آنرا درهم می‌شکنند» و سرکوب می‌کند.

اصل دماغ: شکستن و شکافتن سر است تا آنجا که شکاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است.

به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاهوها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند پس ناگهان باطل نابود می‌شود». (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴، صص ۱۵-۱۶)

در این آیه خداوند متعال به غلبه‌ی حق بر باطل و زوال‌پذیری باطل اشاره می‌کند.

خداوند متعال در جای جای قرآن مطالبی را در ارتباط با حق و باطل مطرح کرده که فرع بر شناخت «حق و باطل» می‌باشد؛ به تعبیر دیگر، بیانات قرآن تنها در صورتی قابل توضیح است که به این مبنا قایل باشیم که مصادیق مهمی از حق در دنیا قابل تشخیص‌اند؛ و معیارهای شناخت آنها توسط خداوند متعال بوسیله‌ی پیامبرانش بیان گردیده است. آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، ماهیت و ویژگی‌های حق و باطل، معیار حق و باطل، وسایل تشخیص حق از باطل از دیدگاه آموزه‌های تعالیم قرآن است.

● واژه‌شناسی حق و باطل

الف) معنای لغوی حق

ابن منظور معنای لغوی حق را چنین بیان کرده است: حق نقیض باطل است. وَحَقُّ الْأَمْرِ: آن کار محقق و ثابت شد، یا به گفته‌ی ازهری: واجب گردید. (ابن منظور، ۱۳۸۵ ش، ۱۱ / ۳۳۲)

در قرآن هم «حَقٌّ» به معنای «ثابت گردید» آمده است:

۶۱۴۷۲: قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِنَانَا يَعْبُدُونَ (سوره قصص، آیه ۶۳) یعنی: کسانی که فرمان عذاب در باره آنها مسلم و ثابت شده بود، گفتند...

در آیه زیر هم «حَقَّتْ» به معنای «لازم و ثابت گردید» آمده است. وَسَيِقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهَا فُجِّتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ: (سوره زمر، آیه ۷۱)

و اما فرمان عذاب بر کافران لازم و ثابت شده است.

وَاسْتَحَقَّ الشَّيْءَ. یعنی: فلان چیز را مستحق شد، در همین معنا در قرآن چنین آمده است: فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَأَنَّ يَفْقَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ. (سوره مائده، آیه ۱۰۷)

یعنی: «اگر معلوم شد که آن دو نفر (به علت خیانت) گناه را بر خود ثابت کرده اند.»

در «الْمُعْجَمُ الْوَسِيطُ» نیز چنین آمده است: «حَقُّ الْأَمْرِ حَقٌّ حَقًّا». یعنی: فلان مسئله صحت یافت، ثابت شد و راست از آب درآمد. و «تَحَقَّقَ الْأَمْرُ». یعنی: فلان قضیه صحت یافت و عملاً رخ داد. و «حَقَّقَ الْأَمْرَ». یعنی: فلان مسئله را اثبات کرد و

راستی آن را نشان داد. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۱۸۷)

اصل واحد در ماده «حق» ثبوت و پابرجایی همراه با مطابق واقع بودن است، این قید در مفهوم تمامی مصادیق آن در نظر گرفته شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۲، ص ۲۶۲)

سپس این واژه بر هر امر ثابتی که انکار نمی شود اطلاق گردیده. (از باب اطلاق مصدر و اراده اسم فاعل از آن) (ابن عاشور، ۱۹۸۴ م، ج ۶، ص ۱۶۶)

حق به معنای ثبوت و واقعیت داشتن است و در کلام خداوند متعال در مقابل باطل و ضلال استعمال می شود، زیرا باطل آن چیزی است که برای آن ثبوت و واقعیت نباشد و ضلال عبارت است از انحراف و خروج از برنامه حق و راه صحیح. (مصطفوی، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، ص ۳۵۸)

با توجه به مطالب فوق معلوم می گردد که مفهوم لغوی «حق» بر ثبوت لزوم و صحت استوار است. بنابراین، می توان گفت که «حق» یعنی: ثابت، لازم و صحیح.

ب (معنای لغوی باطل:

در لسان العرب آمده است که «بَطَلَ الشَّيْءُ»: بیهوده از بین رفت و تباه شد، باطل نقیض حق و جمع آن «باطل» است. (ابن منظور، ۱۳۸۵ ش، ۱۳ / ۵۹)

در «المعجم الوسیط» همچنین آمده است: بَطَلَ الشَّيْءُ: تباه گردید و حکم آن ساقط شد. «أَبْطَلَ الشَّيْءُ»: نادرستی فلان چیز را نشان داد و آن را باطل کرد. (احمد بن فارس، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱ / ۶۰)

در کتاب «مفردات غریب القرآن» هم در این باره چنین آمده است: باطل، نقیض حق، و عبارت است از مسئله‌های که وقتی به جستجوی آن می‌پردازیم، ثابت نشود، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـ ق، ص ۵۰)

«باطل» که نقطه برابر «حق» است چیزی است که نه ثباتی دارد و نه واقعیتی. (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱، ص ۲۹۰)

اگر به شخص شجاع و قهرمان «باطل» گفته می شود به خاطر آن است که مخالفان خود را باطل می کند یا به تعبیری از بین می برد. (احمد بن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۵۸)

شاید نیز به این اعتبار که عنوان شجاع برای او و نیز قدرت و نیروی او از ثبات و بقا برخوردار نیست. (مصطفوی، ج ۱، ص ۲۹۰) واژه ی «ابطال» به معنای فاسد کردن و از بین بردن چیزی است، خواه آن چیز حق باشد و یا باطل. و هر دو مورد درباره ی ابطال در قرآن کریم آمده است؛

خداوند می فرماید: «...و خسر هنالك المبطلون». (غافر، ۷۸) ... آنجاست که باطل کاران زیان می کنند.

همچنین درباره ی ابطال باطل می فرماید: «لیحق الحق و یبطل الباطل...». (الانفال، ۸)

تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند... (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـ ق، ص ۱۳۰)

نقطه برابر ابطال، احقاق است. (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱، ص ۲۹۰)

میان حق و باطل واسطه ای وجود ندارد؛ هر چه حق نبود، باطل است. (قرآنی، ۱۳۸۳ ش، ج ۵، ص ۲۰۸)

و نهایتاً خداوند در قرآن میفرماید:

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سوره لقمان، ۳۰/)

ترجمه: این [ها همه] دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند باطل است، و خدا همان بلندمرتبه بزرگ است.

پس مقصود از حق در آموزه‌های قرآنی هرگونه باور یا کاری است که از دیدگاه دین ثابت و صحیح و ماندگاری یا انجام آن واجب باشد. و مقصود از باطل هم نقیض حق در معنا یاد شده است، یعنی: باور یا عملی که به لحاظ دینی فاقد سند و ارزش بوده، از ویژگی حقانیت بی بهره است، و ترک و از میان برداشتن آن لازم است. بر این اساس معنای حق دستورات خدا و معنای باطل نواهی او خواهد بود.

● تعریف اصطلاحی حق و باطل:

آنچه که از بررسی کتب فقهی می توان استنباط کرد، این است که فقها برای «حق» تعریف اصطلاحی ارائه نکرده اند، گویا آنان به معنای لغوی این واژه اکتفا کرده اند، و بر اساس همان معنا آن را در مباحث فقهی خود بر گزاره‌های صحیح دینی و

واجبات شرعی اطلاق کرده‌اند. به همین ترتیب، «باطل» را بر اموری که به لحاظ شرعی نادرست‌اند و منشأ و مبنای امور صحیح شرعی نیستند، اطلاق کرده‌اند.

استاد قرضاوی اندیشمند معاصر حق و باطل را چنین تعریف می‌کند:

«حق همانطور که فطرت پاک انسان می‌گوید عبارت است از آنچه ثابت و پایدار است، و باطل عبارت است از آنچه که متغیّر و ناستوار است. بنا بر این، هر آنچه همراه با ثبات و پایداری است، حق است، و هر آنچه خصوصیتش پراکنده شدن و نابود شدن است، باطل است. (قرضاوی، ۱۳۶۰ ش، صص ۱۴، ۱۵)

● فلسفه امتزاج حق و باطل در دنیا

ظرف دنیا، ظرفی است که حق و باطل در آن مختلط و در هم آمیخته است و امکان ظهور حق محض با همه آثار و خواصش جدای از باطل وجود ندارد، از این رو هیچ حقی جلوه نمی‌کند مگر آنکه با باطلی درآمیخته شود و لبس و شکی در آن راه یابد. آیه شریفه: *وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ* (الانعام، ۹) ترجمه: و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را [به صورت] مردی در می‌آوردیم، و امر را هم چنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم.

نیز شاهد بر آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۹۹)

حیات اخروی را حق و زندگی دنیا با همه زرق و برقش که انسان‌ها آنها را مال خود می‌پندارند و به طلب آن می‌دوند - که یا مال است و یا جاه و یا امثال آن - باطل دانسته است. خداوند ذات متعالی خود را حق و سایر اسبابی که انسان‌ها فریب آن را می‌خورند و به جای تمایل به خدا به آنها میل پیدا می‌کنند، باطل خوانده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۶۲) به طور کلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می‌شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از ادای طاعات ترک محرّمات. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴)

به گفته‌ی فخرالدین رازی لفظ «حق»، اگر بر ذات چیزی اطلاق شود منظور آن است که آن ذات به خودی خود موجودی حقیقی است. مصداق حقیقی آن ذات باری تعالی است؛ چرا که، زوال و عدم در وی راه ندارد. به گفته لبید «الا کل شیء ما خلا الله باطل». اگر «حق» بر اعتقادی اطلاق شود مراد آن است که آن اعتقاد درست و مطابق با واقع است و اگر لفظ «حق» بر قول و خبر اطلاق شود به این معناست که آن خبر صدق و مطابق با واقع است. (رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، صص ۱۱۹-۱۲۰)

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (سوره الاسراء)

ترجمه: و بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.

«و بگو: حق آمد» یعنی: آنچه که خداوند به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: شرک از میان برافتاد و مضمحل شد «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» زیرا باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاههای غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاهها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد. بخاری و مسلم از ابن مسعود روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا (ص) در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که بر گرداگرد خانه کعبه ۳۶۰ بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند برآن بتان می‌کوبیدند و

این آیه را می‌خواندند: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا. (مخلص، عبدالرؤف، ۱۳۸۵ ش، ج ۳ ص ۴۳۸)

سید قطب در تفسیر این آیه حق مطلب را چه زیبا ادا می‌کند، آنگاه که می‌فرماید: با این سلطه و قدرتی که از خدا دریافت می‌شود، آن حق را با قوت و صدق و ثباتی که دارد، و از میان رفتن و دورگردیدن و بر باد فنا رفتن باطل را اعلان کن. چه سرشت صدق و صداقت این است که زنده و ثابت جای بماند، و سرشت باطل این است که پنهان گردد و از میان رود.

«إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.» قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است.

این یک حقیقت خدائی است و آن را با تأکید بیان و مقرر می‌دارد. باطل زوال می‌پذیرد و نابود می‌گردد، هرچند که در نگاه اول به نظر رسد که دولت و قدرت و برو و بیائی دارد. باطل می‌آماسد و بالا می‌پرد و می‌جهد و باد به غبغب می‌اندازد، و چون پوچ است بر حقیقتی تکیه و اعتماد ندارد. بدین خاطر تلاش می‌کند در جلو دیدگان مردمان خود را بیاراید و دیگران را گول بزند و آنگونه که هست ننماید. بلکه بزرگ و سترگ و پایدار جلوه‌گر شود. ولی خشک و پرپر است و هرچه زودتر آتش می‌گیرد، بسان گیاه خشک و پرپری که فوراً آتش می‌گیرد و شعله‌ها به فضا خیز می‌دارند و تنوره می‌کشند و پس از اندکی فروکش می‌کنند و به تندی آتش خاموش می‌گردد و به خاکستر تبدیل می‌شود. در صورتیکه اخگرهای تافته گرم می‌مانند و گرم می‌کنند و سود می‌رسانند و جای می‌مانند.

باطل خس و خاشاک روی آب است. اندکی بر سطح آب می‌ماند، ولی هرچه زودتر بیهوده می‌رود و آنچه می‌ماند آب است. «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است.

باطل پوچ است و ماندگار و پایدار نمی‌ماند، چون عناصر بقا در آن نیست. حیات موقت خود را از عوامل خارجی می‌گیرد و تکیه‌گاههای غیرطبیعی دارد. هر وقت این عوامل خارجی خلل پذیرفتند، و این تکیه‌گاههای غیرطبیعی پوسیده و سست گردیدند، باطل فرومی‌افتد و پرت می‌گردد. اما حق از ذات خود عناصر وجود خویش را تکیه و تأمین می‌کند. گاهی هواها و هوسها و ظروف و شرائط و سلطه‌ها و قدرتها بر ضد او می‌ایستند و به پیکارش برمی‌خیزند... ولیکن ایستادگی و پایداری و اطمینان به خویشتن حق، نتیجه و فرجام رزم و نبرد را بهره او می‌سازد و بقا و ماندگاری را بپای او تضمین می‌کند. چراکه حق از سوی خدائی است که «حق» را جزو اسبهای خود کرده است و او زنده باقی پایداری است که زوال نمی‌پذیرد. «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» قطعاً باطل از میان رفتنی و نابودشدنی است.

در فراسوی باطل شیطان است. در پشت سر باطل سلطه و قدرت زورمداران و قلدران است. ولیکن وعده خدا راستترین وعده‌ها است، و سلطه و قدرت خدا نیرومندترین و تواناترین سلطه‌ها و قدرتها است. هیچ مؤمنی نیست که مزه ایمان را چشیده باشد، مگر اینکه همراه با آن مزه شیرینی وعده خدا را چشیده است، و صدق عهد و پیمان خدا را دیده است. آخر چه کسی از خدا بهتر به عهد خود وفا می‌کند؟ و آخر چه کسی است که از خدا راستگوتر در سخن خود باشد؟ (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، ص ۲۲۴۷)

طبرسی ذیل این آیه چنین می‌گوید: و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است؛ مصادیق حق را دین اسلام، توحید و عبادت الهی و نیز قرآن کریم و مصادیق باطل را شرک، پرستش بت‌ها و شیطان ذکر کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۶۷۱)

به طور کلی حق که خلاف باطل است، شامل همه خیرات و آنچه انجام دادنش لازم است می‌شود؛ به بیانی دیگر حق عبارت است از اداء طاعات ترک محرّمات. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۹۴)

زمخشری همه خیرات را از توحید خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصادیق حق می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴)

مقاله روش قرآن در شناساندن حق و باطل

یکی از راه‌های شناخت هر چیزی آگاهی و اطلاع بر ویژگی‌های چیز است. از این رو قاعده مهم منطقی و فلسفی شکل گرفته، که مکرراً از بزرگان شنیده شده که: «تعرف الأشياء بأضدادها» چیزها به ضد آن شناخته می‌شود.» البته نباید فراموش کرد که غرض از ضد در اینجا هر نوع تقابل منطقی در میان دو چیز است خواه این تقابل منطقی به شکل ضدان منطقی باشد و یا به شکل نقیضان منطقی تحقق یابد. حق و باطل چون، دارای تقابل نقیضان هستند می‌توان از هر یک به شناخت دیگری دست یافت. از این رو قرآن افزون بر تبیین خصوصیات حق برای تشخیص آن از باطل، به ویژگی‌های باطل نیز اشاره می‌کند تا از این طریق حق به خوبی شناخته شود.

در صورت فهم عمیق و تدبر دقیق به آموزه‌های قرآن به روشنی دیده می‌شود که بخش عمده‌ای از راه‌های شناخت حق از باطل به معرفی باطل و آثار آن تعلق گرفته است. بلکه حتی در مواردی که قرآن به تبیین ویژگی‌های حق و آثار آن می‌پردازد، در همان جا ویژگی‌ها و آثار نقیض آن یعنی باطل را بیان می‌کند. به عنوان نمونه هنگامی که به خصوصیت پایداری در مسیر حق می‌پردازد، در همان جا به ناپایداری باطل نیز اشاره می‌کند و یا هنگامی که از آثار مثبت و فواید حق سخن به میان می‌آورد، از زیان و خسارتی که باطل با خود به همراه دارد نیز سخن می‌گوید. پس به این ترتیب با بهره‌گیری از روش شناخت متقابلان از طریق بیان خصوصیات و ویژگی‌های یکدیگر به انسان کمک می‌کند تا به آسانی حق را بشناسد و به سبب آثار و پیامدهای مثبت و خوب آن، رهرو آن باشد و در مقابل، با شناخت آثار و پیامدهای زیانبار و منفی باطل، از باطل گریزان شده و به آن گرایش و علاقه پیدا نکند.

مثال دیگری که به گفته مفسران بیانگر حق و باطل است، مثال تشبیه حق به درختی است، که ریشه‌دار و بارور و مثال باطل به بوته‌ای خبیث، بی‌ریشه، بی‌دوام و بی‌خاصیت است:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (ابراهیم/۲۴-۲۶)

ترجمه: آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ (۲۴)

میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. و خدا مثلها را برای مردم می‌زند، شاید که آنان پند گیرند. (۲۵)

و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد. (۲۶)

شهید سید قطب در ذیل تفسیر این آیه چه زیبا بیان کرده است آنگاه که می‌گوید:

سخن خوب و پاک - سخن حق و درست - بسان درخت خوب و پاک است. تنه آن استوار و بلند است و به ثمر نشسته است... استوار و برجا است و طوفانها و گردبادها آن را از ریشه نمی‌کنند، و بادهای باطل آن را بازیچه دست خود قرار نمی‌دهند، و کلنگ‌های طغیان و سرکشی بر آن توانائی و زور ندارد، هرچند برخی‌ها در بعضی از اوقات گمان برند که این درخت در معرض خطر ریشه‌کننده و نابودکننده‌ای قرار گرفته است. ولی این درخت بلندبالا و برافراشته می‌ماند، و از بالا بالاها شر و ظلم و طغیان می‌نگرد، هرچند در برخی از اوقات به نظر بعضی‌ها چنین آید که شر به مزاحمت آن در فضا می‌رود و ساقه تنومند آن را سرنگون می‌سازد. اما چنین نیست. این درخت به بار نشسته است و ثمره آن همیشگی است و گسیخته نمی‌گردد. زیرا دانه‌ها و هسته‌های آن در درونهای مردمان زیادی لحظه به لحظه می‌روید و جوانه می‌زند... ولی سخن بد و ناپاک - سخن پوچ و باطل - بسان درخت بد و ناپاک است. چه بسا به جنب و جوش و رشد و نمو پردازد و بالاتر و بالاتر رود و سر درهم تند و پر شاخ و برگ شود، و به گمان بعضی‌ها چنین رسد که این درخت بد و ناپاک ستبرتر و نیرومندتر از درخت بد و ناپاک باشد. ولیکن این درخت بد و ناپاک پفیده و سرسبز می‌ماند، و ریشه‌های آن در خاک است و نزدیک به سطح زمین، بدانگونه که انگار برکنده شده است و بر روی زمین افکنده شده است... مدت زمان چندانی نمی‌گذرد از سطح زمین برکنده می‌شود، و بر جای خود ماندگار و برقرار نمی‌ماند و بازیچه دست گردبادها و طوفانها می‌گردد.

هم این و هم آن، تنها ضرب‌المثلی نیست که زده شود. و تنها مثالی برای دلداری و دل دادن به خوبان و پاکان نیست. بلکه در زندگی واقعیت دارد، هرچند که تحقق پیدا کردن آن در برخی از اوقات به کندی صورت گیرد. خیر و خوبی اصیل نمی‌میرد و پژمرده نمی‌شود، هر اندازه هم شر و بدی برای آن مزاحمت تولید کند و سر راه را بر او بگیرد... شر و بدی هم زنده نمی‌ماند مگر بدان اندازه که اندک خیر و خوبی آمیزه آن نابود شود و از میان رود - کمتر شر و بدی سره و خالص یافته می‌شود همین که خیر و خوبی آمیخته به شر و بدی از میان رود، اثری از شر و بدی برجای نمی‌ماند. چه درخت شر

و بدی نبود می‌شود و خشک و پرپر می‌گردد، هر اندازه هم سستبر و بلندبالا باشد. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، صص ۲۰۹۸، ۲۰۹۹)

کلمه طیبه به کلمه‌ی توحید، دعوت اسلام و قرآن کریم (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۹۸) یا هر کلامی که دال بر حق باشد تفسیر شده است. (کاشانی، ۱۳۳۶ش، ج ۵، ص ۱۳۳) و همچنین کلمه خبیثه به کفر، شرک و هر گفتاری که خداوند متعال از آن نهی کرده، تفسیر شده است. (میبدی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۲۵۳)

● ویژگی‌ها و آثار حق و باطل در قرآن

از آنجا که اسلوب قرآن کریم، به عنوان یک کتاب تعلیم و تربیت، براساس مسائل عینی است، برای نزدیک ساختن مفاهیم پیچیده به ذهن، به مثال‌های حسی، جالب و زیبا و پرکاربرد در زندگی روزمره مردم روی آورده است. آیه ۱۷ سوره رعد، برای تجسم حق و باطل مثال بسیار رسایی بیان می‌کند. این آیه که به تعبیر علامه طباطبایی از غرر آیات قرآن کریم است، درباره طبیعت حق و باطل بحث کرده، کیفیت ظهور و آثار هر یک از این دو را خاطرنشان می‌سازد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۵)

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (رعد / ۱۷)

ترجمه: و سیل، کفی بلند روی خود برداشت، و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی، در آتش می‌گدازند هم نظیر آن کفی برمی‌آید. خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند. اما کف، بیرون افتاده از میان می‌رود، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین [باقی] می‌ماند. خداوند مثلها را چنین می‌زند.

«خداوند برای حق و باطل اینچنین مثل می‌زند؛ اما آن کف، بیرون افتاده از میان می‌رود» یعنی: سیل، کفرا بر روی زمین می‌افکند و در نتیجه آن کف خشک شده از میان می‌رود و در زمین قرار نمی‌گیرد. همینگونه صنعتگر، کف گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افکنده نه از آن زیوری می‌سازد و نه کالا و ابزاری. پس همچنین است باطل که نابود می‌شود «اما آنچه به مردم سود می‌رساند» از آب صاف و گداخته‌های خالص معدنی «پس بر روی زمین باقی می‌ماند» یعنی: در زمین قرار می‌گیرد، بدینسان که آب به عروق زمین و بافتهای آن سرازیر شده و در نتیجه، مایه انتفاع و بهره‌گیری مردم می‌شود و مواد مذاب اجسام معدنی نیز در کارگاههای زرگری و ریخته‌گری به صورت زیورات و ابزار آلات کارآمد و مفید در می‌آیند و این است مثل حق.. (مخلص، عبدالرؤف، ۱۳۸۵ ش، ج ۳ صص ۱۸۴- ۱۸۶)

دراین مثل، به تعبیر بزرگان چند نکته قابل تأمل وجود دارد:

الف) خود اتکایی حق و طفیلی بودن باطل

باطل به تبع و طفیل حق ظهور می‌کند و با نیروی حق حرکت می‌کند. به عبارتی دیگر نیروی باطل متعلق خودش نیست، بلکه آن نیرو اصالتاً برای حق است. کفی که روی آب هست، با نیروی آب حرکت می‌کند. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۲) باطل همیشه از نیروی حق استفاده می‌کند. اگر در عالم راستی وجود نداشته باشد دروغ نمی‌تواند وجود داشته باشد. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۴)

به بیانی دیگر، حق همیشه متکی به خود است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او درآورد و از حیثیت او استفاده کند. همانگونه که هر دروغ از راست فروغ می‌گیرد، که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی‌کرد و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس تقلبی را نمی‌خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبرو و حیثیت موقت او به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویش است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷).

ب) نمود ظاهری داشتن باطل و اصیل بودن حق

«فاحتمل السبیل زبداً رأبياً» یعنی کف، روی آب را می‌گیرد و می‌پوشاند، به گونه‌ای که اگر جاهل نگاه کند و از ماهیت آن خبر نداشته باشد، کف خروشان را می‌بیند که در حرکت است و توجهی به آب باران که زیر این کف‌هاست نمی‌کند، درحالی که این آب است که چنین خروشان حرکت می‌کند، نه کف. ولی چون کف‌ها روی آب را گرفته‌اند چشم ظاهر بین که به اعماق واقعیات نفوذ نداشته باشد فقط کف را می‌بیند. باطل هم بر نیروی حق سوار می‌شود و روی آن را می‌پوشاند، به طوری که اگر کسی ظاهر جامعه را ببیند و به اعماق آن نظر نیاندازد، غیرحق را به جای حق می‌بیند. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۵۰)

به بیانی دیگر، باطل همواره مستکبر، بالانشین، پرسروصدا، ولی درون تهی و بی‌محتواست، اما حق متواضع، کم سروصدا، اهل عمل و پرمحتوا و سنگین وزن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۱۶۷)

ج) زوال باطل و بقای حق

حق اصیل و باطل غیراصیل است. همیشه بین امر اصیل و غیراصیل اختلاف و جنگ بوده است، ولی اینطور نیست که حق همیشه مغلوب باشد و باطل همیشه غالب. آن چیزی که استمرار داشته و زندگی و تمدن را ادامه داده حق بوده است و باطل نمایشی بوده که جرقه‌ای زده، بعد خاموش شده و از بین رفته است. (مطهری، ۱۳۶۹ش، صص ۳۵-۳۶)

جنگ میان حق و باطل همیشه وجود داشته است. باطل به طور موقت روی حق را می‌پوشاند ولی آن نیرو را ندارد که بتواند به صورت دائم باقی بماند و عاقبت کنار می‌رود. هر وقت جامعه‌ای در مجموع به باطل گرایید، محکوم به فنا شده است. (مطهری، ۱۳۶۹ش، ص ۳۷)

باطل همانند کف سیلاب است. لحظاتی چند خودنمایی می‌کند و بالا و پایین می‌رود و سپس متلاشی و نابود می‌شود و چیزی جز آب پاک و سرچشمه اصیل آن باقی نمی‌ماند. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، ص ۸۶)

سید قطب مثال حق و باطل در این زندگی را چنین بیان می‌کند که: باطل رو می‌آید و بالا می‌رود و باد می‌کند و پفیده می‌شود و برآمده می‌گردد، ولیکن بعد از آن کفی یا خس و خاشاکی بیش نخواهد بود و هرچه زودتر دور افکنده و پرت می‌شود، نه از حقیقی برخوردار است و نه پیوستگی و پیوندی میان اجزاء آن است. حق آرام و پایدار می‌ماند. چه بسا برخی‌ها گمان برند دیگر حق خون از بدنش رفته است و فسرده است یا فروکش کرده است و به دل زمین خزیده است یا هدر رفته است و ضایع گردیده است و یا مرده است. ولیکن حق در زمین باقی و پایدار است، بسان آبی که زندگی می‌بخشد و زنده می‌گرداند، و همانند فلز خالصی است که به مردمان سود می‌رساند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۴، ص ۲۰۵۴)

نابودی باطل و بقای حق، یک سنت و قانون الهی است، نه پنداری و تصادفی، هرچند پیروان حق کم و طرفداران باطل زیاد باشند. چرا که حق همچون آب، ثابت و ماندگار و باطل مانند کف، ناپایدار و فانی است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۷، ص ۱۰۸)

بنابراین باطل از آن جهت همچون کف است که: ۱) رفتنی است ۲) در سایه حق جلوه می‌کند ۳) روی حق را می‌پوشاند ۴) جلوه دارد ولی ارزش ندارد. نه تشنه‌ای را سیراب می‌کند نه گیاهی از آن می‌روید.

۵) با آرام شدن شرایط محو می‌شود. ۶) بالانشین پرسروصدا، اما توخالی و بی‌محتوی است. (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۶، ص ۲۰۷)

ناگفته نماند که اصول پیش‌گفته همانطور که در امور محسوس و حقایق خارجی جریان دارد، در معارف و اعتقادات نیز جاری است، و مثل اعتقاد حق در دل مؤمن مثل آب نازل شده از آسمان و جاری در مسیل‌ها است که هر یک با اختلاف که در وسعت و ظرفیت دارند به قدر ظرفیت خود از آن استفاده نموه، مردم از آن منتفع گشته، دل‌هایشان زنده می‌شود و خیر و برکت در ایشان باقی می‌ماند، به خلاف اعتقاد باطل که در دل کافر مثلش مثل کفی است که بر روی سیل می‌افتد و چیزی نمی‌گذرد که از بین می‌رود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۹)

قرآن در بیان ویژگی‌ها و آثار حق و باطل، از شیوه‌های گوناگون استفاده کرده است تا هر کسی در هر مقام و منزلت علمی و رشدی، بتواند به سادگی از آن‌ها بهره گرفته و مسیر حرکت زندگی خویش را انتخاب کند. از این رو از روش‌های سخت و مشکل برهانی تا روش‌های ساده و آسان تمثیلی و داستانی استفاده کرده است.

هر چند انسان‌هایی که فطرت و طبیعت سالم و خدادادی خویش را از دست داده‌اند، به سبب این که دچار بیمارذلی و سنگ دلی شده‌اند و ماهیت خود را دست خوش تغییر جدی ساخته‌اند، ناتوان از درک حق و باطل بوده و کمال و نقص را نمی‌شناسند و حتی به سوی باطل گرایش می‌یابند و آن را با تمام وجود می‌جویند.

حق، اصولاً چیزی جز راستی و صداقت نیست، همان طور که باطل نیز چیزی جز دروغ و کذب نمی‌باشد. این گونه است که اهل باطل همواره بر دروغ‌گویی پافشاری دارند و در رفتار و کردارشان، صداقت و وفاداری و راستگویی دیده نمی‌شود. این در حالی است که دیگران را به دروغ متهم می‌سازند و خود را اهل صداقت و راستی و راستگویی می‌دانند. «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْنَعِي الْجَاهِلِينَ» (سوره قصص: ۵۵) ترجمه: و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند و می‌گویند: «کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست. سلام بر شما، جوایب [مصاحبت] نادانان نیستیم.

خداوند در این آیه، اهل باطل را افرادی جاهل و بیهوده‌گو می‌شمارد و بر این نکته تأکید می‌ورزد که ایشان لغو و بیهوده‌گویی را در حالی به اهل حق و مؤمنان نسبت می‌دهند که خود در آن غرقه هستند. از نظر مؤمنان نیز بیهوده‌گویی و شنیدن آن، امری است که تنها انسان‌های جاهل و بی‌خرد از آن پیروی می‌کنند. در این آیه، جاهل در حقیقت در برابر عقل و خرد قرار گرفته است نه در برابر نادانی و فقدان علم؛ بنابراین رفتاری که بی‌خردان انجام می‌دهند، رفتاری همراه با بیهودگی و لغو در شنیدن و گفتن است که عمل اهل باطل می‌باشد.

از نگاه قرآن، پذیرش توحید، عین حق‌جویی و حق‌خواهی است و در مقابل، کفر و شرک چیزی جز باطل‌گرایی نمی‌باشد. از این رو خداوند اهل شرک را اهل باطل معرفی می‌کند.

«أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (سوره اعراف: ۱۷۳)

ترجمه: یا بگوئید پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندان پس از ایشان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل‌اندیشان انجام داده‌اند هلاک می‌کنی؟

و در آیات ۷ و ۸ سوره انفال خیر از میان رفتن باطل در نهایت می‌دهد که همان بطلان شرک و کفر می‌باشد.

«وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ» (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» (۸)

ترجمه: و [به یاد آورید] هنگامی را که خدا یکی از دو دسته [کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابو سفیان] را به شما وعده داد که از آن شما باشد، و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح برای شما باشد، و [الی] خدا می‌خواست حق [اسلام] را با کلمات خود ثابت، و کافران را ریشه‌کن کند. (۷) تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند، هر چند بزهکاران خوش نداشته باشند

ولی خدا می‌خواست حق را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه‌کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حق را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند.

معیارها و ارزشها و رهنمودهای قرآنی در مورد حق و باطل کلی و دائمی هستند و تا آسمانها و زمین پابرجا و پایدارند، و تا گروهی از مسلمانان در این زمین هستند و رود روی جاهلیت می‌جنگند تا دین خدا را به زندگی این امت بازگردانند، راهنما و راه‌گشایند.

اصولاً هر امر ناهنجار و زشت و پلید عقلی و عقلایی و شرعی، از امور باطلی است که لازم است آن را ترک کرد و در مقابل هر امر هنجاری عقلانی و عقلایی و شرعی از امور حق است که نتیجه آن در دنیا و آخرت، آرامش و آسایش است. اگر آدمی امری را تجربه کرد که وی را دچار تردید و سرگردانی کند و از محبت و مهر مردم باز دارد و آخرت را از یاد ببرد باید در حق بودن آن شک کرد و ترک آن را بهتر از انجام آن دانست.

آنچه بدیهی و مؤکداً بیان شده، این است که انسان در آغاز بر فطرت پاک و سالم آفریده شده و در مقام اعتدال و استواست و از این رو به طور طبیعی گرایش به زیبایی‌ها و حقایق به عنوان یک امر کمالی دارد؛ ولی اندک اندک به سبب وسوسه‌های بیرونی شیطان و ابلیس و هواها و خواسته‌های درونی نفس انسانی، از فطرت خویش دور می‌شود و به دام ولایت شیطان می‌افتد به گونه‌ای که فرهنگ و ارزش‌های شیطانی برای او اصالت می‌یابد و باطل به جای حق و نقص به جای کمال می‌نشیند؛ زیرا فطرت و طبیعت چنین افرادی در یک فرآیند زمانی تغییر یافته و هویت و ماهیت جدیدی پیدا کرده است. در این میان آمیختگی حق و باطل و شبهاتی که از راه این آمیختگی پدید می‌آید، امر را بر توده‌های مردم دشوار می‌کند و جالب این که انسان بیمار دل (فی قلوبهم مرض به تعبیر قرآن) و سنگ دل (کالحجارة او اشد قسوة در تعبیر قرآنی) حتی اگر از شبهه بودن آن آگاه باشد به سوی باطل گرایش یافته است. کسانی که گرفتار شبهات می‌شوند و در نهایت در ولایت شیطان می‌روند و تغییر ماهیت می‌دهند و باطل برای ایشان جای حق می‌نشیند و اینگونه فطرت سالم خود را از دست می‌دهند، دیگر عطر کلام وحی و حقایق آسمانی و هنجارهای زیبای اجتماعی و اخلاقی و دیگر امور کمالی و ضد نقص، حال ایشان را به هم می‌زند.

از این رو خداوند در توصیف این افراد می‌فرماید که هر آیه‌ای که برای مؤمنان عامل رشد و بالندگی و هدایت است برای این مردمان عامل گمراهی و ضلالت می‌شود و بیش از پیش در آن غوطه‌ور می‌شوند؛ چون کمال و حق به مزاج و ذائقه ایشان خوش نمی‌آید و سخنان یاوه و بیهوده و رفتارهای زشت و زننده، آنان را خوشحال می‌کند.

اصولاً انسانهایی که بیمار دل و سنگ دل شده‌اند و ماهیت انسانی و فطرت پاک و طبیعی خود را از دست داده‌اند، دوست می‌دارند که شبهه‌آفرینی کنند، زیرا با آمیختگی حق و باطل می‌توانند دیگران را نیز به سوی باطل خویش بکشانند و آنان را با خود همراه سازند. چنین بیمار دلانی در اهل کتاب، با آمیختن حق و باطل و ارایه آن به جای حق می‌کوشیدند به باطل خویش بها و ارزش دهند و به مقاصد باطل خود دست یابند.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره آیه ۴۲)

ترجمه: و حق را به باطل درنیامیزید، و حقیقت را - با آنکه خود می‌دانید - کتمان نکنید.

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنانرا گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آل عمران آیه ۷۱)

ترجمه: ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید، با اینکه خود می‌دانید؟

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آنرا در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنانرا گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می‌کنید، با آنکه خود می‌دانید» که رسول خدا (ص) بر حق است؟

از ویژگی‌های دیگر حق، که قرآن بیان کرده است، سودمندی و اصلاحگری آن است؛ زیرا حق، امری صالح است و افزون بر صالح بودن و دوری از فساد و تباهی موجب اصلاحات نیز می‌شود. این در حالی است که باطل بر فساد و تباهی استوار است و هر چیزی را نیز به فساد و تباهی می‌کشاند.

از ویژگی‌های دیگر حق در قرآن، بصیرت‌زایی است در حالی که باطل، آدمی را دچار جهل و نادانی می‌کند و پرده بر دیدگان انسان می‌افکند تا حقایق را نبیند. از این رو خداوند در آیات ۵۸ و ۵۹ سوره روم بیان می‌کند که دل‌های کافران به سبب بد رفتاری و بد ذاتی ایشان، مهر شده و دیگر نمی‌توانند حق را از باطل تشخیص دهند بلکه حتی اگر تشخیص دادند به سوی باطل گرایش می‌یابند. در حقیقت از آثار طبیعی باطل‌گرایی انسان، مهر شدن دل‌ها و عدم توانایی از درک

حقایق و تشخیص آن می‌باشد که نتیجه آن فرو رفتن بیش از پیش در تباهی و هلاکت جاودانه است. وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (روم آیه ۵۸)

ترجمه: و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی آوردیم، و چون برای ایشان آیه‌ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده‌اند حتماً خواهند گفت: «شما جز بر باطل نیستید..»

«و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی زده‌ایم» از امثالی که آنان را به سوی توحید و یگانگی ما و راستگویی پیامبران راهنمایی می‌کند و هرگونه حجتی را که بر بطلان و ناروا بودن شرک دلالت می‌کند، برایشان آورده‌ایم چنانکه این حجتها را در این سوره کریمه به گونه‌های مختلف و با ادله و امثال گوناگون و به اشکال متعدد ارائه کرده‌ایم «و اگر برای آنان آیتی بیاوری» از آیات قرآن که به این حقیقتها ناطق است «قطعاً کافران می‌گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید» یعنی: ای محمد! تو و یارانت جز باطل‌اندیشان بیهوده‌گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند، پیروی می‌کنید.

همین باطل‌گرایی و کفر مردم است که قدرت تشخیص را از آنان می‌گیرد و حقایق را اموری موهوم می‌انگارند در حالی که باطل خود را امری حق جلوه می‌دهند و به عنوان حق به سوی آن می‌روند. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴ ص ۵۶۸)

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (روم آیه ۵۹)

ترجمه: این گونه، خدا بر دل‌های کسانی که نمی‌دانند مهر می‌نهد.

«این‌گونه، خداوند بر دل‌های کسانی که نمی‌دانند» به علم سودمندی که به وسیله آن به سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند؛ «مهر می‌نهد» همانانکه خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب می‌کنند. یعنی: این ادعایشان که سخن تو آنچه از آیات را که برایشان آورده‌ای، باطل می‌پندارند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهر زدن خداوند بر دل‌هایشان به چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و در برابر آن گردن نمی‌نهند.

خداوند در آیه ۱۱ سوره بقره تبیین می‌کند که تغییر ماهیت در یک فرآیند غلط و باطل در سایه کفر و نفاق، موجب می‌شود که شخص بی آن که احساس کند که به سوی باطل می‌رود، کارهای فاسد و تباہ کننده خود را از امور اصلاحی دانسته و خود را نیز مصلح می‌شمارد. به سخن دیگر، تغییر ذائقه و ادراک در این افراد موجب می‌شود تا باطل را جای حق ببینند و افساد را اصلاح بدانند و حتی براین اساس مردم حق جو و حقیقت‌طلب را نادان و گمراه بشمارند و آنان را به تمسخر بگیرند. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۴ ص ۵۶۹)

و در آیات اولیه سوره بقره، اهل باطل خود را به ناحق به عنوان مصلح معرفی می‌کند که این آیات چهره منافقانه و دروغین آنان را چنین افشا می‌کند: (سوره بقره)

ترجمه: و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می‌گویند: «ما خود اصلاح‌گریم».

یعنی: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم. سید قطب در توضیح این آیه چنین می‌گوید: کسانی که به بدترین وجه فساد می‌کنند و زشتترین اعمال را انجام می‌دهند، و در عین حال می‌گویند: ما اصلاح‌گرانیم، بدون گمان در هر عصر و زمانی فراوانند. این چنین می‌گویند، زیرا مقیاس ارزشهایی که دارند خراب شده است و ترازوی سنجش کردار و گفتارشان اختلال پذیرفته است. معلوم است هنگامی که ترازوی سنجش اخلاص و پاکی، در نفس آدمی تباهی گیرند، همه‌ی مقیاسها و ارزشها در هم فرو می‌ریزد و تباهی می‌گیرد. اصلاً کسانی که دل به خدا نمی‌دهند و از درون با خدا یک رنگ و مخلص نمی‌باشند، مشکل است که به فساد و زشتی اعمال خویش پی ببرند. زیرا ترازوی سنجش خیر و شر و صلاح و فساد در پیش آنان، به همراه هوس و هوس و برابر میل و آرزوی ایشان در نوسان است و به این سو و آن سو در جولان است و شاهین آن با دست خواسته‌ها و تمایلات ایشان، بالا و پائین می‌افتد. دیگر از قاعده و قانون خدا فرمان نمی‌برند بلکه بنده و فرمانبردار شهوات و خواسته‌های دلند.

از اینجا است که چنین حکم قاطعانه و بیان صادقانه‌ای، به دنبال آن صادر می‌گردد:
 أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ

هان ایشان مفسدانند و بس، ولیکن نمی‌فهمند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۱، ص ۴۴)
 بدینسان است که چون خداوند آنان را از فساد نهی می‌کند، مدعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژه آنان است. خاطر نشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرفی می‌کنند.
 اما خداوند این ادعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که درحقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود: أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (سوره بقره/۱۲)

ترجمه: بهوش باشید که آنان فسادگراند، لیکن نمی‌فهمند.
 وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (سوره بقره/۱۳)
 ترجمه: «و چون به آنان گفته شود: همانگونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند کم‌خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟» اینگونه است که از روی استهزا و تحقیر، به مؤمنان نسبت بی‌خردی را می‌دهند و همین وقاحتشان سبب شد تا خداوند سفاقت و بی‌خردی را منحصرأ به خودشان مربوط دانسته و بگوید: «آگاه باشید که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند.»

علت اینکه خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیابوردنشان: «لایعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آنرا درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آنرا فقط کسی درک می‌کند که حقیقتش را بداند، لذا به دلیل آنکه آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند، از اینرو نسبت دادن بی‌علمی به آنان در اینجا نیز کاملاً با حالشان سازگار و هماهنگ است. (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ش، ج ۱، صص ۴۰-۴۱)

● مصادیق حق و باطل در قرآن

خداوند در آیات قرآن مصادیق بسیاری را برای تبیین حق و باطل مطرح کرده است و باورهای مطابق با واقع را حق، و آنچه را که با واقع تطابق ندارد باطل نامیده است.

مهمترین مصادیق «حق» در قرآن کریم عبارت است از:

الف) ذات باری تعالی

به حقیقت «حق» مطلق تنها اوست و غیر او زایل، باطل، محدود و نیازمند است، و «علی و کبیر» که از هر چیز برتر و از وصف بالاتر است ذات پاک او می‌باشد و به تعبیر رسول خدا (ص) راست‌ترین سخنی که تاکنون شاعری گفته است سخن لبید بن ربیعہ عامری شاعر است که:

أَلَا كَلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا لِلَّهِ بَاطِلٌ وَ كَلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ

آگاه باشید هرچه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال پذیر است. (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۲۳۶؛ ج ۷، ص ۱۰۷)
 استاد قرضای اندیشمند معاصر در این زمینه می‌گوید: «زمانی که با یک دید واقع‌بینانه به جهان هستی می‌نگریم، هیچ موجودی به‌جز خداوند آفریدگار را دارای ثبات و بقا و متکی به‌خود نمی‌یابیم. و هر کس و هر چیزی به‌جز او، نه وجودش از خودش است و نه بقایش بدست خودش، همه، موجوداتی هستند که بوسیله موجود دیگر بوجود آمده‌اند و زمانی نبوده‌اند و بعد بوجود آمده‌اند، و بعد هم برای زمان معینی وجود خواهند داشت و سپس دفتر وجودشان در هم پیچیده خواهد شد!»

پس آن حقیقت عظیمی که فطرت و عقل انسان و سطر به سطر بلکه حرف به حرف کتاب آفرینش بدان شهادت می‌دهند این است که فقط خداوند حق است و هر آنچه غیر اوست باطل است. و این همان حقیقتی است که راز آن را قرآن، این کتاب بر حق خداوند در بیش از یک سوره برملا ساخته است:

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَا تَصْرُفُونَ . (سوره یونس / ۳۲)

«این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آنچه را که با وی شریک قرار داده‌اید و بر چیزی توانا نیستند «و بعد از حق جز گمراهی چیست؟» پس، ربوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می‌باشد «پس چگونه بازگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می‌روید و غیر باری تعالی را به پروردگاری می‌گیرید؟! سید قطب در تفسیرش این آیه را چنین تفسیر میکند: خدا حق است. حق یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حق کناره گیری کند گرفتار باطل میشود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می‌گردد و به کژراهه می‌رود:

فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ؟ آیا سواى حقّ جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه به دور برده شوید؟.

شما را چه می‌شود که با وجود اینکه حق آشکار است و چشمها آن را می‌بینند، از آن رویگردان و دور می‌گردید؟ به سبب همچون رویگردانی و انصرافی که مشرکان از حق روشن دارند، حقی که به مقدمات آن اعتراف می‌نمایند ولی نتایج ضروری آن را انکار می‌کنند، و واجبات و وظائفی را انجام نمی‌دهند که این حق اقتضاء می‌کند و می‌طلبد، خدای سبحان در قوانین و سنن خود چنان مقدر و مقرر فرموده است و گنجانده است و جای داده است که: کسانی که از منطق فطرت سالم، و از سنت جاری آفرینش، بیرون روند و منحرف شوند، چنان گردند که ایمان نیاورند. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۳، ص ۱۷۸۲)

«ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سوره حج / ۶۲)

ترجمه: این [قدرت نمایها] بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و [هم] اوست که بر هر چیزی تواناست.

«این همه» آفرینشگری و قدرت‌نمایی [بدان سبب است که خدا خود حق است] حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی‌کند و زوال نمی‌پذیرد «و اینکه اوست که مردگان را زنده می‌کند» چنانکه زمین مرده را زنده کرد «و هم اوست که بر هر چیزی تواناست» چنانکه بر خلقت شگفت‌آسای انسان و جانداران دیگر و رستنی‌ها توانا می‌باشد.

ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سوره حج / ۶۲)

ترجمه: [آری،] این بدان سبب است که خدا خود حق است و آنچه به جای او می‌خوانند آن باطل است، و این خداست که والا و بزرگ است.

بر اساس همه شواهد عقلی و نقلی خداوند حق است و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند باطل است. و خداوند والامقام و بزرگوار است.

این تعلیل کافی و تضمین بسنده‌ای است برای پیروزی حق و عدل، و شکست باطل و ظلم و جور. همچنین این، تضمین استمرار و ثبات قوانین و سنن جهان است، و می‌رساند که قوانین و سنن جهان تزلزل نمی‌پذیرد و تخلف نمی‌گیرد. از جمله این قوانین و سنن هم پیروزی حق و شکست ظلم و جور است.

«آری! این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا خود حق است» پس دین وی حق است، عبادت وی حق است، نصرت دادن اولیانش علیه دشمنانش حق است، وعده وی حق است و او خود حق است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند اراده او باشد «و آنچه بجز او می‌پرستند» که بتان از جمله آنهایند «باطل است» که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آنروی باطل‌اند که برخلاف پندار باطل‌پرستان، خدا نمی‌باشند «و این» نصرت «به سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه» یعنی: خداوند متعال بر همه چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدس و منزّه و از آنچه ستمگران می‌گویند پاک و مبراست «کبیر است» یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد. (قرضاوی، ۱۳۶۰ش، صص ۱۴، ۱۵).

بنا بر این هر چیزی به اندازه اتصال و ارتباطی که با حق مطلق الله دارد و به اندازه‌ای که از خشنودی خداوند بر خوردار است، حق است و به اندازه دوری و بیگانگی از خدا و تهی بودن از خوشنودی خدا باطل است.

پس آنچه ریشه‌اش خدایی باشد، حق است و آنچه ریشه‌ای غیر خدایی داشته باشد باطل است. و به تبع حق بودن خدا سخن و بیان او هم حق است و هر کار فعلی که از او صادر شود نیز حق است چرا که به شهادت و تعبیر قرآن خداوند نه سخن باطل می‌گوید و نه کار باطل انجام می‌دهد.

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (سوره آل عمران / ۱۹۱)

ترجمه: همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار. حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «هم آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند» و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند

«این متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! اینها را بیهوده» و به باطل و عبث «نیافریده‌ای» خداوند! تو این جهان را نیافریده‌ای تا پوچ و باطل باشد. بلکه آن را آفریده‌ای تا حق باشد. حق اساس آن، و حق قانون آن، و حق در آن اصیل است.

این جهان حقیقت دارد، و «عدم» نیست، آنگونه که برخی از فلسفه‌ها می‌گویند. جهان برابر قانونی در سیر و حرکت و گردش و چرخش است، و به دست هرج و مرج واگذار نشده است. جهان به سوی هدفی در حرکت است، و به دست تصادف سپرده نشده است. جهان در وجود و حرکت و هدف خود محکوم حق است و باطل آمیزه آن نمی‌گردد. همچنین تمام احکامی که خداوند برای تنظیم روابط بندگان با خدا یا روابط آنان با جهان و زندگی و یا روابط فردی و اجتماعی، تشریح کرده است، همگی حق هستند و باید آنها را پذیرفت و بدانها اقرار کرد و درستی و عادلانه بودن آنها را حتمی و مسلم دانست همانطور که خداوند می‌فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ (سوره مائده / ۴۸)

ترجمه: و ما این کتاب [قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، و از هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن.

قرآن توجیه گر نهایی برای تبیین حق، می‌باشد و پیروی از هواهای نفسانی می‌تواند انسان را به سوی پرتگاه باطل بکشاند و به تعبیر دل‌انگیز سید قطب: انسان در برابر این تعبیر روشن و آشکار، و این قاطعیت گفتار، و این احتیاط فراوان می‌ایستد و می‌بیند که چگونه در برابر وسوسه‌هایی که برای ترک چیزی - هرچند اندک- از این شریعت در برخی از ظروف و شرایط، این همه احتیاط و برحذر باش گوشزد می‌گردد. انسان در برابر همه اینها می‌ایستد و تعجب می‌کند که مسلمانی که ادعای پیروی از اسلام را دارد، چگونه به خود اجازه می‌دهد و می‌پسندد که همه شریعت یزدان را به ادعای ظروف و شرایط رها سازد و پشتگوش اندازد، و شگفت‌انگیزتر چگونه می‌پسندد که بعد از ترک کلی شریعت یزدان، ادعای اسلام کند! اصلاً مردمان چگونه ییوسته خود را «مسلمان» می‌نامند، بدانگاه که حلقه کمند اسلام را از گردن خود بدر می‌آورند، و شریعت یزدان را بطور کلی رها می‌سازند، و در قالب عدم اعتراف به شریعت یزدان، و ناشایست قلمداد کردن این شریعت در همه شرایط و ظروف، و پیاده و اجرا کردن همه بخشهای آن را غیر ضروری شمردن در همه شرایط و ظروف... اقرار به الوهیت یزدان را اعلان می‌دارند

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق است. حق در شرف صدور این کتاب از جانب الوهیت جلوه‌گر و هویدا است. آن جهتی که حق فرو فرستادن شریعتها، و واجب گرداندن قانونها را دارد... حق در محتویات این کتاب، و در همه کارهایی که از عقیده و شریعت عرضه می‌دارد، و در

صلاحیت این شریعت در همه‌ی شرائط و ظروف، و در ضرورت پیاده و اجراء کردن آن در مقام شرائط و ظروف، و در هر خبری که روایت می‌نماید، و در همه رهنمودهائی که در بر دارد... جلوه‌گر و هویدا است. (سیدقطب، ۱۹۸۹م، ج ۲، ص ۹۰۲)

زمخشری همه خیرات را از توحید خداوند و اطاعت او گرفته تا تبعیت از کتب رسولان الهی و نیز زهد در دنیا و رغبت در آخرت را از مصادیق حق می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۹۴)

حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است؛ در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و برقرار و جاودانی باشد تنها اوست و بقیه هرچه هست در ذات خود وجودی ندارد و باطل هستی خود را از طریق وابستگی به وجود حق، پدیدار می‌کند و هر لحظه نظر لطفش را از آنها برگیرد در ظلمات فنا و نیستی، محو و ناپدید می‌شود. به این ترتیب هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حق تعالی بیشتر گردد به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۸۲)

از آنجا که خداوند حق محض است، سخن و فعل او هم حق محض است، چون از حق محض غیر از حق محض سر نمی‌زند. مقدم شدن کلمه‌ی الحق در آیه «... والحق أقول» افاده حصر می‌کند و نشانه آن است که خداوند جز حق نمی‌گوید، (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۰۸)

و به همین جهت است که قسمتی از دعای اولوالالباب (صاحب‌دلان و خردمندان واقعی) چنین است: «همانا که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار!»؛ نیز با توجه به همین مطلب است که قرآن کریم نظر کسانی را که گمان می‌کنند جهان آفرینش برنامه و هدف ندارد و کاروان زندگی به سوی سرمنزل مشخصی نیست به شدت محکوم می‌کند و می‌فرماید:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (سوره المؤمنون / ۱۱۵-۱۱۶)

ترجمه: آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟ (۱۱۵) پس والا است خدا، فرمانروای بر حق، خدایی جز او نیست. [اوست] پروردگار عرش گرانمایه.

نیز آنچه خداوند در کتاب‌های آسمانی و به وسیله رسولانش، از عوالم غیب و سرانجام زندگی و حقایق آخرتی بیان نموده، همه حق است؛ «... أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ..» (یونس / ۵۵)

..بدانید، که درحقیقت، وعده خدا حق است...؛ مرگ حق است: «و جاءت سكرة الموت بالحق...» (ق / ۱۹)

و سكرات مرگ، حقیقت را [به پیش] آورد...؛ قامت و رستاخیز حق است:

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَوْلُ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (سوره یونس / ۱۹)

ترجمه: و از تو خبر می‌گیرند: «آیا آن راست است؟» بگو: «آری! سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است، و شما نمی‌توانید [خدا را] درمانده کنید.

آنگاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می‌کند: «و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن حق است؟» یعنی: آیا آنچه را که به ما از عذاب و معاد و قیامت وعده می‌دهی، راست است؟ «بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعاً حق است و شما عاجزکننده نیستید» یعنی: شما نمی‌توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید پس حتماً گرفتار آن می‌شوید.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است.» (مخلص، عبدالرؤوف، ۱۳۸۵ ش، ج ۲، صص ۶۶۷-۶۶۸)

آری! خدا حق است. حق یکتا است و چند تا نیست. کسی که از حق کناره‌گیری کند گرفتار باطل می‌شود، و در سنجش و برآورد امور گمراه می‌گردد و به کژراهه می‌رود.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (سوره الاحقاف / ۳۴)
ترجمه: و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌شوند [از آنان می‌پرسند: «آیا این راست نیست؟» می‌گویند: «سوگند به پروردگاران که آری.» می‌فرماید: «پس به [سزای] آنکه انکار می‌کردید عذاب را بچشید.

(ب) قرآن کریم

براساس آیه: المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (سوره الرعد / ۱)
ترجمه: الف، لام، میم، راء. این است آیات کتاب، و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی‌گروند

پس به حقیقت کلام خدا قرآن، حق است و بس. حق خالصی که با باطل نمی‌آمیزد. حقی که احتمال شک و تردیدی در آن نمی‌باشد. این حروف، نشانه‌هایی بر این است که قرآن حق است. این حروف، بیانگر این است که قرآن از سوی خدا نازل می‌گردد. آنچه از سوی خدا هم نازل شود هرگز جز حق نخواهد بود، حقی که هیچگونه شک و تردیدی درباره آن وجود ندارد. ... و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است، ولی بیشتر مردم نمی‌گروند. قرآن کریم حق خالص است و در آن باطل نیست و این حق محض بودن از حرف لام در «الحق» که افاده حصر می‌کند استفاده می‌شود و مفادش این است که آنچه به سوی تو نازل شده فقط و فقط حق است، نه اینکه باطل محض و یا آمیخته به باطل باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۲۸۶)

از آنجا که قرآن کریم با حجت‌های آشکار خود، جدا کننده‌ی حق از باطل است آن را «فرقان» نیز می‌نامند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۳۳) و نیز «قول فصل» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۷۱۶)

(ج) میزان

بر مبنای آیه‌ی «وَالْوِزْنُ يُومِئِدِ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (الأعراف / ۸)

ترجمه: و در آن روز، سنجش [اعمال] درست است. پس هر کس میزانهای [عمل] او گران باشد، آنان خود رستگارانند.
و در آن روز، سنجش [اعمال] درست است. پس هر کس میزانهای [عمل] او گران باشد؛ آنان خود رستگارانند. مراد از جمله‌ی «و الوزن یومئذ الحق» این است که آن وزنی که در قیامت اعمال با آن سنجیده می‌شود «حق» است به این معنا که هر قدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد چون اعمال نیک مشتمل بر حق است از این رو دارای ثقل است. برعکس عمل بد از آنجا که مشتمل بر چیزی از حق نیست و باطل صرف است لذا دارای وزنی نیست، پس خدای سبحان در قیامت اعمال را با «حق» می‌سنجد و وزن هر عملی به مقدار حقی است که در آن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۱۱-۱۲)

برخی مفاهیم حق از دیدگاه قرآن کریم را در چهار حوزه‌ی معنایی به این شرح توضیح داده‌اند:

(الف) حوزه معنای وجود شناختی، حق به این اعتبار، عبارت است از موجود ثابت.

(ب) حوزه معنای معرفت شناسی، حق در آیه معنای عبارت است از تطابق با امر واقع خارجی. حق در این معنا همان صدق است و در مقابل باطل به معنی کذب.

(ج) حوزه حقوقی طبیعی، در این معنا رعایت حق و نه خود حق، عدل است و عدم رعایت آن ظلم.

(د) حوزه حقوق قراردادی یا نهادی، در این معنا حق مقابل باطل در مفهوم فقهی آن است. پس حق امری است شرعی و صحیح در مقابل غیر حق و باطل. (رحیم پور، ۱۳۸۵ش، صص ۱۴۹-۱۵۰)

● معیار حق و باطل از منظر قرآن

بر مبنای آیه: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (البقره / ۱۴۷)

ترجمه: حق از جانب پروردگار توست. پس مبادا از تردیدکنندگان باشی

حق از جانب پروردگار توست، پس مبادا از تردیدکنندگان باشی؛ هر آنچه از جانب پروردگار باشد حق است، زیرا از روی حکمت و مصلحت و به مقتضای عدل است و آنچه از روی هوی و هوس، القای شیاطین، باشد باطل است و طریق

تشخیص آن آیات قرآن و اخباری که به طور قطع از پیامبر (ص) صادر شده و نیز براهین عقلی قطعی می‌باشد. و البته پس از آنکه به یکی از این طریق سه‌گانه ثابت شد که از جانب پروردگار است دیگر جای شک در آن نیست، اگرچه پی به حکمت و مصلحت آن نبرد و یا مطابق نظریه او نباشد، زیرا اجتهاد مقابل نص غلط است.

خطاب در آیه اگرچه متوجه نبی اکرم (ص) است لکن مقصود امت است، زیرا ساحت قدس نبی و مقام عصمت او مانع از شک است؛ همانطور که اکثر خطاب‌های قرآن از این قبیل است. (طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۲۴۱)

مفسران با عنایت به آیاتی همچون:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره / ۲۵۷)

ترجمه: خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به سور روشنای به در می‌برد. [ولی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند؛

از آنجا که واژه‌ی «نور» مفرد و واژه‌ی «الظلمات» به صورت جمع به کاررفته، استفاده کرده‌اند که حق همواره واحد است ولی باطل متشتت و مختلف است و هیچ وقت وحدت ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۴۶؛ وهبه زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۳) انسان هر گر نمی‌تواند برای خود ملاک و معیارهای مطلق حق را تعیین و تعریف کند بلکه باید از قرآن کتاب آسمانی این معیارها را دریافت کند.

به قول اندیشمند معاصر استاد یوسف قرضاوی که در این باره چنین می‌گوید:

اگر، حق عبارت از شناخت حقیقت اشیاء و رازهای هستی و هدفهای زندگی باشد منطقی این است که آن را از خالق جهان و تدبیر کننده‌ی نظام هستی دریافت کند.

اگر، حق قانون عدالت باشد و امور مردم را رتق و فتق کند و با ترازوی دقیقی حق و تکلیف هر کسی را مشخص کند و حق هر فرد یا خانواده یا جامعه را آنطور که شایسته است به او بدهد و وظایفی را که در برابر استفاده از آن حقوق باید عهده‌دار شود از او بخواهد، مرجع صلاحیت دار برای تعیین حق چه کسی جز پروردگار مردم (رب الناس) می‌تواند باشد. (قرضاوی، ص ۲۲)

بنابر این تعیین کننده‌ی حق و معیار آن تنها خداوندی است که آفریدگار همه آفریدگان است و به هر موجودی امکانات متناسب با نوع زندگی‌اش به او عطا نموده و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده و هر موجودی را به تناسب وضعیت هدایت نموده است و او نیازها و صلاح و فساد بندگانش را می‌داند و اگر قانون فضیلت همان حقی باشد که حاکم بر غرایز است و کنترل کننده رفتار و سلوک انسانی است و نفس را از پستی‌ها پاک نموده و فطرت را پاک می‌گرداند و اخلاق فرد و جامعه را بهبود می‌بخشد باز هم شناساندن حق مخصوص به آفریننده نفس و پدیدآورنده فطرت است که آگاه به عوامل تزکیه و انحراف نفس است، چرا که:

وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ (سوره بقره / ۲۲۰)

ترجمه: و خداوند مفسد را از مصلح (موجود در میان شما، جدا می‌سازد و) می‌شناسد، زیرا خداوند سازنده و به‌وجود آورنده انسان است، لذا تنها او می‌تواند دقیق‌ترین معیارها را برای تعیین حق و باطل را برای او ارائه و تبیین کند و علاوه بر علم و آگاهی مطلق او بر تمام زوایای وجودی انسان، او مهربانتر از خودش و هرکس دیگری نسبت به بندگانش است و هرگز به سرگردانی انسان در مسیر هدایت راضی نیست. چرا که:

إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَعُوفٌ رَحِيمٌ (البقره/۱۴۳) ترجمه: «به راستی که خداوند نسبت به مردم رئوف و مهربان است.»

رئوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین بردن زیان و ناخوشی است، اما رحمت عامتر است زیرا هم شامل دفع ضرر می‌شود و هم رساندن خیر و نیکی.

بدین وسیله به دل مسلمانان آرامش می‌دهد، و پریشانی را از آنان می‌زداید، و خشنودی و اطمینان و یقین را بر ایشان ریزان و باران می‌کند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا (ص) زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می‌گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می‌یافت او را به آغوش گرفته و به سینه‌اش می‌چسباند و باز می‌گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا (ص) فرمودند: «آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افگند در حالیکه قادر است تا او را نیفگند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است». (مخلص، عبدالرؤف، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۸)

● ابزار تشخیص حق از باطل

گوش، چشم و فؤاد نعمت‌هایی هستند که خداوند ارزانی داشته است که انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمییز داده و خود را به واقع برساند و به وسیله آنها اعتقاد و عمل تحصیل نماید. سپس از یک یک آنها بازخواست می‌شود که آیا در آنچه به کار بسته عملی به دست آورده یا نه و اگر به دست آورده پیروی هم کرده یا خیر؟ مثلاً از گوش می‌پرسند آیا آنچه شنیدی از معلوم‌ها و یقین‌ها بود یا آنچه هرکه هرچه گفت گوش کردی؟ و از چشم می‌پرسند آیا آنچه تماشا کردی واضح و یقینی بود یا خیر؟ و از قلب می‌پرسند آنچه که اندیشیدی و یا بدان حکم کردی به آن یقین داشتی یا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزیرند که حق را اعتراف نمایند و به آنچه که واقع شده گواهی دهند، بنابراین بر هر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضا و ابزاری که وسیله تحصیل علم‌اند به زودی علیه آدمی گواهی می‌دهند و می‌پرسند آیا چشم و گوش و قلب را در علم پیروی کردی یا در غیر علم؟ اگر در غیر علم پیروی کردی چرا کردی؟ و آدمی در آن روز عذر موجهی نخواهد داشت. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۹۵)

ناگفته نماند که مطابق روایات هیچگاه قلب آدمی یقین به حق بودن امری باطل و یا باطل بودن امری حق نمی‌کند. در تفسیر عیاشی از یونس بن عمار از امام صادق (ع) روایت شده که «لا یستیقن القلب أن الحق باطل أبداً، و لا یستیقن أن الباطل حق أبداً»؛ هیچ وقت دلی یقین نمی‌کند به این که باطلی حق است و هرگز یقین نمی‌کند به اینکه حقی باطل باشد. (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۵۳)

● موانع شناخت حق از منظر قرآن

خالی از فایده نیست که عامل مؤثری را که قرآن به عنوان مانع شناخت حق بیان کرده بشناسیم. و آن «پیروی از هواهای نفسانی» است.

از آیه: *إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ* (ص / ۲۶۹)

ترجمه: پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند

از مفهوم آیه چنین استفاده می‌شود که پیروی از هوای نفس، عامل روی گردانی از حق است.

هواپرستی هرگز به انسان اجازه نمی‌دهد چهره حقیقت را چنانکه هست ببیند و داوری صحیح و خالی از حب و بغض پیدا کند. اساساً حب و باطل غیرقابل جمع هستند، زیرا حق بر دلیل و عقل استوار است و باطل از هوی و شهوات سرچشمه می‌گیرد. (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۷، ص ۲۲۵)

عجب اینکه عادت کردن به گناه در مراحل نهایی و خطرناکش چنین است که آدمی ننگین‌ترین و زشت‌ترین کارها را حق خود می‌شمارد و پاک‌ترین تمتع و بهره‌گیری جنسی را ناحق می‌داند. آن قوم گمراه به حضرت لوط (ع) گفتند: «... و ما لنا فی بناتک من حق...» (هود / ۷۹) ما به دختران تو حق نداریم.

این تعبیر بیانگر نهایت انحراف این گروه است. به عبارتی دیگر، یک جامعه آلوده به جایی می‌رسد که حق را باطل و باطل را حق می‌بیند. ازدواج با دختران پاک و باایمان را اصلاً در قلمرو حق خود نمی‌شمارد، ولی به عکس، انحراف جنسی را حق می‌شمارد. (شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۹، ص ۱۸۴)

با عنایت به آیاتی همچون:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (الانفال / ۲۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌آمزد و خدا دارای بخشش بزرگ است

از معنا و مفهوم آیه چنین استفاده می‌شود که بدون تقوی، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می‌افکنند و درک و دیده‌ی آدمی را کور می‌کند. (شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۵، ص ۸) حسن ختام این مقاله را، با تفسیر دلنشین سید قطب در فی ظلالش می‌آوریم که می‌فرماید: این حقیقت دارد که تقوا و ترس از خدا در دل بینشی و نیروی تشخیصی به وجود می‌آورد، بینشی و نیروی تشخیصی که برای دل پیچ و خمهای راه را روشن و آشکار می‌گرداند و چاله و چوله‌های سر راه را می‌نمایاند. اما این حقیقت - همسان همه‌ی حقائق عقیده - کسی آن را نمی‌شناسد مگر خودش عملاً آن را چشیده باشد! آخر تعریف و توصیف نمی‌تواند مزه و چشش این حقیقت را به کسانی منتقل کند که خودشان آن را مزه نکرده‌اند و نچشیده‌اند!

کارها در عقل و شعور تنیده می‌گردد. راهها در نگاه و اندیشه پیچیده می‌شود. سر دو راهی‌ها، باطل با حق می‌آمیزد. دلیل و برهان سرکوب و خاموش می‌گردد ولی اقناع نمی‌شود. حجت ساکت می‌ماند اما دل و خرد بدان پاسخ نمی‌گویند و با آن هم‌آوا نمی‌شوند. جدال بی‌فائده می‌ماند و ستیزه هدر می‌رود... اینها وقتی است که تقوا در میان نباشد. ولی هنگامی که تا پیدا شد خرد نورانی، حق روشن، راه پیدا، دل آرام، درون آسوده، و گام ثابت و بر راه استوار می‌شود.

حق ذاتاً بر فطرت پنهان نمی‌ماند... فطرت سالم بر حق سرشته شده است. آسمانها و زمین اصلاً با حق آفریده شده‌اند... اما این هوا و هوس است که میان حق و باطل سد و مانع می‌شود... هوا و هوس است که تاریکی را می‌گسترده، و دیدن را پنهان می‌سازد، و مسیرها را کور می‌کند، و راهها را پنهان می‌دارد... هوا و هوس است که دلیل و برهان از پس آن بر نمی‌آید، بلکه تقوا و پرهیزگاری است که آن را می‌راند و از سر راه به دور می‌گرداند. ترس از خدا، و پیش چشم داشتن خدا در پنهان و آشکار است که هوا و هوس را می‌راند... بینش و نیروی تشخیصی که درون را روشن می‌سازد، و اشتباه را برطرف می‌گرداند، و راه را روشن می‌نماید، از اینجا سرچشمه می‌گیرد.

این هم کاری است که ارزش آن با پول سنجیده نمی‌شود... لیکن خداوند بزرگ با فضل و لطف خود زدودن اشتباهات و بخشش گناهان را بر آن می‌افزاید. سپس بدانها (فضل سترگ) را اضافه می‌فرماید.

هان! این بذل و بخشش و عطاء و کرم همگانی و همه جانبه‌ای است که آن را عطاء نمی‌کند جز پروردگار (بزرگوار و بخشایشگر) صاحب فضل عظیم و لطف عمیم. (سیدقطب، ۱۹۸۹ م، ج ۳، ص ۱۴۹۹)

با توجه به فهم دقیق این آیه، تقوی می‌تواند نقش مهمی را در شناخت حق و باطل در زندگی انسان ایفا کند و راهیابی و رستگاری ما در دنیا و آخرت فقط در پیروی از حق و دوری از باطل است که خداوند ما را به شناخت آن رهنمون گردیده است نتیجه‌گیری

- باطل طفیلی و تبعی است، آنچه که اصالت دارد حق است. - باطل وجود موقت دارد، آنچه که استمرار دارد حق است.

- حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل، بی‌فایده و بیهوده است. همچون کف روی آب. کف‌های روی آب هرگز کسی را سیراب نمی‌کند و سبب رویش درختی نمی‌گردد، نمی‌توان از کف‌هایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می‌شود، شیء زینتی و یا ابزاری برای زندگی ساخت.

- هر چیز به اندازه‌ی اتصال و ارتباطی که با حق مطلق (ذات باری تعالی) دارد و به اندازه‌ی که از خشنودی خداوند برخوردار است حق است و به اندازه دوری و بیگانگی از خدا و تهی بودن از خشنودی خداوند باطل است.

- آنچه حق است از ناحیه خداست، ولی آنچه باطل است مستند به او نیست، هر چند که به اذن او موجود می‌شود.

- میان حق و باطل واسطه‌ای وجود ندارد. هر چه حق نباشد، باطل است.

- چون خداوند متعال حق است، نظامی را که آفریده نیز حق است.

- اختلاف میان اهل حق و باطل، امهال باطل، احقاق حق و ابطال باطل از مهمترین سنت‌های الهی در خصوص مسأله حق و باطل است.

- ظرف دنیا ظرف امتحان است و کسی در معرض امتحان و ابتلا قرار می‌گیرد که دارای اختیار باشد. و اختیار نیز وقتی معنی دارد که خلط میان حق و باطل و خیر و شر ممکن باشد و به نحوی که انسان‌ها خود را در سر دوراهی‌ها ببینند و از آثار خیر و شر، پی به خود آنها ببرند و سپس هریک از دو راه سعادت و شقاوت را که می‌خواهند، برگزینند.

- بدون تقوی، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می‌افکند و درک و دیده‌ی آدمی را کور می‌کند.

مقاله تعریف حق (متن ثقیلی از دکتر احمد بهشتی)

بحث درباره حق را در دو بعد پی می‌گیریم: یکی در بعد مفهوم لغوی و دیگری در بعد اصطلاح فلسفی و کلامی . الف. مفهوم لغوی

حق، مصدر و به معنای وجوب و ثبوت است و البته، معمولاً به معنای وصفی یعنی واجب و ثابت به کار می‌رود. هنگامی که می‌گوییم: «حق الامر» یعنی آن امر واجب و ثابت شد و هنگامی که می‌گوییم: «حق لک و یحق لک و حق علیک ان تفعله»، یعنی انجام آن فعل بر تو واجب گردید. (۱)

طبرسی می‌گوید: «الحق وقوع الشیء فی موضعه الذی هو له، فاذا اعتقد شیء بضروره او حجه فهو حق؛ لانه وقع موقعه الذی هو له و عکسه الباطل» (۲)؛ حق عبارت است از وقوع شیء در جایگاه خودش. هرگاه به سبب هدایت یا برهان، اعتقاد به چیزی پیدا شود، حق است؛ چرا که در جایگاه خود واقع شده و ضد آن، باطل است .

مرحوم خواجه طوسی در ذیل کلامی از شیخ الرئیس درباره حق، می‌فرماید: «الحق هیئنا اسم فاعل فی صیغه المصدر کالعدل والمراد به ذو الحقیقه وهومعنی المصدر یدل بالاشتراک علی معان» (۳)؛ حق در این جا مانند عدل اسم فاعل در صیغه مصدر است و مقصود از آن، صاحب حقیقت است و به اشتراک (لفظی) بر چند معنی دلالت دارد . پس در این که معنای اصلی حق، ثبوت است، گفتگویی نیست و اما این که خواجه آن را مشترک لفظی می‌داند، مربوط است به معنای اصطلاحی که توضیح آن خواهد آمد .

نکته‌ای که قابل توجه است، این است که طبرسی از معنای ثبوت، به معنای مطابقت، روی آورده؛ چنان که واژه‌شناس نامی قرآن، راغب اصفهانی از علمای برجسته قرن ششم و هفتم نیز همین کار را کرده است. او می‌گوید: «اصل الحق المطابقه و الموافقه» (۴)؛ اصل حق به معنای مطابقت و موافقت است. او سپس مواردی برای کاربرد حق مشخص می‌کند، که به قرار زیر است :

۱. کسی که کارش را به مقتضای حکمت انجام می‌دهد؛ طبق این معنی به خداوند متعالی و هر فاعل حکیمی حق گفته می‌شود و البته کاملترین و برترین مراتب حق، خداوند متعال است. قرآن کریم می‌فرماید: «ثم ردوا الی الله مولا هم الحق» (۵)؛ آنها به سوی خداوند که مولای حق آن است، بازگردانده شدند و نیز می‌فرماید: «ذلکم الله ربکم الحق» (۶)؛ این است خدا، پروردگار حق شما .

۲. فعلی که به مقتضای حکمت یا حکیمانه باشد، مانند: «ما خلق الله ذلک الا بالحق» (۷)؛ خداوند آن را جز به حق نیافرید، و نیز می‌فرماید: «ربنا ما خلقت هذا باطلا» (۸)؛ خدایا، این جهان را باطل نیافریده‌ای .

۳. اعتقادی که مطابق حق است، مثل این که می‌گوییم: اعتقاد فلان شخص در مورد بهشت، دوزخ، ثواب، عقاب، قیامت و حساب، حق است .

۴. فعل و قولی که به مقتضای وجوب و به اندازه وجوب و در وقت وجوب، انجام شده؛ مانند: «حق القول منی لاملان جهنم» (۹)؛ سخن من حق است که جهنم را (از گنهکاران) انباشته می‌کنم و نیز می‌فرماید: «کذلک حقت کلمه ربک علی الذین فسقوا» (۱۰)؛ همین‌طور سخن پروردگارت، در مورد فاسقان حق است .

در حقیقت، راغب معانی مزبور را به لحاظ این که همگی از لوازم ثبوتند، مطرح می‌کند؛ چرا که فاعلی که کارش موافق حکمت است، تکیه بر جایگاه ثابتی دارد و در کار خود لغزان و لرزان و متزلزل نیست. فعل حکیمانه او نیز این چنین است. چنین فعلی بر بستر نظام هستی از جایگاه و پایگاهی ثابت برخوردار است. این چنین فعلی همواره مطلوب عقلای عالم است و تا جهان بوده و هست و خواهد بود، الگوست. اعتقادی که مطابق با واقع است، همواره ثابت است. عقل و دین با هماهنگی کامل، مردم را به سوی آنها سوق می‌دهند و هیچ کس بر اعتقاد حق ملامت نمی‌شود. همچنین فعل و قولی که مطابق مقتضای وجوب و به اندازه وجوب و در وقت وجوب است، همگی از ثبوت برخوردارند.

لکن فاعلی که کارش لغو است و فعلی که از روی لغو و بیهودگی انجام می‌گیرد و اعتقادی که خلاف واقع باشد و فعل و قولی که به مقتضای وجوب و به اندازه وجوب و در وقت وجوب نیستند، همگی باطلند و هرگز از ثبوت و دوام برخوردار نیستند.

بنابراین، هم طبرسی و هم راغب، در توضیحاتی که در باره واژه حق و کاربردهای آن داده‌اند، به سراغ لوازم معنای اصلی آن رفته‌اند و هرگز قصدشان ابداع یا اظهار معنای جدیدی برای حق نبوده است.

روی این حساب، می‌توان حق را از اسمای نیکوی خداوند دانست؛ چرا که او در ذات و صفات خود ثابت است و هرگز زوال و تغییر در ذات و صفات ذاتی او راه ندارد.

آنچه تغییر نپذیرد تویی

آن که نمرده است و نمیرد تویی

همچنین قول و فعل او نیز حق است؛ چرا که مطابق حکمت و مصلحت است و بدین جهت از ثبوت و دوام برخوردار است.

معنای اصطلاحی

حق، هم در اصطلاح فقها و علمای حقوق و علمای اخلاق کاربرد دارد و هم در اصطلاح فلاسفه و متکلمان. در اصطلاح فقها و علمای حقوق، گاهی در مقابل حکم و گاهی اعم از حکم است. آنجا که در مقابل حکم است، از مفاهیم اضافی است که در آن، هم لحاظ سلطه شده و هم غیر قابل اسقاط و احیاناً قابل نقل و انتقال است. (۱۱)

و اما در اصطلاح فلاسفه و متکلمان، دو کاربرد دارد: یکی در قلمرو تصورات و دیگری در قلمرو تصدیقات.

۱. در قلمرو تصورات، حق به معنای زیر به کار می‌رود:

۱. وجود عینی، اعم از این که دایم یا غیر دایم باشد و دایم، اعم است از این که واجب الوجود باشد یا غیر واجب الوجود. مطابق این معنی، هر چیزی به حسب نحوه وجود عینی خود حق است و آنچه به هیچ نحوی برخوردار از وجود نیست، باطل است. درحقیقت، حق و وجود یا موجود، الفاظ مترادف و به تعبیر دقیقتر، الفاظ متساویند؛ چرا که اگر مفهوم آنها یکی باشد، مترادفند. ولی اگر هر کدام آنها مفهوم جداگانه‌ای داشته و مصداق آنها یکی باشد، متساویند. همان گونه که وجود و شیء و وحدت و تشخص نیز در عین مغایرت مفهومی، وحدت مصداق دارند و از این که آنها را متساو بدانیم، گریزی نیست. پس باید بر لیست متساو‌های با وجود، حق را هم اضافه کنیم.

در این صورت، همان گونه که وجود را به واجب و ممکن، غنی و فقیر، مستقل و رابط، تام و ناقص و... تقسیم می‌کنیم و به آن، قلمروی وسیع می‌دهیم، حق نیز قلمروی وسیع می‌یابد و خود به واجب و ممکن، غنی و فقیر، مستقل و رابط و... تقسیم پذیر است.

در حقیقت همان گونه که وجود مراتب تشکیکی شدید و ضعیف و کامل و ناقص دارد، حق نیز دارای مراتبی است. همان طوری که شدیدترین مراتب وجود، هیچ حدی جز بی حدی نمی‌پذیرد و ضعیف‌ترین مراتب وجود، هیچ فعلیتی جز عدم فعلیت ندارد و آنچه میان این دو مرتبه واقع می‌شود، نسبت به مراتب بالاتر از خود، فقیر و محتاج و نسبت به مرتبه پایین‌تر از خود، غنی و بی نیاز است، حق نیز بر حسب معنای نخست چنین است.

همان طوری که مرتبه نازله وجود، نیاز و عدم فعلیت محض و مرتبه عالیه وجود، بی نیازی و فعلیت محض است، حق نیز در مرتبه نازل، عدم فعلیت محض و در مرتبه عالی، فعلیت محض است.

اینجاست که باید بگوییم: محور حق، وجود و محور باطل، عدم است. آری وجود و حق با هم می‌چرخند و عدم و باطل نیز با هم، گرچه نیستی و بطلان چیزی نیستند که چرخش داشته باشند.

بنابراین، واجب الوجود در حق بودن خود، تام، مستقل و غنی است و بقیه مراتب، در حق بودن خود، ناقص و رابط و محتاجند. با این وصف، همه مراتب تشکیکی وجود، حق است و هیچ مرتبه‌ای باطل نیست. هم‌اچنان که هیچ مرتبه‌ای معدوم نیست یعنی هیچ مرتبه‌ای از مراتب حقیقت، محکوم به حکم عدم یا بطلان مقابل نیست. گو این که همه آنها به جز واجب الوجود، محکوم به حکم عدم یا بطلان مجامع هستند. (۱۲)

۲. وجود دایم، اعم از این که واجب یا ممکن باشد. اینجا دیگر، وجود یا موجودی که بهره‌ای از دوام نداشته و دستخوش حدوث و زوال زمانی است، از قلمرو حق و حقیقت، خارج می‌شود و در صف باطل جای می‌گیرد. نه تنها، معدوم باطل است که موجود غیر دایم نیز باطل است. یعنی وجود موقت و مقطعی به منزله عدم، انگاشته شده است. فرق نمی‌کند که موجودی که غیر ازلی و غیر ابدی است، دیر بپاید یا دیر نپاید. چنین موجودی لایق این که حق نامیده شود، نیست. به خصوص آن که عمری بس کوتاه دارد.

پشه کی داند که این باغ از کی است؟ در بهاران زاد و مرگش در دی است

گرچه اینجا دیگر، فرقی میان پشه و فیل، جماد و نبات و انسان و حیوان نیست؛ تنها آن که دوام دارد، حق است. اعم از این که در دوام خویش مستقل و غنی باشد مانند واجب الوجود یا غیر مستقل و محتاج باشد مانند مجردات تام و مفارقات محض همچون عقول و آن‌که دوام ندارد، باطل است؛ اعم از این که معدوم مطلق باشد، یا در مقطعی از زمان موجود باشد؛ خواه طولانی و خواه غیر طولانی.

۳. وجود واجب که عالیترین مراتب هستی است و سلسله همه حاجات به او منتهی می‌شود و هر موجودی هرچه دارد، از اوست و او فاقد هیچ کمالی از کمالات نیست و ما سوای او چنین نیستند.

مطابق این معنی، نه تنها معدوم باطل است؛ بلکه موجود ممکن نیز باطل است. چرا که امکان به معنای نیستی و لیسیت ذاتی است و ممکن به حسب ذاتش عدم و بطلان است؛ گو این که از ناحیه غیر، وجوب و وجود یافته است.

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم

بهترین تعبیری که حکیم و عارف و متکلم از ذات خداوند که کمال و جمال مطلق است، دارد، حق و وجود مطلق است، گرچه خصوصاً عارف، از این تعبیرها خود را راضی نمی‌یابد. به همین جهت است که در باره موضوع عرفان می‌گوید:

«تعبیر از آن چیزی که صلاحیت دارد، موضوع این علم باشد، آن هم به معنای محیط و مفهوم فراگیری که هیچ چیزی از آن بیرون و هیچ چیزی در مقابل آن نباشد، جدا دشوار است و اگر از آن تعبیر به وجود مطلق یا حق می‌شود، تعبیر از شیء به اخص اوصاف آن شده است». (۱۴)

با عنایت به این که موضوع عرفان ذات مقدس خداوند یا ذات و اسماء و صفات اوست (۱۵)، معلوم می‌شود که بهترین عناوین، وجود مطلق یا حق است.

با این که این دو مفهوم، از اعم مفاهیمی هستند که ما می‌شناسیم، ولی در مقام حکایت از آن ذات بی‌مانند، از اخص اوصافند و اگر عنوانی اعم از آنها یافت می‌شد، حتماً آن عنوان اعم به کار گرفته می‌شد. (۱۶)

بنابراین، هرگز عارف، با به کارگیری عناوینی مانند وجود مطلق یا حق، خود را راضی نمی‌یابد؛ چرا که نتوانسته است با تعبیر به اخص اوصاف، معنون و موصوف خود را حقیقتاً توصیف و تبیین کند. اما چه می‌شود کرد؟! «ما لا یدرک کله لا یترک کله». این هم دلیل است بر بلندی همت عارفان راستین و خداجویان واقعی که نه مدعی وصول به کنه معرفتند و نه بر نردبان معرفت، خود را در آخرین پله یافته‌اند.

سرم به دنیا و عقبا فرو نمی‌آید

تبارک الله از این فتنه‌ها که بر سرماست!

اگر این راه پایانی داشته باشد، باید انبیا و اوصیا و مخصوصا پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به آخر راه رسیده باشند؛ حال آن که خود آنها هرگز چنین ادعایی نداشته‌اند .

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «الذی لا یدرکه بعد الهمم ولا یناله غوص الفطن». (۱۷) خداوندی که حقیقت او را صاحبان همت‌بلند درک نمی‌کنند و زیرکیها و هوشهای غواص به او دست نمی‌یابند . شعر لبید بن ربیعہ که می‌گویند پیامبر خاتم را به اهتزاز آورد، آن هم اهتزاز روحانی و نه جسمانی، و او را به طرب در آورد، آن هم طرب قدسی، نه حسی (۱۸)، چنین است: الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محاله زائل شاعر در این بیت همه چیز را باطل می‌شمارد، جز ذات خدا و همه نعمتها را زوال پذیر می‌داند. لکن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او می‌فرماید: «اللهم الا ان العیش عیش الآخرة» (۱۹)؛ ولی زندگی آخرت و نعمتهای آن، زوال نمی‌پذیرد .

می‌گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره آن فرمود: «اصدق کلمه قالها الشاعر»؛ (۲۰) راست ترین کلمه‌ای است که شاعر بر زبان آورده است .

قرآن کریم می‌فرماید: «ذلک بان الله هو الحق و ان ما یدعون من دونه الباطل و ان الله هو العلی الکبیر» (۲۱) آنچه در باره قدرت و حکمت خداوند در آیات پیش گفته شد، به سبب این است که حق، منحصر خود خداست و آنچه غیر از او می‌خوانند، باطل است و او والامقام و کبیر است .

امام صادق علیه السلام درباره خداوندی که در حقانیت خود یگانه و منحصر است، فرمود: «هو نور لیس فیہ ظلمة و صدق لیس فیہ کذب و عدل لیس فیہ جور و حق لیس فیہ باطل کذلک لم یزل و لا یزال ابد الابدین». (۲۲)

او نوری است که در او ظلمت نیست و صدقی است که در او کذب نیست و عدلی است که در او جور نیست و حقی است که در او باطل نیست. او همواره و در بیکرانگی ازل و ابد، چنین بوده و هست و خواهد بود .

مطابق این روایت، هیچ چیزی جز خدا نور محض و صدق محض و عدل محض و حق محض نیست. جز او اگر ظلمت محض و کذب محض و ظلم محض و باطل محض نباشد، حداقل، آمیخته به اینهاست. او درست است که اگر عدم محض نیست، بهره‌ای از وجود دارد؛ ولی وجود محض هم نیست. اینجاست که باید درباره‌اش بگوییم: اگر چه عدم مقابل نیست، ولی عدم مجامع است و عدم مجامع، با مراتب وجود امکانی همراه و مشوب است گو این که شوب به عدم نیز درباره اینها یکسان نیست. بلکه گاهی احکام وجود غالب است و گاهی احکام عدم .

هشام بن سالم می‌گوید: بر امام ششم علیه السلام داخل شدم. به من فرمود: «تنعت الله» آیا خدا را وصف می‌کنی؟ گفتم: آری. فرمود: «هات» وصف خود را بیاور. گفتم: «هو السميع البصیر» او شنوا و بیناست. فرمود: «هذه صفة یشترک فیها المخلوقون»؛ اینها صفاتی است که آفریدگان در آنها با خداوند شریکند. گفتم: «فکیف تنعته؟»؛ تو خدا را چگونه وصف می‌کنی؟ فرمود: «هو نور لا ظلمة فیہ و حیاة لا موت فیہ و علم لا جهل فیہ و حق لا باطل فیہ»؛ خداوند نوری است که در او ظلمتی نیست و حیاتی است که در او مرگی نیست علمی است که در او جهلی نیست و حقی است که در او باطلی نیست .

هشام که یکی از شاگردان حضرت در رشته مسایل اعتقادی و کلامی و از متکلمان پرورش یافته مکتب آن حضرت بود می‌گوید: از نزد حضرتش مرخص شدم؛ حال آن که داناترین مردم به توحید بودم. (۲۳)

آری همین است. پرورش یافتگان مکتب کلامی امام ششم علیه السلام باید از همه متکلمان، اعلم به توحید باشند. همان‌گونه که پرورش یافتگان مکتب فقهی آن امام همام و شاگردان دیگر ابعاد علمی آن بنیانگذار مذهب جعفری، نیز از دیگران، برتر و والاتر بودند .

تا اینجا مفهوم تصویری حق را در معانی سه‌گانه بررسی کردیم. اکنون وقت بررسی مفهوم تصدیقی حق است. اینجا دیگر حق در مورد قضایای ملفوظ یا معقول به کار می‌رود. مطابق این کاربرد، به قضیه ملفوظ «قول حق» و به قضیه معقول «اعتقاد حق» گفته می‌شود. تصدیق، همان حکم است. حاجی سبزواری می‌گوید:

الارتسامی من ادرك الحجا اما تصور يکون ساذجا او هو تصديق او هو الحكم فقط و من يركبه فيركب الشطط (۲۴)
علم حصولی، یا تصویری است که بدون حکم است یا تصدیقی است که فقط عبارت از حکم است و امام فخر رازی که آن را مرکب و مجموع تصور محکوم علیه و محکوم به و سبب حکمیه می‌داند، منحرف شده است.

صدر المتالهین می‌گوید: «این اعتبار از مفهوم حق، همان صادق است. بنابراین، به اعتبار نسبت او به خارج، صادق و به اعتبار نسبت خارج به او حق است. نه این که حق بودن عبارت باشد از نسبت خارج به قضیه ملفوظ یا معقول و صادق بودن عبارت باشد از نسبت قضیه ملفوظ یا معقول به خارج که چنین فرق تعسف و تکلف است.» (۲۵)

این سخن صدر المتالهین ناظر است به آنچه شیخ الرئیس و خواجه و علامه حلی درباره معنای اخیر حق گفته‌اند. این هر سه بزرگوار فرق حق و صدق را به لحاظ نسبت واقع به قضیه و نسبت قضیه به واقع بیان کرده‌اند. (۲۶)

صدر المتالهین می‌خواهد بگوید: حق همان وجود عینی و خارجی است و این که قول یا عقد متصف به حق بودن می‌شود، به ادعای این است که قول یا عقد، همان وجود عینی است. پس صادق علی‌ای حال قضیه مطابق (به کسر باء) با خارج است. ولی حق، قضیه مطابق (به فتح باء) با خارج نیست؛ بلکه حق همان وجود عینی و خارجی به یکی از معانی سه‌گانه مزبور است و در اینجا قول یا عقد را ادعای همان وجود عینی تلقی کرده‌ایم. (۲۷)

توضیح فوق، برداشتی از نظر مرحوم علامه طباطبایی است و بدین ترتیب، حکم هم ولو به ادعای موجودی عینی است و بنابر این، قضیه‌ای که از ذاتیت و کلیت و دوام و ضرورت برخوردار است و به هیچ وجه، در معرض تغییر و دیگرگونی نیست، حق است و چنین قضیه‌ای با معنای اخیر حق، یعنی وجود واجب متناسب‌تر است تا معنای دوام و صرف عینیت خارجی. بقیه قضایا به معنای دوم یا به معنای اول، حقیقت دارند.

احق حقایق

حال جای آن است که ببینیم بر حسب معانی مختلفی که برشمردیم، حق‌ترین همه حقایق چیست؟ در قلمرو تصورات، موجودی که در وجود خود مستقل و غنی و ازلی و ابدی است، احق همه حقایق است. سایر موجودات، بنابر معنای اول و دوم، حقد نه احق و بنابر معنای سوم، باطلند نه حق.

خلاصه این که بنابر معنای سوم، حق و احق نداریم؛ ولی بنابر معنای اول و دوم، حق و احق داریم. طبق معنای سوم، در مقابل حق، احق نیست. بلکه مقابل آن، باطل است، لکن طبق معنای دوم و سوم، هم حق داریم و هم احق. آنچه نه حق است و نه احق، باطل است.

و اما در قلمرو تصدیقات، هر قضیه ملفوظ یا معقولی که ادعای عین واقع است، حق است. در اینجا نیز اگر حق را به صرف معنای عینیت به کار بریم، هر قضیه‌ای که بهره از صدق داشته باشد، حق است و قضیه‌ای که علاوه بر صدق، بهره از دوام هم داشته باشد، احق است و اما قضیه‌ای که از دوام و کلیت و ضرورت و ذاتیت برخوردار است، احق همه حقایق است. گذشته از دیدگاه فوق، می‌توان از دیدگاه دیگری نیز قضایا را به حق و احق تقسیم کرد.

این دیدگاه، عبارت از این است که قضایا را به اعتبار بدهت و عدم بدهت، مورد مطالعه قرار دهیم. قضایایی که بدهی نیستند، ولی مستند به حجت قطعی هستند، حقد و قضایایی که بدهی هستند و ذهن انسان، بدون استناد به حجت قطعی آنها را مورد تصدیق قرار می‌دهد، احقند. از آنجا که دور و تسلسل محال است، قضایای غیر بدهی باید سرانجام به قضایای بدهی منتهی شوند. پس قضایای بدهی خود معیارند؛ ولی قضایای غیر بدهی خود معیار نیستند.

پس حق بودن و احق بودن قضایا به اعتبار بدهت و عدم بدهت است؛ لکن قضایای بدهی نیز بر دو دسته‌اند:

بدهیات اولیه و بدهیات غیر اولیه.

فرق بدیهیات اولیه و غیر اولیه در عین اشتراک آنها به لحاظ عدم نیاز به برهان در این است که اگر صرف تصور موضوع و محمول و نسبت در تصدیق کافی باشد و نیازی به هیچ گونه مؤونه زایدی نباشد، قضیه را بدیهی اولی می‌نامیم و اگر نیاز به مؤونه زایدی از قبیل احساس، فطرت، تجربه، تواتر، یا حدس باشد، قضیه را بدیهی غیر اولی می‌نامیم.
صدرالمتالهین می‌گوید :

«احق اقوال، قضیه‌ای است که صدق آن دایم باشد و احق آنها قضیه‌ای است که صدق آن، اولی باشد و احق اقوال حقه اولیه، قضیه‌ای است که انکار آن، مبنای هر سفسطه‌ای است و آن، قضیه‌ای است که می‌گوید: میان سلب و ایجاب واسطه‌ای نیست. چرا که همه اقوال، تحلیلا به آن باز می‌گردد و انکار آن، انکار همه مقدمات و نتایج است.»

در بیان فوق، صدر المتالهین قضایا را درجه بندی و مرتب کرده که ذیلا به درجات و مراتب آن، اشاره می‌کنیم :

۱. قضایای جزئی مانند: «زید بیناست». این گونه قضایا نه تنها کلیت ندارند، بلکه از دوام و ذاتیت و ضرورت هم برخوردار نیستند. به همین جهت است که اینها در نازلترین درجات و مراتب حق بودن قرار دارند .

۲. قضایایی که از ضرورت و ذاتیت و کلیت و دوام برخوردارند، ولی بدیهی نیستند، مانند تمام مقدمات یقینی که نیاز به اثبات دارند .

۳. قضایایی که علاوه بر ویژگیهای فوق، از بداهت نیز برخوردارند، ولی اولی نیستند .

۴. قضایایی که با واجد بودن همه ویژگیهای یک حقیقت، بدیهی اولی هستند. مانند: «الکل اعظم من الجزء»؛ بزرگتر بودن کل از جزء یا کوچکتر بودن جزء از کل، از حقایقی است که فقط به تصور موضوع و محمول یا مقدم و تالی و نسبت بستگی دارد و غیر از آن، نیاز به هیچ مؤونه زایدی ندارد. در این گونه قضایا اگر کسی عاجز از حکم یا تصدیق باشد، به علت عجز از تصورات است و قطعا تصور موضوع و محمول یا مقدم و تالی و نسبت، در تصدیق کافی است .

۵. سرانجام در عالم تصدیقات و حقایق تصدیقیه به قضیه‌ای می‌رسیم که قبول آن، مبنای فلسفه و انکار آن، مبنای سفسطه است. بدون آن قضیه، هیچ قضیه‌ای سامان نمی‌گیرد و با نبودن آن، کمیت همه علوم لنگ است .
اگر این قضیه را بپذیریم، تمام قضایای بدیهی (اعم از اولی و غیر اولی) و غیر بدیهی پذیرفته می‌شوند و اگر آن را نپذیریم، هیچ قضیه‌ای و لو بدیهیات اولیه پشتوانه ندارد .

به همین جهت است که قضیه: «النقیضان لا یجتمعان ولا یرتفعان» احق همه حقایق و بدیهی‌ترین بدیهیات و اولی‌ترین همه اولیات است .

اگر قضیه‌ای به اعتبار کلیت و دوام و ضرورت و ذاتیت، حق است، قضیه‌ای که پشتوانه همه قضایاست، احق است .

حقانیت قضایای بدیهی قابل اثبات نیست. لکن حقانیت قضایای غیر بدیهی قابل اثبات است. اگر کسی منکر قضایای بدیهی بشود، نمی‌شود از راه استدلال، او را به تصدیق واداشت .

منکر قضایای بدیهی و مخصوصا قضیه اول الاوائل یا معاند است یا متحیر. دومی بیماری است که گرفتار حیرت شده و باید حیرت او را رفع کرد؛ یعنی باید دید چرا گرفتار حیرت شده، تا از رهگذر شناخت اسباب حیرتش درمان شود. ولی اولی دچار عناد و لجاج شده و به تعبیر شیخ لرئیس باید او را از خوردن و آشامیدن منع کرد؛ چرا که در نظر او خوردن و آشامیدن و ترک آنها یکسان است.

علت این که برخی گرفتار حیرت می‌شوند، چند چیز است :

۱. تناقض آرای بزرگان . ۲. شنیدن اقوال مخالف عقل . ۳. عدم اقتدار بر تشخیص صحت و سقم قیاسات مناقض .

۴. تشکیک در ارزش ادراکات . در مورد تناقض آرای بزرگان، باید برای رفع حیرت اشخاص به آنها گفته شود که انسانها نه معصومند و نه همه آنها به لحاظ قوه فکر و ادراک، یکسان .

و در مورد اقوال مخالف عقل، باید به آنها گفته شود که گاهی برخی از بزرگان سخن خود را به رمز گفته‌اند و باید دید مقصود واقعی آنها چه بوده است .

در مورد عدم اقتدار بر تشخیص صحت و سقم قیاسات مناقض، باید مایه فکری و علمی و منطقی آنها تقویت شود، تا اقتدار پیدا کنند.

و اما آنهایی که در ارزش ادراکات تشکیک می‌کنند، به خاطر وجود خطاهایی در احساس و تخیل و تعقل است. اینان به خاطر همین خطاهاست که کل ادراکات حسی و خیالی و عقلی را زیر سؤال می‌برند؛ درحالی که باید با معیارها و ملاک‌هایی به تشخیص خطا و صواب پردازیم. وجود خطا در ادراکات، انسان را وادار می‌کند که به جای طرد همه ادراکات، در پی یافتن معیار و ملاک تشخیص خطا از صواب باشد و این کاری است که بر عهده فلسفه است. علامه طباطبایی می‌فرماید: «همان‌طوری که ما در موجودات واقعی شک نداریم، در این هم شک نداریم که گاهی خطا می‌کنیم و غیر موجود را موجود می‌پنداریم یا به عکس... به خاطر همین است که باید در باره اشیاء موجود و تمیز آنها از اشیاء غیر موجود به گونه‌ای بحث کنیم که مفید یقین و نافی شک باشد... اینگونه بحث‌ها را ما فلسفه می‌نامیم».

سوم طلب یا دین، که آن یک رابطه حقوقی یا یک امر اعتباری و تصویری است که قانون در اثر آن به بستانکار و متعهدله اختیار می‌دهد که از بدهکار مطالبه ایفای تعهد را بنماید.

چهارم. جزا، و آن حمایت قانون از طلبکار است. هرگاه مدیون یا متعهد از تکلیف قانونی سر باز زند، دولت، متعهد را مجبور به انجام آن می‌نماید.

۳. حقوق تقدم و تعقیب

برخی حقوق نسبت به حقوق دیگر از امتیاز تقدم و رجحان برخوردارند. از آثار حق عینی، تقدم آن بر حق دینی است که «صاحب حق می‌تواند نزد هرکس آن را بیابد، استرداد آن را بخواهد. بنابراین، هرگاه کسی که عین مال دیگری نزد اوست ورشکست شود، مالک، آن مال را استرداد می‌نماید، به خلاف آن که اگر کسی از دیگری یکصد هزار ریال طلبکار باشد و او ورشکسته شود، دارایی مدیون به نسبت طلب بستانکاران تقسیم می‌شود.» (۳۵)

۴. حق معنوی

در تعریف «حقوق معنوی» گفته شده است: «حقوقی است که به صاحب آن اختیار انتفاع انحصاری از فعالیت و فکر و ابتکار انسان را می‌دهد. برای مثال، حقی که تاجر و صنعتگر نسبت به نام تجاری یا شکل خاص و علامت کالاها و فرآورده‌های خود دارد و حقی که نویسنده اثر ادبی یا مخترعی نسبت به آن اثر و اختراع پیدا می‌کند، حق معنوی است. توضیح آن که پس از تقسیم «حق»، به «حق عینی» و «حق دینی»، حقوق دیگری ظهور کردند که از جهتی به حق عینی شبیه هستند و از جهت دیگر، به حق دینی. «به عنوان مثال، حقی که مؤلف بر آثار خود دارد، در برابر همه قابل استناد است و با حق مالکیت شباهت پیدا می‌کند، ولی موضوع آن مانند سایر حقوق عینی، شیء خارجی نیست و متکی به حاصل فکر و ابداع نویسنده است.»

۵. حق مربوط به شخصیت

«حق مربوط به شخصیت» حقی است که به هر انسان (با قطع نظر از وابستگی او به گروه اجتماعی خاص) تعلق دارد و بیش تر از شخص انسان حمایت می‌کند تا منافع مادی او. به دیگر سخن، این حق به حفظ ذات و عرض انسان برمی‌گردد. حقوق مربوط به شخصیت، از شخصیت جسمی و نیز از شخصیت معنوی و روحی انسان حمایت می‌کند و از این نظر می‌توان آن‌ها را به دو قسم تقسیم کرد:

الف. حمایت از شخصیت جسمی انسان: قانونگذار از شخصیت جسمی انسان حمایت کرده و حقوقی را برای آن در نظر گرفته است. انسان بر تمامیت جسمی خود حق دارد و ایراد صدمه و ضرب و جرح و هرگونه تعرض جسمی به شخص ممنوع و موجب مسؤولیت مدنی و کیفری است.

ب. حمایت از شخصیت معنوی و اخلاقی انسان: جنبه‌های غیرجسمی شخصیت آدمی نیز محترم و مورد حمایت قانونگذار هستند. در این جا، به برخی مصادیق شخصیت معنوی و اخلاقی اشاره می‌شود:

۱. آزادی های فردی؛ مانند آزادی رفت و آمد، آزادی فکر و بیان، آزادی حق رای و آزادی انتخاب شغل .
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درباره آزادی انتخاب شغل می گوید: «هرکس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست، برگزیند.»
 ۲. حق نام، حق عکس و تصویر؛ نام، عکس و تصویر و اوصاف دیگر جزو شخصیت انسان به حساب آمده، تعرض به آن تعرض به شخصیت او محسوب می گردد و ممنوع و موجب مسؤولیت است .
 ۳. آبرو و شرف و حیثیت؛ این گونه موارد نیز مورد حمایت قانون گذاران و توهین و افترا به دیگران موجب مسؤولیت است .
 ۴. حق مربوط به آثار فکری و هنری؛ این گونه امور به شخصیت فکری و هنری انسان بازمی گردند . قانونگذار حقوق معنوی مؤلفان و هنرمندان را محترم شمرده و به آنان اجازه داده در مورد نشر و یا عدم نشر اثر خود تصمیم بگیرند و از تحریف و تغییر و انتشار آن به نام دیگری جلوگیری نمایند و اختیار تجدیدنظر در اثر خود را داشته باشند .
 ۵. حق تمتع از زندگی خصوصی؛ مانند: مصونیت نامه ها و مکالمات تلفنی از فاش شدن قانون اساسی در این باره می گوید: «بازرسی و نرساندن نامه ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آن ها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است، مگر به حکم قانون.» (۴۳)
- برخی از ویژگی های حق مربوط به شخصیت: در این جا، به برخی اوصاف و ویژگی ها حقوق مربوط به شخصیت توجه می شود که در شناخت هرچه بیش تر این نوع حقوق مؤثرند :
۱. موضوع این نوع حقوق مال یا شخص خارجی نیست . به عبارت دیگر، این حقوق نه بر عین خارجی و نه بر شخص دیگر تعلق نمی گیرند، بلکه موضوع حقوق مربوط به شخصیت، تمام عناصر سازنده شخصیت در تمام جنبه های مادی و اخلاقی و فردی و اجتماعی است
 ۲. در حقوق مربوط به شخصیت، صاحب حق حاکم بر تصمیم و انتخاب خود شناخته شده است. « (۴۵)
 ۳. این نوع حقوق، چهره حمایتی دارند و در قلمرو احکام و قوانین قرار می گیرند . (۴۶) هرچند حق مربوط به شخصیت، به جنبه اخلاقی و روحی و در یک کلام به شخصیت آدمی مربوط می شود، قانونگذار با وضع قانون از آن حمایت می کند . این نوع حقوق، همانند حقوق مادی منشا نزاع و کشمکش است و وضع قانون و اجرای آن به رفع اختلافات کمک می کند . همان گونه که گذشت، قانون اساسی در اصل بیست و هشتم از آزادی انتخاب شغل حمایت می کند و در اصل بیست و پنجم، از استراق سمع، فاش ساختن مکالمات و هرگونه تجسس منع می کند
 ۴. حقوق مربوط به شخصیت، به گروه حقوق غیر مالی نزدیک است . (۴۷) البته این بدان معنا نیست که این دو گروه یکی هستند یا حقوق شخصیتی بخشی از حقوق غیر مالی است؛ زیرا گاه برخی از حقوق در همان حال که مربوط به شخصیت هستند، شامل حقوق مالی نیز می شوند؛ مانند: آزادی تجارت و آزادی انتخاب شغل .
 ۵. این نوع حقوق اغلب قابل انتقال به ورثه نیستند و با پایان گرفتن شخصیت حقوقی انسان ساقط می گردند؛ در مواردی هم این حق به ورثه قانونی انتقال می یابند؛ مثلا، ورثه شخص نسبت به کالبد بی جان او حق داشته، می توانند نسبت به کفن و دفن جسد او تصمیم بگیرند . و یا بر اساس ماده ۱۲ قانون «حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان» ، حق معنوی مؤلف و هنرمند، پس از فوت او تا مدت سی سال به عهده ورثه اوست . (۴۸)
 ۶. حق مربوط به شخصیت، به وسیله طلبکاران قابل توصیف نیست . طلبکاران تنها می توانند برای استیفای طلب خویش، در خواست توقیف اموال مادی بدهکار را بدهند . (۴۹) بر اساس ماده ۶۵ قانون «اجرای احکام مدنی» ، مصوب ۱۳۵۶ نمی توان تالیفات و ترجمه های مؤلف را توقیف نمود .
 ۷. برخی از حقوق شخصیتی قابل سلب و اسقاط نیستند . سلب شخصیت حقوقی به معنای مرگ حقوقی اوست؛ (۵۰) مانند اهلیت تمتع یا قابلیت دارا شدن حق . قانون مدنی می گوید: «هیچ کس نمی تواند به طور کلی، حق تمتع یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند.» (۵۱) همچنین قانون مدنی می گوید: «هیچ کس نمی تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد، از استفاده از حریت خود صرف نظر نماید.»

۶. حق طبیعی

«حق طبیعی» حقی است برای یک شخص که عقل آن رابطه را موجود می‌داند و مدیون را در مقابل وجدان و عقل مسؤول می‌شناسد، ولی قانون از آن حمایت نمی‌کند. (۵۳) به عبارت دیگر، این حق فاقد جزء چهارم از ارکان حق عینی، یعنی جزا، است. در قوانین برخی کشورها، دین یا طلب مشمول مرور زمان است. هرگاه دینی مشمول مرور زمان شود، قانون دعوای خواهان را غیرقابل استماع می‌داند، ولی هرگاه مدیون دین را به میل خود ادا نماید، دین ساقط می‌شود. قانون مدنی ایران می‌گوید: «در مورد تعهداتی که برای متعهدله قانوناً حق مطالبه نمی‌باشد، اگر متعهد به میل خود آن را ایفا نماید، دعوی استرداد مسموع نخواهد بود.» (۵۴)

با توجه به توضیحات بیان شده، به نظر می‌رسد که «حق طبیعی» در مقابل «حق قانونی» قرار می‌گیرد؛ چه این که «حق قانونی» از حمایت «قانون» برخوردار است، به خلاف حق طبیعی.

۷. حق مطلق و حق نسبی

«حق مطلق» حقی است که در مقابل تمامی افراد جامعه است و تمامی افراد مکلف به احترام به این حق هستند. تمامی اقسام حقوق عینی از این قبیل است. برای مثال، «حق مالکیت» حقی است که تمامی افراد مکلفند آن را رعایت نموده، به آن تجاوز نکنند. (۵۵)

«حق نسبی» آن است که در مقابل یک یا چند نفر بوده، تنها برای اشخاص معینی ایجاد تکلیف می‌کند. تمامی حقوق دینی از این قبیل هستند. حق طلبکار فقط در مقابل بدهکار است و از او می‌تواند انجام تعهد خود را بخواهد و هیچ‌گونه تکلیفی برای افراد دیگر ایجاد نمی‌شود. (۵۶)

۸. حق منجز و حق معلق

«حق منجز آن است که پس از پیدایش سبب، بلافاصله موجود گردد و بستگی به وجود یا عدم امر دیگری نداشته باشد»؛ (۵۷) مثلاً، هرگاه (الف) خانه خود را به (ب) بفروشد، پس از ایجاب و قبول، خانه به ملکیت (ب) درمی‌آید و (الف) مالک پول می‌گردد. در این حالت، حق فروشنده نسبت به ثمن و نیز حق خریدار نسبت به مثنی (خانه) منجز است.

«حق معلق آن است که پس از پیدایش سبب، موجود نگردد و بستگی به وجود یا عدم امر دیگری داشته باشد»؛ مثلاً، هرگاه شخصی باغ خود را به دیگری وصیت نماید، و وصی له هم آن را قبول کند، موصی له مالک آن نمی‌گردد، مگر پس از فوت موصی. بنابراین، حق موصی له نسبت به باغ مورد وصیت، معلق بر فوت موصی است. (۵۸)

۹. حق موقت و حق دائم

«حق موقت» آن است که دارای مدت باشد؛ مانند حق مستاجر نسبت به منافع عین مستاجر و یا حق زوجیت در ازدواج موقت که با پایان مدت، پایان می‌یابد. در مقابل «حق دائم» آن است که مدت نداشته باشد؛ مانند حق مالکیت. (۵۹)

۱۰. حق حال و حق مؤجل

«حق حال حقی است که پس از پیدایش، بتوان بلافاصله آن را اعمال نمود.» (۶۰) برای مثال، فروشنده خانه پس انعقاد معامله، فوراً نسبت به پول خانه حق پیدا می‌کند. بنابراین، حق فروشنده نسبت به پول خانه «حال» است و بدین دلیل، حق مطالبه آن را دارد.

«حق مؤجل حقی است که پس از مدت معینی بتوان آن را اعمال کرد.» (۶۱) برای مثال، خریدار، کتابی را به قیمت هزار تومان از فروشنده به نسیه می‌خرد تا پول آن را پس از یک هفته بپردازد. پس از انعقاد معامله، فروشنده نسبت به خریدار حق دینی پیدا می‌کند، ولی نمی‌تواند حق خود را طلب کند، مگر پس از یک هفته.

۱۱. حق ثابت و حق متزلزل

حق به اعتبار قابلیت زوال، به دو قسم تقسیم می‌شود: حق ثابت و حق متزلزل. «حق متزلزل» حقی است که نمی‌توان آن را زایل کرد؛ مثلاً، کسی که خانه را به دیگری می‌فروشد، حق مشتری نسبت به خانه ثابت است؛ یعنی بایع نمی‌تواند آن را فسخ کند. «حق متزلزل» حقی است که می‌توان در مدت معینی آن را زایل نمود؛ (۶۲) مانند کسی که باغ خود را

به دیگری می فروشد و شرط می کند هرگاه پول باغ را تا مدت یک ماه باز پس داد، بتواند معامله را فسخ کند. پس از معامله، مشتری مالک باغ می شود و سبت به آن حق پیدا می کند، ولی حق او در مدت یک ماه متزلزل است.

۱۲. حق سیاسی، حق عمومی و حق خصوصی

حقوق فردی به سه گروه اصلی تقسیم می شوند: حق سیاسی، عمومی و خصوصی. «حق سیاسی، اختیاری است که شخص برای شرکت در قوای عمومی و سازمان های دولت دارد؛ مانند: حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در مجالس قانون گذاری و ریاست جمهوری و پذیرفتن تابعیت.» (۶۳)

«حق عمومی مربوط به شخصیت انسان و سلامتی جسمی و روحی او یا ناظر به رابطه دولت و مردم است؛ مانند: حق حیات، آزادی بیان و اجتماع و وجدان ... در واقع، می توان گفت: حقوق عمومی وسیله تامین صیانت انسان در برابر تجاوز دولت ها و لجام زدن بر قدرت سرکش است. با وجود این، حقوق عمومی در روابط خصوصی نیز قابل استناد است. هرکس باید به حیات و آزادی و شرافت و شخصیت دیگران احترام گذارد، و گرنه مسؤول است تا جبران کند.» (۶۴)

فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درباره «حقوق ملت» است. اصل بیست و سوم قانون اساسی برای تضمین آزادی اندیشه می گوید: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.» نیز در اصل بیست چهارم آمده است: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند ...»

«حق خصوصی، امتیازی است که هر شخص در برابر دیگران دارد که هر شخص در برابر دیگران دارد؛ مانند حق مالکیت، حق انتفاع، حق شفعه، حق رهن و حق خیار. سبب ایجاد حق خصوصی ممکن است عمل حقوقی و ناشی از اراده باشد یا اجرای قاعده حقوقی در روابط اجتماعی (وقایع حقوقی)، ولی در هر حال، در برابر هر حق خصوصی، تکلیفی نیز برای شخص مقرر شده است.» (۶۵)

فَلِذَلِكَ فَادِعُ وَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ
بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ
الْمَصِيرُ (شوری/۱۵)

پس به همین خاطر تو نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آنچنان که مأمور شده ای استقامت نما، و از هوی و هوسهای آنان پیروی مکن، و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آورده ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم؛ خداوند پروردگار ما و شماست؛ نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما، خصومت شخصی در میان ما نیست؛ و خداوند ما و شما را در یکجا جمع می کند، و بازگشت (همه) به سوی اوست!»

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (فصلت/۳۰)

به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!»